باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۱۰۹۱

رده‌بندی دیویی: ج ۴۰۲ ۱۳۳۰ ن ۴۷۹ م ۲۹۷/۹۵۳

سرشناسه: مرندی، ابوالحسن، -۱۳۰۹ ق

عنوان قراردادی: نورالانوار

عنوان: نورالانوار مسمی بلوامع الانوار فی بیان مصائب سبط محمد المختار...

کاتب: زین العابدین محلاتی / محمدابراهیم ابن باباخان ملقب به افتخار الممالک تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۳۰ ق

صفحه شمار: ۲۷۶، ۶ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۱۶،۵ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: محمدرضا سادات اخوی تاریخ ثبت: اردیبهشت ۱۳۷۹

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. حسن بن علی (ع)، امام اول، ۳-۴۰ ق. ۲. واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۳. فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق. ۴. عاشورا.

شناسه(های) افزوده: الف. محلاتی، زین العابدین، کاتب. ب. محمدابراهیم ابن باباخان، کاتب. ج. سادات اخوی، محمدرضا، اهداکننده. د. عنوان.

فهرستنگار: سیبانی تاریخ فهرستنگاری: ۸۰

اهدائی آقای سید محمد رضا ... به کتابخانه مبارکه آستان قدس رضوی

۴۵۶۳۱

۲۹۷ ۹۵۳۴
۴۷۹ م

هذا کتاب مستطاب لوامع الانوار
فی مصائب و نوائب سبط رسول المختار محمد
المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند دلبند حیدر
کرار و جگر گوشه ام الائمه حضرت صدیقه طاهره فاطمه
التقیة النقیة صلوات الله علیهم اجمعین از تالیفات
جناب مفتاح فلاح المفلحین حجة الاسلام و المسلمین مشید اصول
و فروع و مبانی عالم صمدانی و علیم ربانی مقتدای
اقاصی و اعالی و ادانی ناهج مناهج صدق و یقین
قدوه علمای عاملین و اسوه فقهای راسخین حضرت مستطاب
کهف الحاج حاجی شیخ ابو الحسن مجتهد مرندی
مد ظله العالی است هنگامیکه در سنه ۱۳۳۰ هجری در
زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام مشرف ... افاده
و در خانه عالیجناب عمدة الاخیار خیر الحاج و المعتمرین حاجی آقا
ولد مرحوم غلامرضا نزول داشتند سمت تمام و ختام پذیرفت
حرره الحقیر الجانی محمد ابراهیم الملقب بافتخار الممالک المرحوم باباخان
غفر ذنوبه فی شهر جمیدی الاولی من سنه ۱۳۳۱

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
۳۹۸ -
شماره ثبت موقت
تاریخ اردیبهشت ۷۹

هو الله تعالی شانه العزیز   فهرست کتاب مستطاب جلد رابع
نور الانوار المسمی بلوامع الانوار در بیان مصائب سبط
محمد المصطفی و قرة عین علی المرتضی و بضعه بتول العذراء
خامس اهل الکساء حضرت سید الشهداء ارواحنا لهم الفداء
از تالیفات ابو الحسن النجفی المرندی المشتمل بر دو مقدمه و دوازده
لمعه و یک خاتمه مقدمه اول در ثواب زیارت سید الشهداء
و بیان ان و ثواب گریستن بر انحضرت مقدمه دویم در بیان
ابتداء خلقت نور الانوار محمد المختار پیش از هزار هزار عالم
و هزار هزار ادم لمعه اول در بیان تاریخ سبط رسول الثقلین
و قرة عین البتول خامس اهل الکساء سید الشهداء ارواحنا
له الفداء لمعه دویم در بیان اجتماع نور نبوت و امامت
در جبین سید الشهداء و تجلی ان در روز عاشورا لمعه
سیوم در بیان خروج سید الشهداء از ترس قوم اشقیاء
از مدینه رسول خدا و وداع ان جناب بروضه جدش محمد
المصطفی و احاطه نور رش با نجناب لمعه چهارم در بیان خروج
انجناب از مکه معظمه و نزول جبرئیل از اسمان و بیعتش با ان
جناب در خانه خدا ما بین باب و حطیم لمعه پنجم در بیان
نزول رسول خدا در بیت الله الحرام با افواج ملائکه جهت
تسلی و تشییع ریحانه سید اوصیاء علیهم صلوات الله

الملک

الملک الارض والسّماء لمعهٔ ششم در بیان ورود خامس آل
عبا بمنزل قادسیه وگرفتن حرّ سر راه آنجناب را با هزار نفر لشکر
کوفه ورسیدن حصین بن نمیر با چهار هزار نفر بلشکر اعدآء
لمعهٔ هفتم نزول سیّد الشهداء بمنزل نینوا وخریداری آنجناب
زمین کربلاء پربلاء را از طائفهٔ بنی اسد جهت مقبرهٔ شهداء
لمعه هشتم در بیان حرکت عساکر ابن زیاد بسمت کربلاء وعدد
لشکر کوفه با حکم چهار صد قضاة بقتل ریحانهٔ رسول خدا وپارهٔ
تن فاطمهٔ زهراء لمعهٔ نهم در بیان عدد اصحاب سیّد الشهداء
لمعهٔ دهم در بیان کیفیت محاربه عسکرین در روز عاشورا
لمعهٔ یازدهم در بیان کیفیت استغاثهٔ سیّد الشّهداءِ ونزول
ملائکه سماء وحضور ارواح جمیع انبیاء واجنّه ونزول صحیفه
از اسمان بجگر گوشه خاتم انبیاء خامس اهل کساء لمعهٔ دوازدهم
در بیان کیفیت محاربهٔ اصحاب سیّد الشّهداءِ بالشکر اعدآء
در روز عاشورا ونهب خیام آل محمّد علیهم صلوات الله الملک
الارض والسّماء وخاتمه در بیان بخشیدن امیر المؤمنین
خاتم سلیمان بن داود را بسائل که قیمت ان هزار شتر طلا و
نقره بود واعطاء قرّهٔ عین الرّسول پارهٔ تن بتول انگشت و
انگشتر ببزدل بن سلیم علیه لعان الله الی یوم لقاء الله

هذا هو المجلد الرابع
من كتاب نور الانوار المسمّى بلوامع الانوار فی بیان مصائب سبط محمد المختار و قرة عین علی الکرار و ثمرة فؤاد الصدیقة الکبری فاطمة ام الائمة الاطهار صلوات الله علیهم من الله الملک الجبار

تالیف ملاذ الملة و الدین نخبة الفقهاء الراسخین حجة الاسلام و المسلمین الحاج الشیخ ابو الحسن المرندی ادام الله ظله العالی علی رؤس المسلمین محمد و آله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ابتلانا بمصائب خلیله و ابن خلیله و قتیله و ابن قتیله و المجاهد فی سبیله بنفسه و ولده و عشیرته و قبیلته غریب الغرباء و قتیل الادعیاء سید الشهداء المطروح علی ارض کرب و بلاء محروق الخباء و مجزوز الراس من القفاء مسلوب العمامه و الرداء الذی بکت علیه ملائکة الارض و السماء و جمیع ماخلق الله من اول الدهر الی انقضاء الدنیا و الصلوة و السلام علی سید الوری اشرف الانبیاء و علی عترته البررة السفراء الاصفیاء و اللعنة الدائمة علی اعدائهم الاشقیاء الی یوم اللقاء اما بعد چنین گوید خادم اخبار ائمه طاهرین و تراب اقدام شیعه مولی المؤمنین ابی الحسن النجفی المرندی عفی الله عنه و عن والدیه بشفاعة موالیهم المنتجبین این جلد رابع من کتاب نور الانوار در بیان مصائب ریحانة الرسول و قرة عین البتول سید الشهداء ارواحنا له الفداء المسمی بلوامع الانوار مرتب بعودم بد و مقدمه و دوازده لمعه و یک خاتمه که وسیله نجات یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من

فی ۱۸ رجب المرجب ۱۳۴۴

الی الله بقلب سلیم بوده والله هو المستعان وعلیه التکلان اما المقدمة
الاولی فی بیان ثواب زیارة خامس آل العباء وگریستن بر سید الشهداء بحیا
حسن بن عبد الله بن محمد از پدرش از ابن محبوب از علا از محمد بن مسلم از
حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت میکند فرمود
اگر میدانستند مردم که چه اجری بود از برای زیارت حسین هر آینه
از کثرت شوق میمردند و در راه زیارت آنحضرت رنجها میبردند و از
حسرت اعضاء خود را پاره پاره میکردند محمد عرض میکند چیست اجر در
زیارت آنمظلوم فرمود کسیکه برود بسوی قبر شریف آنمظلوم از روی
شوق مینویسند خداوند عالم از برای او هزار حج مقبوله و هزار عمره
مبروره و اجر هزار شهید از شهداء بدر و اجر هزار صدقه قبول شده
و ثواب هزار بنده که از برای رضای خدا آزاد کند و پیوسته در آن سال
محفوظ است از هر آفتی که آسانترین آنها تسلط شیطانست و موکل
میشود بر او ملک کریمی که حفظ میکند او را از پیش رو و از پشت و از
یمین و از یسار و از بالا و از زیر اگر در آن سال بمیرد ملائکه رحمت حاضر
میشوند بجنازهٔ او و در وقت غسل و کفن او و تشییع میکنند جنازهٔ او را
تا قبر و طلب آمرزش میکنند از برایش و بقدر مد بصر وسعت و فسحت
در قبرش پیدا میشود و ایمن میکند او را خدا از فشار قبر و خوف
سؤال نکیرین و باز میشود در قبر او دری از بهشت و روز قیامت
نامه اعمالش بدست راستش داده میشود و عطا میکند خدا

ان روز بان نوری که ان نور ما بین مشرق و مغرب روشن میشود
منادی ندا میکند این کسیکه از روی شوق و رغبت زیارت کرد حسین
بن علی را پس باقی نمیماند احدی در محشر مگر آنکه ان روز تمنا میکند
که کاش از زیارت کنندگان حسین بن علی علیهما السلام بودم
در کتاب فضایل شاذان بن جبرئیل قمی روایت شده اب زمزم افتخار
نمود باب فرات پس خدا وند عالم قرار داد در او جزئی از صبر طعم او
تعبیر داده و نیز روایت کرده که مکه معظمه افتخار نمود که من اشرف
وافضل ترین بقعهای روی زمینم که تمام جن وانس مامورند که
بسمت من در وقت نماز توجه نمایند و باطراف من طواف نمایند
در حال قدرت واستطاعت و محل ذبح حیوانات بسمت من و
دفن مردها بجانب من میباشد پس از بطنان عرش ندا رسید
که ای کعبه فخر مکن پس من افریدم بیت المعمور را در اسمان چهارم
که او صد هزار مرتبه از تو افضل و بهتر خلق کردم عرش را که او
صد هزار مرتبه از بیت المعمور افضل و بهتر است افریدم زمین طیبه را
بعیست و چهار هزار سال پیش از خلقت زمین و اسمانها او را
اشرف قرار دادم از تو واز عرش واز بیت المعمور صد هزار مرتبه
اگر احترام ان سر زمین نمیبود خلق نمیکردم تو را و نه اسمانها و
زمینها پس کعبه معظمه عرض کرد بار خدایا این سر زمین چه زمین
است خطاب رسید که این بقعه زمینیست که تربت او را

شفای جمیع مرضها قرار دادم عرض کرد بار الها واضح تر بیان فرمائید
خطاب رسید این زمین زمینی است که ملائکه عرش هر روز
مامورند ان زمین را زیارت کنند و تربت او را بعرش من
ببرند که عرش من بواسطه ان تربت متبرک شود عرض کرد بار خدایا
واضح تر بیان فرمائید که این سرزمین چه زمینی است خطاب
رسید این زمینی است که بعزت و جلال خودم قسم یاد نموده ام که
عذاب نکنم کسانیکه در این سرزمین مدفون شوند و در روز قیامة
بدون حساب انها را داخل بهشت نمایم پس عرض کرد ای خدای من
واضح تر بیان فرمائید که این زمین چه سرزمینی است پس خطاب
رسید که ای کعبه پیش از چهل هزار سال پیش از خلقت زمین
و اسمانها قسم یاد نمودم که ان زمین و کسانیکه در ان زمین مدفون
میشوند در روز قیامت باسمانها برده ببالای عرش خودم قرار
بدهم پس کعبه معظمه عرض کرد ای خدای من واضح و روشن تر
بمن بیان بفرمائید که این زمین چه زمینی است خطاب از بطنان
عرش رسید این زمین زمینی است که اگر کسی بجا اید این زمین یک
دفعه سجده کند گویا بمن سجده کرده هزار سال و مانند کسی است که
هزار سال بخانه من طواف کرده باشد پس کعبه معظمه در مقام
عجز عرض کرد ای خدای من واضح تر و روشن تر بمن بیان فرمائید
که بشناسم که این زمین چه زمین است خطاب رسید این زمین

کربلاء و وادی سینوای پر بلاء است که در این سرزمین پسر محمد مصطفی و جگر گوشه علی مرتضی و پاره تن صدیقه کبری با لب تشنه با تمام اولاد و اصحاب کرامش شهید و مدفون خواهند پس در این هنگام بقعهٔ مکه معظمه برای جگر گوشه رسول خدا گریست گریستن شدید و بر قاتلان آن امام مظلوم لعن کرد لعن زیاد چنانچه در کتب مقاتل روایت معتبره وارد است که خطاب غیظ امیز از مصدر جلال در رسید که ای کعبه در جای خود بنشین و تفاخر مکن بر بقعهٔ کربلاء و تربت حبیب حبیب من سید الشهداء و الا محل مفتخر ترا در وادی جهنم قرار میدهم اما المقدمة الثانیه در بیان ابتداء خلقت نور الانوار محمد المختار پیش از هزار هزار عالم و هزار و هزار آدم قبل از ایجاد ادم و حواء لمعهٔ اول در بیان تاریخ تولد سبط رسول و قرة عین بتول خامس آل کساء سید الشهدا ارواحنا له الفداء لمعهٔ دویم اجتماع نبوت و امامت در جبین سید الشهداء و تجلای آن در روز عاشورا لمعه سیوم در بیان خروج سید الشهداء از ترس قوم اشقیاء از مدینهٔ رسول خدا و وداع آنجناب روضه جدش محمد مصطفی و احاطهٔ نورش بآنجناب لمعهٔ چهارم خروج آنجناب از مکهٔ معظمه و نزول جبرئیل از آسمان و بیعتش بآنجناب در خانه خدا در ما بین باب و حطیم لمعهٔ پنجم نزول رسول خدا در بیت الله الحرام

با ارواح ملائکه بجهت تسلی و تسبیح ریحانه سید اوصیاء علیهم
صلوات الله ملک الارض والسماء لمعه ششم در بیان ورود خامس
العباء بمنزل قادسیه و گرفتن حر سر راه آنجناب را با هزار نفر لشکر
کوفه و رسیدن حصین بن نمیر با چهار هزار نفر لشکر اعداء لمعه هفتم
نزول سید الشهداء بمنزل نینوا و خریداری آنجناب زمین کربلا و پر
بلا از طائفه بنی اسد بجهت مقبره شهداء لمعه هشتم در بیان
حرکت عساکر ابن زیاد بسمت کربلاء و جلد لشکر کوفه و حکم چهار
صد قضاة بقتل ریحانه رسول خدا و پاره تن فاطمه زهراء لمعه
نهم عدد اصحاب سید الشهداء لمعه دهم در بیان محاربه عسکرین
در روز عاشورا لمعه یازدهم در بیان استماع سید الشهداء
و نزول ملائکه سماء و حضور ارواح جمیع انبیاء و اجنه و نزول
صحیفه از آسمان بجگر گوشه خاتم انبیاء خامس اهل کساء لمعه
دوازدهم در بیان کیفیت محاربه اصحاب سید الشهداء با لشکر
اعداء در روز عاشورا و غارت و نهب خیم آل محمد علیهم صلوات الله
ملک الارض والسماء اما مقدمه اولی در بیان ثواب زیارت خامس
العباء گلگون قبای عرصه نینوا حضرت سید الشهداء و جزاء
گریستن بر ریحانه رسول خدا افضل طاعات و اعظم عبادات بلکه در
بعضی اخبار از خود آنجناب مستفاد میشود که جزاء زیارت آنجناب
از اندازه خارج چنانچه در حدیث قدسی خدا وند جلت عظمته فرمود

من طلبنی وجدنی ومن وجدنی عشقنی ومن عشقنی عشقته و
من عشقته قتلته ومن قتلته فانا دیته فرموده خداوند عز
اسمه کسی که طلب کند مرا میشناسد مرا و کسی که شناخت مرا عاشق
من میشود کسیکه عاشق من میشود من عاشق او میشوم کسی که من
عاشق او شدم او را بدرجه شهادت میرسانم هر کسی که در راه من
کشته شود دیه و خون بهای او من میباشم مؤلف این کتاب میگوید
مصداق حدیث قدسی حضرت سید الشهداء پاره تن صدیقه
کبری است که خداوند عالم میفرماید که من دیه و خون بهای حبیب
جلیلم سید مظلومان حسین بن علی علیه السلام فقره زیارت
شاهد و ادل دلیل بر مدعی است اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللهِ وَابنَ
ثارِهِ وَالوِترَ المَوتُورَ بعلاوه سبب و مسببی که خداوند عالم تمام
کون و ما یکون آنچه در دائره امکان قدم بعرصه وجود گذاشته
در عنان و اختیار او قرار داده و کلید شفاعت اولین و آخرین
در دست آنجناب داده همچنانکه در کتاب الاختصاص از یونس بن
ظبیان عن ابی عبد الله قال ان الذی یلی حساب الناس قبل یوم
القیمة الحسین بن علی فاما یوم القیمة فانما هو بعث الی الجنة و بعث
الی النار در روز رجعت حساب تمام مردم بسوی آنجناب است پس
در روز قیامت کلید در بهشت و جهنم مختص بسید الشهداء است
که اولین و آخرین بدون اذن آنجناب داخل بهشت و جهنم نخواهند شد

ارواحنا له الفداء است

حضرت امام محمد باقر فرموده است ما من شیء الا وله کیل ووزن
الا الدموع فان العین اذا اغرورقت بمائها حرمها الله علی النار
واذن سالت علی الخدین لن یرهقه قتر ولا ذلة ابدا فان قطرة من
الدموع لتطفی بحارا من النار یعنی از برای هر چیزی ثوابی واندازه
وحدیست مگر اشک چشم که از برای ثواب آن اندازه وحدی نیست
چرا که چشم همین که پر از اشک شد خداوند عالم حرام میکند آن را
بر آتش جهنم و هرگاه اشک بصورت گریه کننده کان جاری شود
هرگز بر او ذلت وخواری نمیرسد بدانکه قطره اشک در مصیبت
سید الشهداء فرو مینشانند دریاهای آتش هفت طبقه جهنم را
چنانچه در کتاب امالی شیخ مفید از حضرت صادق علیه السّلم
روایت کرده است که کل جزع وبکاء مکروه سوی الجزع والبکاء
علی الحسین فانه ماجور یعنی هر جزع وگریه مکروه هست غیر از
گریه بمصیبت سید الشهداء وقال الحسین لو یعلم زائری و
الباکی علی ما له من الاجر لکان فرحه اکثر من جزعه و ما یقوم
من مجلسه وعلیه ذنب الا وصار کیوم ولدته امه فرمود
سید الشهداء اگر بداند زوار وگریه کننده بر من که چقدر
ثواب از برای او خداوند عالم قرار داده هر آینه فرح او بیشتر
از جزع وگریه او خواهد بود از مجلس عزا بر نمی خیزد مگر جمیع
گناهان کبیره وصغیره او آمرزیده میشود مانند کسی که از مادر

متولد

متولد شد و در حدیث حضرت صادق علیه السلام
بریان بن شبیب فرموده ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر جد
غریبم حسین گریه کن که جاری شود اشک چشم تو بر خسارت
خداوند بیامرزد گناهان کبیره و صغیره تو را اگرچه بقدر قطرات
ابهای دریاها و ریگ بیابانها باشد یا بن الشبیب ان کنت
باکیا لشیء فابک علی الحسین فانه ذبح کما یذبح الکبش وقتل
معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلا ما لهم فی الارض شبیه و
لقد بکت السموات والارضون لقتله یعنی ای پسر شبیب
اگر گریه میکنی بر کسی گریه کن بر حسین که دیگر کسی قابل گریه
نیست چرا که آنحضرت را بدرجه شهادت رسانیدند و مثل
گوسفند قربانی ذبح نمودند و هجده نفر از اهل بیت او را
شهید نمودند که از برای ایشان در روی زمین مثل و مانند
نبود چنانچه خاتم انبیاء در دنیا مے بود برای هریک مجلس عزا برپا میکرد
و گریست در مصائب آنحضرت جمیع آسمانها و زمینها و مؤلف گوید
تشبیه فرمود حضرت رضا سید الشهداء را بذبح گوسفند غرض
آنحضرت آن بود که جسد اطهر آنجناب را قوم اشرار مانند قربانی صحرای منا
تقسیم نمودند سر اطهرش خولی حرام زاده و دست مبارکش ساربان و انگشتر شریف را
بجدل بن سلیم و لباسش را قوم اشرار علیهم لعائن الله تقسیم نمودند
کان الله لم یخلق من الرحمة شیئا فرمود گویا خداوند در قلوب آن اشرار

۱۰ رحم فراوان داده حضرت رضا فرموده فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون
فان البکاء علیه یحط الذنوب العظام بر مثل حسین باید
گریه کنند گریه کنندگان گریه بر آنحضرت محو میکند گناهان
کبیره و صغیره را بدانکه این مصیبت منحصر بامة خاتم انبیا نبود
بلکه تمام امم انبیاء بلکه همه پیغمبران و ملائکه زمین و آسمان
پیش از وقوع این مصیبت عظمی و واقعهٔ کبری بران حضرت
گریستند چنانچه در تفسیر درّ الثمین در تفسیر آیه شریفه
فرموده فتلقی آدم من ربه کلمات که آدم صفی الله در بهشت
اسماء خمسه مقدسه رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلم
در ساق عرش دید جبرئیل او را تلقین نمود حضرت آدم عرض
کرد یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن
بحق الحسن والحسین ومنک الاحسان فلما ذکر الحسین سالت
دموعه وانکسر قلبه چون آدم بنام مبارک حسین رسید اشک
از دیده آدم فرو ریخت و دل مبارکش شکست فرمود یا اخی
جبرئیل مالی اذا ذکرت الخامس ینکسر قلبی وتسیل عبرتی ای جبرئیل سبب
چیست که هرگاه اسم پنجم که حسین است ذکر میکنم دل من میشکند
واشک از دیده من جاری میشود جبرئیل عرض کرد یا آدم ولدک
هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب این فرزند تو بمصیبتی
مصیبت زده میشود که نزد او تمام مصیبتها کوچک و محو شود

گفت

گفت این مصیبت چیست جبرئیل شروع بذکر مصیبت حسین نمود
مثل شخص مصیبت زده عرض کرد یا آدم یقتل عطشانا غریبا
وحیدا فریدا لیس له ناصر ولا معین ای آدم این فرزند تو حسین کشته
میشود در حالتیکه تشنه و غریب و بیکس بوده باشد مؤلف میگوید
اول کسیکه بحضرت سید الشهداء روضه خواند ذات اقدس خداوند
عالم بود و ندا رسید یا آدم ولو تراه یا آدم وهو یقول واعطشاه
واقلة ناصراه حتی یحول العطش بینه وبین السماء کالدخان
خطاب رسید بادم که اگر او را در حالتی به بینید که میگوید
واعطشاه داد از تشنگی و فریاد از بیکسی و کار او بجائی رسد
که تشنگی حایل شود میان او و میان آسمان مثل دود از شدت
تشنگی عالم بچشم مبارکش تیره و تار گردد و چشم مبارکش آسمان را
نه بیند فلم یجبه احد الا بالسیوف وشرب الحتوف آه آه هیچکس
او را بهیچ قسم جواب ندهد و بفریادش نرسد مگر بشمشیرهای
قوم اشرار و شربت مرگهای ناگوار چنانچه صاحب کتاب عوالم از
کتاب علی بن اسباط روایت کرده که حضرت باقر فرمود لقد قتل الحسین
بالسیف والسنان والحجارة والخشب وبالعصا بتحقیق جدم حسین را بقتل
رسانیدند بسنان و نیزه و سنگ و چوب و عصا ولقد اوطؤا الخیل بعد ذلک
و بتحقیق که بعد از کشتن سمهای اسب بر بدنش تاختند و او را پایمال
نمودند هلال بن نافع میگوید که من در میان لشکر عمر سعد بودم که ناگاه

کسی فریاد کرد ابشر ایها الامیر فهذا شمر قد قتل الحسین بشارت باد تو را
ای امیر اینک شمر حرامزاده حسین شهید را بقتل رسانید هلال میکوید
من بیرون امدم و در میان صفوف ایستادم و بان مظلوم بیکس نظر میکردم
والله یجود بنفسه ان مظلوم غریب بر روی خاک گرم کربلاء افتاده و در کار
جان دادن بود فوالله ما رایت قتیلا مضمخا بدمه احسن ولا انور وجها
منه پس بخدا قسم که ندیده بودم هرگز هیچ کشته بخون اغشته را نیکوتر
و نورانی تر از او و شدت نور مبارکش مرا مشغول نمود از فکر نمودن
در قتل او و فاستقی فی تلک الحاله پس ان مظلوم در نفس اخر یکشربه اب طلبید
و فرمود اسقونی شربة من الماء لقد تفتت کبدی من الظماء یکشربه اب
بمن غریب دهید یا بگذارید خود را بکنار فرات رسانم و قطره ابی بیاشامم
دعونی ارد ماء الفرات و دونکم لقتلی فکبدی للظماء علیل یعنی مرا
مهلت دهید تا خود را بکنار شط فرات برسانم و قطره ابی بیاشامم بعد
شروع کنید در قتل من چرا که جگر من از تشنگی کباب شده است راوی
میکوید بعوض اب ملعونی میکوید لا تذوق الماء حتی ترد الحامیة و تشرب
من حمیمها ایحسین اب میخواهی چشید تا وارد حامیه شوی و در انجا بیاشامی
از حمیم جهنم پس فرمود نه چنین است بلکه وارد میشوم بجدم رسول خدا
و ساکن میشوم در قصر او و میاشامم از اب طهور بهشت و اشکو
الیه ما رکبتم منی و فعلتم بی شکایت کنم نزد انحضرت از انچه شماها
بجا اوردید نسبت بجگر گوشه پیغمبر خود هلال میکوید که

که این سخن را لشکر اشرار از آنحضرت شنیدند فغضبوا باجمعهم حتی
کان الله لم یجعل فی قلب احد منهم من الرحمة شیئا بحدیکه کو یا رحم
در دل احدی اصلا نبود و بدن نازکش را پاره پاره نمودند پس شمر
ملعون فریاد کرد ما تنتظرون بالرجل فحملوا علیه من کل جانب پس
از هر جانب حمله کردند بر آن امام مظلوم بیکس و آنحضرترا بدرجه
رفیعه شهادت رسانیدند بدانکه ثواب زیارت سید مظلومان
از حد احصا خارج است چنانچه امام بحق ناطق جعفر الصادق فرموده
چنانچه علامه حلی در کتاب مبکی العیون از شیخ جلیل القدر مفید
نقل کرده فی کتاب مبکی العیون عن العلامة الحلی عن المفید عن الصادق ع
قال اذا هم رجل بزیارة الحسین نظرت الیه فاطمة بنت محمد المصطفی
صلی الله علیه واله وسلم من العرش وفی حولها سبعون الف ملك و
سبعون الف حور من الحور العین و سبعون الف صدیق و سبعون
الف شهید و سبعون الف غلام و سبعة الاف نبی کلهم
اعوان فاطمة بنت محمد زمانیکه زوار سید الشهداء عازم بزیارت
آنمظلوم شد صدیقه طاهره از عرش بسوی او نظر میفرماید
درحالتیکه در دور او هفتاد هزار صدیق و هفتاد هزار شهید
و هفتاد هزار حوریه و هفتاد هزار غلمان و هفتاد هزار
ملك و هفت هزار پیغمبر از جمله اعوان ان مخدره حاضرند
و بکت فاطمة بکاء شدیدا و بکت هؤلاء کلهم لبکاء فاطمة

علیها السلام پس صدیقه طاهره بحال زاپر جگر گوشه اش گریه
میکند بواسطه گریه آنمخدره تمام ایشان گریه میکنند حتی لا یبقی احد
فی الملا الاعلی الا بکی للبکاء فاطمه پس در تمام طبقات بهشت
احدی باقی نمیماند مگر بجهت گریه آنمخدره بگریه مشغول میشوند
فاذا سمع رسول الله اصواتهم بالبکاء قام و دخل علی فاطمه پس
حضرت رسول گریه سکنه بهشت را میشنود پریشان حال داخل
قصر صدیقه طاهره ام الائمه میشود و قال لم تبکی یا قرة عینی
قالت یا ابا انظر الی زائر ولدی الحسین کیف یاذی رسول خدا
میفرماید ای فاطمه جان ای نور چشم من و میوه قلب من سبب گریه
تو چیست عرض میکند ای پدر بزرگوار نظر بفرما بسوی زائر قبر
غریبم حسین بچه اندازه زحمت میکشند و باذیت تمام عازم
زیارت مظلوم حسین میشوند قال یا فاطمه لا تبکی ولکن اسئلی
الله لهم من کل خیر فسالت فاطمه من الله عز و جل لهم من کل خیر فاستجاب
الله دعائها فی حق زائر قبر الحسین حضرت رسول خدا میفرماید
ای نور دیده گریه مکن ولی سؤال از خدا وند عالم نما شید از هر خیری
پس صدیقه طاهره از خدا وند عالم مسئلت مینماید در حق زوار
قبر آن مظلوم پس خدا وند عالم دعای آنمخدره را بدرجه اجابت
مقرون میفرماید فاذا خطی خطوة اعطاه الله بکل خطوة اربعة
وعشرون الف حجة و اربعة وعشرون الف عمرة من حجج رسول الله

وعمرانه پس بعد از دعاء صدیقه طاهره هرقدمیکه زواران
مظلوم بسوی قبر شریفش بردارد خداوند عالم در مقابل هرقدمش
ثواب بیست وچهار هزار حج وثواب بیست وچهار هزار عمره
از حجها وعمرهای رسول خدا بر و مرحمت فرماید فاذا وصل باب
الحرم واستاذن واراد ان یدخل الروضة الشریفه فاذا ملك
من الملائکة الموکلین بباب الحرم استقبله وقال یا فلان بن فلان
رسول الله یقرئك السلام پس زمانیکه زوار بدر حرم سید
الشهداء برسد واذن دخول بخواند وداخل حرم سید الشهدا
ارواحنا له الفداء نشود ملکی از ملائکه نصرت که چهار هزار ملك
موکلند بدر حرم شریف استقبال ان زائر میکنند ومیگویند
ای فلان پسر فلان رسول خدا خاتم انبیاء بتو سلام میرساند
اذا دخل الحرم وبقی فیه مقدار ان من الانات جعله الله تعالی
یوم القیمة فی حق ثلاثماة الف من المذنبین المستوجبین للنار
زمانیکه زوار سید الشهداء داخل حرم شریف میشود بمجرد
در حرم شریف مکث وتوقف نماید خداوند عالم اورا در روز
قیامت در حق سیصد هزار نفر از گناه کاران شفاعت میکند
واذا هم هذا الرجل بقصد زیارت قبر امیر المؤمنین ودخل
الروضة الشریفه ونظر الی الضریح المقدس زمانیکه اراده
کند زائر قبر شریف امیر المؤمنین ووارد حرم شریف بحضرتش شود

باشد و نظر بضریح مقدس آنجناب نماید و از حرم شریف
بیرون رود ثم نظر الی العاصی من العصاة ثم نظر ذلک العاصی المنظور
الی الثانی و هو نظر الی الثالث و هو نظر الی الرابع و الخامس و
هکذا الی السبعین عددا من المستحقین للنار فید خلهم الله
الجنة لنظر زایر قبر امیر المؤمنین الیهم الحدیث و بعد نظر نماید
بصورت عاصی و گناه کار و آن عاصی که منظور زایر قبر امیر المؤمنین
است بصورت شخص عاصی دیگر نماید و آن شخص بصورت عاصی
و گناه کار شخص سیومی نظر نماید و او نظر بر شخص عاصی گناه کار
چهارم و او بصورت شخص عاصی گناه کار پنجم و همچنین تا هفتاد
مرتبه که آن طبقات منظور زایر قبر الی الائمة امیر المؤمنین علیه
السلام است بدون سؤال داخل بهشت میشوند انشاء الله
مکرم حق الناس الله هو العالم بالصواب در کتاب تهذیب محمد
بن احمد بن داود القمی عن محمد بن سلیمان زرقان عن علی بن محمد
العسکری قال قال لی یا زرقان ان تربتنا کانت واحدة فلما
کان ایام الطوفان افترقت التربة فصارت قبورنا شتی و التربة
واحدة حضرت علی الهادی فرموده ای زرقان تربت و خاک ما
جماعت ائمه یکی بوده است پس زمانیکه طوفان نوح واقع گردید
تربت ما ائمه متفرق شده از این جهت قبور ما ائمه متفرق گردید
ولی تربت ما ائمه یکی بوده است چنانچه شیخ جلیل شیخ محمد بن علی علیه الرحمه

دراین

روایت کرده که روزی حضرت سید الشهداء در کنار رسول
خدا نشسته بود رسول خدا فرمود یا ولدی ویا قرة عینی وثمرة
فؤادی انا وابوك علی وامك الزهراء واخوك الحسن المجتبی والسبعة
من ولدك حجج الله ندفن فی تربتك فرمود ای نور دیده وای میوهٔ
قلب وارام جان من وپدرت علی ومادرت زهراء وبرادرت
حسن مجتبی ونه نفر از ذریهٔ تو که حجج خدا وند عالم اند در تربت حایر تو
مدفون میشویم حضرت سید الشهداء عرض کرد یا جدا یا رسول الله
از تو واز پدرم امیر المومنین شنیدم که مصرع ومدفن من در کربلا
وقبر پدرم در غری وقبر مادرم در مدینه وهمچنین پسرم رضا
در طوس مدفون میشوند چگونه میشود که در تربت من مدفون می
شوند قال رسول الله ولدی حسین اذا نزل بنا الموت فنزل جبرئیل
من السماء فاخذ مقدار تربته من حایرك یحیط اجسادنا فندفن
فی تلك التربة المبارکة ای نور دیده من زمانیکه قابض الارواح
ملك الموت بما نازل میشود جبرئیل از جانب رب جلیل وارد صحرای
کربلا میشود از تربت حایر تو مقداری که اجساد ما را احاطه نماید
برمیدارد وما در همان تربت تو مدفون خواهیم شد

باب فضیلة تربة قبر الحسین
بن علی علیهما السلام

در کتاب کامل الزیارة عن یونس بن ظبیان عن ابی عبد الله قال من

زار قبر الحسین یوم عرفة کتب الله له الف الف حجة مع القائم و الف
الف عمرة مع رسول الله وعتق الف الف نسمة وحملان الف
الف فرس فی سبیل الله وسماه الله عبدی الصدیق آمن بوعدی
وقالت الملائکة فلان صدیق زکاه الله من فوق عرشه وسماه
فی الارض کروبیا یونس بن ظبیان از حضرت صادق علیه السلام
روایت میکند کسی زیارت کند حسین بن علی را در روز عرفه خداوند
عالم امر میفرماید بکاتب ملائکه که بنویسند در حق زائر قبر حسین
ثواب هزار هزار حج که با حضرت قائم آل محمد و ثواب هزار هزار عمره با رسول
خدا و ثواب هزار هزار بنده که در راه خدا آزاد کرده باشد و ثواب
هزار هزار مجاهد که در راه خدا جهاد کرده باشد خداوند عالم
مینامند زائر قبر مظلوم را عبدی الصدیق و خاطر جمع میشود
از عذاب قبر و میگویند ملائکه فلان پسر فلان صدیق خداوند
سلك منان از جمله ساکنین عرش رحمن و نامیده میشود در
زمین از جمله کروبین و در کتاب اقبال بن طاوس زید الشحام
روایت میکند از حضرت صادق قال من زار قبر حسین بن علی
یوم عاشورا عارفا بحقه کمن زار الله فی عرشه میفرماید کسی
زیارت کند قبر حسین بن علی را در روز عاشورا در حالیکه
عارف بحق آن امام مظلوم بوده مثل کسی باشد که خدا را در
عرش زیارت کرده باشد چنانچه زید شحام روایت می کند

از ائمهٔ طاهرین مَنْ زارَ الحُسَینَ یَومَ عاشُورا کانَ کَمَن تَشَحَّطَ
بِدَمِهِ بَیْنَ یَدَیهِ کسی زیارت کند حسین بن علی را در روز عاشورا
مثل کسی که با خون حضرت سید الشهداء اغشته شده و بدرجه
رفیعه شهداء کربلا فایز شده باشد چنانچه در کتاب مصباح
کفعمی و اقبال الاعمال عن جابر الجعفی عن ابی عبد الله قال من
بات عند قبر الحسین لیلة عاشورا لقی الله یوم القیمة ملطخا بدمه
وکانما قتل معه فی عرصة کربلاء جابر جعفی از امام جعفر صادق
روایت کرده که میفرماید هر کسی که بیتوته نماید در نزد قبر شریف
حضرت سید الشهداء یعنی در هر منزلی از منازل کربلا در شب
عاشورا مانند کسیست که ملاقات کند با خداوند عالم در روز قیامت
در حالتیکه بخون خود در راه خدا اغشته شده باشد و مانند
کسی که در راه خدا در معرکه جهاد در عرصه کربلا در رکاب حضرت
سید الشهداء کشته شود مؤلف میگوید ضمیر بدمه و ضمیر معه
هر دو راجع بسید الشهداء است بدانکه فضیلت اب دادن در
روز عاشورا مانند ثواب کسی که بتمام عسکر حسین که هفتاد و
دو تن باشد اب دهد چنانچه محمد بن ابی سنان مداینی روایت
کرده قال من سقی یوم عاشورا عند قبر الحسین کان کمن سقی
عسکر الحسین و شهد معه در کتاب کامل الزیارة روایتی
از صادق ال محمد مرویست ان الله یخلق من عرق زوار الحسین ع

من کل قطرة سبعین الف ملك یسبحون الله ویهللونه ویستغفرون لزوار الحسین الی ان تقوم الساعة فرمود خداوند عالم پیدا میکند از هر قطره‌اش خلق مینمایند از عرق زوار حضرت سید الشهداء از هر قطره‌اش هفتاد هزار ملك تا روز قیامت تسبیح و تهلیل مینمایند خدا را و استغفار مینمایند بجهت زوار و بجا آورد رسول خدا زیاده بر نص‌ّ صد کبری سید الشهداء علیه سلام الله

در بیان فضیلت تربت حائر حضرت سید الشهداء

جاء رجل الی الصادق وقال یا بن رسول الله هل تدخل الحیوانات فی الجنة قال نعم تدخلها ناقة الصالح والنیاق التی تموت فی کربلاء الی ان قال ویدخلها کلب اصحاب الکهف فتعجب الرجل وقال یا بن رسول الله هل تدخل الکلاب فی الجنة قال لا تدخل الکلاب فی الجنة الا الکلاب فی کربلاء راوی از حضرت صادق سؤال کرد بعضی حیوانات ببهشت میروند که از نعمتهای بهشت متنعم بشوند فرمود بلی ناقه حضرت صالح و شترهائیکه در کربلا مرده باشند و سك اصحاب کهف ببهشت میروند راوی از روی تعجب سؤال کرد چگونه میشود که حیوان نجس العین داخل بهشت بشود دوباره عرض کرد حضرت جواب داد سگها داخل بهشت نمیشوند مگر سگهائیکه در کربلاء بمیرند مؤلف میگوید که خداوند عالم بواسطه شرافت تربت مطهره حسین بن علی علیهما السلام سگهائیکه در کربلاء مرده باشند

قلب پیغمبر ما باید که داخل بهشت شوند انّا فقدّمه دوّم
در بیان خلقت اول ما خلق الله که علت ایجاد عالم امکان و
باعث آفرینش جمیع موجودات نور مقدس خاتم انبیاء محمد مصطفی
که پیش از ایجاد هزار هزار عالم و هزار هزار آدم که زمان دوره
هر آدم صد هزار سال قبل از خلقت آدم و حوّا آفریده شد چنانچه
سفیان صوری از سید سجاد علی بن الحسین علیهما السّلام
روایت کرده و در حدیث وارد است که اول ما خلق الله نور
محمد صلی الله علیه واله وسلم بوده چون آن نور را آفرید بقدرت
حق سبحانه ندا رسید که ای نور حبیب من از محبت و از شعاع
نور تو دریاهائی آفریدم اول دریای علم دوّم دریای حلم سیّم
دریای صبر چهارم دریای عقل پنجم دریای فقر ششم دریای
رحمت هفتم دریای نور فرمود حضرت حق سبحانه و تعالی که
دریائی از این دریاها نور مرا بقدرت خویش ده هزار سال موقوف
داشته بعد از آن هزار سال فرمان حضرت عزت در رسید
که ای نور پاک محمد عرض کرد لبیک خطاب رسید از شعاع نور
نوصد و بیست و چهار هزار عصمت و نطفه نبوت پیدا شد
و باز دو قطره آب زد و چشم داشت نورش چکید از قطره اول
جبرئیل آفریده شد و از قطره دوّم میکائیل و باز دو قطره دیگر
آفریده شد از قطره اول اسرافیل آفریده شد و از قطره دوّم عزرائیل

ماهیت

صحیح

[illegible]

هفت

که نور خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله است

وباز دو قطره اب از سوراخ کوش راست نورش بچکید از قطره
اوّل لوح افریده شد واز قطرهٔ دوّیم قلم وباز دو قطره اب از کوش
چپ نورش بچکید از قطره اول عرش افریده شد واز قطره دوّیم
کرسی وباز هشت قطره از بینی نورش چکید ازان قطرات هشت
بهشت افریده شد وباز دو قطرهٔ اب از کتف مبارکش بچکید از
قطرهٔ اوّل باد صرصر افریده شد واز قطرهٔ دوّیم باد فرفع واز قطرهٔ
سیّوم رعد واز قطرهٔ چهارم خاتم سلیمان پیغمبر واز قطرهٔ پنجم صور
اسرافیل وباز چهار قطرهٔ اب از دست چپ نورش بچکید از قطرهٔ
اوّل سدرة المنتهی واز قطرهٔ دوّیم طوبی افریده شد واز قطره سیّوم
حوض کوثر واز قطرهٔ چهارم ارواح انبیاء اول ادم صفی الله و
بعد ازان بترتیب انبیاء وباز قطرهٔ اب از نورش بچکید حضرت حق
تعالی چهار چیز ازان افرید اوّل باد دوّیم خاک سیّوم اتش چهارم اب
فرمان در رسید از جلیل که ای قلم بنویس قلم کفت بارخدایا چه بنویسم
فرمان امد اکتب ما هو کائن الی یوم القیمة یعنی بنویس انچه خواهد
شد تا روز قیامت قلم کفت امنا وصدقنا باز فرمان امد که ای
قلم بنویس پس قلم کفت بارخدایا چه بنویسم فرمان رسید که بنویس
لا اله الا الله قلم در لوح روانه شد هفتاد هزار سال کلمهٔ
لا اله الا الله نوشت باز فرمان امد که ای قلم بنویس کفت بار
خدایا چه بنویسم فرمان امد که بنویس محمد رسول الله وعلی ولی الله

الله چون نام محمد شنید از میان بشکافت و بدو نیم شد و سر بسجده ۲۰۳
نهاد و سی هزار سال در سجده بود و بعد از ان فرمان امد که ای
قلم سر بردار قلم سر برداشت و کفت بار خدایا این نام نام کیست
که با نام خود درج کردانیدی از خدای عز و جل ندا رسید که ای
قلم اکر نام محمد و علی نبودی از هیچ کوه اب روان نشدی ای قلم
اکر نام محمد و علی نبودی هفت طبقه اسمان و زمین را نیافریدمی
ای قلم این نامها اکر نبودی خدائی خود را اشکار نمیکردم ای قلم
نور ا که افریدیم از نور محمد و علی افریدیم انکاه در لوح روانه شد
تا هفتاد هزار سال دیکر علی ولی الله نوشت بعد از ان فرمان
امد که سلام ده ان نامها را که نوشته اید قلم کفت السلام علیک
چون روح محمد و علی در بدن نیامده بود که علیک کوید پس خداوند
عالم فرمود علیک السلام از این جهت از برای دوست خدا
سلام دادن سنت و علیک کفتن فرض شد و خدا تعالی
فرمود که بزرکی قلم چنانست که اکر هفت طبقه اسمان را
در میان او نهی مثال دانه اسپند که به بیابانی افتاده باشد
قلم کفت مرا بچند این هزار سال بزرکی افریدی و بچند این هزار
سال کلمه توحید را جمع کردم تا یکبار کفتم لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله پس عرض کرد ایا کسی را چنین عمر و بزرکی
خواهی داد که این کلمه را تمام تواند کرد فرمان جبار در رسید

و علی را

کہ با قلم این نامها را که نوشته تو در آخر الزمان آدمی پیدا کنم
خلق ضعیف نادان با اندک زندکانی مر ایشان را توفیق و بر ایشان
آسان کردانم بفضل و رحمت خود که هفتاد هزار بار زیادتر
ادا این بکویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ای
بندکان خدا و ای امتان محمد مصطفی و ای دوستان علی
مرتضی خدا تعالی بشما چنین کلمه ارزانی کرده چرا نکویید
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله که رسول خدا فرمود
که لکل شیء مفتاح و مفتاح الجنة قول لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله یعنی هر چیزرا کلید است و کلید درهای
بهشت کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله است چون بنده
مومن دهن باز کند کلمه طیبه را بکوید فردای قیامت خدا
تعالی بر روی وی هشت در بهشت بکشاید تا از هر دری که
خواهد در آید چون بنده مومن بکوید لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله بسته شود بر روی او هفت در جهنم بفرمان
حقتعالی چنانچه صاحب تاریخ نیشابور روایت کرده اند
معاشر الناس اسمعوا وعوا ولا تؤذوا رسول الله فی عترته و
انصتوا فاملا صلوات الله علیه هذا الحدیث وعد من المحابر
اربع وعشرون الفا سوی الدوی والمستملی ابو زرعة الرازی و
محمد بن اسلم الطوسی رحمهما الله تعالی فقال حدثنی ابی موسی

از ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی [illegible]

بن جعفر الکاظم قال حدثنی ابی جعفر بن محمد الصادق قال حدثنی
ابی محمد بن علی الباقر قال حدثنی ابی علی بن الحسین زین العابدین
قال حدثنی ابی الحسین بن علی شهید ارض کربلا قال حدثنی
ابی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب شهید ارض الکوفه قال حدثنی
اخی وابن عمی محمد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال
حدثنی جبرئیل قال سمعت رب العزة سبحانه وتعالی یقول
کلمه لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل
حصنی امن من عذابی فرمود شنیدم از پدرم موسی بن جعفر
از پدر بزرگوارش امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش
امام محمد باقر از پدرش سید سجاد از پدر بزرگوارش سید
الشهداء از پدرش امیر المؤمنین از حضرت رسول خدا از
جبرئیل از خداوند عالم میفرماید کلمهٔ لا اله الا الله حصن
حصین وقلعهٔ محکم من است کسیکه داخل قلعهٔ لا اله الا
الله یعنی معتقد بتوحید خدا بوده داخل بهشت خواهد
شد چنانچه در بحار مجلسی سعید بن عبد الله از حضرت
باقر روایت کرده قال والله لقد خلق الله تبارک وتعالی
الف الف عالم والف الف آدم وانت فی آخر تلک العوالم و
اولئک الآدمیین میفرماید خلاق عالم هزار هزار عالم و هزار هزار
آدم پیش از خلقت آدم وحوا آفریده که تو هنوز در آخر این

عوالم بودی قال رسول الله اول ما خلق الله نور نبیّک یا
جابر حضرت سیّد السّجاد فرمود خلاق عالم آفرید نور خاتم
النبیّین را پیش از هزار هزار دهر که هر دهری هزار سال
چنانچه امیر المؤمنین فرمود اول موجودات نور مطهّر محمّد
مصطفی خاتم انبیاء صلّی الله علیه و آله وسلم بود که قبل از
چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از خلقت آب و عرش
و آسمان و زمینها و پیش از لوح و قلم و پیش از بهشت و جهنّم
و پیش از ایجاد آدم و عالم آفرید پس آن نور مقدّس هزار
سال مشغول تسبیح و تهلیل و تمجید و تکبیر خداوند عالم بود
تا خطاب در رسید یا عبدی انت المراد و المرید و انت خیرتی
من خلقی و عزّتی و جلالی لولاک ما خلقت الافلاک ای بندهٔ
برگزیده من و بهترین موجودات و آفرینش من قسم بعزّت و
جلال و علوّ شان خودم اگر تو نمی بودی من افلاک و انبیا نمی آفریدم
قبل از نور او و از نفع شعاعه فخلق الله منه اثنی عشر حجابا پس
نور مقدّس محمّد مصطفی داخل حجاب حیا کردید چندین هزار
سال مشغول ذکر خداوند جلّت عظمته بوده و از کثرت حیا
نور مطهر آنحضرت عرق نمود پس خداوند عالم از نور خاتم انبیا
دوازده حجاب آفرید و در هر حجاب چندین هزار سال مشغول
عبادت بود چنانچه علی بن الحسین زین العابدین فرمود مراد

از حجابات دوازده وصی پیغمبر آخر الزمان بود که اول حجابات ٢٧
حجاب قدرت دوم حجاب عظمت سیوم حجاب عزت چهارم حجاب
هیبت پنجم حجاب جبروت ششم حجاب رحمت هفتم حجاب نبوت
هشتم حجاب کبریاء نهم حجاب منزلت دهم حجاب رفعت یازدهم
حجاب سعادت دوازدهم حجاب شفاعت پس نور مقدس
سید انبیاء بامر خلاق عالم مامور داخل حجابات شده در
حجاب قدرت دوازده هزار سال و در حجاب عظمت یازده
هزار سال و در حجاب عزت ده هزار سال و در حجاب هیبت
نه هزار سال و در حجاب جبروت هشت هزار سال و در
حجاب رحمت هفت هزار سال و در حجاب نبوت شش هزار
سال و در حجاب کرامت پنجهزار سال و در حجاب منزلت
چهار هزار سال و در حجاب رفعت سه هزار سال و در
حجاب سعادت دو هزار سال و در حجاب شفاعت یکهزار
سال مشغول تسبیح و تهلیل و تقدیس و تمجید و تکبیر خداوند
عالم بوده قال امیر المؤمنین ان الله خلق من نور محمد عشرین
بحراً من نور فی کل بحر علوم لا یعلمها الا الله تعالی ثم قال
لنور محمد انزل فی بحر العز فنزل ثم فی بحر الصبر فرمود امیر المؤمنین
خداوند عالم از نور مقدس پیغمبر بیست دریا خلق کرده
در هر دریا علمهای زیاد که غیر از خدا کسی بآنها عالم نبود پس

نور خاتم انبیاء که هزار هزار سال قبل از عالم ارواح خلق شد

خطاب رسید بنور رسول خدا نازل شو بدریای عزت و
همچنین بدریای صبر و نیز بتمام دریاها پس نور انحضرت اول بدریا
عزت دوم بدریای صبر سوم بدریای خوف چهارم بدریای
تواضع پنجم بدریای رضا ششم بدریای وفا هفتم بدریای حلم
هشتم بدریای تقی نهم بدریای خشیة دهم بدریای انابت
یازدهم بدریای عمل دوازدهم بدریای مزید سیزدهم بدریای
هدایت چهاردهم بدریای صیانت پانزدهم بدریای حیا
شانزدهم بدریای جبروت تا تمام ان بیست دریا را سیر فرمود
فلما خرج من اخر الابحر پس زمانیکه نور انحضرت از اخر دریاها
خارج شد قال الله تعالی یا حبیبی و یا سید رسلی از مصدر
ربوبیت خطاب رسید که ای حبیب من وای سید رسل من
وای اول مخلوقات واخر انبیاء من توئی شفاعت کننده
جمیع خلق من در روز قیامت فخرّ النورُ ساجداً ثم قام فقطرت
مِنه قطرات کان عددها مائة الف واربعة وعشرین الف
قطرة فخلق الله مِن کلِّ قطرة من نوره نبیّاً مِن الانبیاء پس نور
مقدس خاتم انبیاء بسجده افتاد پس نور انحضرت عرق نمود بد
و بیست چهار هزار قطره از شعاع نور رسول خدا چکیده از هر
قطره اش روح پیغمبری افرید فلما تکاملت الانوار صارت تطوف
حول نور محمد کما تطوف الحجاج حول بیت الله الحرام وهم یسبحون

دیمجدونه و یقولون سبحان من هو عالم لا یجهل فرمود امیر
المؤمنین زمانیکه انوار و ارواح انبیاء از شعاع نور آنحضرت
آفریده شد و بدرجهٔ کمال رسیده باطراف نور محمد ملند چنانچه
بخانهٔ خدا طواف نموده و بتسبیح و تحمید و تکبیر خلاق عالم مشغول
شدند فنادیهم الله اتعرفون من انا فیسبق نور محمد قبل الانوار
ونادی انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک
بارواح انبیاء ندا در رسید یا بی شناسید مرا پس نور محمد
بتمام ارواح انبیاء سبقت نمود فاذا بالنداء من قبل الله
انت صفیی و حبیبی پس خطاب رب الارباب رسید یا
محمد تو برگزیده و اشرف آفرینش من و امت تو بهترین امم
انبیا است ثم خلق من نور محمد جوهرة وقسمها قسمین فنظر الی
القسم الاول بعین الهیبة فصار ماء عذبا ونظر الی القسم
الثانی بعین الشفقة فخلق منه العرش پس از نور خاتم انبیاء
جوهری آفریده این جوهر را دو قسمت کرد نظر هیبت بقسم
اول انداخت پس قسم اول آب شیرین خوشگوار گردید و بعد
از این بقسم دویم نظر فرمود نظر مهربانی از قسم اول عرش را آفرید
و از نور عرش کرسی و از نور کرسی لوح و از نور لوح قلم را آفرید
و قال له اکتب توحیدی فبقی القلم الف عام سکرانا من کلام
الله خطاب رسید بقلم بنویس توحید مرا پس قلم هزار

که هزار هزار سال قبل از عالم را دم خلق شد

۳۰

سال و بروایت دیگر سی هزار سال از هیبت وحی خدا بی هوش

شده و زمانیکه قلم بهوش امد عرض کرد چه بنویسم ندا در رسید

بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله پس قلم شنید اسم محمد را

بسجده افتاد چون سر از سجده برداشت نوشت لا اله محمد رسول

الله پس عرض کرد ایخدا وند من کیست محمد خطاب در رسید با

قلم فلولاه ما خلقتك ولا خلقت خلقی الا لاجله ندا در رسید

اگر نمی بود وجود اقدس او خلق نمیکردم نور او و جمیع خلق را

مگر بواسطهٔ وجود محمد بن عبد الله پس قلم از حلاوت ذکر محمد

منشق شده عرض کرد السلام علیك یا رسول الله فقال الله

تبارك و تعالی فعلیك السلام منی و رحمة الله و برکاته پس قلم

سر از سجده برداشت و بنور انحضرت سلام کرد خلاق عالم

به نیابت انحضرت جواب سلام قلم را رد فرمود بواسطه این

سلام مستحب رد جوابش فرض و واجب گشت ثم قال الله

اکتب قضائی و قدری و ما انا خالقه الی یوم القیمة فرمود

خداوند عالم بقلم بنویس قضا و قدر مرا و هر چیز که خلق خواهم

نمود تا روز قیامت پس از این افرید ملائکه و سکان اسمانها

از نور انحضرت تا روز قیامت بانجناب صلوات میفرستند

و بامتش طلب مغفرت مینمایند ثم خلق الله من نور محمد الجنة

و زینها باربعة اشیاء پس از ان افرید از نور رسول خدا بهشت را

الا الله

و زینت داد او را بچهار چیز اوّل تعظیم دوّیم جلالت سیوم
سخاوت چهارم امانت و قرار داد او را منزل شیعیان از امّت
انجناب ثم نظر الی باقی الجوهرة بعین الهیبة فذابت پس نظر فرمود
بسوی باقی الجوهر بچشم غضب پس اب شده پس از این افرید از
بخاران اسمانها را از کفت و هفت طبقه زمین را فلما خلق
الله الارض صارت تموج باهلها کالسفینه پس افرید زمین را
کردید زمین با اهلش مانند سفینه موج میزد پس افرید کوه
ها را که مانند میخ بعد از ان ملکی افرید از عظماء ملائکه و ان ملک
در زیر هفت طبقه زمین برقرار شد پس از ان افرید سنکی
و قرار داد او را در زیر دو قدم انملک پس کاو بزرکی افرید چنانچه
تمام اب دریاها داخل سوراخ بینی او شد مانند دانه خردلی
در صحرای وسیع میشد پس انکاو داخل زیر ان سنک شد
که نام ان کاو حوت بود پس خداوند ماهی بزرکی افرید که نامش
بهموش بود پس داخل شده در زیر دو قدم ان کاو پس او برقرار
شد در پشت انماهی قال امیر المؤمنین فالارض کلها علی
کاهل الملک والملک علی الصخرة والصخرة علی الثور والثور
علی الحوت والحوت علی الماء والماء علی الهواء والهواء علی الظلمه
ثم انقطع علم الخلایق مما تحت الظلمه فرمود حضرت امیر المؤمنین
جمیع هفت طبقه زمین در دوش ملک و ملک بالای سنک

و سنگ بالای گاو و گاو بر پشت ماهی و ماهی در بالای آب و آب در بالای هوا و هوا در بالای ظلمت قرار گرفت پس آن حضرت فرمود غیر از علم خدا و ائمه هدی علیهم السلام کسی علم بزیران نداشت ثم خلق الله العرش من ضیائین احدهما الفضل والثانی العدل پس آفرید خداوند عالم عرش را از دو نور اول فضل دویم عدل پس ندا رسید بآن دو نور پس ممزوج و مخلوط شدند پس آفرید از آن دو نور چهار چیز فخلق منهما اربعة اشیاء العقل والحلم والعلم والسخاء پس آفرید از عقل خوف را و از علم رضا و از حلم مودت و از سخاء محبت را ثم عجن هذه الاشیاء فی طینة محمد پس آفرید از چهار چیز خمیره طینت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را و بعد از آن آفرید ارواح مؤمنین از امت آنجناب ثم خلق الشمس والقمر والنجوم واللیل والنهار والضیاء والظلام وسایر الملائکة من نور محمد صلی الله علیه و آله وسلم پس خلاق عالم از نور خاتم انبیاء آفرید آفتاب و ماه و ستارها و شب و روز و ظلمت و سایر ملائکه ها فلما تکاملت الانوار سکن نور محمد تحت العرش ثلثا و سبعین الف عام زمانیکه خداوند ارواح و انوار انبیاء و اوصیاء و اولیاء و ملائکه آسمان و زمینها را در جا

مؤمنین را از شعاع نور محمد افرید پس نور رسول خدا هفتاد
سه هزار سال در زیر عرش تسبیح و تهلیل خداوند مشغول بود ثم
انتقل نوره الی الجنة فبقی سبعین الف عام نور انجناب بر
بهشت نزول اجلال فرمود هفتاد هزار سال مشغول عبادت
بود و بعد از ان نازل شد بسدرة المنتهی هفتاد هزار سال
در روی توقف نمود ثم انتقل نوره الی السماء السابعة ثم نزل
الی السماء السادسة وهکذا الی السماء الدنیا پس نور مقدس
خاتم انبیا بامر خداوند جلیل باسمان هفتم و بعد از ان
باسمان ششم و بعد از ان باسمان پنجم و بعد از ان باسمان
چهارم و بعد از ان باسمان سیم و بعد از ان باسمان دویم
و بعد از ان باسمان اول نزول اجلال فرمود فبقی نوره فی
السماء الدنیا الی ان اراد الله تعالی ان یخلق ادم پس نور مطهر
رسول خدا در اسمان اول توقف نمود تا خداوند عالم افرید
ادم ابی البشر را در کتاب کشف الیقین جابر بن عبد الله عرض
کرد یا رسول الله اول شیء خلق الله ما هو فقال نور نبیک
یا جابر خلقه الله ثم خلق منه کل خیر فرمود رسول خدا اول
افرینش که پیش از هزار هزار عالم و هزار هزار ادم خداوند
افرید نور من بود خلق فرمود از نور من جمیع خیرات را ثم اقامه
بین یدیه فی مقام القرب ما شاء الله فرمود نور مرا توقیف

کرد در پانصد حجاب در هر حجابی چندین هزار سال ثم
جعله اقساما فخلق العرش من قسم والکرسی من قسم وحملة
العرش وخزنة الکرسی من قسم فرمود رسول خدا نور
را منقسم کرد بچهار قسم از قسم اول عرش واز قسم دویم کرسی
واز قسم سیوم حاملان عرش وخازنان کرسی را افرید و
اقام القسم الرابع فی مقام الحب ماشاء الله قسم چهارم در
مقام حب بمشیت واراده اش توقیف فرمود ثم جعله اقساما
فخلق القلم من قسم واللوح من قسم والجنة من قسم پس قسم
چهارم را چهار قسمت کرد از قسم اول قلم از قسم دویم لوح از
سیوم طبقات بهشت را افرید واقام القسم الرابع فی مقام
الخوف ماشاء الله پس قسم چهارم را چهار قسمت کرد از جزء
اول ملائکه واز جزء دویم افتاب واز جزء سیم ماه را افرید
واقام القسم الرابع فی مقام الرجاء ثم جعله اجزاء جزء
چهارم را در مقام رجاء محفوظ داشته پس او را چهار
قسم قرار داد فخلق العقل من جزء العلم والحلم من جزء والعصمة
والتوفیق من جزء پس عقل را از جزء اول وعلم وحلم را از جزء
دویم وعصمة وتوفیق را از جزء سیوم افرید واقام القسم
الرابع فی مقام الحیاء قسم چهارم را در مقام حیاء توقیف
فرمود پس نظر کرد بروی بنظر هیبت فرشح ذلک النور

فقطرت منه مائة الف واربعة وعشرون الف قطرة پس
خداوند عالم بروی نظر فرمود بقهر و غضب و سلطنت
پس نور پیغمبر در مقام حیاء عرق کرد صد و بیست و چهار
هزار قطره چکید فخلق الله من کل قطرة روح نبی و رسول
پس خداوند عالم از هر قطره روح پیغمبر و رسولی افرید ارواح
انبیاء دور نور محمد مصطفی مانند حاجیان بخانه خدا
طواف مینمودند ثم تنفست ارواح الانبیاء فخلق الله
من انفاسها ارواح الاولیاء والشهداء والصالحین
پس خداوند از انفاس ارواح انبیاء ارواح اولیاء و
شهداء و صالحان را افرید و شاهد این مدعی روایت
جابر بن عبد الله است در تفسیر ایه شریفه کنتم خیر امة
اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر
چنانچه روایت کرده قال رسول الله اول ما خلق الله نوری
ابتدائه من نوره واشتقه من جلال عظمته فرمود اول
افریده خدا نور من بود که از نور خدا مشتق بوده از جلال
عظمت خدا فاقبل یطوف بالقدرة پس نور من بقدرت
خدا طواف میکرد تا بحجاب جلال عظمت رسید هشتاد هزار
سال مشغول تسبیح و تقدیس خداوند عالم شده ثم سجد
الله تعظیما ففتق منه نور علی پس نور خاتم انبیاء بسجده

افاداز نور انجناب نور امیر المؤمنین افریده شد فکان محیطا نوری بالعظمة و نور علی محیطا بالقدرة پس نور رسول خدا احاطه بعظمت و نور امیر المومنین احاطه بقدرت جلال نموده عرش ولوح وافتاب و نور شب و روز و نور چشمها و عقل و معرفت و قلوب بندگان از شعاع نور خاتم انبیاء افریده و نوری مشتق من نوره فنحن الاولون و نحن الاخرون و نحن السابقون و نحن المسبحون و نحن الشافعون و نحن کلمة الله و نحن خاصة الله و نحن احباء الله و نحن وجه الله و نحن جنب الله و نحن یمین الله و نحن امناء الله و نحن خزنة وحی الله و نحن غیب الله و نحن معدن التنزیل و معنی التاویل و فی ابیاتنا هبط جبرئیل و نحن محال قدس الله و نحن مصابیح الحکمة و نحن مفاتیح الرحمة و نحن ینابیع النعمة و نحن شرف الائمة و نحن سادة الأئمة و نحن نوامیس الاصل واخیار الدهر و نحن سادة العباد و نحن وساسة البلاد و نحن الکفاة والولاة والحماة والسقاة والرعاة وطریق النجاة و نحن السبیل والسلسبیل و نحن النهج القویم والطریق المستقیم من امن بنا امن بالله و من رد علینا رد علی الله و من شک فینا شک فی الله و من عرفنا عرف الله و من تولی عنا تولی عن الله و من اطاعنا

٢٦

اطاع الله ونحن الوسیلة الی الله والوصلة الی رضوان الله ولنا العصمة والخلافة والهدایة وفینا النبوة والولایة والامامة ومعدن الحکمة وباب الرحمة وشجرة العصمة ونحن کلمة التقوی والمثل الاعلی والحجة العظمی والعروة الوثقی التی من تمسك بها نجی چنانچه عباس بن عبد المطلب قال الست انا وانت و علی و فاطمة والحسن والحسین من ینبوع واحد قال صدقت عرض کرد یا رسول الله ایا من وتو و علی و فاطمه و حسن و حسین از یك طینت واز یك درخت افریده نشده ایم فرمود بلی یا عم ولکن خداوند عالم پیش از خلقت اسمان و زمین وقبل از عرش و بهشت وجهنم افرید نور ما را کنا نسبحه حین لا تسبیح ونقدسه حین لا تقدیس کما نسبیح و تقدیس میکردیم در حالیکه غیر از ما تسبیح کننده نبود فلما اراد الله تعالی بدو الصنعة من نوری فخلق منه العرش فرمود زمانیکه اراده و مشیت خدا وند علاقه گرفت که ایجاد جمیع موجودات فرماید ففتق من نوری نور العرش از نور من نور عرش را افرید نور عرش از نور من نور من از نور خدا است و من افضل واشرف و بهتر از عرش خدا هستم ثم فتق نور ابن ابی طالب فخلق منه الملائکة از نور علی بن ابی طالب وصی من ملائکه اسمانها و زمینها را افرید

نور ملائکه از امیر المؤمنین و نور علی از نور خدا است پس
نور علی افضل از جمیع ملائکه است ثم فتق نور ابنتی فاطمه فخلق
منه السموات والارض پس از نور دخترم فاطمه اسمان
و زمینها را افرید پس نور اسمان و زمین از نور فاطمه و نور
فاطمه از نور خدا است پس نور فاطمه افضل از نور اسمان
و زمینها ثم فتق نور الحسن فخلق منه الشمس والقمر پس
نور حسن را منشق و افتاب و ماه را از نور انجناب افریده
و حال نور افتاب و ماه از نور حسن و نور حسن از نور
خدا است پس نور انجناب افضل از افتاب و ماه است
ثم فتق نور الحسین فخلق منه الجنة والحور العین پس
نور حسین را منشق نمود و از نور انجناب بهشت و حوریانرا
افرید پس نور بهشت و حوریان از نور حسین و نور حسین
از نور خدا است و حسین افضل از بهشت و حوریان
بهشت است ثم ان الله خلق الظلمة بالقدرة فارسلها
فی سحائب البصر فقالت الملائکة سبوح قدوس ربنا مذ
عرفنا هذه الاشباح ما راینا سوء فبحرمتهم الا کشفت
ما نزل بنا فرمود رسول خدا خلاق عالم ظلمتی افریده بقدرت
خود در مقام امتحان ملائکه ان ظلمت را روانه کرد برابرها
ملائکه در مقام حیرت متحیر ماندند و عرض کردند ای خلاق

در بیان ابتداء خلقت و تجلاء نور صدیقهٔ طاهره

عالم از زمانیکه این انوار مقدسه را شناخته مبتلا
بهیچون بلا و حزن نشده ایم بحرمت این انوار طیبه ما را
از این مهلکه نجات بدهید ندا رسید بعزت و جلال
خود قسم نجات خواهم داد فهنالک خلق الله تعالی قنادیل
الرحمة وعلقها علی سرادق العرش پس خداوند عالم قندیلهای
بیشمار آفرید عدد آنها را غیر از خدا کسی عالم نبود که نور صدیقه
طاهره فاطمهٔ زهراء علیها السلام در آنها قرار گرفته تمام
سموات و سدرة المنتهی و عرش و آنچه ما بین مغرب و
مشرق از اولین و آخرین بوده بنور آنمخدره منور گشته
فقالت الملائکة الهنا لمن هذه الفضیلة وهذه الانوار
فقال الله تعالی هذا نور امتی فاطمة الزهراء ملائکه عرض کردند
خدایا این فضیلت و این انوار از کیست خطاب رسید که از
نور کنیز من صدیقه طاهره فاطمه زهراء آست فلذلک سمیت
امتی الزهراء الزهراء لان السموات والارضین بنورها ظهرت
نور صدیقه طاهره جلوه گر شده آسمانها و زمینها بنور
آنمخدره منور گشته وهی ابنة نبیی و زوجة وصیی و
حجتی اشهدکم یا ملائکتی انی قد جعلت ثواب تسبیحکم و تقدیسکم
لهذه المرأة وشیعتها الی یوم القیمة خطاب رسید که ای
سکان سموات و ملائکه مقربین من این خبیثه حبیب من

در روضه وصی من فاطمه زهراء حجة من است و جمیع خلق را
شاهد میکیرم که ثواب تسبیح و تقدیس و عبادت شما را در
حق فاطمه زهراء و شیعه و محبین آنمخدره تا روز قیامت
قرار دادم پس سکان سموات با وجود انوار مقدسه
محتاج بنور صدیقه طاهره بوده چنانچه در روز قیامت
تمام انبیاء و اولیاء از اولین و اخرین بشفاعت خاتم انبیاء
وانجناب بشفاعت انمخدره محتاج اند پس نور صدیقه
طاهره بانوی حرم کبریاء فاطمه زهراء بتول عذراء ناموس
سیدا و صیاء علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها الاف
التحیة والثناء در چند مقام تجلی کرده و جلوه کرشده
مقام اول نور صدیقه طاهره در سرادقات عرش جلوه
کرشده باعث نجات سکینه سموات و سبب اختصاص
ثواب ملائکه اسمان و حمله عرش رحمن باین مخدره و بشیعه و
محبان بانوی محترمه کردیده مقام دوم سیصدهزار سال
نور ائمة الأئمة پیش از ایجاد عالم و ادم تجلی کرده کرد و شب
معراج از شجره تفاح بحضرت خاتم انبیاء جلوه کرشده چنانچه
در علل شرایع روایت شده مقام سیم هنکام تولد صدیقه
طاهره در حین سجده نور جمالش تجلی نموده که ما بین مشرق
و مغرب دنیا و جمیع ما خلقه الله منور و روشن کشته مقام

چهارم نور جمال آنمخدره شب عروسی در حضور خاتم انبیاء و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل که بهمراه هریک هفتاد هزار ملک بود با میرالمؤمنین جلوه گر شده که آنجناب با مروت جلیل صدیقه طاهره را یازده قدم استقبال نموده در مقابل هر قدمش نور امامی و حجتی در رحم آنمخدره قرار گرفت مقام پنجم نور جبینه حبیب خدا محمد مصطفی فاطمه زهراء در زمان رسول خدا هر روز سه مرتبه تجلی کرده که تمام حجرات و بیوتات مدینه را منور نموده مقام ششم سه روز بعد از وفات سید انبیاء نور جبین بتول عذراء در در مسجد رسول خدا تجلی نمود در وقتیکه امیرالمؤمنین با سر برهنه پای منبر پیغمبر ایستاده ابی بکر مانند بت بالای منبر قرار گرفته عمر بن خطاب شمشیر برهنه در دست گرفته رو بامیر المؤمنین میکرد یا علی بایع خلیفه رسول الله یعنی بخلیفه پیغمبر بیعت کن صدیقه طاهره از در مسجد داخل شده نظری بامیرالمؤمنین نموده خانه صبرش خراب و بمهاجرین انصار نموده فرمود از پسر عمم دست بردارید والا با سر برهنه رو بدرگاه خدا نفرین در حق شما خواهم نمود که دیاری از شما بر روی زمین باقی نماند پس آنمخدره دست بلند کرد که معجر از سر بردارد چنانچه طبرسی علیه الرحمة در کتاب احتجاج روایت کرده

که باعث نجات ملائکه و اختصاص ثواب عبادت سکنه سموات باز مخدره

از حضرت صادق ع انه قال لما استخرج امیر المؤمنین من منزله
خرجت فاطمة علیها السلام فما بقیت هاشمیة الا خرجت
معها حتی انتهت قریبا من القبر فقالت خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث
محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لانشرن شعری ولاضعن قمیص رسول
الله علی راسی ولاصرخن الی الله تبارک وتعالی فما ناقة صالح
باکرم علی الله منی ولا الفصیل باکرم علی الله من ولدی قال
سلمان رضی الله عنه کنت قریبا منها فرایت والله اساس حیطان
المسجد مسجد رسول الله تقلعت من اسفلها حتی لو اراد رجل ان
ینفذ من تحتها لنفذ فدنوت منها فقلت یا سیدتی و مولاتی
ان الله تبارک وتعالی بعث اباک رحمة فلا تکونی نقمة فرجعت و
رجعت الحیطان حتی سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت فی خیاشیمنا
پس دیوار مسجد رسول خدا از جا حرکت کرده و آثار زلزله
در اطراف شهر مدینه پدیدار شده بادهای سیاه و تند
وزیدن گرفت آثار غضب الهی ظاهر گردید پس مهاجرین و انصار از
اطراف مسجد صدا بلند کرده امیر المؤمنین فرمود یا سلمان ادرک
ابنة رسول الله وقل لها ان الله خلق اباک رحمة للعالمین و
لا تکونی سببا لهلاک هذا الخلق پس سلمان عرض کرد که امیر
المؤمنین میفرماید که پدرت رحمة للعالمین است تو سبب
هلاکت این خلق مباش پس آن مخدره خطاب بسلمان فرمود که

شو يا سليمان ميخواهند حسينم را بيتيم نمايند صداى مهاجرين وانصار وضجه زنهاى بنى هاشم و زوجات پيغمبر بلند شد كه اى ابى بكر دست از امير المؤمنين بردار پس ابو بكر و بعمر و معاذ بن جبل وخالد بن وليد نمود كه دست از على بن ابى طالب برداريد پس عمر از كرده واهمه ترسيد و دست از على برداشت امير المؤمنين بالاى قبر پيغمبر نشسته و قال يا بن ام ان القوم استضعفونى وكادوا يقتلوننى واز شدت غيظ موهاى بدن امير المؤمنين راست شده و از سر موهاى مباركش خون جارى شده و از قبر رسول خدا دست بيرون امد خطاب بابى بكر فرمود يا ابا بكر اكفرت بالذى خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سوّيك رجلا همين كه انكا فر صداى پيغمبر را شنيد هولناك شده دست از امير المؤمنين برداشته صديقه طاهره دست انجناب را گرفت فرمود يا بن عم ان كنت فى خير فانا فى خير وان كنت فى شر وانا فى شر

قصيدة الكواز الحلى

الواثبين لظلم ال محمد ومحمد ملقا بلا تكفين . والقائلين لفاطم اذيتنا
فى طول نوح دائم وحنين والقاطعين اراكة كيما تقى بظل اوراق لها وغصون
ومجمعى حطب على البيت الذى لم يجتمع لولاه شمل الدين والداخلين على البتولة بيتها
والمسقطين لها اعز جنين والقائدين امامهم بنجاده والطهر تدعو خلفهم برنين
خلّوا ابن عمى اولا كشف فى الدعا راسى واشكو للاله شجونى ماكان ناقة صالح وفصيلها

قصيدة علم الهدى السيّد المرتضى ره

بالفضل عند الله الا ادري ورثت الى القبر الشريف بعلة عبری و قلب بالهموم محزون

ابتاه هذا السامري وعجله تبعا ومال الناس عن هارون اى الرزايا اتقى بتجلدي

هو في النوائب مذ حييت قريني فقدي ابي ام غصب بعلي حقه ام كسر ضلعي ام سقوط جنيني

ام اخذهم ارثي وفاضل نحلتي ام جهلهم حقي وقد عرفوني قهروا يتيميك الحسين وصنوه

واسئلهم حقي وقد نهروني

قصيدة السيد المرتضى علم الهدى ره

برئت الى الرحمن ممن لفاطم على فدك بالسوط قنعها قهرا فماتت واثار السياط بجنبها

وكفنها غضبى ومقلتها عبرى وغسلها الهادي الوصي ودفنها الى قبرها ليلا وودعها سترا

فلما اضاء الصبح جاؤا لدفنها فما وجدوا الزهراء ولا عرفوا القبرا فلما ارادوا نبشها صاح منتبها

وسل الحسام العضب واعتقل السمرا فصلح عليهم مغضبا يا آل ... اقسم بالرحمن اجزركم جزرا

فما نطقوا في نبشها قط كلمة ولا شهروا سيفا ولا رجوا شبرا

قال الشيخ ابو الحسن البكري استاد الشهيد الثاني قدس الله روحهما لما اراد الله ان يخلق محمدا امر جبرئيل ان يأتيه بالقبضة البيضاء التي كانت اصلا فاقبل جبرئيل ومعه الملائكة الكروبيون والصافون والمسبحون فقبضوها من موضع ضريحه وهي البقعة المضيئة المختارة من بقاع الارض

ترجمهٔ حديث در كتاب نور الانوار

شيخ ابو الحسن بكرى استاد شهيد ثانى عليهما الرحمة ميفرمايد زمانيكه مشيت خداوند عالم تعلق گرفته كه خاتم انبياء محمد مصطفى را خلق فرمايد جبرئيل مامور شده قبضهٔ خاك از موضع ضريح مقدس پيغمبر اخذ نمايد جبرئيل با گروه ملائكه كروبيين ومسبحين وباقوجى

از ملائکه صافین قبضهٔ خاک از همان مکان برداشته باب تسنیم
و آب تکریم و تکوین و آب رحمت و آب رضا و عفو مخمّر نمود پس سر
مبارک رسول خدا از هدایت و سینه مبارکش از شفقت و دو
دست آنجناب از سخاوت و دهنش از صبر و فرجش از عفت و
قدمهایش از شرف و قلبش از یقین و انفاسش از طیب بهشت آفرید
پس مخلوط فرمود طینت رسول خدا را بطینت ادم پس ندا در
رسید بملائکه هفت آسمان و زمین میخواهم بشری از اینخاک
خلق نمایم شما را مامور کردم که باو سجده و تکریم و تعظیم نمائید
پس جبرئیل با ملائکه سموات جسد حضرت ادم را برداشته در
بهشت گذاشته پس از ان جمیع ملائکه منتظر فرمان خدا وند عالم
که کی بسجدهٔ ادم مامور شوند بعد از ظهر روز جمعه خطاب رسید
بملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس پس تمام ملائکه بسجدهٔ
ادم مامور شده روح ادم را فرمود امر نمود که بجسد ادم داخل شود
چنانچه از حضرت صادق منقولست روح در سر ادم صد سال
و در سینه اش صد سال و در پشتش صد سال و همچنین در
دو ران مبارکش صد سال و در ساق و قدمهای مبارکش صد
سال توقف نمود فلما استوی ادم قائما امر الله الملائکة بالسجود
وکان ذلک بعد الظهر یوم الجمعه فلم تزل فی سجودها الی العصر
فسمع ادم من ظهره نشیشا کنشیش الطیر پس زمانیکه روح در جسد

ادم قرار گرفت روز جمعه بعد از ظهر ملائکه آسمانها و زمینها
بانجناب سجده نمودند پس انجناب صدائی مانند صدای مرغها
از پشتش شنید عرض کرد خداوندا این چه صدائیست که
میشنوم ندا در رسید یا ادم این صدای تسبیح رسول من
محمد عربی سید اولین و اخرین است پس از ان از فاضل طینت
وضلع کج ادم حواء را افرید پس خواب را بر وی مسلط نمود
پس وقتیکه از خواب بیدار شد چشمش را باز کرد جمال ماه
رخساران مخدره را مشاهده فرمود فقال من انت
قالت انا حواء خلقنی الله تعالی لک فقال ما احسن خلقک
پس ادم ابی البشر از وی سؤال نمود که تو کیستی ان مخدره در
جوابش عرض کرد منم حواء ام البشر که خداوند عالم مرا بجهت تو
خلق فرموده پس ندا در رسید ای ادم این کنیز من حواء است
و توئی بنده برگزیده من ادم خطبه بکن ان مخدره را از من
و صداق او را بمن رد کن عرض کرد خدایا مهریه حواء چیست
معین فرمائید قال الله فصل علی حبیبی محمد عشر مرات
یعنی ای ادم مهریه وی ده مرتبه صلواتی است که بر حبیب
من محمد و حبیبه حبیب من فاطمه زهراء صدیقه طاهره و
اولادان مخدره بفرست قال ادم جزاءک یا ربی پس ده
مرتبه صلواة بر محمد و ال و بر ال وی فرستاد وکان القاضی

الحق والعاقد جبرئیل والزوجة حواء والشهود الملائکة و
فواصلها خداوند عالم حاکم واجراء کننده عقد جبرئیل وزوجه
حواء وشهود ملائکه سموات بوده پس مؤلف این کتاب میگوید
فرق میانه صداق حواء ومهریه صدیقه طاهره بنت خاتم انبیاء فاطمه
زهراء علیها سلام الله از ثری تا بثریاست که مهریه حواء ده
مرتبه صلوات بر محمد وآل او بود ولی مهریه بتول عذراء بقیة
نبوت جمیع ماخلق الله وهشت علیهما ات بهشت وهفت طبقات
جهنم وانچه ما بین مغرب ومشرقست چنانچه رسول خدا فرمود
یا علی ان الله زوجک فاطمة وجعل صداقها الارض فمن مشی
علیها مبغضا لک مشی حراما ودر کتاب عوالم بسند معتبر منقولست
شفاعت امت پیغمبر جزء صداق صدیقه طاهره بود وعن معراج
النبوة انها قالت فی وصیتها لعلی اذا دفنتنی فادفن معی هذا
الکاغذ الذی فی الحقة فقال سید الوصیین بحق النبی اخبرنی بما
فیه صاحب معراج النبوة روایت کرده صدیقه طاهره در اخر
نفس وصیت فرمود یا بن عم زمانیکه مرا دفن کردی این کاغذی که
در توی حقه هست با من دفن فرمائی حضرت امیر از فاطمه زهراء
سؤال فرمود ای فاطمه ترا قسم میدهم بمحمد مصطفی خبر ده بمن از انچه
در انکاغذ است عرض کرد یا بن عم وقتی که پدر بزرگوارم مرا بتو
تزویج فرمود قال زوجتک من علی علی صداق اربعة ماة درهم

سلام الله علیها

یعنی نور دیده فاطمه تو را تزویج کردم به پسر عمت علی بن ابی طالب بصداق که چهار صد درهم است عرض کردم یا ابتاه بعلی راضیم ولی باین صداق راضی نیستم پس جبرئیل بامر رب جلیل نازل کردید که خداوند عالم میفرماید الجنة و مافیها صداق لفاطمه یعنی هشت طبقات بهشت وانچه در انها است صداق حبیبه حبیب من فاطمه زهراء است باز عرض کردم یا ابتاه بعلی راضیم ولی باین صداق راضی نیستم پس جبرئیل عروج و بعد نزول کرد قال ای شیء تریدین قلت ارید شفاعة امتك فرمود که خداوند عالم میفرماید بچه نحو صداق راضی میشوی عرض کردم شفاعت امة تو را میخواهم پس جبرئیل سفیر رب جلیل عروج و بعد از ان نزول فرمود واین مهریه نامه که ممهور بمهر خدا و سکنه سموات است ورد که دراو نوشته شده که شفاعة امت محمد صداق حبیبه حبیب من صدیقه طاهره فاطمه زهراء علیها سلام است پس ان مخدره عرض کرد یابن عم اذا کان یوم القیمة اقول الهی هذه قبالة شفاعة محمد یعنی ای پسر عم من روز قیامت که طول او پنجاه هزار سال است قیام نمود اولین واخرین جمع میشوند انوقت قائمه عرش خدا را گرفته عرض میکنم ای خدای من این قباله صداق من و شفاعت امه پدر بزرگوار من است و در روایت دیگر وارد است که جبرئیل امین وحی بامر خداوند جلیل خدمت سید انبیاء نازل شده و مهرنامه فاطمه زهراء را

آورد که در او ثبت شده که از جملهٔ صداق آن مخدره هشت نهر است که چهار نهر در بهشت چشمهٔ تسنیم و چشمهٔ سلسبیل و نهر کوثر و نهر فرات که از زیر سدرة المنتهی جاری و بتمام قصرهای بهشت وارد میشود و چهار نهر در زمین نهر رود نیل مصر و نهر جیحون و نهر سیحون سمرقند و چهارم دجلهٔ بغداد و بروایت صحیح نهر فرات است که از بقعهٔ مقدسه نینوا و کربلای پر بلا جاریست که در روز عاشورا تمام طیور و وحوش صحرا و سباع و کلاب و خنازیران از آب فرات سیراب شد و یهود و نصاری مباح نمودند ولی پارهٔ تن زهراء در دم آخر میفرمود یا قوم اسقونی شربة من الماء فقد تفتت کبدی من الظماء ای قوم جگرم از تشنگی کباب شده قطرهٔ آبی بلب تشنهٔ من برسانید بزبان حال میفرمود

از تشنگی فتاده بجانم شرارهٔ … ای قوم بی حقوق بحالم نظارهٔ
خواهید کشتنم دیگر این تشنگی چرا … من در جهان نمیکنم عمر دوبارهٔ
دارم بسینه تن عطش و داغ کشتگان … یکجز من آتشی دل من پاره پارهٔ
بر زخم جان اگر نفروشید مرهمی … یکقطره آب زانکه دیگر نیست چارهٔ

پس خداوند عالم حضرت حواء را با آدم صفی الله تزویج و اجراء عقد و صداقش معین فرمود و کانت الملائکة یقفون من وراء آدم قال آدم لای شیء یا رب تقف الملائکة من ورائی قال لینظروا

نور ولدک محمد پس آدم عرض کرد ای خدای من جهت چیست
که ملائکه در عقب من صف بصف ایستاده خطاب رسید
ای آدم نظر مینمایند بنور ولد تو محمد مصطفی پس خطاب رسید
یا ملائکتی اسجدوا لآدم پس ساکنین ملا اعلا پشت سر آدم
صفوف بسته بنور مقدس خاتم انبیاء سجده مینمودند پس
آدم عرض کرد که خداوندا این نور را در پیشانی من قرار بدهید
پس ملائکه از جلو آدم استقبال نموده فوج بفوج ایستاده بنور
مقدس پیغمبر آخر الزمان سجده مینمودند ثم سال آدم ربه ان یجعله
فی مکان یراه آدم پس آدم از خدا وند عالم مسئلت نمود که
نور پیغمبر را در جائی قرار بدهد که او را مشاهده نماید پس خداوند
عالم نور حبیب خود محمد مصطفی را در انگشت سبابه آدم و
نور امیر المؤمنین در انگشت وسط او و نور صدیقه طاهره
در انگشت بنصر و نور حسن مجتبی در انگشت خنصر و نور حضرت
سید الشهداء را در انگشت ابهام آدم قرار داد وکانت
انوارهم کغرة الشمس فی قبة الفلک وکالقمر فی لیلة البدر پس
انوار خمسه طیبه در دست آدم مانند آفتاب جهان تاب در رقبه
چرخ چهارم فلک اطلس و ماه شب چهارده جلوه گر شده فسجد الملائکة
کلهم اجمعون پس تمام سکان سموات فوج فوج بان انوار طیبه
سجده میکردند ای موالیان همان نور در عصر عاشورا در گودال قتلگاه

در جبین اقدس حبیب حبیب خدا و پارهٔ تن صدیقه طاهره
سعید مظلومان چنان جلوه گر شده که تمام سکان سموات دست
از عبادت برداشته و انگشت حیرت بدندان گرفته و تمام ارواح
انبیاء ندرشد زحیرت حیران و حوریان بهشت لطمه بصورت
زنان و خاتم پیغمبران و امیر مؤمنان و فاطمه زهراء سیده زنان و
حسن مجتبی سر از غرفات بهشت برون و صدای واحسینا
بلند نموده در هنگامیکه هفتاد هزار از کوفیان سنگین دل
با حربها از چهار جانب بجسد اطیب نور سید مظلومان احاطه
و زخمهای کاری میزدند و هو یتململ کتململ السلیم و هو یقول
ءاقتل عطشانا و جدی محمد المصطفی ءاقتل عطشانا و ابی علی
المرتضی ءاقتل ظمآنا و امی فاطمة الزهراء یعنی ای قوم جگرم از
تشنگی کباب شده و حال آنکه جدم پیغمبر و پدرم علی مرتضی و مادرم
فاطمه زهراء و فرات مهریه مادرم زهراء است و کان آدم اذا
اراد ان یغشی حواء یامرها ان تتطیب و تتطهر پس آدم هر وقت
ارادهٔ مواقعه با حواء مینمود امر میکرد که عطر استعمال کند و
تطهیر نماید و باو مژده میداد که این نور یکه در پیشانی منست نور
خاتم انبیاء محمد مصطفی و امانت خدا است که خداوند این نور را
بتو روزی قرار داده نیکو حفظ کن نور خدا را پس وقتیکه آن نور
مقدس از صلب آدم برحم حواء منتقل شد هر روز ملائکه در

الطراف حوّاء صفوف بسته بروی سلام میکردند حتی حملت
حواء بشیث تا اینکه وضع حمل نمود شیث هبة الله راکه آن نور
درجبین شیث هبة الله برقرار شده فلمّا وضعته نظرت بین
عینیه الی نور رسول الله یشتعل اشتعالا پس از وضع حمل شیث
نور رسول خدا مانند آفتاب جهانتاب درجبین وی جلوه گر میشد
پس جبرئیل در بین حواء وآن نور پرده از نور که غلظتش مقدار
پانصد سال مسافت بود او بزان نمود فلم یزل محجوبا محجوبا حتی
بلغ شیث مبالغ الرجال والنور یشرق فی غرته فلما علم آدم ان
ولده شیث بلغ مبالغ الرجال قال له یا بنی انی مفارقک عن قریب
فادن منی حتی اخذ علیک العهد والمیثاق کما اخذه الله تعالی
علیّ من قبلک وقتیکه نور رسول خدا در پیشانی هبة الله مستقر
شده تا بحد بلوغ وکمال رسید پس آدم فرمود ای نور دیده اجل
من نزدیک است میخواهم از تو عهد وپیمان بگیرم که این نور خدا را
نیک حفظ کنی او را چنانکه خداوند عالم از من عهد ومیثاق گرفته
که این نور را حفظ وحراست نمایم پس آدم سر بآسمان بلند کرد
عرض کرد که خداوندا این امانترا بوصی خود هبة الله امانت سپردم
خداوند عالم از قلب آدم مطلع کردید که میخواهد عهد از وی بگیرد
از جهت حفظ نور رسول خدا پس امر فرمود بملائکه ساکنین ملا
اعلی که دست از تسبیح وتهلیل برداشته وصیت آدم را استماع

نمایند پس سکنهٔ آسمانها سر از غرفات بهشت بلند نموده و
ساکنان بهشت از صدا افتادند و مرغهای خوش الحان در شاخسار
درختهای بهشت وانچه در او بود ساکت شده خطبهٔ آدم را
استماع نمودند و از بطنان عرش ندا در رسید که ای آدم بگو انچه را
اراده داری پس آدم عرض کرد خداوندا مرا فرمودی نور خاتم انبیاء
محمد مصطفی را در صلب من امانت گذاشتی و آن نور را از صلب
من بوصی من شیث منتقل فرمودی و من میخواهم از وی عهد
بگیرم چنانچه از من عهد گرفتی در حفظ آن نور تو را شاهد میگیرم
بروی واذا بالنداء من قبل الله تعالی یا آدم خذ علی ولدک شیث
العهد واشهد علیه جبرئیل ومیکائیل والملائکة اجمعین از
بطنان عرش ندا رسید ای آدم از شیث عهد بگیر که نور محمد را حبیب من
حفظ نماید جبرئیل ومیکائیل وملائکه ملأ اعلی را شاهد بگیر
فامر الله جبرئیل ان یهبط الی الارض فی سبعین الفا من الملائکة
بایدیهم الویة الحمد بیده حریرة بیضاء وقلم مکون من مشیة
الله پس بامر خداوند جلیل جبرئیل با هفتاد هزار ملک در دست
هر یک علم حمد و در دست جبرئیل کاغذ سفید از نور با قلم قدرت
بادم نازل شده فقال له یا آدم ربک یقرئک السلام جبرئیل
عرض کرد ای آدم خداوند عالم بتو سلام میرساند و امر فرموده
که از پسرت هبة الله عهد بگیر پس آدم کتابی نوشت و از

تسیث عهد گرفته جبرئیل و میکائیل و جمیع ملائکه ملأ اعلی را
شاهد گرفته که تمام ساکنین هفت اسمان عهد نامه را مهر نمودند
پس جبرئیل دو حله از حله های بهشت که نور انها روشنتر از نور
افتاب جهانتاب و قرص ماهتاب بود بر شیث هبة الله پوشانید
ولم یزل ذلك النور بین عینیه حتی تزوج المحاولة البیضاء
وکانت بطول حواء وافرت الیها بخطبة جبرئیل فلما وطاها
حملت بانوش فلما حملت به سمعت منادیا ینادی هنیئا لك
یا بیضاء استودعك الله نور سید المرسلین سید الاولین و
الاخرین فلما ولدته اخذ علیه شیث العهد کما اخذ علیه وانتقل الی
ولده قینان یعنی نور خاتم انبیاء در پیشانی شیث وصی ادم بود
تا زمانیکه محاوله بیضاء را بخطبه جبرئیل تزویج نمود و حامله
گردید بانوش وصی شیث ندا رسید مبارك باد بر تو ای بیضاء
خداوند امانت وودیعه گذاشت در صلب تو نور سید انبیاء
محمد مصطفی را پس زمانیکه متولد شد انوش از بیضاء شیث
از انوش عهد گرفت چنانچه ادم از شیث عهد گرفته بود پس
ان نور از صلب انوش بصلب قینان وصی انوش و از قینان بر
مهلائیل و از او بیارد رواز او بصلب اخنوخ که اسم او ادریس وصی
ششم ادم بود منتقل شد پس نور خاتم انبیاء از صلب ادریس
بوصیش متوشلح و از وی بملك و از صلب او به پیشانی حضرت

نوح شیخ الانبیاء واز وی بسام واز صلب او بولد ارفخشد و
ازاو بعابر واز صلب وی به پیشانی فالغ واز صلب او بارغو واز وی
بشارغ واز صلب او بناخور واز وی بابرهیم خلیل الرحمن واز
صلب او به پیشانی اسمعیل ذبیح الله واز وی بعنبار واز صلب او
بهمیسع واز صلب او بنبت واز وی بصلب یشجب واز وی بادد واز
واز وی بصلب عدنان واز وی بمعد وازو بمضر واز وی
بالیاس واز صلب او بمدرکه واز وی بخزیمه واز وی بصلب
کنانه واز او بقصی واز او بلوی واز وی بغالب واز او بفهر و
از فهر بعبد مناف واز صلب وی بهاشم منتقل شده حتی اخرجه
الله عز و جل من صلب عبد الله بن عبد المطلب پس نور سید
انبیاء محمد مصطفی پیش از هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده
شده بصلب آدم واز صلب وی باصلاب سی و هشت اوصیاء
آدم که اجداد رسول خدا بودند منتقل واز صلب عبد الله بن عبد
المطلب واز رحم آمنه بنت وهب متولد شده وبنور مقدس
رسول خدا جمیع ماسوی الله منور شده وبتبلیغ کلمه طیبه لا
اله الا الله مامور شده فاکرمه الله بست کرامات البسه قمیص
الرضا و رداه برداء الهیبة پس خلاق عالم در حین تولد رسول
خدا آن نور مقدس را گرامی داشت بشش کرامت بدن مبارکش
پیراهن رضا و دوش مبارکش برداء هیبت وسر مبارکش بتاج

هدایت وجسد مبارکش بردای معرفت وپای مبارکش بنعلین
خوف ودست مبارکش بعصای منزلت گرامی داشت خطاب در
رسید یا محمد اذهب الی الناس فقل لهم قولوا لا اله الا الله پس
قامت رسول خدا از یاقوت احمر واستینش از لؤلؤ رطب وگریبان
ان از بلور اصفر وبغل او از زبرجد اخضر وطرازش از مرجان احمر
وجیب او از نور خداوند عزوجل منور ومزین فرمود فقبل الله
عزوجل توبة ادم بذلك القمیص پس خداوند عالم توبه ادم ابو
البشر را بشرافت پیراهن سید انبیاء محمد مصطفی قبول وانگشتر
سلیمان بن داود بروی مرحمت فرمود ویوسف کنعانرا از زندان
عزیز مصر خلاص وبیعقوب رسانید ویونس بن متی را از شکم
ماهی وابرهیم خلیل الرحمن را از اتش نمرود وحضرت نوح را از
لجّه دریای هلاکت وجمیع انبیا را از بلای هلاکت نجات داده
آه آه واویلاه وامصیبتاه که بشرافت وبرکت پیراهن غرق بخون
سید مظلومان وریحانه رسول خدا ومیوهٔ قلب علی مرتضی وپارهٔ
تن بتول عذراء فاطمه زهرا جمیع امت سید انبیاء را در روز
جزاء از عذاب ابدی نجات داده ولی پس از مراجعت سید سجاد
از سفر شام عالمهٔ غیر معلمه صدیقه صغری ام المصائب زینب خاتون
دختر امیر المؤمنین وقت ورود بقبر صدیقه طاهره همان پیراهن
غرق بخون برادر مظلومش را از زیر مقنعه بیرون کرده که خطاب بدنش

پیراهن

زهراء عرض کرد که ایمادر از برادرم نشانه آوردم ناگاه ان پیراهن
خون آلود مانند خانه زنبور را بیرون آورده بالای قبر صدیقه طاهره
انداخت تمام زوجات نبی و زنهای بنی هاشم و مخدرات مدینه
که چشمشان بان پیراهن افتاد لطمه بصورت زنان صدای وا مظلوماه
بلند نمودند

ابن شهرآشوب در مناقب روایت کرده عن ام سلمه و سلمان
الفارسی و علی بن ابی طالب و کل قالوا انه لما ادرکت فاطمه بنت
محمد رسول الله مدرک النساء خطبها اکابر قریش من اهل الفضل و
السابقة فی الاسلام والشرف والمال وکان کلما ذکرها رجل من
قریش لرسول الله اعرض عنه رسول الله بوجهه حتی کان الرجل
منهم یظن فی نفسه ان رسول الله ساخط علیه او قد نزل علی
رسول الله فیه وحی من السماء ولقد خطبها من رسول الله ابو بکر
فقال له رسول الله امرها الی ربها وخطبها بعد ابی بکر عمر بن الخطاب فقال له
رسول الله کمقالته لابی بکر قال وان ابا بکر و عمر کانا ذات یوم جالسین
فی مسجد رسول الله ومعهما سعد بن معاذ الانصاری ثم الاوسی
فتذاکروا من فاطمة بنت رسول الله فقال ابو بکر قد خطبها الاشراف
من رسول الله فقال ان امرها الی ربها ان شاء ان یزوجها زوجها
وان علی بن ابی طالب لم یخطبها من رسول الله ولم یذکرها له
ولا اراه یمنعه من ذلک الا قلة ذات الید وانه لیقع فی نفسی ان

الله عز وجل ورسوله انما يحبسها نها عليه قال ثم اقبل ابو بكر على
عمر بن الخطاب وعلى سعد بن معاذ فقال هل لكما فى القيام الى
على بن ابى طالب حتى نذكر له هذا فان منعه قلة ذات اليد واسيناه
واسعفناه فقال له سعد بن معاذ وفقك الله يا ابا بكر فما زلت
موفقا قوموا بنا على بركة الله ويمنه قال سلمان الفارسى فخرجوا
من المسجد والتمسوا عليا فى منزله فلم يجدوه وكان ينضح ببعير كان
له الماء على نخل رجل من الانصار باجرة فانطلقوا نحوه فلما نظر
اليهم على قال ما وراءكم وما الذى جئتم له فقال ابو بكر يا ابا الحسن
انه لم يبق خصلة من خصال الخير الا ولك فيها سابقة وفضل و
انت من رسول الله بالمكان الذى قد عرفت من القرابة والصحبة
والسابقة وقد خطب الاشراف من قريش الى رسول الله ابنته
فاطمة فردهم فقال ان امرها الى ربها ان شاء ان يزوجها زوجها
فما يمنعك ان تذكرها لرسول الله وتخطبها منه فانى ارجو ان يكون
الله عز وجل ورسوله انما يحبسها نها عليك قال فتغرغرت عينا على
بالدموع وقال يا ابا بكر لقد هيجت منى ساكنا وايقظتنى لامر كنت عنه
غافلا والله ان فاطمة لموضع رغبة وما مثلى قعد عن مثلها غير انه
يمنعنى من ذلك قلة ذات اليد فقال ابو بكر لا تقل هذا يا ابا الحسن
فان الدنيا وما فيها عند الله تعالى ورسوله كهباء منثورا قال ثم ان
على بن ابى طالب حل عن ناضحه واقبل يقوده الى منزله فشده

فیه ولبس نعله واقبل الی رسول الله فکان رسول الله فی منزل
زوجته ام سلمه ابنة امیة بن المغیرة المخزومی فدق علی
الباب فقالت ام سلمه من بالباب فقال لها رسول الله من
قبل ان یقول علی انا علی قومی یا ام سلمه فافتحی له الباب و
مریه بالدخول فهذا رجل یحبه الله و رسوله ویحبهما فقالت
ام سلمه فداک ابی وامی ومن هذا الذی تذکرفیه هذا و
انت لم تره فقال مه یا ام سلمه فهذا رجل لیس بالخرق ولا
بالنزق هذا اخی وابن عمی واحب الخلق الی قالت ام سلمه
فقمت مبادرة اکاد ان اعثر بمرطی ففتحت الباب فاذا انا بعلی
بن ابی طالب فوالله ما دخل حین فتحت حتی علم انی قد رجعت الی
خدری ثم انه دخل علی رسول الله فقال السلام علیک یا رسول
الله ورحمة الله وبرکاته فقال له النبی وعلیک السلام یا ابا
الحسن اجلس قالت ام سلمه فجلس علی بن ابی طالب بین یدی
رسول الله وجعل ینظر الی الارض کانه قصد لحاجة وهو یستحیی
ان یبدیها فهو مطرق الی الارض حیاء من رسول الله قالت
ام سلمه فکان النبی علم ما فی نفس علی فقال له یا ابا الحسن انی
اری انک اتیت لحاجة فقل ما حاجتک وابد ما فی نفسک
فکل حاجة لک عندی مقضیة قال علی فقلت فداک ابی وامی
انک لتعلم انک اخذتنی من عمک ابی طالب ومن فاطمة بنت اسد

وانا صبي لا عقل لي فغذيتني بغذائك وادبتني بادبك
فكنت الي افضل من ابي طالب ومن فاطمة بنت اسد في البر والشفقة
وان الله هداني بك وعلى يديك واستنقذني مما كان عليه
ابائي واعمامي من الحيرة والشرك وانك والله يا رسول الله ذخري
وذخيرتي في الدنيا والاخرة يا رسول الله فقد احببت مع ما شد
الله من عضدي بك ان يكون لي بيت وان يكون لي زوجة اسكن
اليها وقد اتيتك خاطبا راغبا اخطب اليك ابنتك فاطمة
فهل انت مزوجي يا رسول الله قالت ام السلمة فرايت وجه رسول
الله يتهلل فرحا وسرورا ثم تبسم في وجه علي فقال يا ابا الحسن فهل
معك شيء ازوجك به فقال علي فداك ابي وامي والله ما يخفى عليك
من امري شيء املك سيفي ودرعي وناضحي وما املك شيئا غير هذا
فقال له رسول الله يا علي اما سيفك فلا غنى بك عنه تجاهد به
في سبيل الله وتقاتل به اعداء الله وناضحك تنضح على نخلك
اهلك وتحمل عليه رحلك في سفرك ولكني قد زوجتك بالدرع و
رضيت بها منك يا ابا الحسن ابشرك قال علي فقلت نعم فداك ابي و
امي بشرني فانك لم تزل ميمون النقيبة مبارك الطائر رشيد الامر
صلى الله عليك فقال لي رسول الله ابشر يا ابا الحسن فان الله
عز وجل قد زوجكها في السماء من قبل ان ازوجك في الارض ولقد
هبط علي في موضعي من قبل ان تاتيني ملك السماء له وجوه شتى

در بیان تزویج صدیقهٔ کبری

واجنحة شتی لم ار قبله من الملائکة مثله فقال لی السلام علیك
ورحمة الله وبرکاته ابشر یا محمد باجتماع الشمل وطهارة النسل
فقلت وما ذاك ایها الملك فقال لی یا محمد انا سیطائیل الملك
الموکل باحدی قوائم العرش سالت ربی عزوجل ان یاذن لی فی
بشارتك وهذا جبرئیل فی اثری یخبرك عن ربك عزوجل بکرامة الله
عزوجل قال النبی فما استتم کلامه حتی هبط علی جبرئیل فقال
السلام علیك ورحمة الله وبرکاته یا نبی الله ثم انه وضع فی یدی
حریرة بیضاء من حریر الجنة وفیها سطران مکتوبان بالنور
فقلت حبیبی جبرئیل ما هذه الحریرة وما هذه الخطوط فقال
جبرئیل یا محمد ان الله عزوجل اطلع الی الارض اطلاعة فاختار
لك من خلقه فابتعثك برسالته ثم اطلع الی الارض ثانیة فاختار لك
منها اخا ووزیرا وصاحبا وختنا فزوجه ابنتك فاطمة فقلت
حبیبی جبرئیل ومن هذا الرجل فقال لی یا محمد اخوك فی الدنیا
وابن عمك فی النسب علی بن ابی طالب وان الله اوحی الی الجنان ان
تزخرفی فتزخرفت الجنان والی شجرة طوبی احملی الحلی والحلل وتزینت
الحور العین وامر الله الملئکة ان تجتمع فی السماء الرابعة عند البیت
المعمور فهبط من فوقها الیها وصعد من تحتها الیها وامر الله عزو
جل رضوان فنصب منبر الکرامة علی باب البیت المعمور وهو الذی
خطب علیه ادم یوم عرض الاسماء علی الملائکة وهو منبر من نور

۶۲ فاوحى الى ملك من ملائكة حجبه يقال له راحيل ان يعلو ذلك المنبر
وان يحمده بمحامده ويمجده بتمجيده وان يثنى عليه بما هو اهله وليس
فى الملائكة احسن منطقا ولا احلى لغة من راحيل الملك فعلا
المنبر وحمد ربه ومجده وقدسه واثنى عليه بما هو اهله فارتجت السموات
فرحا وسرورا قال الراوى فلما كان صباح يوم الخميس عمد عقيل الى
۶۳ جزور فنحره وانحر اغناما كثيرة وعملوا وليمة للعرس وكان ذلك
ليلة الجمعة وامر رسول الله ان ينادى فى شوارع المدينة
جميع الناس فاجتمع الناس من كل فج عميق فلما كان تلك الليلة المباركة
واراد الله ان يزوج الطاهر بالطاهرة هبط الامين من جبرئيل من
عند رب العالمين روايت معتبره بسند صحيح وارد است چون صبح
روز پنجشنبه تزويج امير المومنين بصديقه طاهره ام الائمة
سلام الله عليها جناب عقيل مامور شد بنحر شتر و ذبح گوسفندان
بسيار و در خبر ديگر سيصد شتر و هزار گوسفند و گاو در عروسى
صديقه طاهره ذبح نمودند وانشب شب جمعه بود حضرت رسول
امر فرمود در شوارع و كوچهاى مدينه همه خلق را منادى ان
حضرت اعلام نمايد پس مردم از راههاى دور بخانه انحضرت حاضر
ميشدند و بروايت ديگر چهار هزار نفر در وليمه ان مخدره تا
سه روز مشغول بوليمه انجناب بوده پس در انشب خداوند رب
جليل اراده كرده كه طاهر را بطاهره فاطمه را بعلى تزويج فرمايد

جبرئیل امین از جانب رب العالمین بحضرت ختم مرسلین نازل و عرض
نمود السلام علیك یا محمد العلی الاعلی یقرئك السلام ویخصك
بالتحیة والاکرام بتحقیق خدا امر فرموده که فاطمهٔ زهراء ام
الائمه را بامیر المؤمنین تزویج نمایم فقال رسول الله قد فوضت
امرها الی الله فنعم الولی ربی ونعم الخطیب انت وکان الله ولیها
وجبرئیل خطیبها والملائکة شهودها فرمود رسول خدا بتحقیق
امر دخترم فاطمه را بخدا تفویض کردم که خداوند عالم بهترین
اولیاء و تو بهترین خطیب و ملائکه شهود دخترم زهراء است و
فامر الله تعالی جبرئیل ان ینادی فی السموات والارضین والجبال
والبحار حتی یجتمع جمیع الملائکة الی البیت المعمور فاجتمعت الملائکة
فیه وقالوا الهنا وسیدنا لا نعلم الا ما علمتنا انك انت
العلیم الحکیم جبرئیل از جانب رب جلیل مامور گشته که در آسمانها
و زمینها و کوهها و دریاها ندا کرده که تمام آنها در بیت المعمور
جمع شوند سکنه سموات و ملائکه زمین و حوریان بهشت در
بیت المعمور حاضر شده عرض کردند که خداوندا ما نمیدانیم مگر آنچه را
که بما تعلیم فرمائی فقال لهم الله تعالی انی اردت ان اشهدکم بانی
قد زوجت الطاهر بالطاهرة والصادق بالصادقة فقوموا صفوفا
من المشرق والمغرب فقاموا صفوفا ورفعت اصواتها بالتسبیح و
التقدیس والتهلیل لرب العالمین پس خداوند عالم فرمود بند

بدرستی که میخواهم شما را شاهد بگیرم براینکه تزویج کردم طاهره را
بطاهره وصادق را بصادقه فاطمه را بولی خود علی بن ابی طالب
پس ملائکه از مشرق تا بمغرب صفوف بستند وصداها بتسبیح و
تقدیس وتهلیل پروردگار بلند کردند واوحی الله الی رضوان خازن
الجنان ان یزین الجنان ویصف الحور والولدان ویصف اقداح
الشراب ویزین الکواعب والاتراب وان یفرش البیت المعمور
بفرش العبقری والاستبرق الحسنا والرفرف الاخضر والاحمر و
الاسود والاستبرق الاصفر وعلق فیه قنادیل الدر بسلاسل
المرجان وصف فیه الحور والولدان وصف حول البیت منابر
الرحمة وکراسی الکرامة ونصب منابر الیاقوت الاحمر وجلست
الملائکة علی الکراسی والمنابر ونشر الله تعالی فوق رؤسهم سحابة
من نور تغشی الابصار حشوها المسک والکافور والعنبر وامرها
ان تمطر علی روس الملائکة باجمعها بالتسبیح والتقدیس والتهلیل
والتکبیر لرب العالمین یعنی خداوند سبحان برضوان خازن جنان
وحی نمود که بهشترا زین وحوری وغلمان صف آرائی وکاسهای
شراب را مرتب وکواعب اتراب ودختران را آرایش وبیت المعمور را
بفرشهای رنگارنگ ودیباجهای زرباف وبساطهای الوان مفروش
قندیلهای درّ بزنجیرهای مرجان معلق وحوران وغلمان حوری نشان
صف در صف ودر اطراف بیت المعمور منبرهای رحمت وکرسیهای

کرامت

کرامت از یاقوت احمر نصب نمایند ملائکها بالای کرسیها جلوه
نمایند خداوند منان ابری از نور بالای سر ملائک منشور فرموده
که روشنائی نور آن چشمها را خیره مینمود بالای سر سکنه سموات
کافور و عنبر مانند قطرات باران باریدن نمود صدای ایشان بتسبیح
تقدیس و تهلیل و تکبیر خداوند عالمیان بلند شد و قالوا لك
الحمد یا رحمن وامر بشجرة طوبی ان تنثر فنثرت الدر والجواهر و
الیواقیت واوحی الله تعالی الی الامین جبرائیل ان ارق منبر الکرامة
فرقی حتی استوی علی المنبر واقفا پس تمام ملائکه هفت آسمان در
بیت المعمور حاضر و بحمد و ثنای خداوند منان مشغول شدند
خداوند عالم امر فرمود بشجرهٔ طوبی نثار کنید حلی و حلل و درّ و
جواهر و یواقیت پس از آن جبرئیل امین مامور شد بر بالای منبر
کرامت مستقر پس از آن در عرش منبر کرامت قرار گرفته و
بزبان فصیح و بلیغ در محضر تمام سکنهٔ سموات شروع بخطبه
نمود که اولین و آخرین مثل او را نشنیدند فقال خطیبا الحمد لله
الذی خلق الارواح و فلق الاصباح و صور علی عرشه حسنه
الاشباح محی الاموات و جامع الشتات و مخرج النبات
و منزل البرکات پس از این فرمود باری الانام و منشئ الغمام لا
تشتبه علیه الاصوات ولا تخفی علیه اللغات لا تاخذه نوم
ولا نسیان تا باینجا رسید و فرمود نشهد ان لا اله الا الله

وحده لاشریک له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله ونشهد
ان علی بن ابی طالب خلیفه نبیه واشهدوا یا معاشر الملائکه
المقربین والملائکه الراکعین والملائکه المسبحین وجمیع اهل
السموات والارضین فرمود شاهد باشید ای گروه ملائکه
مقربین وطایفه ملائکه راکعین وحزب ملائکه مسبحین وتمام
ملائکه سکنه اسمان در اینکه من تزویج نمودم سیده زنان عالم
دختر محمد امین فاطمه زهراء صدیقه کبری را بعلی بن ابی طالب
سید اوصیاء وشاهد باشید که حضرت رب العالمین خمس دنیا
از اسمان وزمین ودریاها وصحراها وکوهها را برای بضعه
احمدی مهریه وصداق قرارداد وحی فرمود بملائکه انی قد
زوجت ولیی ووصی رسولی علیا بن ابی طالب بسیده نساء
العالمین فاطمه الزهراء فضجت الملائکه بالتسبیح والتقدیس
والتهلیل لرب العالمین پس ملائکه صدا بتسبیح وتقدیس
خداوند رب جلیل بلند نموده وهم اوازشدند فنثرت شجره
طوبی وسدره المنتهی علی الحور والولدان من الدر والجواهر
والیاقوت یتبرکون بها وصارت الحور والولدان تجمع من
الدر والجواهر والیواقیت ولم یزالوا اینها دینه الی یوم القیمه
وهم یقولون هذا من نثار زفاف فاطمه الزهراء علی علی یعنی
درخت طوبی وشجره سدره المنتهی از شنیدن وحی خدا

او از بهای حور و غلمان در و جواهر و یاقوت نثار کرده بمحض تبرک ٧١
حوریان و غلمان بهشت آن جواهر درخشان و یواقیت غلطان
جمع نموده تا روز قیامت همه ملائکه از آن جواهر بعید یکدیگر
هدایا و تحف میفرستادند و بهمدیگر دادند که این در و یاقوت
از نثار زفاف صدیقهٔ کبری بسیدهٔ اوصیاء علیهما سلام بشارت
الله ملک الارض و السماء است و من کتاب المناقب عن
بلال بن حمامه قال طلع علینا رسول الله ذات یوم و وجهه
مشرق کدایرة القمر فقام الیه عبد الرحمن بن عوف فقال یا رسول
الله ما هذا النور قال بشارة من ربی فی اخی و ابن عمی و بنتی و ۲ انتنی
ان الله زوّج علیاً من فاطمة و امر رضوان خازن الجنان فهزّ
شجرة طوبی فحملت رقاقا یعنی صکا بعدد محبی اهل بیتی و
انشا من تحتها ملائکة من نور و دفع الی کل ملک صکا فاذا
استوت القیمة باهلها نادت الملائکة فی الخلایق فلا یبقی محبّ
لاهل البیت الا دفعت الیه صکا فیه فکاکه من النار باخی و ابن
عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال و نساء من امتی من النار
ابن شهرآشوب در مناقب و علامه در کشف الغمة عن ابن عباس
قال لما کانت لیلة زفت فاطمة الی علی بن ابی طالب کان النبیّ
قدامها و جبرئیل عن یمینها و میکائیل عن یسارها و سبعون
الف ملک من ورائها یسبّحون الله و یقدّسونه حتی طلع الفجر

ونیز ابن شهر آشوب در مناقب ذکر نموده انه یکون فی الشکل براءة
من العلی الجبار لشیعة علی و فاطمة من النار وروی ان جبرئیل
روی عن الله تعالی عقیبها قوله عزوجل الحمد ردائی والعظمة
کبریائی والخلق کلّهم عبیدی واِمائی زوّجت فاطمة امتی
من علی صفوتی اشهد وا ملآئکتی فعند ذلک هبط جبرئیل
واسرافیل ومیکائیل والملآئکة المقرّبون وفی ایدیهم الویة
الحمد ورایات العزّ وزخرفت الجنان واشرفت الحور الحسان
والولدان وغنّت الاطیار علی رؤس الاشجار بما خصّ به
محمّد المختار وحیدر الکرّار فاطمة الزّهراء وهبت الریح الرحمة
وصفقت اوراق الجنان وجلس النّبیّ وعلی بن ابی طالب وبنو
هاشم وعقدوا عقد النکاح جلسوا رسول الله وعلی وبنوهاشم
جمیعا وامر رسول الله ان یفرقوا الطعام فی الجفان فاکل الناس
وجمیع اهل المدینة نساءاً ورجالا وشربوا حتی اکتفوا واکل کلّ من
حضر المدینة وغیرهم من نواحیها وصارت الجفان کانها ینبوع نعمة
الله تعالی وبرکات رسول الله وهو قد وضع یده المبارکة فیها ام
یعنی در ان زمان جبرئیل واسرافیل ومیکائیل وملائکه مقربین
در دست هر یک علم حمد وبیرق عزت نازل وبهشت را مزیّن و
حوریان حسان وغلمان مشرف ومرغان خوش الحان در منابر
غصنان بمدیحه خاتم انبیاء وسیّد اوصیاء وصدیقه کبری

عبارتی است منتخب
روایت است
چون شب زفاف

العالمین وبثمانیه الاف وزن من الذهب الاحمر لم تحم ولم تطبع بل
قال لها العزیز الجلیل کونی فکانت وامر الله تعالی جبرئیل ان ینشر الطیب
والکافور والند یعنی ان زهره زهراء بتول عذراء صدیقهٔ کبری
در شب بیست وچهارم رمضان المبارک حضرت خیر انام خاتم پیغمبران
بغلیه شهبا را حاضر و پردهٔ یمانی بروی زین ان فرش سلمان پیر
غلام شمشیر برهنه بردوش ولجام استر بدست گرفته حضرت رسول
ان مخدره را مانند افتاب در برج چرخ چهارم بالای استر سوار
رسول اکرم در جلو صدیقه وجبرئیل امین از یمین ومیکائیل از
یسار ان بانوی حرم کبریاء آن وهفتاد هزار ملک با هر یک در اطراف
ان عصمت کبری بخانهٔ سید اوصیاء علی مرتضی روانه تا طلوع
صبح بتسبیح وتقدیس حضرت رب جلیل عز اسمه مشغول وان
افتاب برج نبوت را به بیت شرف ولایت تحویل نمودند ودر
روایت دیگر جبرئیل امین وحی بامر رب جلیل مامور شده که
سید اوصیاء علی مرتضی به پیش وازی صدیقهٔ کبری ام الائمه
فاطمهٔ زهراء علیها صلوات الله ملک الارض والسماء قدم نجیه
فرماید که یازده قدم ان مخدره را استقبال نموده که در مقابل
هر خطوه اش نور امامی در رحم ان مخدره حرم الله الاکبر قرار گرفته
بوجود امد پس صدیقهٔ کبری بخانه سید اولیاء وارد بجانب
امیر مؤمنان قرار گرفته حضرت رسول خدا دست مبارکش به پیشانی

نورانی حضرت زهرهٔ زهراء وانهٔ عظمی صدیقهٔ کبری سلام الله
علیها گذاشته وتاجی از طلای احمر مرصع بدر وجواهر وطوقی از
بلور سبز که حضرت جبرئیل از جانب رب جلیل با هشت هزار دوق
طلای احمر که انش بوی نرسیده بلکه بمشیت خداوند رب جلیل
بوجود امده بر سر ان ناموس کبری متوج ومطوق ومطرز نموده
بحضرت جبرئیل امر از ناحیهٔ جلیل رسید انچه از عطریات و
روایح بهشت عنبر سرشت نثار در بار در ربار محفل عالی مقدار
ان بضعهٔ احمد مختار رایصال نماید پس جبرئیل بامر رب جلیل
مجلس ان دو نور دیده حضرت خلیل چنان معطر نمود که مشام
تمام خلق مدینه از مرد وزن وصغیر وکبیر از احرار وعبید تا مدت
یکسال اثر ان باقی وبرقرار بود چون حضرت فاطمه درخانهٔ امیر المؤمنین
برای جلوه مهیا وحاضر شد وجلوه نمود فلما زفت فاطمة علی علی
وهیؤها للجلاء فخرجت فی اول جلوتها علی علی وعلیها من ثیاب الجنة
ما لا عین رات ولا اذن سمعت یعنی هفت مرتبه تجلی نمود در جلوهٔ
اول نور جمالش بر علی مرتضی سید اوصیاء ارواحنا لهم الفداه
ظاهر شد که از لباسهای بهشت ما لا عین رات ولا اذن سمعت
پوشیده ثم خرجت فی الجلوة الثانیة وعلیها حلة مرصع بالدر و
المرجان وسقلاط منظوم بالعقیان وفی رجلها خلخال من الجمان
وقد کسیت بالعبقری الاحمر ولها رائحة قد اعتبقت منها المدینة

ونواحیها ونورها قد اخجل البدر لیلة تمامه وتغمر نور الشموع
والمصابیح یعنی در جلوهٔ دویم صدیقهٔ طاهره تجلی کرد بسید
اوصیاء در حالیکه متلبس بود بلباس خز مرصع بدر و مرجان
ومطرز بطلای احمر و در پای مبارکش دو خلخال از خلخالهای
بهشت مرصع بطلای احمر و رایحهٔ اطیب آن مخدره تمام مدینه
واطرافش معطر نموده و نور جمالش مانند ماه چهارده شبه
درخشان بوده ثم خرجت فی الجلوة الثالثة علی علی فی ثیاب
من الحریر الاخضر قد توجت من الله تعالی بتاج الهیبة والوقار
وقد کساها الله بالقوة والنشاط پس در جلوهٔ سیوم صدیقهٔ
کبری بتول عذراء حریم کبری در لباس حریر اخضر بسید اوصیاء
علی مرتضی جلوه گر شده که بتحقیق خداوند عالم بتاج هیبت
و وقار آن مخدره را متوج فرموده با کمال قوه و نشاط تجلی نمود
ثم خرجت فی الجلوة الرابعة علی علی فی ثیاب حمر منسوجة بسلوک
العسجد وفی یدها سوار من اللجین وعلیها برقع من السندس
الاصفر وقد نظمت شعرها باللؤلؤ الرطب وقد علا نورها
علی جمیع الناس والحاضرین پس در جلوهٔ چهارم انجم بانوی
کبریاء بسید اوصیاء در لباس سرخ زرتار آشکار و تجلا
نموده در دست مبارکش دست بندی از نقره خام و بسندس
زرد خود را مرقع وگیسوان عنبرفشانش را با مروارید تر منظم

فرموده و نور جمال با کمالش بحاضرین و غائبین استیلا
نموده و تمام ماسوی الله محو جمالش شده ثم خرجت فی الجلوة
الخامسة علی علی فی حلة بیضاء تفوح منها روائح المسك
الاذفر من حلل الجنة اتی بها جبرئیل من الرب الجلیل الی فاطمة
الزهراء در جلوه پنجم بحضرت امیر المؤمنین در لباس که از حلی
و حلل بهشت از جانب حضرت رب العزة بتوسط جبرئیل
امین بان مخدره موهبت شده بود جلوه گر آمده و نکهت
مشك اذفر از وی ساطع و لایح بود با کمال سرور با سید
اوصیاء مباشرت نمود ثم خرجت فی الجلوة السادسة
علی علی فی غلالة حمراء و علیها تاج مرصع من الذهب الوهاج
و فی رجلها نعل مشتبك بالفضة البیضاء و مرصع بالجواهر
النقی و قد جلس علی سریر من العاج قد فرش بالعبقری و
السندس کل ذلك اهدیها الجلیل لیلة زفافها علی علی
تعظیما و تکریما لهما در جلوه ششم پیراهن سرخ در بر و تاج
مرصع بطلای احمر در سر و نعل مشتبك و مطرز بنقره خام
و مرصع بجواهر در پا بحضرت سید اوصیاء جلوه نموده که با
آنحضرت در بالای سریری و تختی از عاج که با سندس و
عبقری حسان مفروش و مزین شده مجالست فرموده که در
شب زفاف زهره زهراء بعلی مرتضی حضرت تعظیما و تکریما از جانب

ربّ العزّة جبرئیل امین اهدی و هدیه آورده ثم خرجت فی
الجارية السابقة علی علی وقد تجملت بجميع ما فی الجنة وما
عند الحور العین من الحلی والحلل وقد علا منها نور شعشعانی
وقد اضاء نورها علی البیت وما فیه و در جلوهٔ هفتم
صدیقه کبری ام الائمة النجباء مریم کبری فاطمهٔ زهره
زهراء با حلی و حلل هشت طبقه بهشت و با تمام زینتها
حور العین عزین بحضرت امیر المؤمنین جلوه گر شده و
نور جبین آن تمام عالم امکان منور که تمام بهشت و
بهشتیان از نور جمالش روشن و درخشنده گردید
فلما فرغوا من جلاها دخل النبی بعد ان استاذن عن
النساء فی الدخول وتساقطت الانوار من جبین المختار
وحیدر الکرار چون بنی هاشم در شب زفاف صدیقه
طاهره و انحذره از تجلیات بعلی مرتضی فارغ شده حضرت
رسول با کمال سرور از زنان استیذان نموده داخل مجلس
شده درحالی که از جبین سید او ضیاء قطرات عرق از کثرت
حیاء بصورت مبارکش جاری بود و ابوذر غفاری
بخواندن این اشعار را بدا در مترنم شده

صَلَّى الْإِلٰهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ مِنْ بَنِي عَدْنَانِ
وَعَلَى الْخَلِيفَةِ بَعْدَهُ وَهُوَ الَّذِي قَدْ كَسَّرَ الْأَصْنَامَ وَالْأَوْثَانِ

مَنْ خَصَّهُ رَبِّي بِفَاطِمَةَ التُّقى　　أَعْنِي العَفِيفَةَ خِيرَةَ النِّسْوانِ
صَلَّى عَلَيْهِ اللهُ ما سارَ سَرِي　　أَوْ ناحَتِ الأَطْيارُ فِي الأَغْصانِ

ثم انه لما جلست فاطمة الى جنب على مسح بيده المباركة على ناصيتها الشريفة وقال بسم الله وبالله وعلى ملّة رسول الله صلى الله عليه واله وسلّم ثم اخذ النبىّ يدها ويد على واراد ان يجعل كفها فى كفه بكت فاطمة فقال لها النبى ما بكاؤك يا فاطمة والذى بعثنى بالحق نبيّا وبالرسالة نجيّا ما زوجتك انا به من نفسى بل زوّجك الله تعالى به واختاره لكِ وهو الذى تولى تزويجك به وكان هو نعم الولى وجبرئيل العاقد وكان هو نعم العاقد والشهود الملائكة نعم الشهود پس زمانيكه صدّيقه طاهره بالاى سرير در جنب سيد اوصياء مستقر شده آنجناب دست مبارکش به پيشانى نورانى آن مخدّره نهاد فرمود ثم قال يا فاطمة زوّجتك بخير اهلى وخير من فى الدنيا والأخرة فسكن ما فى نفسها ثم قال يا بنيّة بعلك خير امام مفترض الطاعة سيّد فى الدنيا وسيّد فى الأخرة ولولاه لم يخلق الله تعالى ارضا ولا سماء او لا برا ولا بحرا فسكن ما بها ثم النبى صلى الله عليه واله وسلم مكن كفها فى كف على عليه السلام ثم قال بارك الله تعالى فيكما وجمع الله بينكما واصلح شانكما وجعل ذريتى منكما الى يوم القيمة فلا تفرقا حتى اتيكما حضرت رسول خطاب به بتول عذراء فاطمه زهراء فرمود بود بدهيد نور از زوج نمودم به

بهترین اهل بیت خود که امام مفترض الطاعه که افضل خلق
الله است در دنیا و اخرت که اگر او نمی بود خداوند زمین و اسمان
و دریا و صحراها را خلق نمیکرد پس از شنیدن کلام خاتم انبیاء
گریه و اضطراب قلب شریف بضعه احمدی برطرف شده
قلب مبارکش ارام گرفت پس دران هنگام دست مه را بر
کف خورشید داد فرمود بروید که خداوند ذریهٔ مرا از نسل
شما قرار بدهد ثم امر النبی النسآء بالخروج فخرجن کلهن الا
الاسماء بنت عمیس فقال من انت فقالت اسماء بنت عمیس فقال
لولا تخرجین فقالت ما قصدت مخالفتك ولكن اعطيت خديجة
عهدا بذلك فبكى النبي حين ان سمع بذكر خديجة ثم دعا لاسماء
بنت عميس ثم قال ايتها انا ولبنى المركن مملوا ماء فملئته ماء فاتت
به اليه فوضع يده فيه وقال اللهم انهما مني وانا منهما اللهم
كما اذهبت عني الرجس وطهرتني تطهيرا فاذهب عنهما الرجس و
طهرهما تطهيرا پس از ان حضرت رسول باخراج زنان امر فرمود
پس زنهای بنی هاشم بیرون رفته مگر اسماء بنت عمیس خطاب بر
اسمآء که چرا بامر من مخالفت نمودی عرض کردم من مخالفت امر تورا
ننمودم بلکه خدیجه شب وفاتش عهد و پیمان از من گرفته که
شب عروسی دخترش فاطمه بخدمات انمخدره قیام نمایم رسول خدا
از شنیدن ذکر خدیجه کبری گریان شده و در حق اسماء دعا فرمود

پس فرمود طشتی بیاورد پس اسماء طشتی پر از آب کرده خدمت
آنجناب آورده پس آنحضرت دست مبارکش بروی گذاشت و فرمود
خداوندا چنانچه مرا پاک و منزه کردی مرا از رجس و او ساخ علی و فاطمه را
منزه بفرما شد پس از آن اب سیدا و لیاء و صدیقه کبری مضمضه و
استنشاق نموده و وضوء ساختند ثم ان الله امر سدرة المنتهی
و شجرة طوبی ان تنثرا الحلل و الحلی و الدر و الجوهر و الیواقیت و
تنثرها علی الحور العین فهن یتهادینها الی یوم القیمة و یقلن
هذا من نثار فاطمة و علی فلما مضی عنهما رسول الله و لم یبق عندهما
احد فبکت فاطمة فقال لها علی امیر المؤمنین ما الذی یبکیک یا
ابنة العم هلا رضیتنی بعلا فقالت له نعم البعل انت یا بن العم و لکن
خطر ببالی هذه اللیلة دخولی الیک کانی داخلة قبری لانک ملکت
امری فارید منک یا بن العم ان تاذن لی ان اصلی فقال لها قد اذنت
لک فقامت تصلی فی طرف الخیمة و امیر المؤمنین یصلی فی طرف اخر
منها طول لیلتهما و صاما نهارهما و لم یزالا کذلک سبعة ایام
فلما کان الیوم الثامن نزل جبرئیل الی النبی و قال ان الله تعالی
یقرئک السلام و یقول لک ان علیا و فاطمة صائمان نهارهما قائمان
لیلهما و ان مکانهما لیس مکان تعبد و ان اجتماعهما ساعة احب الی
الله تعالی من عبادتهما الف سنة و صیام الف سنة و یقول
امض الیهما و اجمع بینهما ثم ان النبی مضی الیهما و کان تلک اللیلة

لیلة برد فدخل النبی علیهما فقال لفاطمة ادنی منی لا زفیك ثم قال
یا علی ادخل معها فدخل معها علی فضم علیهما النبی بالرداء حتی جمع
الله بینهما وقال لهما جعل الله منکما نسلی وذریتی الی یوم القیمة
ثم ترکهما ومضی عنهما الی منزله وجمع الله بینهما یعنی چون حضرت
رسول از حجله صدیقه کبری بمنزل خویش مراجعت نمود صدیقه
طاهره بگریه درامد امیر المؤمنین سؤال نمود از او سبب گریه چیست
ایا مرا بشوهری قبول نداری عرض کرد یا بن عم تو بهترین شوهری ولکن
امشب که شب عروسی من است گویا که بقبر داخل شدم بسبب
اینکه شما مالك تمام امور من شدید از شما اذن میگیرم که دو
رکعت نماز بخوانم حضرت امیر فرمود تو مرخصی پس ان مخدره در
طرف خیمه و سید اولیاء در طرف دیگر نماز شب را بعبادت مشغول
و فردایش بروزه تا هفت شبانروز مشغول عبادت بودند چون
روز هشتم شد جبرئیل بامر رب جلیل خدمت خاتم پیغمبران نازل و
عرض کرد خداوند سلامت میرساند که برو پیش علی ولی من و فاطمه
حبیبه من که این مقام و مکان عبادت و ریاضت نیست بلکه
یك ساعت اجتماع ان نورین نیرین در یکجا افضل از عبادت و نود
هزار سال است پس رسول خدا بامر خداوند متعال وارد حجله بتول
عذراء فاطمه زهراء شد دستان مخدره را گرفته بدست سید
اولیاء گذاشته در زیر عبا ان نورین نیرین بحر العلم و بحر النبوة

دربيان تاريخ تولد حضرت

خوابانيد مراجعت فرموده ودر خبر ديكر منقول است پيش
از تشرف صديقه كبرى فاطمه زهراء بمحضر سيد اولياء نور جمالش
بستيلا وضياء غلبه واستيلاء نموده وبعد نور ولى كارخانهٔ
خدا على مرتضى بصديقه طاهره تجلاء نموده بنور انجذره غلبه
كرده وهم چنين نور صديقه باميرالمؤمنين ونور انجناب بتول
عذراء تا هفت مرتبه تا هفت مرتبه تجلا نمود وجلوه كر شده
هيچ كدام بد يكرى تفوق ننموده تا آنكه نور جمال صديقه طاهرهٔ
كبرى بتول عذراء بقيه نبوت بضعه احمدى بعد از دو روز
از وفات سيد انبياء ما بين در ودیوار چنان تجلا وجلوه كر
شد كه تمام لابتهٔ مدينه يعنى اطراف مدينه را منور وروشن
كرد كه نزديك بود كه دايرهٔ امكان بهم بخورد چنانچه عمر بن الخطاب
در وصيتش بمعويه نوشت وقد جعلت فاطمة اعلى المدينة اسفلها
وقالت يا ابتاه يا رسول الله هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك
آه يا فضه اليك فخذيني فقد والله قتل ما فى احشائى من حمل و
سمعتها تمخض وهى مستندة الى الجدار فدفعت الباب ودخلت
فاقبلت الى بوجه اغشى بصرى فصفقت صفقة على خديها من ظاهر
الخمار فانقطع قرطها وتناثرت الى الارض فخرج على فلما احسست به
خرجت الى خارج الدار وقلت لخالد وقنفذ ومن معهما نجوت
من امر عظيم الحديث

[illegible]

في معالم الزلفى ان لعيا وهي من حور الجنة نزلت عند مولد الحسين وقبلته وزخرفت الجنان يوم مولده الفخري في كتابه قال روى عن ابن عباس قال لما اراد الله تعالى ان يهب لفاطمة الزهراء الحسين وكان مولده في رجب في اثنتي عشر ليلة خلت منه فلما وقعت في طلقها اوحى الله عز وجل الى لعيا وهي حور من حور الجنة والجنان اذا ارادوا ان ينظروا الى شئ حسن نظروا الى لعياء قال ولها سبعون الف وصيفة وسبعون الف قصر وسبعون الف مقصورة وسبعون الف غرفة مكللة بانواع الجواهر والمرجان وقصر لعياء اعلى من تلك القصور ومن كل قصر في الجنة اذا اشرقت على الجنة نظرت جميع ما في الجنة واضاءت الجنة من ضوء خدها وجبينها فاوحى الله تعالى اليها ان اهبطي الى دار الدنيا بيت حبيبي محمد فانسي لها واوحى الله الى الملائكة ان قوموا صفوفا بالتسبيح والتقديس والثناء على الله واوحى الله تعالى الى جبرئيل وميكائيل واسرافيل ان اهبطوا الى الارض في قنديل من الملائكة قال ابن عباس والقنديل الف الف ملك فبيناهم قد هبطوا من سماء الى سماء واذا في السماء الرابعة ملك يقال له صلصائيل له سبعون الف جناح قد نشرها من المشرق الى المغرب وهو شاخص نحو العرش لانه ذكر في نفسه فقال ترى

الله یعلم ما فی قرار هذا البحر وما یسیر فی الظلمة وضوء النهار
نعلم الله تعالی ما فی نفسه فاوحی الله الیه ان اقم فی مکانك
لاترکع ولا تسجد عقوبة لك اذ فکرت قال وهبطت لعیا علی فاطمة
وقالت لها مرحبا بك یا بنت محمد کیف حالك قالت لها بخیر و
لحق فاطمة علیها السلام الحیاء من لعیا لم تدر ما تفرش لها
فبینما هی متفکرة اذ هبطت حوراء من الجنة ومعها درنوك من
درانیك الجنة فبسطت فی منزل فاطمة ولدت بالحسین فی وقت
الفجر فقبلتها لعیا وقطعت سرته ونشفته بمندیل من منادیل
الجنة وقبلت عینیه وتفلت فی فیه وقالت له بارك الله فیك
من مولود وبارك فی والدیك وهنئت الملائکة وجبرائیل
محمدا سبعة ایام ولیالیها فلما کان فی الیوم السابع قال
جبرائیل یا محمد ائتنا بابنك حتی نراه قال فدخل النبی علی
فاطمة واخذ الحسین وهو ملفوف بقطعة صوف صفراء فاتی به
الی جبرئیل علیه السلام فحطه وقبل بین عینیه وتفل فی فیه و
قال بارك الله فیك من مولود وبارك فی والدیك یا صریع کربلاء
ونظر الی الحسین وبکی وبکی النبی وبکت الملائکة وقال له
جبرائیل اقرء فاطمة بنتك منی السلام وقل لها تسمیه الحسین
فقد سمی الله عزوجل اسمه حسینا وانما سمی الحسین لانه لم یکن
فی زمانه احسن منه وجها فقال رسول الله یا جبرائیل تهنئنی

وتبکی قال نعم اجرك الله فی مولودك هذا فقال یا حبیبی جبرائیل
ومن یقتله قال شر امته من امتك یرجون شفاعتك لا اناهم
الله ذلك فقال النبی خابت امة قتلت ابن بنت نبیها قال
جبرائیل خابت ثم خابت من امن الله وخاضت فی عذاب الله و
دخل النبی علی فاطمة فاقراها من الله السلام وقال لها یا بنیه
سمیه الحسین فقد سماه الله الحسین فقالت من مولای السلام
والیه یعود السلام والسلام علی جبرائیل وهنئها النبی و
بکی فقالت یا ابتا تهنئنی وتبکی قال نعم یابنیه اجرك الله فی مولودك
هذا فشهقت شهقة واخذت فی البکاء وساعدتها العیاو وصاحفها
وقالت یا ابتاه من یقتل ولدی وقرة عینی وثمرة فؤادی
قال شر امة من امتی یرجون شفاعتی لا اناهم الله ذلك قالت
فاطمة خابت امة قتلت ابن بنت نبیها قالت لعیا خابت امة من
رحمة الله وخاضت فی عذابه قالت یا ابتاه اقرء جبرائیل عنی
السلام وقل له فی ای موضع یقتل قال فی موضع یقال له کربلاء
فاذا ناد الحسین فلم یجبه احد منهم فعلی القاعد عن نصرته لعنة
الله والملائکة والناس اجمعین الا انه لن یقتل حتی یخرج من صلبه
تسعة من الائمة ثم سماهم باسمائهم الی اخرهم وهو الذی یخرج
اخر الزمان مع عیسی بن مریم فهولاء مصابیح الرحمن وعروة الاسلام
محبهم یدخل الجنة ومبغضهم یدخل النار قال وعرج جبرائیل

وعرج الملائکه وعرجت لعیا فلقیهم الملك صلصائیل فقال
یاحبیبی اقامت القیمة علی اهل الارض قال لا ولکن هبطنا الی الارض
فهنئنا محمدا بولده الحسین قال حبیبی جبرئیل فاهبط الی الارض
فقل له یا محمد اشفع الی ربك فی الرضا عنی فانت صاحب الشفاعة
قال فقام النبی ودعا بالحسین فرفعه بکلتا یدیه الی السماء
وقال اللهم بحق مولودی هذا علیك الا رضیت عن الملك فاذا
النداء من قبل العرش یا محمد قد فعلت وقدرك عندی عظیم قال
ابن عباس والذی بعث محمدا بالحق نبیا ان صلصائیل یفتخر علی
الملائکة انه عتیق الحسین ولعیا تفتخر علی حور العین بانها قابلة
الحسین در بیان فضایل صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهراء
عن الرضا عن ابائه عن علی بن الحسین قال حدثتنی اسماء بنت
عمیس قالت کنت عند فاطمة جدتك اذ دخل رسول الله وفی
عنقها قلادة من ذهب کان علی بن ابی طالب اشتریها لها من
فئ له فقال النبی لا یغرنك الناس ان یقولوا بنت محمد وعلیك
لباس الجبابرة فقطعتها وباعتها واشترت بها رقبة فاعتقتها
فسر رسول الله صلی الله علیه واله بذلك بدانکه فضایل و
مناقب صدیقه کبری بتول عذراء بانوی حرم کبریا فاطمه زهراء از
حد احصاء تجاوز لا یعلی ولا یحصی که از انجمله حضرت خاتم انبیاء
محمد مصطفی سید اولین واخرین است درمیان رجال انعظومه طاهره

سیده نساء اولین واخرین است چنانچه احدی از رجال وارد بهشت
نمیشود مگر بشفاعت پیغمبر واولیاء واوصیاء اثناعشر او علیهم السلام
واحدی وارد جهنم نمیشود مگر بحکم ایشان هکذا احدی اززنان
عالم داخل بهشت نمیشود مگر بشفاعت خاتون قیامت واحدی
اززنان وارد جهنم نمیشود مگر بحکم خاتون قیامت وچنانچه خالق
عالم قران را فرستاد از برای پیغمبر و همه علوم اولین واخرین در قران
مجیداست بعوض ان مصحف فاطمه را فرستاد وانهم مشتملست بر
علوم اولین واخرین وازانجمله از اخبار مستفیضه مستفاد میشود
که احدی از صراط عبور نمیکند ووارد بهشت نمیشود مگر کسیکه یکتار
از مقنعه مطهره انمظلومه را متمسک باشد وباینواسطه نجات یابد
از جهنم ووارد بهشت میشود ودر روایت دیگر فرمودند که روز
قیامت منادی ندا میکند که احدی داخل بهشت نشود مگر انکه با او
باشد برات نجات از اتش جهنم که ممهور باشد بمهر فاطمه پس پرواز
میکند در روز قیامت برانهای نجات مثل طیور ودر کف شیعیان
ومحبان قرار میگیرد وباین سبب داخل بهشت میشوند ودر کتاب منتخب
طریحی ذکر نموده است که دوستی فاطمه زهراء در صد موضع نفع میبخشد
وازجمله انمواضع چند موضع است یکی در وقت قبض روح ودیگری در وقت
ورود در قبر وسؤال نکیر ومنکر ودر صحرای قیامت در موقف حساب
ومیزان اعمال وعبور از صراط ودخول جنت وملائکه رحمت ازجانب انمظلومه

میایند و شخص را از شدائد و بلاهای این مواضع نجات میدهند
و در روایت دیگر است که چون ملک الموت حاضر شود بجهت قبض
روح بنده از بندگان خدا اگر آن شخص دوست فاطمه و دوست اولاد
فاطمه است ملک رحمتی از جانب آن مظلومه میاید در نزد ملک الموت
و میگوید ای عزرائیل خاتون قیامت فرمود ارفق بهذا العبد فانه
کان یحبنی و یحب اولادی المظلومین با این بنده ملایمت و مدارا کن
چرا که در دار دنیا مرا و اولاد مرا دوست داشته است ملک الموت
عرض میکند سمعا و طاعة و چنان قبض روح میکند که گویا آن مؤمن
باستراحت بخواب رفته است و اصلا الم و تعب مرگ را احساس نمیکند
و چون این بنده را وارد قبر کنند باز آن ملک رحمت میاید از جانب معصومه
مظلومه و سفارشش بقبر میکند ای قبر ضغطه و ظلمت و ضیق لحد خود را
از این بنده بردار چرا که از محبان ما است عرض میکند سمعا و طاعة
و قبر وسیع و نورانی میشود بجهت فرمایش فاطمه زهراء سلام الله
علیها و چون نکیر و منکر وارد قبر این بنده شوند باز آن ملک رحمت از
جانب آن مظلومه طاهره میاید و میگوید ای دو ملک مقرب خدا
خاتون قیامت میفرماید که سوال و حساب این بنده با ما است فانه کان
یحب ولدی المظلوم و یبکی علیه فی دار الدنیا چرا که این بنده حسین
مظلوم مرا دوست داشته است بر او گریه کرده است در دار دنیا
آن دو ملک او را میگذارند بدون سؤال از قبر او بیرون میروند و چون

خلایق در صحرای قیامت حاضر شوند ودر آفتاب قیامت بر روی
زمینی ایستاده باشند که مثل مس گداخته باشد ملکی از جانب
خواتون قیامت ندا کنند کجایند آنکسانی که در دار دنیا فاطمه واولاد
فاطمه را دوست داشته اند ایشانرا بر اسبهای نور سوار نمایند
ودر سایه عرش اعلا منزل دهند که آفتاب بر ایشان نتابد وچون
خلایق را بموقف حساب حاضر نمایند باز قاصدی از جانب فاطمه
طیبه میاید ومیفرماید که بملائکه موکلین بحساب خواتون قیامت
فرموده است که حساب دوست ما با ما است او را متعرض نشوید
عرض میکنند سمعًا وطاعة وچون جمع شوند خلایق در نزد صراط
وسه هزار سال طول انست وَهُوَ اَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَاَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ
وَاَظْلَمُ مِنَ اللَّيْلِ وصراط از مو باریکتر واز دم شمشیر برنده تر واز شب
تاریک تارتر وصداها بوانفسی ووانفسی بلند است وبعضی بصرا
او یخته اند واتش جهنم بعضی از ایشانرا گرفته است وبعضی دیگر
از بدن ایشان بر صراط معلق است وبعضی دیگر بر روی بجهنم
میافتند که ناگاه قاصدی از جانب صدیقه طاهره میاید وامر میکند
بملائکه رحمت که دوستان فاطمه واولاد فاطمه علیها السلام را بر بالای
خود سوار میکنند وپرواز میکنند وایشانرا از صراط عبور میدهند
وداخل بهشت میکنند اللّهُمَّ ارْزُقْنَا بِحُبِّهَا وَحُرْمَتِهَا شَفَاعَتَهَا وَمَحَبَّتَهَا
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهَا وَعَلَى اَبِيهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا وهمین بس از عظمت وجلالت

آن

ان صدیقهٔ کبری که خداوند علی اعلی امر فرموده بجبرئیل که عرض کن
بخدمت سید انبیاء صلی الله علیه و اله و سلم هر روز مسجد میروی
اول بباب خانهٔ خاتون قیامت سلام کن و بعد داخل مسجد شو باین
سبب هر روز پیغمبر اول صبح میامد در خانه صدیقهٔ کبری و میفرمود
اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اهل بیت النبوة وَ مَوْضِعَ الرِّسَالَةِ وَ رَحْمَةُ
اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ و بعد داخل مسجد میشد و اهل بیت جواب سلام را
عرض میکردند و از جلالت و عظمت ان صدیقهٔ طاهره انکه خداوند
علی اعلی امر فرموده بود پیغمبر را که هر وقت بسفر میروی باید وداع
تو در خانه فاطمه باشد و چون از سفر مراجعت میکنی باید ورود تو
در خانه فاطمه باشد پس روزی پیغمبر بجهت وداع امدند بخانه
فاطمه و وداع فرمودند با امیر المومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلم
پس خاتون قیامت عرض کرد که ای پدر این چه سفر است که علی را باخود
نمیبری هر سفری که میرفتی علی را باخود میبردی فرمودند جبرئیل با هفتاد
هزار ملائکه امده اند که مرا بعرش اعلی برند باین سبب علی را نمیبرم
پس انحضرت وداع فرمود با اهل بیت عصمت و روانه عرش شد
پس در قلب منور خاتون قیامت خطور نمود که کاش ما هم بعرش
میرفتیم که ناگاه ندا از جانب رب العزة رسید بجمعی از ملائکهٔ
رحمت که تختهای نور حاضر نمودند و ان چهار بزرگوار را بر
روی تختها نشانیده قبل از ورود پیغمبر ایشانرا وارد عرش کردند

حضرت امیر المؤمنین و حسنین بعرش پیش رسید و رضا

وچون پیغمبر وارد عرش شدند دیدند چهار نفر با هزار عظمت بر تختهای نور نشسته اند چون پیش امدند دیدند اهل بیت عصمتند که بران تختها نشسته اند فرمودند من در زمین شمارا گذاشتم و با شما وداع کردم شما کجا بودید خاتون قیامت عرض کرد ای پدر ملائکهٔ رحمت مارا بر تختهای نور نشانیده پیش از شما وارد عرش نمودند و از عظمت ان صدیقهٔ کبری انست که در روز قیامت اوّل محاسبه که میشود اول حق مظلومی که گرفته میشود حق ان مظلومه است با کسانیکه در حق او ظلم و ستم نمودند و حق اورا غصب نمودند و اول حقی که مطالبه میشود از حقهای ان مظلومه خون محسن شهید است کما قال الله تعالی وَاِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ و موؤده تفسیر شده است در حدیث بمحسن شهید و در خبر دیگر امام جعفر صادق میفرماید موؤده عبارتست از جدام صدیقه طاهره پس ندا میاید که محسن شهید را حاضر کنید چون اورا حاضر کنند ندا اید که این طفل چه کرده بود که اورا در رحم مطهر سقط نمودید و شهید کردید مؤلف گوید کسیکه اینقدر مرتبه و جلالت دارد که اول محاسبهٔ هیچ پیغمبری و وصیّی را نمیرسند با وجودیکه بسیاری از پیغمبران و اوصیاء و اتقیاء کشته شدند و اول محاسبه اورا میرسند و این قدر عظمت دارد که پیغمبر مامور شد که اول صبح در خانهٔ او حاضر شود و سلام کنند و او بر تخت نور بنشانند

قبل از پیغمبر بعرش اعلی بر ندا یا روا است که چنین بزرگواری را در خانهٔ
او را آتش بزنند و در پهلوی مبارکش زنند و طفل او را شهید
نمایند که پیغمبر نام او را محسن نهاده بود و آن جماعت شقاوت
اثر عداوت باز در خانه نداشتند که از آتش زدند بلکه میخواستند
اهل بیت رسالت را بسوزانند و آن جماعت کفر نشان باین هم اکتفا
نکردند طپانچه بر صورت مبارکه آن مظلومه زدند بنحویکه صورت
مبارکش کبود شد و چشم منورش سرخ شد بلکه از این عظیم تر
آنکه در بعضی از کتب معتبرهٔ شیعه مسطور است که یکی از آن اشقیاء
پشت شمشیرش را بر آن بدن ضعیف میزد که آن مظلومه بروی
خاک افتاده و مدهوش شده چنانچه ابو عبد الله بن عبد ربه
در عقد الفرید ذکر کرده که با مر ابو بکر عمر بن خطاب با چهار هزار
نفر دور و اطراف خانهٔ آن مظلومه را که بیت الوحی و محل نزول ملائکه
مقربین بود آتش زده بعضی از مواضع بدن او مجروح شده و خون
از او جاری گردید چنانچه بعضی از معتبرین شیعه صریحا ذکر نموده
اند از آن عجیب تر آنکه جرأت نموده بیخبر و بی اذن وارد حرم محترم
ولی الله که ناموس نبوت در آنجا بود شدند و از بیحیائی ریسمان بگردن
حبل الله المتین نمودند و دستی که مصداق ید الله بود بعقب بستند
و باین هیأت ولی الله الاکبر را از خانه بیرون آوردند تا بیعت نماید
و اگر در خانهٔ فاطمه را آتش نزده بودند کسی را قدرت بر سوزانیدن

خیمهای امام مظلوم نبود و اگر دستهای ولی الله را نبسته بودند بر پیسان جفا کسی غل و زنجیر بگردن امام سجاد نمیکرد و دستهای اورا از عقب نمی بست و پاهای اورا در زیر شکم شتر نمی بست و اگر بجبر و بی اذن وارد خانهٔ آنحضرت نمیشدند کسی جرأت اینکه عیال پیغمبر را اسیر نمایند و بی لباس در شهرها بگردانند و در مجلس شراب حاضر نمایند نبود خلاصه ظلمی کردند که هیچ امتی بر عیال پیغمبر خود هزار یک آن را بجا نیاوردند عجبا لحلم الله ولا حول ولا قوة الا بالله لعن الله اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد

وفات صدیقهٔ کبری سلام الله علیها

شیخ طوسی علیه الرحمه در امالی بسند معتبر روایت کرده لولا ان الله خلق علیا امیر المؤمنین لفاطمه لما کان لفاطمه کفو صریح این خبر شریف که علت وجود مبارک امیر المؤمنین خلقت وجود مطهر صدیقه کبری بتول عذرآء علیها الاف التحیة والثناء است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لولا علی لما کان لفاطمه کفو من آدم الی خاتم یعنی اگر علی نبود از برای فاطمه کفوی و مثلی نبود از آدم تا خاتم یعنی هیچ کس قابلیت تزویج فاطمه را نداشت حتی پیغمبران علیهم السلام اگر محرم نبودند و از این حدیث شریف و غیر آن معلوم میشود که فاطمهٔ زهراء علیها السلام اشرف و افضل است از جمیع پیغمبران و ملائکه مقربین علیهم السلام غیر از خاتم انبیاء و هو کذلک ایضا و در

حدیث کساء که بهترین احادیث است و مشتملست بر فضل اهل
بیت طاهرین علیهم السّلام بر اهل عالم جمیعا بعد از انکه ملائکه عرض
کردند خداوندا کیست در تحت کساء ندا رسید فاطمه و ابوها و
بعلها و بنوها علیهم سلام الله تعالی خداوند عزوجل انمطلوبه طاهره را
در این حدیث شریف اصل قرار داد مثل عمود خیمه با وجودی که در
این حدیث شریف تصریح شده است بر فضل و عظمت ایشان بر
تمام عالم و در ایه مباهله احدی مصداق شریف قول حق تعالی
نساؤنا و نساؤکم واقع نشد بحکم خالق عالم مگر خواتون قیامت
واگر احدی دیگر از زنان عالم قابلیت انمقام عالی را داشت البته
ان پیغمبر کاملی که مصدر و مصداق وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا
وَحْیٌ یُوحَىٰ واقع شده است خود ظاهر میساخت همین بس ان پیغمبری
که اصل و منبع جمیع کمالات ظاهریه و باطنیه بود در عرصه امکان
اشرف و افضل و اعلی از ان بزرگوار متصور نیست امر شد از جانب
خالق عالم که قبل از انعقاد نطفه طیبه طاهره فاطمه زهراء سلام الله
علیها چهل روز و چهل شب معتکف شود در خانه فاطمه مادر
امیر المؤمنین و شبها مشغول عبادت باشد و روزهای ان
صائم باشد و بطعام بهشت افطار نماید و اب بهشت
با شامد در شب چهل و یکم در وقت افطار طعام بهشت و
میوه بهشت از خرما و انگور و سیب و به و غیرها جبرئیل حاضر کرد

عرض کرد احدی از این طعام و میوه نخورد مگر نوای پیغمبر که
خداوند خواسته از آن نطفه مبارکه خاتون دنیا و آخرت
منعقد شود و در همان شب نطفهٔ شریفه صدیقه کبری
در رحم مطهر خدیجهٔ کبری منعقد شد مجلسی علیه الرحمة
روایت کرده در شب انعقاد نطفه صدیقه کبری ام المؤمنین
خدیجهٔ کبری ثقلت نطفه مطهره بتول عذراء فاطمهٔ زهراء
علیها سلام را در رحم خود احساس فرمود ولقد روی ان خدیجة
رضی الله عنها لما حملت بفاطمة کانت تسمع منها فی بطنها التسبیح و
التحمید والتهلیل ثم کانت تعلم امها احکام دینها فهی فی جوفها
فی البحار قال الله تعالی الحمد ردائی والعظمة کبریائی الناس کلهم
عبیدی وامائی زوجت امتی فاطمة بعلی صفوتی اشهدوا ملائکتی
واین نوع تنقیه و مقامات از برای هیچ پیغمبری و امامی رخ نداده و از آن
جمله پیغمبر اینقدر معطر بعطریات بود که اگر از راهی عبور میکرد دو روز
سه روز بوی عطر از آن راه استشمام مینمودند و مع ذلک هر وقت
مشتاق بوی بهشت میشد خاتون عالم را میبوسید و میبوسید تا
آنکه روزی یکی از زنهای آنحضرت که عایشه بود عرض کرد چه قدر این
دختر را میبوسی و میبوئی فرمود هر وقت مشتاق بوی بهشت اعلی
میشوم فاطمه را میبوسم بوی بهشت را از او استشمام میکنم و از آنجمله
خداوند عالم عاقد نکاح احدی نشد مگر فاطمهٔ زهراء که خداوند متعال

در بیان صداق حضرت فاطمه زهراء

بزبان بی زبانی خطبه عقد فاطمه را خواند الحمد ردائی والعظمة کبریائی والناس کلهم عبیدی وامائی زوّجت امتی فاطمة بعلی صفوتی اشهدوا ملائکتی و در محضر ملائکه عرش عقد فاطمه را منعقد فرمود و احدی از احاد عالم اهلیت و قابلیت نبود از انجمله بعد از انعقاد عقد شریف که سلسله امامت کبری و ولایت عظمی بان بر پا است مرشد بجبرئیل که اخبار نما پیغمبر ما را که اعلام کند امیرالمؤمنین را که بعد از عقد مبارک فاطمه زهراء جمیع زنهای عالم و کنیزها را بر تو حرام گردانیدم بجهت حرمت فاطمه و باین سبب فاطمه تا حیوة داشت امیرالمؤمنین زنی و کنیزی بحبالهٔ تزویج خود بیرون نیاورد امام جعفر صادق فرموده ان الله حرّم النساء علی امیرالمؤمنین مادام فاطمة حیّة لانها طاهرة لاتحیض و در سوره مبارکه هل اتی علی الانسان خداوند عالم جمیع نعمتها و دولتهای بهشت را ذکر فرموده است از برای اهل بیت عصمت مگر اینکه اسم زنان و حور العین را نبرده است بجهت حرمت خاتون قیامت چنانچه علامه مجلسی در بحار الانوار نقل فرموده است از بعضی علماء ابرار و نیکو کلامی است والسّلام و از جمله عظمت و جلالت انمظلومه ظاهر انکه خداوند عالم او را و امیرالمؤمنین را تعبیر بنور فرموده است و در حقیقت نور واقعی اصلی ایشانند لاغیر چنانچه حدیث است که روزی پیغمبر در مجلس شریف خود نشسته بودند که ناگاه ملکی بخدمت حضرت رسید و سلام کرد حضرت نگاه کردند بسوی او دید بیست و چهار هزار سر دارد و در هر سری

بیست و هزار صورت و در هر صورتی بیست و چهار هزار
دهان و در هر دهانی بیست و چهار هزار زبان و بهر زبانی
بیست و چهار هزار لغه تسبیح و تحمید میکرد فرمود که جبرئیل
باین صورت ظاهر شده عرض کردند ولیکن من ملکی هستم
که نام من محمود است و خلق شده ام پیش از آسمان و زمین
بصد هزار سال و هرگز آسمان و زمین را ندیده بودم تا حال
و در نزدیکی از حجابهای نور مشغول عبادت حقتعالی بودم
خداوند عالم مرا مأمور نمود بنزد شما بیایم و این بشارت را
بشما برسانم که حقتعالی میفرماید تا تزویج کردیم نور را بنور
در عرش اعلا در محضر ملائکهٔ مقربین تو هم در زمین در محضر
اصحاب تزویج نور را بنور بکن یعنی فاطمه را با امیرالمؤمنین و
پس از ساعتی میکائیل با هفتاد هزار ملک آمدند و مبارکباد
گفتند و عرض کردند خداوند عالم میفرماید تزویج کردیم نور را
بنور در ملأ اعلی تو هم در زمین تزویج کن نور را بنور در حضور
اصحاب و بعد از آن اسرافیل آمد با هفتاد هزار ملائکه و
مبارکباد گفت و بهمان طریق عرض کرد خلاصه پی در پی
ملائکه میآمدند و این خبر بشارت را عرض میکردند و مبارکباد
میگفتند و عروج میکردند تا آنکه جبرئیل امین با هفتاد هزار
ملائکه نازل شد و عرض کرد که خداوند علی اعلا میفرماید

کرد تزویج

تزویج کن نور را بنور یعنی فاطمه را با میر المؤمنین چنانچه اورا
تزویج کردیم بعلی در عرش اعلی وانچه صداق میخواهد با نمظلومهٔ
طاهره ما میدهیم از جانب ولی خود امیر المؤمنین و ما خمس
زمین را و بروایتی ربع زمین و در روایت دیگر دنیا و ما فیها را
بعلاوهٔ پانصد درهم از مال دنیا که مهر السنة امت تو
است انها را مهر فاطمه زهراء قرار دادیم پس پیغمبر آخر الزمان
قیامت فرمودند انمظلومه مکرمه عرض کرد انچه خالق عالم
فرموده است در باب تزویج سخنی ندارم ولیکن باین مهر راضی
نیستم پس جبرئیل عروج کرد باسمان و بمقام عرض امد عرض کرد
یا رب انت العالم قبل نطقی پروردگارا خاتون قیامت
چنین عرض میکند ندا امد ای جبرئیل مقام و مرتبه او در نزد
ما زیاد تر است انچه میخواهد مهر ما میدهیم ای جبرئیل برو
بزمین و بگو به پیغمبر ما که نصف زمین بروایتی تمام زمین
بعلاوهٔ چهار نهر در بهشت که بهترین نهرهای بهشتست و
چهار نهر در زمین که بهترین نهرهای دنیا است همه را صداق
فاطمه کردیم اما نهرهای بهشت سلسبیل و کوثر و عین الحیوة
و چشمه تسنیم است و اما نهرهای دنیا جیحون و رود نیل
و دجله و نهر فرات است و بروایتی نهر بلخ بعوض جیحون میباشد
پس جبرئیل امد بخدمت حضرت عرض کرد وانحضرت بخاتون

عالم فرمودان مکرمه معظمه باین مهر راضی نشد پس جبرئیل
بمقام عرض امد ندا رسید ای جبرئیل تعجب مکن عظمت و
جلالت معصومه طاهره در نزد ما بیشتر است ای جبرئیل
تمام زمینهای هفتگانه با تمام اسمانهای هفتگانه با انچه
در انها است ما همه را صداق فاطمه کردیم پس جبرئیل نازل
٢٣ شد و به پیغمبر عرض کرد انحضرت بخواتون عالم فرمودند باز
راضی نشد پس جبرئیل عروج و نزول مینمود و در باب
زیاد نمودن صداق تا انکه حضرت صادق ع فرمودند که
تمام بهشتها و جهنم را صداق نمود خالق عالم علاوه بر
اسمانها و زمینها و انچه در انها است باز ان معصومه طیبه
راضی نشد پس پیغمبر فرمودند ای نور دیده چه میخواهی
که مهر تو باشد عرض کرد ای پدر شفاعت امت مرحومه را
پس خداوند متعال تمام اسمانها و زمینها و بهشت و جهنم
بعلاوه شفاعت امت محمد را صداق فاطمه قرار داد در کتاب
عوالم روایت معتبره بسند معتبر منقولست و در روایت
معتبری فرمود حضرت باقر ع تزویج فاطمه با امیر المؤمنین در اسمان
تا تزویج انحضرت در زمین چهل روز طول کشید و اما نثار
فاطمه ع پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالم
امر نمود که ملائکه جنان و ساکنین ان و رضوان را که زینت

نمایند بهشت و قصور و منازل و اشجار و انهارا و امر کرد
حور العین را که بخوانند حم عسق و یس بعد از ان خداوند ابرها
فرستاد که بارید بر اهل بهشت دُرّ و یاقوت و لؤلؤ و سایر جواهرات
وانها را حور العین جمع نمودند و از برای یکدیگر بهدیه میفرستند
تا روز قیامت و فخر میکنند که انها نثار عروسی فاطمهٔ زهراء سلام
الله علیها است **وفات صدیقهٔ طاهره** بعد از وفات پیغمبر است
در روایتی بعد از دو ماه واقع شده و در روایتی بعد از چهل روز
و در روایت معتبری بعد از هفتاد و پنج روز و در کتاب مقاتل الطالبین
از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت نموده که مدّت بقاء
انمظلومه بعد از پدر بزرگوار خود سه ماه بود و در روایت عامّه
شش ماه ذکر شده است و در روز وفات انحضرت نیز خلافست
اکثر علماء امامیّه گفته اند روز سیوم جمادی الثانیة واقع شد
و شیخ طوسی در مصباح از ابن عباس روایت کرده است که در
بیست و یکم ماه رجب واقع شده و در کشف الغمه در شب سیوم
ماه رمضان گفته است و چون از ملاء اعلی خبر وفات انمظلومه
بانحضرت رسید و مرض انمظلومه شدید شد امیر المؤمنین را
طلبید و عرض کرد ای پسر عم تو را وصیّت میکنم که اولاً جان تو و
جان یتیمان من خصوصاً حسن و حسین من کسی صدا نزد ایشان
بلند نکند که بعد از من یتیم میشوند و دل ایشان نازکست

وثانیاً انکه مردانرا احتیاج بزنانست اما مددختر خواهرمرا تزویج
کن که نسبت باولادمن مهربانست ودیکر یاعلی خودمرا غسل
بده ومرا درشب دفن کن که منافقین برجنازه من حاضر نشوند و
صدیقهٔ طاهره کفر شیخین را بهمان وصیت ثابت نمود که بجنازهٔ
او حاضر نشدند ودیکر یاعلی زینب وام کلثوم من کوچکند ودل
ایشان نازکست کسی بعدازمن بایشان سخنی نکوید که موجب
ملال وکسر قلب ایشان باشد یاعلی وصیت دیکرمن انکه
نکذاری حسن وحسین من صدا را بکریه بلند نمایند برسر قبر من
میترسم که طاقت نیاورم وکفن را پاره پاره کنم وباسر برهنه
ازقبر بیرون بیایم یاعلی مرا حلال کن واکر سوء ادبی ازمن مشاهده
فرموده باشید مرا عفو فرمائید که ناکاه امیرالمؤمنین ازسخن
فاطمه بکریه درامد وفرمود ای صدیقهٔ طاهره تو علی را حلال
کن چراکه درخانه من بکرسنکی وزحمت بسر بردی ومکرر اسیا
کشیدی بدست مبارك ومتوجه خدمت اطفال من شدی
خاتون عالم عرض کرد یابن عم ازجناب شما بجز خیر وخوبی دیکر چیزی
مشاهده نکردم وازجناب شما راضیم حضرت فرمود ای فاطمه چون
در ریاض جنان بخدمت پدر منور خود رسیدی سلام مرا باو
برسان بکو امهٔ تو یاعلی چکردند چه ظلمها وستمها که نمودند
وحق اورا غصب کردند پس ساعتی هردو کریستند پس حضرت

امیرالمؤمنین سر حضرت فاطمه را در دامن گرفت و بسینهٔ خود
چسبانید پس فاطمه عرض کرد که برای من نعشی قرار ده که حجم بدن
من بان مستور باشد چرا که ملائکه صورت نعشی برای من
ساختند که بدن مرا ساتر بود و وصیت میکنم که احدی از
منافقین بر من نماز نکنند و مرا در شب دفن کن در وقتی که
دیدها در خواب باشند و در روایت دیگر اسما بنت عمیس
میگوید خاتون قیامت مرا طلبید و بعضی وصیتها را فرمود
بعد از آن با امام حسن و امام حسین فرمود ای نور دیدگان
مادر شما بیمار است بروید در حرم پیغمبر در حق او دعا کنید
چون خواستند روانه شوند صورت هر یک را بوسید و گریست
و نگاه حسرتی با امام حسین کرد و آهی کشید بعد از آن زینب
خاتون و ام کلثوم را وداع فرمود و بزینب خاتون فرمود چون
برادر مظلومت را در صحرای کربلا بیکس و تنها ببینی بعوض من
صورت و زیر گلوی او را ببوس و بعد از آن فرمود ای اسما مرا تنها
بگذار که میخواهم با خدای خود مناجات کنم بعد از آن مرا بخوان اگر
جواب نگفتم علی را طلب کن و بدان که من بپدر خود ملحق شدم
اسماء میگوید پس پای خود را بقبله کرد و خوابید و جامه بروی
خود کشید و با خدای خود مناجات میکرد و در حق گناهکاران امت
دعا میکرد که ناگاه صدای مبارکش قطع شد پس ساعتی صبر کردم

بعد

بعد از آن ندا کردم ای دختر محمد مصطفی ای دختر بهترین اولاد آدم یا ام الحسن والحسین یا بضعة الرسول ای صدیقه طاهره ای زکیه مرضیه ای طیبه عالمه جوابی نشنیدم چون جامه از صورت مبارکش دور کردم دیدم که روح شریفش بریاض خلد پرواز نموده است پس اسماء خود را بر روی آنحضرت انداخت و بوسید و گریست وگفت چون بخدمت حضرت رسول الله برسی سلام بنت عمیس را بآنحضرت برسان در این حال حسنین از در در آمدند وگفتند ای اسماء در این وقت مادر ما بخواب رفته اسماء گفت مادر شما بخواب نرفته است لیکن برحمت ایزدی واصل گردیده پس امام حسن خود را بروی مادر انداخت و میبوسید و میگفت ای مادر با ما سخن بگو پیش از آنکه روح از بدنم مفارقت نماید حضرت امام حسین برپای مبارکش افتاد و میبوسید و میگفت ای مادر منم حسین فرزند تو با ما سخن بگو پیش از آنکه روح از بدنم مفارقت نماید مؤلف گوید چه قدر شبیه است بوقتیکه اهل بیت مظلوم کربلا وارد قتلگاه شدند و آن بدن مطهر را پاره پاره مشاهده کردند و خود را بر روی جسد مجروح انداختند و صدا بگریه بلند کردند پس اسماء عرض کرد بروید مسجد و پدر خود را خبر کنید چون نزدیک مسجد رسیدند صدا بگریه بلند کردند پس اصحاب باستقبال ایشان دویدند سبب گریه را پرسیدند گفتند مادر ما از دنیا

رفت چون این خبر با میر المؤمنین رسید برو درافتاد و صدا
بگریه بلند کرد مؤلف گوید که چه حال زینب خاتون در وقتیکه
صدای الا قد ذبح الحسین بلند شد چون از خیمه بیرون آمد سر
آنمظلوم را بر سر نیزه مشاهده نمود و چون این خبر در مدینه
منتشر شد جمیع مردان و زنان بگریه درآمدند زنان و مردان
بخانه آنحضرت دویدند و فوج فوج بتعزیه درآمدند و امیر
المؤمنین گریه مینمود و مردم نیز از گریه آنحضرت میگریستند
مؤلف گوید اینجا مردم فوج فوج بتعزیه امیر المؤمنین میامدند
و گریه میکردند مردم کوفه هم بعد از شهادت امام مظلوم فوج
فوج رو بخیمها می آمدند و بعوض تعزیت دست بغارت گشودند
و تازیانه بر بدن زنان و یتیمان اهل بیت میزدند و زینب و
ام کلثوم بعد از وفات مادر خود آمدند نزد قبر پیغمبر و گفتند یا
جداه امروز مصیبت تو بر ما تازه گردید مؤلف گوید چه شبیه است
بوقتیکه زینب وارد قتلگاه برادرش شد و شکایت اسیری و در
غریبی و بیکسی خود و ایتام را ببرادر عرض میکرد پس امیر المؤمنین
متوجه تغسیل فاطمه شد و اسماء آب بدست امیر المؤمنین میریخت و
آنحضرت را در زیر پیراهن غسل میداد و در روایت دیگر ملائکه آب
از چشمه سلسبیل بهشت آوردند و آنحضرت را غسل دادند
اسماء میگوید دیدم امیر المؤمنین در حال غسل دادن صدا بگریه بلند

کرده گفتم یا علی خود داری گریه مینمائی در این مصیبت عظمی ولیکن دیدم
بی اختیار صدای مبارکت بگریه بلند سبب آن چه بود فرمود ای
اسماء در حال غسل دادن نظرم افتاد بصورت فاطمه دیدم که از
ضربتان بیدین بازکبود است و چشم مبارکش چون خون سرخ
و بازوهای مبارکش ورم کرده چون از غسل دادن فارغ شد آن
حضرت را کفن نمود و آنحضرت با حسنین و سلمان و مقداد و عقیل
و ابوذر و حذیفه و عمار بر او نماز کردند و با بوذر فرمودند بگو بمردم
که دفن انمظلومه حسب الوصیة بتاخیر افتاد در این وقت مردم چون
این را شنیدند متفرق شدند و در روایت معتبر فرمود حضرت
صادق علیه السلام که چون فاطمه صدیقهٔ کبری بود احدی قابلیت
نداشت که او را غسل دهد مگر صدیق الاکبر امیر المؤمنین علیه السلام
چنانچه مریم مادر عیسی را کسی غسل نداد بجز حضرت عیسی و در
روایتی آنحضرت را در شب غسل دادند و در شب بر او نماز کردند
چون خواستند آن بدن مطهر را از خانه بیرون آورند حسنین گریه
کنان آمدند در نزد پدر بزرگوار و عرض کردند ای پدر اذن بده
که ما یکدفعه دیگر صورت مادر خود را ببوسیم اسماء میگوید پیش
از آنکه علی اذن بدهد ناگاه دیدم بند کفن کشوده و دستهای
آنحضرت از میان کفن بلند شد فَحَنَّتْ وَاَنَّتْ وَبَكَتْ و صدای ناله
از میان کفن بلند گشت پس حسنین صورت خود را بر سینهٔ مادر

کرداشتند

کذاشتند واغاز کریه نمودند ویکدست فاطمه بکردن حسن ودست
دیکر بکردن حسین که ناکاه هاتفی اواز داد که یا علی حسنین را از روی
سینه فاطمه بردار که ملائکه اسمانها بکریه درامدند مؤلف کوید
ملائکه را طاقت نبود که حسنین را بر روی سینه فاطمه کریان به
بینند واکر امیر المؤمنین علیه السلام حسنین را بعزت واحترام
از سینه فاطمه برداشت اما سکینه مظلومه را ظالمی بضرب تازیانه
از جسد امام دور نمود ایا ملائکه را طاقت بود که شمر را با خنجر
برهنه بر سینه امام بر ببینند پس بعد از انکه پاسی از شب کذشت
وکوچها خلوت شد حضرت طلبیدند سلمان وابوذر ومقداد
وعمار وحذیفه را وسعفی را روشن کرده وان بدن مطهر را برداشتند
که از حجرهٔ طاهره بیرون اورند که ناکاه زینب خاتون وام کلثوم
دران صغر سن چادرها بر سر ونقاب بر روی وموزه در پای
کرده خواستند از خانه بیرون ایند بجهت تشییع جنازه مادر
خود امیر المؤمنین انها را منع فرمودند که از خانه بیرون ایند با
وجود یکه شب بود وراهها خلوت بود وان دو مظلومه صغیره
بودند یا کجا بود امیر المؤمنین که ان دو مظلومه را پیاده در مجلس یزید
ملعون میبردند وبعوض نقاب تازیانه بر سر انها میزدند پس
امیر المؤمنین قبری حفر نمود وان بدن منور را دفن نمود ودر روایت
ابن شهراشوب وبعضی دیکر کما فی البحار والعوالم انستکه چون خواستند

ایا طاقت بود ملائکه را که سکینه را بر روی جسد مجروح حسین ببینند

انحضرت را در قبر گذارند دو دست از میان قبر پیدا شد شبیه بدستهای
رسول خدا و انحضرت را گرفته بقبر برد و در روایت دیگر امیر المؤمنین ع
عرض کرد یا رسول الله این امانت شب عروسی است که رد کردم
آوازی از قبر بیرون آمد که یا علی راست میگوئی ولیکن در شب عروسی
پهلویش شکسته نبود و صورت منورش کبود نشده بود و چشم
منورش سرخ نشده بود امیر المؤمنین بگریه درآمد و گفت یا رسول
الله میدانی که اینها از ظلمهای کیست پس حضرت سر قبر را مستوی نمود
و هفت قبر دیگر درو قبر انحضرت ساخت که ندانند قبر انحضرت کدام است
بروایتی دیگر کما فی البحار چهل قبر را آب پاشید و قبر انحضرت را هموار
کرد با زمین که معلوم نباشد تا اشقیاء ندانند که بر قبر او نماز کنند
یا نبش قبر نمایند و باین سبب در موضع قبر منور انحضرت اختلاف واقع
شده است بعضی میگویند در بقیع است نزدیک قبور ائمه علیهم السلام
و بعضی گفته اند که در میان قبر حضرت رسالت و منبر مدفونست
و اصح آنست که انحضرت در خانه خود مدفون گردید چنانچه روایت
معتبره دلالت بران میکند اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَى القَومِ الظّالِمينَ وَسَيَعلَمُ
الَّذينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُم اَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ وَلَعَنَ اللهُ اَوَّلَ
ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلى ذلِكَ

کلینی ذکرکافی بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده که شنیدم
از حضرت رسول فرمود که خداوند جلت قدرته ملکی خلق فرموده
اسم او دردائیل شانزده هزار بال بروی عطا فرموده وما بین
دو بالش پانصد سال مسافت که مسافت ما بین زمین واسمان
روزی از خیالش خطور کرده که بزرگتر از خدا چیزی هست خداوند
عالم سرا بر مطلع گردید از خیال دردائیل علاوه فرمود بروی
شانزده هزار اجنحه پس از مصدر بوبیت وحی رسید که ای
دردائیل طیران نما پس دردائیل پانصد سال باسی و دو هزار
بال سیر کرد سرش بقائمه از قوائم عرش نرسید پس خداوند عز
وعلا وحی فرمود ایها الملک عد الی مکانک برگرد بمکان خودت
فانا عظیم فوق کل عظیم ولیس فوقی شیء ولا اوصف بمکان فسلبه
الله اجنحته ومقامه من صفوف الملائکة خداوند عالم پرهای او را
از او سلب واز مقام ملائکه مقربین مردود فرمود ودر بعضی از
اخبار وارد است که دردائیل در ولایت امیر المؤمنین توقف
کرده مردود شده فلما ولد الحسین بن علی ع تا زمانیکه حضرت
سید الشهداء ارواحنا له الفداء لیلة الجمعه متولد شد و
در مصباح کفعمی خرج الی القاسم بن علاء الهمدانی وکیل ابی محمد
ان مولانا الحسین ولد یوم الخمیس لثلث خلون من شعبان از ناحیه
مقدسه امام عصر عجل الله فرجه بحسین بن روح وکیل انحضرت توقیع

صادر

وغرة عين بتول خامس اهل كساء سيد الشهدا

۱۰۶ صادر شده که آنحضرت شب جمعه سیم شعبان المعظم متولد شد
و در خبر صحیح ما بین تولد حضرت مجتبی و انعقاد نطفه مقدسه
سید الشهداء اقل الطهر فاصله شده چنانچه در روایت دیگر
وارد است که شب تولد حضرت مجتبی نطفهٔ مبارکه حضرت سید الشهداء
در رحم صدیقهٔ طاهره علیها سلام الله قرار گرفته چنانچه در اخبار
۲۰ مستفیضه وارد است که حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء لم تر الحمرة
قط یعنی خون حیض و نفاس با نحضرت رخ نمیداد فلهذا زنهای دنیا با
وجود صدیقه طاهره بامیر المومنین حرام بود کما قال الصادق حرم الله
النساء علی علی ما دامت فاطمة حیة لانها طاهرة لا تحیض یعنی امیر المومنین
عذری نداشتند که با وجود صدیقهٔ طاهره زنی عقد فرمایند کلینی
علیه الرحمة از حضرت رسول خدا روایت کرده که شبی تولد حضرت سید
دركافى الشهداء خداوند عالم بخازن جهنم امر فرمود که اتش هفت طبقات جهنم را
خاموش کنید لکرامة مولود ولد لمحمد و اوحی الی خازن الجنان یعنی تمام
بهشت و حور العین و غلمان و غرف و حجرات بهشترا زینت بدهید
لکرامة مولود ولد لمحمد و بملائکه سموات و حمله عرش و سکنه سدرة
المنتهی از بطنان عرش ندا رسید صفوف بسته صدا بتسبیح و تهلیل و
تحمید و تقدیس و تکبیر بلند کنند لکرامة مولود ولد لمحمد فی دار الدنیا و
اوحی الله عز و جل الی جبرئیل ان اهبط الی بیتی محمد فی الف قبیل فی القبیل
الف الف ملك علی خیول بلق مسرجة ملجمة علیها قباب الدر و الیاقوت و

بحرنیز

بجبرئیل امین از خداوند جلیل امر رسید با هزار قبیل ملک و هر قبیلش هزاد هزار ملک سوار اسبهای ابلق با در و یاقوت مسرجه لجام کرده با ملائک روحانیون و کروبیون و سکنهٔ تمام ملاء اعلی فوج فوج بر زمین نازل شده که در دست هر یکی حربهای نور خطاب رسید هنوا محمدا بمولوده واخبره یا جبرئیل انی سمیته الحسین وعزه وقل له یا محمد یقتله شرار امتک خطاب از مصدر ربوبیت رسید بملائکه مقربین و روحانیین و سکنهٔ ملاء اعلی که از من تهنیت و تبریک به رسول من خاتم الانبیاء محمد بگوئید که من او را حسین نامیده ام که از اول خلقت دنیا الی الان احدی باین اسم نام نشده و بجبرئیل امین وحی رسید که به پیغمبر تعزیه و تسلی بدهید که شریرترین امت تو همان حسین را در زمینی که اسم او کربلا است در میان دو نهر با لب تشنه و شکم گرسنه با هجده نفر از ابناء فاطمه دختر اسد بدرجه شهادت میرسانند یا محمد ویل بر قاتل و سایق و قاعد او باد یا محمد من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از قاتل حسین بری هستیم یا محمد آتش جهنم بقاتل او و سایق تر از شوق مطیع و منقاد احکام من بسوی بهشت یا محمد قاتل حسین با مشرکین در عذاب ابدی جهنم مخلد و معذب بند و قتیکه جبرئیل نازل شد در بین زمین و اسمان بدردائیل رسید که از مژه چشمش معلق بود عرض کرد یا جبرئیل ما هذه اللیلة هل قامت القیامة الی اهلها یعنی ای جبرئیل قیامت بر اهلش قیام کرده جبرئیل فرمود خداوند عالم مولود مبارک

۱۰۸ باشرف انبياء محمد مصطفی کرامت فرموده ما مورم از جانب رب
العزة تهنيت و تبريك بگويم دردائیل عرض کرد ای جبرئیل عرض
مرا به پیغمبر آخر الزمان برسانید بحق آن خدائی که شما را به پیغمبری
مبعوث گردانیده و بقرب و منزلت این مولود مبارک از تقصیر من
درگذرد واجنحه و مقام من بمن کرامت فرماید جبرئیل بخاتم
انبیاء تهنيت و بعد از تبریك تعزيت و تسلیت گفته حضرت
رسول خدا وارد منزل صدیقه طاهره فاطمه زهراء شده از
جانب خداوند بفاطمه تهنيت و تبريك فرموده و بعد از تبریك
فرمود یا فاطمه خداوند فرموده طائفه باغیه از اشرار امت من
همین مولود را بقتل میرسانند عرض کرد یا ابا من محتاج باین مولود
نیستم پیغمبر فرمود حسین من کشته نمیشود مگر امام از نسل او که
سید سجاد است متولد شود که هشت نفر از اولاد او حجج خدا و آخر
ایشان مهدی آل محمد که زمین را پر از عدل و قسط مینماید صدیقه
طاهره همین که اسم مهدی آل محمد عجل الله فرجه شنید راضی برضای
خلاق عالم شده پس جبرئیل قضیة ابتلاء دردائیل بخدمت خاتم
انبياء عرض کرد حضرت رسول خدا امر فرمود قنداقه حضرت سید
الشهدا را حاضر کردند بالای دست مبارک کشیده فرمود اللهم
بحق هذا المولود علیك لا بل بحقك علیه و علی جده محمد و ابرهیم
و اسحق و اسمعیل و یعقوب از تقصیر دردائیل درگذر و اجنحه و

مقام

مقام او را بروی کرامت فرما خداوند عالم از تقصیر دردائیل گذشت
و مقام وی را براو کرامت فرمود پس دردائیل عروج و ما بین ملائکها
تفاخر میکرد که من آزاد کرده حسین بن فاطمه بنت محمدم و در خبر معتبر
وارد است وقتیکه حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء متولد
شد ملکی در آسمانها نماند الا بامر خداوند جلیل بجهت تهنیت و
تعزیهٔ این مولود مبارک بحضر پیغمبر آخر الزمان نازل شده الا حملهٔ عرش
که سؤال از رب جلیل نموده که سکنه سموات بما مفاخرت و افتخار
مینمایند که ما زوار حسین ریحانهٔ اشرف انبیاء محمد بن عبد الله ایم
خداوندا بما اذن مرحمت فرما شد که بزیارت این مولود مبارک
فائز شویم یا اینکه امر فرمائید که فدا فه این مولود مبارک میمون را
بعرش حمل نمائید که بزیارت پسر دختر پیغمبر آخر الزمان مشرف شویم
پس وحی بجبرئیل امین رسید که فدا فه حبیب حبیب من حسین را
بعرش من حاضر نما شد که حملهٔ عرش بزیارت حبیب من فائز و مفتخر
شوند جبرئیل امین وحی فدا فه حضرت سید الشهداء ارواحنا له
الفداء را بعرش الهی حمل نمود خطاب بحمله عرش رسید که بزیارت
حبیب من فائز شوید حمله عرش پس از زیارت سید الشهداء عرض
کردند الهنا و سیدنا امر بفرمائید جبین مبارک این مولود میمون را
بعرش تو بسایند که هر وقت شوق زیارت حضرت سید الشهداء
بما غلبه کرده عرش تو را زیارت کنیم خطاب بحمله عرش رسید

عرش من لیاقت ندارد که بر جبین حبیب من بسته شود آن
عصابه و دستمال زردی که حبیبه من صدیقه طاهره به پیشانی
او بسته بعرش بسا بید که محل عصابه حبیب من حسین را زیارت
نماید آه آه آه خلاق عالم راضی نشده که جبین مبارک حضرت
سید الشهداء روحی له الفداء را بعرش بسابند نمیدانم چرا این
چرخ نیلگون وارکان عرش رحمان واژگون و منهدم نشده که همان
پیشانی انور اطیب حبیب رسول خدا حسین مظلوم که محل ظهور
نور نبوت و ولایت بوده با سنگ جور و ستم کوفیان سنگین دل شکافته
و در بالای نیزه خولی بن یزید ایطحی زندیق کافر معراج و منتهی محل
عروج انور اطیب نیزه سنان و محل نزولش تنور آنکافر و طای و اقصای
سیرش بمجلس میشوم عبید الله بن زیاد حرامزاده رسید با اینکه نور
نبوت و ولایت در آن جبین اطهر قرار گرفته چنانچه از ابان بن تغلب از
جعفر بن محمد منقولست ان نور وجه فاطمه مجمع النورین یعنی محل اجتماع
نور نبوت و ولایت بوده روز تولد حضرت سید الشهداء بجبین انورش
منتقل شده فلم یزل ذلک النور فی وجهها حتی ولد الحسین و تحمله فهو
ینقلب فی وجوهنا الی یوم القیمة فی الائمة منا اهل البیت امام بعد
امام بسند معتبر مرویست که جبرئیل امین با مر رب جلیل هیجده هزار
مرتبه و بروایت دیگر سی و شش هزار مرتبه بخاتم انبیاء رسول خدا
نازل شده هر وقتیکه به پیغمبر نازل میشد اول بخدمت امیر المؤمنین وقت

مراجعت خدمت آنجناب مشرّف میشد چنانچه رسول خدا میفرماید
انا مدینة العلم و علیّ بابها مؤلّف گوید فرق مابین نزول جبرئیل خدمت
سید المرسلین بطریق وحی و بخدمت ابی الائمه از باب تعظیم و تکریم است
که روزی جبرئیل امین وحی به پیغمبر خدا نازل شده نظرش بجمال عدیم المثال
حضرت ابی الائمه افتاده با کمال تواضع و تذلل بآنجناب سلام کرد
حضرت رسول خدا سئل عن جبرئیل کم مضی من عمرک یعنی رسول
خدا از جبرئیل سؤال کرد برادر جبرئیل چند از عمر تو گذشته است
عرض کرد یا رسول الله خداوند عالم در زیر عرش ستاره آفریده که از سی و
شش هزار سال یا سی و شش هزار سال یکمرتبه طلوع میکند من این
ستاره را سی و شش هزار مرتبه مشاهده نمودم امیرالمؤمنین عمامه
مبارکش بلند نمود نور جبین انورش ساطع گردید وقتیکه جبرئیل
بنور جبین امیرالمؤمنین نظر کرد و آن ستاره را در پیشانی آنحضرت
مشاهده نمود فخرّ جبرئیل ساجداً قال یا رسول الله هو هو والله عرض
کرد یا رسول الله همین ستاره است که در سرادقات عرش مجید سی و
شش هزار مرتبه مشاهده نمودم همینکه جبرئیل نور اطیب جبین
امیر را دید بسجده افتاد آه آه ثم آه آه همان نور جبین صدیقهٔ طاهره منتقل
و از جبین آنمخدره روز ولادت حضرت سید الشهداء ارواحنا
لهم الفداء بجبین مبارکش منتقل گردید که همان نور در روز
عاشورا در وادی نینوا تجلّا نمود آنوقت که سنگی از راه ظلم و جفا

بجبین مبارک آنحضرت رسید خون جبین آنجناب برخسار مبارکش
جاری گردید نور جمال آنحضرت را منکدر نمود چنانچه مجلسی رحمه الله از
ابن شهر اشوب بسند معتبر نقل نمود و رماه رجل من القوم یکنی
بابی الحتوف الجعفی لعنة الله علیهم فوقع السهم فی جبهته فنزعه من جبهته
فسالت الدماء علی وجهه ولحیته فقال اللهم انک تری ما انا فیه
من عبادک هؤلاء العصاة ونیز در بحار مرویست فوقف لیستریح ساعة
وقد ضعف عن القتال فبینما هو واقف اذ اتاه حجر فوقع فی جبهته فاخذ
الثوب لیمسح الدم عن وجهه فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب
فوقع فی صدره فقال بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله ورفع راسه
الی السماء وقال الهی انک تعلم انهم یقتلون رجلا لیس علی وجه الارض
ابن نبی غیره ثم اخذ السهم فاخرجه من قفاه فانبعث الدم کالمیزاب فوضع
یده علی الجرح فلما امتلات رمی به الی السماء فما رجع من ذلک الدم قطرة
وما عرفت الحمرة فی السماء حتی رمی الحسین بدمه الی السماء الحدیث
مرویست ملایک مامور شده که بامر رب جلیل خون جبهه آنمظلوم ضبط
نموده که اگر قطره خون پیشانی آنمظلوم بزمین میرسید تمام اهل زمین
هلاک میشدند روی ان لعیاء وهی من حور الجنة نزلت عند مولد
الحسین وقبلته وزخرفت الجنان یوم مولده الفخری فی کتابه قال روی
عن ابن عباس قال لما اراد الله تعالی ان یهب لفاطمة الزهراء الحسین
وکان مولده فی رجب فی اثنا عشرة لیلة خلت منه فلما وقعت فی طلقها

اوحی الله عزّ وجلّ الی لعیاء وهی حور من حوراء الجنة والجنان اذا ارادوا ان ینظروا الی شیٔ حسن نظروا الی لعیاء قال ولها سبعون الف وصیفه وسبعون الف قصر وسبعون الف مقصورة وسبعون الف غرفة مکللة بانواع الجواهر والمرجان وقصر لعیاء اعلی من تلک القصور ومن کل قصر فی الجنة اذا اشرفت علی الجنة نظرت جمیع ما فی الجنة و اضاءت الجنة من ضوء خدها وجبینها فاوحی الله تعالی الیها ان اهبطی الی دار الدنیا الی بنت حبیبی محمد فانسی لها فخری از ابن عباس بسند معتبر روایت کرده زمانیکه مشیت خدا اعلا قرار گرفت که حضرت سید الشهداء را بحضرت صدیقهٔ طاهره کرامت فرماید شب سیوم رجب بروایتی دوازدهم رجب شب جمعه وقت تولد حضرت سید الشهداء از سلطان عرش وحی بشارت بلعیاء حوریه که یکی از عظماء حوران بهشت بود رسید هر وقتیکه ساکنان جنان ببهشت و ساکنانش تماشا کردند نظر بجمال منور لعیاء میمودند که زیر فرمان او هفتاد هزار حوریه و هفتاد هزار قصر و هفتاد هزار مقصوره و هفتاد هزار غرفه مکلل بانواع و اقسام جواهر و مرجان بود و قصر لعیاء اعلای تمام قصرهای حور بود و بتمام سکنهٔ طبقات بهشت تماشا میکرد و بنور جمال وی تمام طبقات بهشت منور میشد پس وحی رسید برو و بدنزد من بجیبهٔ حبیب من فاطمهٔ زهراء بتول عذراء مونس و انیس باش و بملائکهٔ سموات وحی رسید که صفها زده صف ایستاده در اطراف خانهٔ صدیقهٔ طاهره

مشغول تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید شوید پس لعیاء با تمام ملائکه
اسمان نازل و در اسمان چهارم با صلصائیل ملاقات که هفتاد هزار
جناح و پر داشت و ما بین هر دو بالش مسافت بین المغرب و المشرق
میبود صلصائیل ملک چشمش بعرش خداوند رب جلیل شاخص کرده
بواسطه این ترك اولی که از وی صادر شده بود که روزی از روزها
در خیال وی خطور نمود که علم خداوند بدریاها و ظلمت و نور احاطه
دارد یا نه فاوحی الله الیه ان اقم فی مکانك لا ترکع و لا تسجد عقوبة
لك افکرت پس خطاب غیظ امیز از مصدر ربوبیت در رسید که ای
صلصائیل دست از رکوع و سجود و عبادت بردار که شما را از زمره
عابدین مردود و از مقامات معزول نمودم پس لعیا وارد خانه بیت
الوحی شد و بفاطمه تهنیت نمود صدیقه طاهره از کثرت حیاء از
لعیاء خجالت کشید چیزی نداشت که برای لعیاء تشریفات قرار بدهد
و بدریای فکر غوطه ور گردید حوری از حوریان بهشت بامر رب جلیل
تختی از تختهای بهشت با فرشهای سندس و استبرق خانه صدیقه
طاهره را فرش نموده وقت صبح حضرت سید الشهداء متولد شده
و بنور جمال انحضرت ما بین مشرق و مغرب منور گشته لعیاء قابله
انجناب انحضرترا بالای دست گرفته صورت مبارکش بوسیده ناف
مبارکش بریده و باب سلسبیل غسل داده و بمندیلی از مندیلهای بهشت
جسد مبارکش خشکانیده و ما بین دو چشم مبارکش بوسید و بوئید

وآب

و ابتهنش بدهن وی جاری ساخته و عرض کرد بارک الله فیک
من مولود و بارک فی والدیک وهنئت الملائکة و جبرئیل محمدا سبعة
ایام بلیالیها پس از تولد سید الشهداء جبرئیل امین با تمام ملائکه
و سکنهٔ سموات تا هفت روز بخاتم انبیاء و علی مرتضی و فاطمهٔ زهراء
تبریک و تهنیت نموده آه آه ثم آه آه همان حسین مظلوم با جسد مجروح
تا سه روز در وادی نینوا بی غسل و بیکفن افتاده نمیدانم انبیاء قابلهٔ
انجناب و جبرئیل گهواره جنبان ان سید مظلومان کجا بودند که جسد سبط
پیغمبر را تغسیل و تکفین جسد اطیبش موارات و دفن نمایند بلی عوض
انبیاء و جبرئیل ابن سعد حرامزاده و مرتد کافر بده نفر کوفیان سنگین
دل امر نمود که اسبها را نعل بندی در سینه و جسد یکه از گوشت و
استخوان و شیره بدن خاتم انبیاء پرورش یافته اسب تازی نمایند
چنانچه کلام سید مظلومان شاهد بر صدق مدعی است که میفرماید
وَأَنَا السِّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي وَبِجَرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا
سَحَقُونِي از جمله وقایع که باعث اندوه و حزن قلوب شیعیان
و ملال خواطر ایشانست حکایت مهاجرت سرور شهیدانست
از مدینه بمکهٔ مشرفه و کیفیت این قضیهٔ هائله را علماء اعلام رضوان
الله علیهم مختلف ذکر کرده اند و ما آنچه اقرب بصواب و اجمع اقوال
میباشد ایراد مینمائیم و بیان ان چنانست که چون هنگام رحلت معویه
بدار البوار رسید فرزند پلید خود یزید را طلبید و گفت ای فرزند بدانکه

من گردنکشان را ذلیل و منقاد گردانیدم از برای تو و سرهنگان بنی آدم را
بکمند تسخیر کشانیدم و جمیع بلاد را بحیطهٔ تصرف تو درآوردم و خواص
و عوام عراق و شام را تابع و مطیع نمودم و اسباب شوکت و جهان
داری و شهریاری از برای تو مهیا ساختم و لوای عزت و بزرگی از برای
تو افراختم و حال من با آباء و اسلاف خود ملحق میشوم و از سه نفر بر تو میترسم
و میدانم بقدرت و قوت خود با تو مخالفت خواهند کرد اول عبدالله بن
عمر بن الخطاب دویم عبدالله بن زبیر سیوم حسین بن علی بن ابیطالب اما
عبدالله پسر عمر را اگر با او مدارا نمائی از تو جدا نمیشود و از او دست بمدارا
او را در نزد خود نگاه دار اما عبدالله پسر زبیر را اگر بر او دست یابی
بندهای او را از هم جدا کن که او همیشه در کمین تو خواهد بود که دولت
ترا تباه کند اما حسین بن علی فقد عرفت حظه من رسول الله و هو من
لحمه و دمه و اما حسین بن علی تو قرابت و نسبتش را با رسول الله میشناسی
و میدانی که او پارهٔ تن پیغمبر است و از گوشت و خون آنحضرت پرورده است
و من میدانم که البته اهل عراق او را طلب خواهند کرد و بسوی خود خواهند
برد و یاری او نخواهند کرد و او را تنها و بیکس خواهند گذاشت ای یزید
اگر بر او ظفر یابی حق و حرمت و قدر و منزلت او را بشناسی و قرابت او را با رسول
الله یاد آور و زینهار که ضرر و آسیبی بوی نرسانی و با وجود این مرا با او رابطهٔ
محبت است و با او کمال آمیزش و خلطه دارم نبادا که در این مدت محکم کرده ام الفتی کهنه
اما چون معویه رخت از این عالم بدار الجزاء کشید و بپدران خود ملحق گردید

زابطی

ازکان

ارکان دولت اجماع نمودند و یزید را بر مسند حکومت باطل نشانیدند
و صیت امارت را باطراف جهان رسانیدند و یزید پلید ولید بن عتبه را
حاکم مدینه کردانید و مروان حکم را که از جانب معویه حاکم بود معزول ساخته
و بولید تاکید نمود که میباید از جمیع اهل مدینه خصوصاً از امام حسین
و عبدالله زبیر بیعت مرا بکیری اما چون ولید بمدینه رفت و بر مسند
حکومت قرار کرفت باندک فاصله یزید بصواب دید ارکان دولت نامه
بولید نوشت که چون بر مضمون نامه اطلاع یابی از جمیع اهل مدینه
البته بیعت مرا بکیری و درین باب غفلت نورزی و باید از چهار کس
بزرک تعجیل کنی حسین بن علی و عبدالله زبیر و عبدالله عمر و عبدالرحمن
بن ابی بکر باشند که در حیات پدرم سر با بالت و امارت من فرو نیاوردند
بیعت مرا بکیری و کمال جد و جهد بعمل آوری و من از جرات اولاد ابو تراب
میترسم میباید بنوعی از ندبیر بیعت مرا محکم کردانی و اگر از بیعت من ابا
داشته باشند آنها را بقتل رسانی و سرهای ایشان را بشام فرستی
چون نامه بولید رسید و از مضمون آن آکاهی یافت کفت انا لله و انا الیه
راجعون مرا با پسر فاطمه چکار است و بعضی کفته اند که ولید مردی خدا
ترس بود و حرمت و حمایت اهل بیت را بجا می آورد پس ولید با مروان بن حکم
مشورت نمود و کفت باید بزودی ایشان را حاضر کنی و بیعت یزید را
از ایشان بکیری و هر یک که ابا نمایند بقتل آوری و این امر بولید بسیار
کران بود پس ناچار ولید کس بطلب ایشان روانه نمود و ایشان در

روضه رسول الله بودند چون پیغام ولید بایشان رسید بفرستاده
او گفتند تو برو و ما از عقب تو میرسیم او بازگشت وایشان گفتند که
ولید ما را نطلبیده مگر از برای بیعت یزید و در این باب اندیشه باید
کرد پس پسر عمر و پسر ابو بکر گفتند ما بخانهای خود میرویم و در بروی خود
میبندیم و پسر زبیر گفت من هرگز بیزید بیعت نخواهم کرد و نزد ولید هم
نخواهم رفت حضرت امام حسین فرمود البته نزد یزید میباید رفت در
این سخن بودند که رسول ولید باز آمد که امیر منتظر شما است حضرت
امام حسین بانگ بروی زد که این همه تعجیل از چه سبب است اگر هیچ کس
نخواهد آمد من خواهم آمد قاصد ولید بازگشت وصورت حال را با ولید
تقریر نمود مروان گفت ای ولید حسین مکر میکند و نخواهد آمد ولید گفت
ای مروان این سخن نسبت بحسین مگوی که او مکار نیست او هر وعده که
بکند وفا کند اما چون رسول ولید از نزد امام حسین بازگشت حضرت
بخانه آمد و سی نفر از دوستان خود را فرمود که سلاح بر خود مرتب نموده
وبا ایشان فرمود که با من بسرای ولید آیید و بر در سرای ولید بنشینید
اگر آواز من بلند شود شما داخل شوید واگر آواز مرا نشنوید از جای خود
حرکت ننمائید و متعرض کسی نشوید پس آنحضرت عصای رسول الله را بدست
گرفته و عمامهٔ جدش بر سر نهاده روانه خانه ولید شد چون بخانه او رسید
دید که ولید با مروان نشسته است چون حضرت داخل شد تعظیم او را
بجای آوردند حضرت در مقام خود مانند امیر المؤمنین پدرش نشست

وفرمود که باعث بر احضار من چیست ولید صورت حال را بعرض او
رسانید حضرت فرمود ای ولید مناسب نیست چون من کسی بتنهائی
بیعت کند و گویا تو هم باین عمل راضی نباشی فردا که این خبر اشکارا شود همهٔ
اهل مدینه مجتمع شوند آنچه صلاح است بعمل خواهد آمد ولید او را
تحسین کرد و عرض کرد منزل خود را مراجعت فرمائید مروان گفت ای ولید
دست از حسین بر مدار که اگر حال از او بیعت نگیری دیگر نور دا براو
دست نخواهد بود او را حبس نما تا بیعت کند و اگر بیعت نکرد او را گردن
بزن حضرت از سخن آن ملعون در غضب شد و فرمود یا ابن الزانیة
أنت تقتلني ای فرزند زانیه آیا تو مرا خواهی کشت بخدا سوگند دروغ گفتی
کرا زهرهٔ آن باشد که مرا بکشد پس بولید خطاب کرد و فرمود که نحن
اَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِکَةِ وَبِنَا فَتَحَ وَبِنَا خَتَمَ
ای ولید ما ایم اهل بیت نبوت و معدن رسالت و خانهٔ ما محل آمد و
شد ملائکه و ماییم اعلام دین و نشانهای راه یقین و خدا بما فتح نبوت
و خلافت کرده و بما ختم امامت خواهد کرد و یزید مرد لیست شراب خوار
و فاسق و انواع فسوق و فجور را در علانیه مرتکب میشود من چگونه
با وی بیعت کنم من از جد خود شنیدم که فرمود حرام است خلافت
بر آل ابو سفیان دیگر من با اینها چگونه بیعت خواهم کرد فردا که مجالس از
اهل اسلام منعقد شود آنچه گفتنی باشد بگویم و ببینیم که سزاوار
خلافت کیست این را فرمود و بمنزل خود با یاران و غلامان مراجعت

فرمود چون حضرت از مجلس ولید بن عتبه بیرون امد مروان بولید کفت
بعمل و سخن من کار نکردی و حسین را کذاشتی از نزد تو رفت قسم بخدا
که تو را دیکر دستی باو نخواهد بود ولید کفت لعنت خدای بر تو ای مروان
مرا بکشتن حسین بن علی که جکر کوشه محمد مصطفی است امر میکنی کویا
میخواهی مرا در دنیا و اخرت هلاک کنی قسم بخدا که اکر شرق و غرب عالم را
بمن دهند ذرهٔ سعی در کشتن او نخواهم کرد ای مروان فردای قیامت
ترازوی اعمال کشنده حسین از حسنات خالی بود سبحان الله کسی
راضی نمیشود که در روز رستخیز حضرت رسالت و علی بن ابی طالب
و فاطمهٔ زهرا با او خصمی کنند مروان که این سخن را از ولید شنید در ظاهر
کفت اکر باین جهت متعرض حسین نشدی نیکو کردی و در باطن بعمل
او راضی نبود پس ولید کس بطلب عبد الله بن زبیر فرستاد که بیا و با یزید
بیعت کن پس عبد الله بن زبیر در امدن خود تعلل ورزید چون شب در امد
با جمعی از یاران خود از مدینه بیرون امد و از راه غیر متعارف بمکه روانه
شد پس ولید جمعی را از عقب او فرستاد او را نیافتند باز کشتند فی
البحار کتب ولید بن عتبة بن ابی سفیان الی یزید بسم الله الرحمن الرحیم الی
عبد الله یزید امیر المؤمنین من ولید بن عتبة بن ابی سفیان اما بعد
فان الحسین بن علی لیس یری لك خلافة و لا بیعة فرایك و السلام
فلما ورد الکتاب علی یزید لعنه الله کتب الجواب الی عتبة اما بعد فاذا اتاك کتابی
هذا فعجل علی فی جوابه و بین لی فی کتابك کل من فی طاعتی او خرج عنها و لیکن مع

الجواب راس الحسین بن علیّ فبلغ الحسین فهمّ بالخروج من ارض الحجاز پس ولید نامه بیزید نوشت وکیفیت حال را بسمع او رسانید یزید جواب نوشت که دست از پسر زبیر بردار وبگذار هر جاکه خواهد برود هر جاکه باشد در شدّت وسختی مبتلا خواهد بود واما حسین بن علی را بقتل رسانی وسر اورا از برای من بفرستی چون ولید بر نامه یزید مطّلع شد گفت لاحول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم خدا نخواهد که من کشنده حسین باشم بخدا قسم که اگر یزید همه روی زمین را بمن دهد در کشتن فرزند رسول الله سعی نخواهم کرد وهر ضرری که در این خصوص از یزید بمن رسد باك ندارم پس ولید ان نامه را بدست یکی از محرمان خود داد وبخدمت حضرت امام حسین فرستاده انحضرت چون از این حال مطّلع شد مصمّم رفتن شد چون شب در امد بقصد وداع روضه مطهّره و مرقد جدّ خود روانه شد هزار جان گرامی فدای روضهٔ او چون نزدیك ضریح مطهّر رسید نوری از قبر انحضرت ظاهر شد حضرت امام حسین چون ان حالت را مشاهده نمود بمنزل خود مراجعت فرمود وشب دیگر بسر روضه پر نور فخر کائنات امد ودر نزد قبر انحضرت ایستاد و با گریه گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا رَسُولَ اللهِ اَنَا اَلحُسَیْن بن فاطمة فرخك وابن فرختك وسبطك الذی خلفتنی فی امتك یا جدّاه منم حسین پسر فاطمة ومنم سبط تو که مراد رمیان امت بودیعت گذاشتی و بر ایشان خلیفه ساختی حال از جفای انها بیچاره شده ام وبضرورت وناچار

بر روضهٔ مطهر خاتم الانبیاء بر

از زیارت تو محروم میمانم و بزبان حال عرض میکرده منم حسین تو کز لطف
اندیشه لولاک هزار مرتبه فرموده جعلت فداک بان رسیده که اواره
از مدینه شوم بدشت کوفه کرفتار اهل کینه شوم عرض کرد یا جداه یا نبی
الله کواه باش بر ایشان که مرا یاری نکردند و حرمت مرا بجا نیاوردند و
مرا ضایع و محروم کذاشتند این مجلی بود از محرومی شکایت من از این امت
بیوفا چون با تو ملاقات کنم بتفصیل شرح حال را بعرض رسانم پس
بسیار کریست و دران روضهٔ مطهره مشغول عبادت و نماز کرد تا
تا صبح طلوع کرد انکاه بخانه مراجعت فرمود و شب دیکر باز بسر روضهٔ
منور انحضرت رفت و چند رکعت نماز کرد و کریست و دست مناجات
بدرکاه قاضی الحاجات برداشته عرض کرد خداوندا این پیغمبر تو است
و من فرزند پیغمبر توام مرا امری روداده است که میدانی و تو خبری
که من نیکی را دوست دارم و بان امر مینمایم و بدی را دشمن دارم و
ازان نهی میکنم و از تو سؤال میکنم ای صاحب عزت و جلالت بحق
صاحب این قبر و صاحب این روضه که اختیار نمائی انچه رضای تو
و رضای رسول تو در انست پس بسیار زاری و تضرع نمود و کریان کریان
سر مبارک خود را بضریح مقدس انحضرت نهاد و بخواب رفت ناکاه
دید حضرت رسول الله با فوجی از ملائکه ظاهر شد و انحضرت را در
بر کشید و سر او را بر سینه خود چسبانید و میان دو چشم امام حسین را
بوسید فی البحار فلما کانت اللیلة الثانیة خرج الی القبر فصلی رکعات

قم

فلما فرغ من صلوته قال اللهم هذا قبر نبیك وانا ابن بنت نبیك یا ذا
الجلال والاکرام الا اخترت لی خیر ما هو خیر لی فاذا هو برسول الله قد اقبل
فی کتیبة من الملائکة وضم الحسین الی صدره فقال له یا حسین اخرج
الی العراق فان الله قد شاء ان یریك مقتولا وعیالك سبایا فقال
الحسین یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیك وادخلنی
معك فی قبرك فقال له رسول الله لا بد لك من الرجوع الی الدنیا حتی ترزق
الشهادة فرمود ای حسین چنان می بینم که تشنه و گرسنه در کربلا
شهید شوی و تن تو مجروح شده بر ان زمین افکنده و سر تو را بنیزه
کرده شهر بشهر بگردانند اما صبر پیش گیر در کار خود مردانه باش که در
در بهشت درجاتیست که ان را بدون شهادت نتوان یافت ای حسین
نزدیك شده که تو مثل پدرت مظلوم و مثل مادرت مغموم و مانند
برادرت مهموم شوی اما بعد از انکه برسی بمن از همه المها فارغ شوی
پس شتاب کن که بسوی کربلا روانه شوی حضرت امام حسین عرض کرد
که یا جداه الابناء مرا بدنیا حاجتی نیست مرا بگیر و با خود ببر از همه غمها و
المهام مرا خلاص کن حضرت فرمود ای نور دیده تو را چاره نیست از برگشتن
بسوی دنیا تا شربت شهادت بچشی و بدرجه بلند رتبه ارجمند سعادت
ابدی که از برای شهداء میباید برسی و سرور شهیدان میگوید که در
اثنای این حال دیدم که روی گلنار رسولخدا زرد شد و موی مشکبار
ان فخرا براد پر گرد و غبار شده من خود فکر کردم و عرض کردم یا رسول

روضهٔ مطهرهٔ حضرت خاتم الانبیاء را

الله این چه حالتست که بر شما ظاهر شد حضرت فرمود ای نور دیده
من این نشان خاك کربلا است پس حضرت با اندوه و فزع از خواب بیدار
مژده شهادت یافت و بشارت ادراك ملاقات جد و پدر و
مادر و برادر باور رسیده بمنزل خود مراجعت نمود و اهل بیت و
یاران و برادران و اقرباء و هواداران را جمع نمود و صورت حال را
بایشان تقریر نمود ناله و گریهٔ ایشان بلند شد و مصیبتی عظیم در
خانوادهٔ آل رسول الله برپا شد و اقرباء و احبه همه محزون و
غمگین شدند پس تهیهٔ اسباب سفر کرد و عازم مکه شد و در شب آخر
بسر تربت مطهر مادر بزرگوار خود آمد و گفت السلام علیك یا اماه
حسین تو بوداع تو آمده است و آخرین زیارتست ناگاه از آن ضریح
آوازی برآمد که علیك السلام ای مظلوم مادر و ای غریب مادر پس
گریه بیجوی بر آنحضرت استیلا یافت که دیگر طاقت تکلم نداشت از آنجا
بسر مرقد مطهر برادر خود امام حسن آمد و او را وداع کرد و چون صبح
علم از مشرق ماتم طالع شد حضرت سرور شهیدان امر کرد بخدام و غلامان
که کجاوهای خواتین عصمت را بر ناقها بندند و باهل بیت فرمود که بر
محملها سوار شوید پس خدام بامر آنعالیمقام مشغول حمل و نقل شدند
در آن وقت محمد بن الحنفیة بخدمت حضرت آمد و عرض کرد که ای برادر ای
محبوبترین خلایق بگو بمن که اراده کدام دیار داری اینور دیده حجت امروز
منحصر بتواست از اهل بیت رسالت همین ترا داریم بجز تو از پدر

مهربان گردادیم میترسم که بمیان قومی بروی که با تو مخالفت نمایند ۱۲۵
و جان شیرین تو و اهل بیت تو که بهترین جانها است در معرض تلف
در آورند حضرت فرمود ای برادر پس چکنم و بکجا روم و چه چاره کنم محمد
ابن الحنفیة عرض کرد که هرگاه بمکه میروی هرگاه اهل مکه شیوهٔ بیوفائی
پیش گیرند متوجه بلاد یمن شو که آنجا همه شیعیان و دوستان پدر
تواند و دلهای رحیم دارند و اکرام تو در آنجا استقامت نکردی متوجه
کوهها و بیابانها شو زنهار که بارض عراق نروی و خود را بدام فریب
کوفیان نیفکنی پس محمد بن الحنفیه بسیار گریست و حضرت گریان
شد و سخن ایشان قطع شد پس دوات و کاغذ طلبید و وصیت نامه
نوشت باین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت نامه
است از حسین بن علی بن ابی طالب ع بسوی برادر خود محمد بن الحنفیة
بدرستیکه حسین شهادت میدهد که خدا یگانه است بی همتا و محمد
بنده و رسول اوست بر کافهٔ برایا از جانب حق برانگیخته شده و شهادت
میدهد که سؤال و جواب قبر حق است و بهشت و دوزخ حق است و
قیامت آینده است و در آن شکی نیست و شبهه بدرستیکه من از ارض اقدس
مدینه نرفتم از برای طغیان و فساد بلکه از برای صلاح امت جد خود
که ایشان را امر کنم به نیکیها و نهی کنم ایشان را از بدیها به نیکیها و عمل در میان
ایشان بطریق و سیرت جد خود سید انبیاء و پدر خود سرور اوصیاء
پس هر که مرا قبول کند و اطاعت نماید حقتعالی باو عوض خواهد داد و

هرکه

هرکه بر من رد کند صبر خواهم کرد تا خدا میانه من و او براستی حکم کند پس
ان وصیت نامه را بپیچید و بمهر خود مزین ساخت و بمحمد داد و کاغذی
دیکر طلبید و دران نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست
از حسین بن علی بن ابی طالب بسوی بنی هاشم اما بعد بدرستیکه هرکه بمن
ملحق کردد البته شهید خواهد شد و هرکه از من تخلف نماید پس هرکز رستکاری
نخواهد یافت والسلام وان نامه را پیچیده بشخصی داد که بکروه بنی هاشم
برساند پس حضرت امر کرد که زنان و خواهران و دختران را بر محملها سوار
کردانند و بیست و یکنفر از اهل بیت و یاران و برادران او سوار شدند
پس حضرت ذو الجناح را طلبید و پا بر رکاب کذاشت و سوار شد و
یکیک از اقارب را وداع کرد ناکاه مخدرات بنی هاشم ناله و فریاد برآوردند
و بعضی در کوشه زار زار میکریستند سرهای برهنه میدویدند و
جماعتی رو میخراشیدند و کروهی جامه و جیب میدریدند و طایفهٔ
برکاب آنعالیجناب میاویختند ان امام مظلومان چون حال ایشان را
باین نحو مشاهده نمود فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که صبر پیشه کنید
میباید جزع و بیتابی ننمائید ان محنت زدکان سوخته کفتند ایسید و
اقای کرامی بحسرت و ناکامی از میان ما میروی چکونه ما خود را از کریه و زاری
و ناله و بیقراری ساکن نمائیم و حال انکه ما کروه بنی هاشم بغیر از شما امروز
کسی را نداریم و چون شما از میان ما بروید بیکس و غریب میمانیم و با وجود
این نمیدانیم که کار شما با قوم اشقیاء بکجا منتهی خواهد شد پس نوحه و

زادی از برای چه روز کذاردیم بخدا قسم که این روز مانند روزیستکه
حضرت پیغمبر از دنیا رفت و مانند روزیست که مادرت فاطمه محبت
الماوی شتافت و مثل روزی است که علی مرتضی بدرجهٔ شهادت رسید
خدا جان ما را فدای جان تو کرداند ای یادکار بزرکواران وای محبوب
قلوب مؤمنان پس حضرت فرمود ایعزیزان باید من لابد و ناچار بارض عراق
بروم و باید انچه در انجا شدنیست بشود در این اثنا یکی از عمهای انحضرت
فریاد و شیون براورد و کفت در این وقت شنیدم که جنیان بر تو
نوحه میکنند و میکویند شهید کربلا از ال هاشم که حبیب دل رسول
الله است و هر کز بدی از او بظهور نرسیده این مصیبت بنی هاشم را
بر خاک مالیده و نیکانرا ذلیل نموده و دلهارا مجروح کرده پس بنی هاشم
همه بر او کریستند پس نوحه و زاری و بنا مرثیهای جانسوز در مصیبت
انحضرت خواندند و حضرت اورا وداع مینمود ناکاه ام سلمه زوجه طاهره
حضرت رسول الله از خانه بیرون امد و کفت ایفرزند کرامی مرا محزون و غمناک
مکردان بارض عراق رفتن زیرا که من از جدت شنیدم مکرر که میفرمود فرزندم
حسین در عراق در زمینی که اورا کربلا کویند اورا شهید خواهند نمود
حضرت کفت ای مادر من نیز میدانم که شهید خواهم شد و بهمین عزم از
مدینه جدم بیرون میروم بخدا سوکند که میدانم در چه روز کشته خواهم شد
و که مرا خواهد کشت و در کدام بقعه مدفون خواهم شد و میدانم که از اهل
بیت و یاران که با من کشته خواهند شد ولیکن باید این قضیه بر من روی

۱۲۸ دهدای مادر مرا برای شهادت شهید خواسته اند و مخدرات مرا نامبد
خواسته اند ایمادر اگر خواهی بتو بنمایم انموضعی را که در آن کشته خواهم
شد پس انحضرت رو بجانب کربلا کرد و بدست مبارک خود اشاره
نمود پس همهٔ زمینها پست شد و زمین کربلا بلند بنحویکه لشکرگاه و
خیمه گاه خود را و محل شهادت و موضع دفن خود و هریك از اصحاب را
بام سلمه نمود پس ام سلمه فغان و ناله بر آورد حضرت فرمود ایمادر مجرم
چنین مقدر کردیده که من بظلم و ستم درین زمین شهید شوم و فرزندان
و خویشان من در انجا شهید خواهند شد و اهل بیت و زنان و دختران
مرا اسیر کردانند شهر بشهر و دیار بدیار بکردانند و هرچند استغاثه
و تضرع نمایند معین و یاوری نیابند ام سلمه کفت ایفرزند دلبند بزرکوار
تو قدری از خاك مدفن تو بمن داده است در شیشه ضبط کرده ام
پس حضرت امام حسین دست مبارك فرا کرده از زمین کربلا کفی از خاك
برداشت و بام سلمه داد و فرمود ایمادر این را نیز در شیشه ضبط کن
و در هنکامیکه هر دو خاك خون شوند بدانکه در صحرای کربلا از تیغ
بیدریغ مرا از پا در آوردند پس حضرت مادر مؤمنان را نیز وداع نموده
باتفاق اهل بیت از مدینه بیرون رفتند و کروهی بسیار و فوجی بیشمار از
فرشتکان بخدمت سید ابرار امدند و سلام کردند باین طریق اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ و عرض کردند که ای حجت خدا در مواطن بسیار
حضرتعالی ما را بیاری جد تو فرستاد و با دشمنان او جنگ کردیم و حال

بنصرت شما امده ایم و هر حکمی که بفرمائید ما اطاعت میکنیم و اگر مقرر
فرمائید در جمیع منازل در خدمت تو باشیم که ضرری از دشمنان بشما
نرسد حضرت فرمود هیچ کس ضرری بمن نمیتوانند برسانند تا بمحل شهادت
خود که زمین کربلا است برسم البته در انجا شربت شهادت خواهم
چشید و دران بقعه دفن شوم وعده گاه ما و شما انجا است پس
افواج افواج بیحد و حصر از مسلمین جن بخدمت انسرور امدند و سلام
کردند و عرض نمودند که ای سید ما از جملهٔ شیعیان و دوستان شمائیم
و باطاعت شما ماموریم اگر اذن میدهی در همین ساعت جمیع دشمنان
شما را هلاک میکنیم حضرت ایشانرا دعا کرد و فرمود باید بدرجهٔ شهادت
برسم زیرا اگر من شهید نشوم این گروه گمراه شده روزگار بچه چیز امتحان
کرده خواهند شد و که مدفون خواهد شد در زمین کربلا که خدا انرا
پناه شیعیان ما گردانیده و امدن ایشان بانجا باعث ایمنی دنیا و اخرت
ایشان قرار داده بخدا قسم که قدرت ما بر دفع ایشان بیشتر از قوت
شما است ولیکن میخواهم اتمام حجت کرده باشم و تقدیرات الهی را انفیاذ
نموده باشم لهذا از پی کار خود بروید و بنزد من خواهید امد در اخر حال
روز دهم محرم که عاشورا است در وقتیکه مرا شهید کرده باشند و
همه فرزندان و برادران و یاوران مرا کشته باشند و بغیر از زنان
دیگر کسی از اهل بیت من باقی نمانده باشد و سرهای ما را بر نیزه
کرده باشند و از جهت یزید برند پس جنیان از خدمت انجناب مرخص

شدند و حضرت با اهل بیت خود رفت و داخل مکّهٔ معظّمه شد

و مخفی نماناد که از جملهٔ حکایات غم اندوز و وقایع

جگرسوز خروج سرور شهیدان است از مکّه و آمدن ایشان بزمین

محنت قرین کربلا و اهل تحقیق از محدّثین امامیّه رضوان الله علیهم

این واقعهٔ هایله را باین طریق ذکر کرده اند که در ابتدای ورود مسلم

چون جمعی کثیر از کوفیان بی وفا با مسلم بیعت کردند و اظهار جان فشانی

در رکاب امام حسین نموده اند مسلم نامه بحضرت نوشت و صورت

حال را بعرض رسانید و استدعای آمدن آنحضرت را نمود لهذا آنحضرت

ارادهٔ توجّه بسمت عراق فرمود و چون ارادهٔ ایشان جزم شد بر

منبر برآمد و خطبه خواند و بعد از حمد الهی و درود بر حضرت رسالت

پناهی فرمود ایّها الناس بدانید که حقتعالی مرگ را مانند قلاده بر گردن جمیع

فرزندان آدم لازم گردانیده وَاِنّی اَشوَقُ اِلی اَسلافی مِن یَعقُوبَ بِیُوسُفَ

بدرستیکه من بآباء و اجداد خود مشتاق ترم از یعقوب بیوسف و

پروردگار از برای مدفن من بقعهٔ شریفی اختیار فرموده است که بزودی

بآنجا خواهم رسید وَکَاَنّی بِاَوصالی قَد تَقَطَّعَت فی اَرضِ المارِیَةِ و

گویا میبینم که در این زودی اعضای من در صحرای کربلا پاره پاره شده

و بزودی اعضاء پاره در حظیرهٔ قدس در نزد جدّم رسول الله مجتمع خواهد

شد پس هر که جان در یاری ما در بازد بسعادت جاوید فائز گردد در رفیق

ما شود و بعد از فراق بمکان خود رفت و زرارة بن صالح بنزد وی

امده عرض کرد که یا بن رسول الله اهل کوفه دلهای ایشان با شما است
وشمشیرهای ایشان با بنی امیه حضرت بدست مبارک خود بجانب
اسمان اشاره کرد ناگاه دیدم درهای اسمان کشوده شد وانقدر
از ملائکه نزول نمودند که عدد انها را غیر از خدا دیگری نمیداند پس
فرمود ای پسر صالح اگر ارزوی ادراک شهادت وشوق ملاقات حضرت
رسالت ورضا بقضاء جناب احدیت نمی بود با این لشکر با اعداء جهاد
میکردم ولیکن باید من واهل بیت ویارانم دران زمین مبارک شهید
شویم ودر انجا دفن شویم واز فرزندان من بغیر از زین العابدین دیگر
کسی از قتل رهائی نخواهد یافت پس عبد الله بن عباس نزد ان زبده
ناس امد ومبالغه در ترک عزیمت این سفر محنت اثر نماید حضرت فرمود
یا بن عباس جدم رسول الله مرا امری فرموده دران سری هست که
بعد از این بظهور خواهد امد ومرا واقعه در پیش است که مکرر از جد
خود شنیده ام وباید ان بظهور رسد پس نظر بمبالغه ابن عباس نباشد
که حضرت با جناب احدیت مشورت نماید وچون مصحف را کشود این
ایه بر امد کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حضرت
کفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ صَدَقَ اللّٰهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ یا بن عباس
دیگر مبالغه مکن که چاره از قضای الهی نیست پس ابن عباس کریان
بیرون رفت ومیکفت واحسیناه ودر شبیکه اراده کرد که صبح انشب
روانه عراق شود محمد ابن حنفیة بخدمت انحضرت رسید وکفت ای برادر

میترسم که کوفیان با تو بی وفائی کنند چنانچه با پدر تو کرده اند بیا و
فسخ عزیمت این سفر را بکن حضرت کفت ای برادر مرا از رفتن این سفر
چاره نیست والبته باید بروم وچون محمد بن حنفیه مبالغه بسیار
کرد حضرت فرمود امشب در این باب تامل کنم وصباح ترا اخبار
کنم وچون هنکام سحر شد امر کرد که برادران وخویشان ویاران
جمع شدند وشتران را بار کردند واهل بیت را در محملها داخل
کردند وحضرت نیز سوار شد خبر بمحمد حنفیه رسید بی تابانه
امد وعنان مرکب برادر را کرفت وکفت ای برادر تو با من عهد
کردی که در این امر اندیشه نمائی چرا باین زودی متوجه سفر شدی
حضرت فرمود ای برادر چون تو رفتی حضرت رسالت ماب نزد من امد
وکفت یا ولدی یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراک قتیلا ای
فرزند حسین بیرون رو که حقتعالی میخواهد تو را در راه کشته ببیند خود
محمد کفت اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ رَاجِعُونَ پس محمد عرض کرد ای برادر هرکاه
تو باین قصد میروی زنان را با خود چرا میبری حضرت فرمود حقتعالی
میخواهد ایشان را اسیر ببیند روایتست که عالمهٔ غیر معلمه زینب
خاتون سر از هودج بیرون کرده فرمود برادر محمد میخواهی ما بین من
وبرادرم جدائی بیندازی پس محمد با دل بریان ودیده کریان ان برکزیده
عالمیان را وداع نموده برکشت وحضرت از مکه بیرون رفت وان روز
سیوم ذیحجه بود که مسلم بن عقیل درهمان روز بدرجه رفیعه شهادت

رسیده

رسیده بود وچون اندک مسافتی از مکه دور شد عبد الله بن عمر مطلع
شد سوار شد در کمال تعجیل خود را بآنحضرت رسانید و گفت یا بن
رسول الله میدانم شهید خواهی شد و دیگر من ترا نخواهم دید پس
آن موضع از جسد مطهر خود را که پیغمبر مکرر آنرا میبوسید بمن بنما
پس حضرت ناف مبارک را گشود و ابن عمر سه مرتبه آنرا بوسید
و بمکه معاودت نمود و حضرت با یاران متوجه عراق شد و قطع منازل
مینمود و چون بسراب عذیب نزول نمود حضرت ساعتی قیلوله نموده
گریان از خواب بیدار شد علی اکبر پرسید که ای پدر بزرگوار سبب
گریهٔ شما چیست حضرت فرمود ای فرزند این ساعتی است که در آن
خواب البته صحیح میباشد در این وقت در خواب دیدم که هاتفی
مرا ندا داد که شما بسرعت مینمائید و مرگ شما را بسوی بهشت بسرعت
مینماید علی اکبر گفت ای پدر آیا ما بر حق نیستیم حضرت فرمود بلی ای فرزند
بخدائی که بازگشت همهٔ بندگان بسوی اوست که ما بر حقیم و با حقیم
و حق با ماست و مخالفان ما بر باطلند علی اکبر گفت ای پدر پس
از مرگ و کشته شدن چه باک داریم حضرت فرمود خدای تعالی ترا
جزای خیر دهد ای فرزند نیکو گفتی و چون بمنزل زرود رسیدند حضرت
دید که خیمهٔ نصب است پرسید که این خیمه از کیست گفتند از زهیر بن
قین بجلی که بمکه رفته بود و از مناسک فارغ گشته بکوفه میرود حضرت
او را طلبید و در وقتی که رسول حضرت نزد ایشان رسید که مشغول

چیز خوردن بودند زهیر بن قیس فی الجمله تاملی نمود زن وی دیلم دختر
عمرو بود گفت سبحان الله ای زهیر فرزند رسول خدا ترا میطلبد و
تو تامل میکنی زهیر برخواستند در نهایت تعجیل بخدمت فرزند حضرت سید
الانام رفت حضرت امام حسین گفت ای زهیر هیچ سران داری که
در نصرت ما جان سپاری زهیر با کمال شادی گفت یا بن رسول الله
هزار جان من فدای تو مدتها است که آرزومند این دولت و شوق
مند این سعادت بودم پس زهیر برگشت و فرمود که خیمهٔ او را کندند
و در جوار سراپردهٔ امام حسین نصب نمودند پس بزن گفت که ای یار
غمگسار و ای همدم وفادار من بخدمت فرزند رسول رفتم تا جان سپاری
کنم تو آنچه از مال من میخواهی بردار و مرا بحل ۲ زن گفت ای زهیر تو می ۲ کن
خواهی که در خدمت فرزند مصطفی باشی تا در قیامت بموافقت مرتضی
علی داخل بهشت شوی و من نیز میخواهم که ملازم دختران فاطمه باشم
تا در روز قیامت مرا در سلک خدمتکاران خود باز جویند ای زهیر
من نیز در خدمت تو میایم و در سلک کنیزان دختران فاطمه داخل میشوم
تا آنچه بر سر ایشان آید بر سر من نیز بیاید زهیر وی را دعا کرد پس باصحاب
گفت هر که آرزوی شهادت دارد با من موافقت نماید و هر که میل وطن
دارد از من مفارقت کند و اکنون از برای شما نقلی را دم بدانید که من در
عصر رسول الله باتفاق لشکر اسلام رفتیم بمحاربهٔ بعضی از کفار
که در نواحی دریا سکنی داشتند و سلمان فارسی نیز همراه بود چون

برایشان ظفر یافتیم غنیمت بیشمار بدست آوردیم و بسیار خوشحال
شدیم سلمان متوجه ما شد و گفت از اخذ این غنایم بسیار شاد شدید
گفتیم بلی یا اباعبدالله گفت هرگاه ببینید که سید جوانان اهل
بهشت متوجه جهاد منافقانست باید که از رفاقت او و شهادت
در راه او شادتر باشید از غنایمی که در معرض زوالست پس
زهیر با یاران خود وداع نموده و باتفاق زوجه خود با صحاب
شهید کربلا ملحق شدند و از آنجا برفتند تا بنزدیک ثعلبیه
رسیدند شخصی از کوفه میآمد حضرت تنها بکناری رفته
و یرا طلبید و اخبار کوفه را از او پرسید آنشخص گفت بخدا قسم
که از کوفه بیرون نیامدم تا دیدم مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را
کشتند و جسدهای ایشان را بردار زدند و سرهای ایشانرا
بدمشق فرستادند پس حضرت فرمود اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعون
پس حضرت اولاد عقیل را طلبید و آنخبر را بایشان رسانید و
ایشانرا دلداری نمود و در معاودت با ایشان شور کرد ایشان
گفتند یابن رسول‌الله زندگی ما بعد از مسلم بچکار آید بخدا قسم
که بر نمیگردیم تا از شربتی که مسلم چشیده ما نیز بچشیم چون در
ثعلبیه نزول نمودند مسلم را دختری بود صغیره که مصاحب
دختران امام حسین بود در این منزل بعادت سابق بخدمت
حضرت امام حسین آمد حضرت بسیار او را نوازش کرد و مراعات

نمود

نمود که هرگز مثل آن واقع نشده بود و بسیار در روی وی نگریست و
دست مبارک بر سر و روی ایشان میکشید آن دختر را شکی در دل
بهم رسید گفت یا ابن رسول الله امروز با من ملاطفتی میکنی که فراخور
یتیمان است گویا پدرم را شهید کرده اند حضرت امام حسین زار زار
گریست و گفت ای نور دیده من بجای پدر توام خواهرم زینب مادر
تو است و دختران من خواهران تو اند آن دختر گریان شد و فریاد برکشید
چون اولاد عقیل و فرزندان مسلم فغان آن دختر را شنیدند با ناله
و فغان درآمدند و عمامها از سر برداشتند و نوحه و زاری آغاز ۲ کردند
پس حضرت ایشان را دلداری نمود و در این منزل حضرت ساعتی
سر در کنار خواهر خود زینب نهاده در خواب شد ناگاه از خواب
بیدار شد و آب از دیده مبارکش میریخت خواهرش گفت ای برادر
ترا چه رسیده که چنین گریانی حضرت گفت ای خواهر در خواب
دیدم که جدم میگریست و میگفت ای حسین رسیدن تو بما نزدیک
شده مرا از گریه جدم گریه دست داد پس اهل بیت همه گریستند و
روانه شدند و در این منزل حضرت اصحاب و یاران را جمع کرد و فرمود
کوفیان با ما بیوفائی کردند و مسلم بن عقیل را شهید کردند و مرا
کاری پیش افتاده و ناچارم لهذا شما از من بحلید هر کس خواسته باشد
از ما مفارقت کند بر او حرجی نیست جمعیکه از جهت طمع دنیوی با آن
حضرت رفیق شدند و در راه وفا ثابت قدم نبودند از استماع این

خبر بر فتند وحضرت با فرزندان وبرادران وخویشان ویاران
که در طریق محبت باوفا بودند باقی ماندند حضرت بیاران ودوستان
گفت ای برادران شما را نیز دستوری دادم که بهر جا که خواهید بروید
وهمه یکبار عرض کردند که یا ابن رسول الله هزار جان ما فدای خاکپای تو
باد اگر امروز ما از تو رو بگردانیم فردا چگونه بروی جدت نگاه کنیم و
بکدام دیده در روی تو توانیم نگریست حاشا وکلا ای فرزند سید الانام پدرت
که ما از تو مفارقت کنیم تا جانهای خود را در راه تو در بازیم وخونهای
خود را بخونهای مبارک شما آمیخته سازیم پس حضرت ایشان را دعا کرد
وفی اللهوف صار محمد بن الحنفیة الی الحسین فی اللیلة التی اراد
الخروج فی صبیحتها من مکة فقال له یا اخی ان اهل الکوفة قد عرفت غدرهم
بابیک واخیک وقد خفت ان یکون حالک کحال من مضی فان رایت ان
تقیم فیها فانک اعز من بالحرم وامنعه فقال یا اخی قد خفت ان یغتالنی
یزید بن معویه فالحرم فاکون الذی تستباح به حرمة هذا البیت فقال له
ابن الحنفیة فان خفت ذلک فصر الی الیمن او بعض نواحی البر فانک امنع
الناس به ولا یقدر علیک وفی المنتخب فقال الحسین والله یا اخی لو
کنت فی جحر هامة من هوام الارض لاستخرجونی منه حتی یقتلونی ثم قال له
یا اخی سانظر فیما قلت وفی اللهوف فلما کان السحر ارتحل الحسین فبلغ ذلک
ابن الحنفیة فاتاه واخذ بزمام ناقته وقد رکبها فقال له یا اخی الم تعدنی
النظر فیما سئلتک قال بلی قال فما حداک علی الخروج عاجلا فقال اتانی رسول

الله بعد ما فارقتك فقال لي يا حسين اخرج فان الله قد شاء ان يراك قتيلا
فقال محمد بن الحنفية انا لله وانا اليه راجعون فما معنى حملك هؤلاء النساء
معك وانت تخرج على مثل هذه الحال في المنتخب فقال يا اخي قد قال لي جدي
ايضا ان الله عز وجل قد شاء ان يراهن سبايا مهتكات في اسر الذل و
هن ايضا لا يفارقني ما دمت حيا فبكى ابن الحنفية بكاء شديدا وجعل
يقول أودعتك الله يا حسين في دعة الله يا حسين روى الشيخ حسين
بن محمد الدارني في كتابه الفوادح الحسينية من ثاقب المناقب عن جابر بن عبد الله
قال لما عزم الحسين بن علي على الخروج الى العراق اتيته فقلت له انت ولد
رسول الله واحد سبطيه لا ارى الا انك تصالح كما صالح اخوك فانه كان
موفقا رشيدا فقال يا جابر قد فعل ذلك اخي بامر الله تعالى ورسوله وانا
ايضا افعل بامر الله ورسوله اتريد ان استشهد رسول الله وعليا واخي
الحسن بذلك الآن ثم نظرت فاذا السماء قد انفتح بابها فاذا رسول الله وعلي
والحسن وحمزة وجعفر حتى استقروا على الارض فوثبت فزعا مذعورا فقال
رسول الله يا جابر الم اقل لك في امر الحسين قبل الحسين لا تكون مؤمنا حتى
تكون لائمتك مسلما ولا تكون معترضا اتريد ان ترى مقعد معوية ومقعد
الحسين ابني ومقعد يزيد وقاتله قلت بلى يا رسول الله فضرب برجله الارض
فانشقت وظهر بحر فانفلق ثم ظهر ارض فانشقت هكذا حتى انشقت سبع
ارضين وانفلقت سبعة ابحر ورايت من تحت ذلك كله النار وقد قرنت
في سلسلة الوليد بن مغيرة وابي جهل ومعوية ويزيد وقرن بهم مردة

الشياطين فهم اشد اهل النار عذابا ثم قال ارفع راسك فرفعت راسی
فاذا ابواب السماء مفتحة واذا الجنة اعلاها ثم صعد رسول الله ومن معه
الى السماء فلما صاروا فى الهواء صاح بالحسين فقال يا بنى الحقنى فلحق
الحسين وصعد حتى رايتهم دخلوا الجنة من اعلاها ثم نظر الى رسول الله
من هناك وقبض على يد الحسين وقال يا جابر هذا ولدى معى ها هو هنا
فسلم له امره ولا تشك تكن مؤمنا قال جابر فعميت عيناى ان لم اكن
رايت ما قلت رسول الله وفى المناقب عن ابن عباس رايت الحسين قبل
ان يتوجه الى العراق على باب الكعبة وكف جبرئيل فى كفه وجبرئيل ينادى
هلموا الى بيعة الله عز وجل وعنف ابن عباس على تركه الحسين فقال ان
اصحاب الحسين لم ينقصوا رجلا ولم يزيدوا رجلا نعرفهم باسمائهم
من قبل شهودهم وقال محمد بن الحنفية ان اصحابه عندنا المكتوبون باسمائهم
اسماء آبائهم وفى النبر المذاب كثرت عليه الكتب وتواترت عليه الرسل
انك ان لم تصل الينا فانت اثم لوجود الانصار على الحق وتمكنك من
القيام به فانك اصله وعموده واهله ومعدنه فعزم على المسير فجاء
عبد الله بن عباس وقال يا ابن عم ان اهل الكوفة قوم غدر قتلوا اباك و
خذلوا اخاك وطعنوه وسلبوه واسلموه الى عدوه فقال له يا ابن عم هذا
كتبهم ورسلهم وقد وجب على اجابتهم وقام لهم على العذر عند الله سبحانه
فبكى عبد الله حتى بل لحيته وقال واحسيناه وذكر المسعودى ان ابن عباس
قال له ان كرهت المقام بمكة خوفا على نفسك فسر الى اليمن فان فيها عزلة و

لنا بها انصار واعوان وبها قلاع وشعاب واكتب الى اهل الكوفة فان
اخرجوا اميرهم وسلموها الى رسولك فسر اليهم فانك ان سرت اليوم على
هذه الحال لم امن عليك منهم وان عصيتني فاترك اولادك واهلك
ههنا فوالله انى لخائف عليك ان تقتل كما قتل عثمان ونساؤه واهله
ينظرون اليه فلما يئس منه حزن لفقده وبكى فيه فقال وا اسفاه على
حسين والعياشي عن الكاظم ان ابرهيم لما اسكن اسمعيل وهاجر مكة
وودعهما لينصرف عنهما بكيا فقال ابرهيم لهما ما يبكيكما فقد خلفتكما
فى احب الارض الى الله وفى حرم الله فقالت له هاجر يا ابرهيم ما كنت ارى
ان نبيا مثلك يفعل ما فعلت قال وما فعلت قالت انك خلفت امرأة
ضعيفة وغلاما ضعيفا لا حيلة لهما بلا انيس من بشر ولا ماء يظهر و
لا زرع قد بلغ ولا ضرع يحلب قال فرق ابرهيم ودمعت عيناه عند ما سمع
منها فاقبل حتى انتهى الى باب بيت الله الحرام فاخذ بعضادتى الكعبة ثم
قال اللهم انى اسكنت من ذريتى الاية قال فاوحى الله الى ابرهيم ان اصعد
ان الله | ابا قبيس فنادى فى الناس يا معشر الخلايق ان الله يأمركم بحج هذا البيت الذى بمكة
محرما من استطاع اليه سبيلا فريضة من الله فمد الله لابرهيم فى صوته حتى
اسمع به اهل المشرق والمغرب وما بينهما من جميع ما قدر الله وقضى فى اصلاب
الرجال من النطف وجميع ما قدر الله وقضى فى ارحام النساء الى يوم القيمة
الحاج في ايام | فهناك وجب الحج على جميع الخلايق والتلبية من الحج هى اجابة لنداء ابرهيم
يومئذ بالحج وفى النبر المذاب خرج من مكة سنة ستين فلما وصل بستان

بنی تمام لقی الفرزدق الشاعر وکان یوم الترویة فقال یا بن رسول الله
ما اعجلك عن الحج فقال لو لم اعجل اخذت اخبرنی عما وراءك فقال ترکت الناس
قلوبهم معك وسیوفهم علیك مع بنی امیة فارجع یا بن رسول الله فقال
یا فرزدق ان هؤلاء قوم لزموا طاعة الشیطان وترکوا طاعة الرحمن
واظهروا الفساد فی الارض وابطلوا الحدود وشربوا الخمر واستاثروا
باموال الفقراء والمساکین وانا اولی من قام بنصرة دین الله واعزاز
شرعه واظهار دینه والجهاد فی سبیله لیکون کلمة الله هی العلیا فقال
له الفرزدق حار الله لك وبلغك املك ثم فارقه وفی المنتخب
احل الحسین من احرامه وجعل حجه عمرة مفردة لانه لم یتمکن من اتمام الحج
مخافة ان یبطش به وذلك لان یزید لعنه الله تعالی انفذ عمر بن سعد بن
العاص فی عسکر عظیم وولاه امر الموسم وامره علی الحاج کله وکان قد اوصاه
بقبض الحسین سرا وان لم یتمکن منه یقتله غیلة ثم انه لعنه الله دس
مع الحجاج فی تلك السنة ثلثین رجلا من شیاطین بنی امیه وامرهم
بقتل الحسین علی کل حال اتفق فلما علم الحسین بذلك حل من احرام الحج
وجعلها مفردة وفی الملهوف عن ابی محمد الواقدی وزرارة بن صالح لقینا
الحسین بن علی قبل ان یخرج الی العراق بثلث فاخبرناه ضعف الناس بالکوفة
وان قلوبهم معه وسیوفهم علیه فاومی بیده الی السماء وفتحت ابواب
السماء ونزلت الملائکة عددا لا یحصیهم الا الله تعالی فقال لولا
تقارب الاشیاء وحبوط الاجر لقاتلتهم بهولاء ولکن اعلم علما یقینا

ان هناك مصرعي وهناك مصارع اصحابي لا ينجو منهم احد الا ولدي

علي

یزید بن

معویه علیه اللعنة والهاویة شبی از شبها خواب هولناك دید که ما بین شام

وکوفه دریای پر از خون شده تمام عساکر و امراء جیوش و با مراء جیوش حاضر بود

امر نمود که از اند ریا عبور نمایند احدی جرات ننمود الا عبید الله بن زیاد

که از ان دریای خون عبور نموده وارد کوفه شده از خواب بیدار و معبرین را

احضار و خوابش نقل نمود معبرین تعبیر نمودند که با میر المومنین یزید بن

معویه دشمنی صعب رو میدهد ان دشمن را دفع نمیکند الا عبید الله بن زیاد

ابن زیاد حرامزاده دران وقت والی بصره پس یزید امارت کوفه و عراق

بروی تفویض نموده انکافرزندیق برادرش در بصره قائم مقام و

جانشین خود نمود از راه خدعه و تدلیس وارد کوفه شده بنا بروایت

از عهد معویة بن ابی سفیان خراج کوفه و نواحی عراق سالی هجده کرور

بوده بیست سال تمام مالیات و خراج کوفه جهت روز شدت و دفع

دشمن در کوفه ذخیره نموده تا روزیکه ریحانه حضرت رسول و پاره تن فاطمه

بتول هشتم ذیحجة الحرام از مکه معظمه حرکت نمود که احترام حرم الله هتك

نشود و یزید بن معویه بتمام بلاد و نقاط نواحی اطراف اکناف اعلان و

عساکر احضار نموده و از هر بلدی طائفه از اشرار و ابلاف و زنادقه

کفار بقصد کشتن سبط نبی مختار سید مظلومان حرکت کرده و وارد کوفه

شدند چنانچه در مقتل ابن عربی مذکور است عدد لشکر ابن زیاد

چهار صد هزار بوده در روز عاشورا با چهار علم هر علمی نشانه هزار
نفر حاضر و بجنگ و محاربه با سید الشهداء مشغول بوده اند پس امراء
جیوش یزید در مجلس عبید الله بن زیاد در قتل سید الشهداء و محاربه
با انجناب حاضر و مشغول تدبیر که از قضاة و فقهاء ضاله و مضله
استفتاء نموده چهار صد نفر قضاة حکم نوشته که حسین بن علی
با امیر المؤمنین یزید بن معویه علیهما الهاویة خروج کرده مهدور الدم
و واجب القتل است عمر بن سعد حرامزاده با امر ابن زیاد زند تو کافر حکم
قضاة را در مجلس شریح قاضی مط ... سح و ارائه نمود شریح قاضی ابا
امضای
از حکم قضاة نموده ابن سعد ایسا من الحیوة غازما علی الممات بمجلس
عبید الله مراجعت نموده تمام امراء جیوش متحیر شدند با شمر لعین
از جایش حرکت نمود با عبید الله تدبیر کرده که هزار دینار طلای احمر بعنوان
هدیه بشریح تقدیم نماید انکافر زندیق با هزار دینار طلای احمر بمنزل شریح حاضر
شده جواب مسئله را خواهش نمود شریح جواب داد که انی سمعت عن رسول الله
یقول ان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی شنیدم از
رسول خدا که فرمود حسن و حسین اقا و سید جوانان اهل بهشت
و ریحانه قلب و ثمره فؤاد منند کسی اذیت بدهد حسین مرا بمن
اذیت نموده پس در ان هنگام ان بیدین حرام زاده همیانی که
هزار دینار زر سرخ در او بود تقدیم نموده شریح بیدین متفکر
شده اخر خود را بدنیا فروخته نقد را بنسیه تقدیم نموده در سجل مهر

بن زیاد علیه اللعنة والنیران

۴۴ درحکم قضاة نوشته بسم الله الرحمن الرحیم ولقد ثبت عندی
ان حسین بن علی خرج عن دین رسول الله فهو واجب القتل همان حکم را
شمر ذی الجوشن در مجلس مشئوم عبید الله بن زیاد علیهما اللعنة و
العذاب مطرح انظار امراء جیوش عبید الله بن زیاد قرائت و تمام عساکر و اهل
کوفه را مستحضر نموده که تمام عساکر عبید الله مصمم شد و کمر قتل حسین بن علی را
بسته که از انجمله هفده هزار نفر شیخ پیرمرد قرائها را حمایل قائم اللیل و صائم
۴۵ النهار عساکر ابن زیاد زیاد دعا میکردند چنانچه شیخ طائفه صاحب کاشف الغطاء
علیه الرحمه روایت فرموده در نخیله که نزدیک قبر هود و صالح علیهما السلام است
معسکر نموده عزم قتل پسر پیغمبر کرده منتظر قدوم آنجناب شدند پس از حکم شریح
در خزینه معویه که بیست سال قبل در کوفه ذخیره نموده باز کرده و انعام عساکر را
مضاعف نموده و حر بن یزید الریاحی علیه الرحمة را با هزار نفر ما مور که سر راه حسین بن
علی را مسدود و وارد کوفه نمایند و قال المفید علیه الرحمة ولما بلغ عبید الله
بن زیاد اقبال الحسین من مکة الی الکوفة بعث الحصین بن نمیر صاحب شرطه حتی
نزل القادسیة ونظم الخیل ما بین القادسیة الی خفان وما بین القادسیة
الی القطقطانیة وقال للناس هذا الحسین یرید العراق ولما بلغ الحسین
الحاجزة من بطن الرمة بعث قیس بن مسهر الصیداوی ویقال انه بعث اخاه
من الرضاعة عبد الله بن یقطر الی اهل الکوفة ولم یکن علم بخبر مسلم بن عقیل وکتب معه الیهم
بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی اخوانه المؤمنین والمسلمین سلام
علیکم انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو اما بعد فان کتاب مسلم بن عقیل

عدجاه

جاءنی مخبر بحسن رأیکم واجتماع ملاکم علی نصرنا والطلب بحقنا فسألت الله
ان یحسن لنا الصنیع وان یثیبکم عن ذلک اعظم الاجر وانا شخصت من مکة
یوم الثلثا لثمان مضین من ذی الحجة یوم الترویة فاذا قدم علیکم رسولی فانکمشوا
فی امرکم وجدوا فانی قادم علیکم فی ایامی هذه والسلام علیکم ورحمة الله و
برکاته شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده وقتیکه خبر حرکت سید الشهداء
از مکه معظمه بابن زیاد رسید آن زندیق کافر حصین بن نمیر را امیر شرطه و عسکر
لشکر بیشمار همراهش روانه نمود تا وارد منزل قادسیه شده پشت سر حصین
بن نمیر علی الاتصال فوج فوج عساکر از سواره و پیاده روانه نمود از قادسیه
تا منزل خفان و ما بین قادسیه الی منزل قطقطانیه پس از لشکر شیطان بعزم
قتل حضرت سید الشهداء مهیا شده اول کسیکه راه را بآل محمد سد نمود
حر بن یزید الریاحی بود که اهل بیت محمد و بنات فاطمیه در هودجها ترسان
و لرزان و گریان شدند پس هزار سوار مکمل و مسلح از کوفه بیرون فرستاده
و گفت باید سر راه بر امام حسین بگیرند و نگذارند از طرفی بیرون رود حر با آن لشکر
راه بادیه پیش گرفتند و امام حسین را میطلبیدند و آنحضرت در بطن عقبه
نزول نموده بود که مرد پیری از بنی عکرمه بخدمت حضرت رسید حضرت از او خبر
گرفت چگونگی کوفه را آن مرد عرض کرد که یا ابن رسول الله بخدا قسم که نمیروی مگر بنزد
شمشیر و نیزه و اینک حر بن یزید با لشکر انبوه در طلب تو در بادیه پراکنده گردید
و از قادسیه تا نزدیک این صحرا لشکر فرو گرفته حضرت فرمود اینها بر
من پوشیده نیست ولیکن اطاعت امر الهی بر من واجب است چون وقت

ظهر در رسید لشکر حرّ حاضر شدند و حرّ با سپاه خود در عین گرما برابر
لشکر فرزند سید الانام امده صف کشیدند چون ان منبع جود و سخا از
لشکر حر اثار تشنگی مشاهده نمود امر کرد اصحاب خود را که ایشان را اب
دهند و خود بنفس شریف متوجه شد تا ان لشکر ضلالت اثر را با اسبان
سیراب کردانیدند پس حضرت فرمود که مهتر این لشکر کیست و نام وی چیست
حر پیش امد و باواز بلند کفت السلام علیك یا بن رسول الله حضرت جواب
سلام داد و کفت یا حر لنا ام علینا ای حر یاری ما امده یا بحرب ما حر سر
بزیر افکنده و کفت یا بن رسول الله پسر زیاد مرا فرستاده که نکذارم باز
کردی یا بطرف دیکر روی بلکه ملازم تو باشم تا دروازه کوفه حضرت فرمود لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس حضرت باز نکریست وقت نماز پیشین بود
کفت ای حر وقت نماز است با قوم خود نماز کذار و من نیز با یاران نماز کنم حر کفت
یا بن رسول الله کسی را شك نیست در اینکه تو مقتدای زمانی و مقتدای اهل
جهانی شما پیش بایستید و هر دو لشکر عقب سر شما نماز کنند پس هر دو لشکر
فرود امدند و با امام حسین نماز کذاردند بعد از نماز شتر سواری در
رسید و نامه از ابن زیاد اورد بدست حر داد حر سر ان را کشود و خواند و بحضرت
داد حضرت چون خواند مضمون ان این بود در هر موضع که نامه من بتو رسد
امام حسین را انجا موقوف داری و در منزلی که اب و کیاه دور باشد فرود اور حضرت
چون بر مضمون نامه مطلع شد فرمود ای حر اراده تو چیست عرض کرد یا بن رسول
الله بحق که از جانب ابن زیاد مامورم چنان خواهم نمود حضرت فرمود که من هرکز

باین ذلت راضی نخواهم شد و امر فرمود محملهای حرم را بر شتران ببندند
و سوار شدند چون خواستند برگردند لشکر بر سر راه آمد و مانع شد
حضرت فرمود یا حر ثَکِلَتکَ اُمُّکَ ما ترید ای حر مادرت بعزایت بنشیند
از ما چه میخواهی حر گفت یا ابن رسول الله اگر دیگری نام مادرم را میبرد
البته متعرض مادر او میشدم اما در حق مادر تو غیر از تعظیم و اکرام سخنی
دیگر بزبان نمیتوان آورد پس در کار تو حیران و فرومانده ام زیرا که اگر هیچ
متعرض تو نشوم از پسر زیاد میترسم و اگر مباشر حرب شما شوم از رسول خدا
شرم دارم و در روز قیامت نزد پروردگار چه جواب گویم پس حر پنهان از سپاه
خود بنزد امام حسین آمد و گفت ای فرزند سید الانام دست حر بریده
باد که تیغ بروی تو کشد و دیده اش برکنده باد اگر بخیانت بروی تو نگرد
من بدین راه به هیچ سنگ و کلوخی نگذشتم مگر اینکه آوازی میشنیدم مرا به
بهشت بشارت میدادند و در وقتی که از خانه بیرون آمدم صدای منادی شنیدم
که سه نوبت مرا ندا در داد که ای حر بشارت باد ترا ببهشت عنبر سرشت و من
با خود گفتم مادرت بعزای تو بنشیند ای حر بحرب (فرزند) حضرت پیغمبر میروی و بشارت
بهشت میشنوی پس گفت یا ابن رسول الله مصلحت در آنست که ما همراه
شما ایم و چون قدری راه برویم فرود آئیم و شما به بهانهٔ اینکه حرم همراه هست
در موضعی که از لشکر دور باشد فرود آئید و چون مردمان بخواب روند
شما برخیزید و بار کنید و بروید بهر طرف که مصلحت دانست چون روز شود
معلوم شود که شما رفته اید ما خواهیم برگشت حضرت ویرا دعا کرد و سوار

شد و هرد و لشکر با یکدیگر میرفتند چون مقداری راه طی کردند بطریق معهود
فرود آمدند و چون شب در آمد و لشکر حر بخواب رفتند امام حسین برخواسته
با یاران خود رو براه نهادند و شبی بود در نهایت تاریکی و در آنشب راه را
کم کردند و از هر طرف که میرفتند راه نمی یافتند و نمیدانستند که بکجا میروند
حضرت از اهل بیت و مخدرات دور افتاده بود و در عقب مانده بود اهل
بیت و زنان چون از کم کردن راه مطلع شدند همگی مضطرب و پریشان
شدند زینب خاتون از شتردار پرسید که برادرم کجا است گفت در
اینجا نیست و نمیدانم بکجا افتاده اهل بیت همه گریان شدند که ناگاه از عقب
آواز ذوالجناح را شنیدند که حضرت امام حسین رسید و اهل بیت را
ایستاده و گریان دید القصه بروایت حضرت فرمود که قبر پدرم امیر المومنین
نزدیک این سرزمین بود بزیارت پدرم مشرف شدم و در روایت طرماح
بن الحکم قال لقیت حسینا وقد امترت لاهلی میرة فقلت اذکرک فی نفسک
لا یغرنک اهل الکوفة فوالله لئن دخلتها لتقتلن وانی اخاف ان لا تصل الیها
فان کنت مجمعا علی الحرب فانزل اجاء فانه جبل منیع والله ما نالنا فیه ذل
قط وعشیرتی یرون جمیعا نصرتک فهم یمنعونک ما اقمت فیهم فقال ان
بینی وبین القوم موعدا اکره ان اخلفهم فان یدفع الله عنا فقدیما ما انعم
علینا وکفی وان یکن ما لا بد منه ففوز و شهادة انشاء الله ثم حملت المیرة الی
اهلی واوصیتهم بامورهم فخرجت ارید الحسین فلقینی سماعة بن زید النبهانی
فاخبرنی بقتله و در روایت که طرماح بن عدی بن حاتم الطائی با جمعی از اهل

قصر خورنق بعزم بیع و شری وارد کوفه شده و طعام خریده از کوفه
مراجعت نموده ما بین راه سواد موکب لشکر حسین بن علی علیهما السلام
مشاهده نموده شترها و اموالش باصحابش سپرده و بعیال و اولادش
وعشیره اش سفارش کرده که این سفر سفر آخر من است بزیارت جد
رسول خدا و فرزند شیر خدا و پارهٔ تن فاطمهٔ زهراء علیهم السلام
فائز شده که بدرجه رفیعهٔ شهادت فائز شوم ملاقات من با شما
در روز لقاء آن محضر سید انبیاء است درین هنگام چشم مبارک
سرور شهیدان سید مظلومان بطرماح افتاد فرمود ای طرماح
این سرزمین را بلدی عرضه داشت یا بن رسول الله بهر جائی که اراده
داری شبر بشبر و وجب بوجب بلدم پس سید الشهداء ارواحنا
له الفداء بنات هاشمیه و حرم و اهل بیت پیغمبر را سوار هودجها
و بطرماح امر فرمود که زمام ناقه صدیقهٔ صغری زینب کبری دختر
امیر عرب بدوش گرفته مشغول نغمهٔ حدی شد این اشعار را انشاد
نموده وجعل طرماح یرتجز و یقول یا ناقتی لا تذعری من زجری
وامضی بنا قبل طلوع الفجر بخیر فتیان وخیر مضر آل رسول
الله آل الفخر السادة البیض الوجوه الزهر الطاعنین
بالرماح السمر الضاربین بالسیوف البتر حتی تحلی
بکرم الفخر الماجد الجد رحیب الصدر اصابه الله
لخیر امر عمره الله بقاء الدهر یا مالک النفع معا والضر

حسینا سیّدی بالنصر الی الطغاة من بقایا الکفر
علی العینین شبیلی صخر یزید لازال حلیف الخمر وابن زیاد
عهر بن العهر وقال المفید فلما سمع الحرّ ذلک تنحی عنه وکان
یصیر باصحابه ناحیة والحسین فی ناحیة حتی انتهوا الی عذیب
الهجانات و روایت دیگر وارد است که انجناب بطرمّاح امر
فرمود که هو اکرم و بنات هاشمیة و حرم همراه است تا طلیعهٔ ۲۰
فجر اهل بیت مرا بمنزل و ماوی برسان و مؤلف میگوید وقت
ورود حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء بکربلای پر
بلا و وادی نینوی اواخر تابستان و اوائل پائیز بود و همانشب
راوی روایت کرده قمر بنی هاشم ابو الفضل جلو محمل زینب خاتون
با شمشیر برهنه طرقوا طرقوا گویان و علی اکبر شبیه پیغمبر طرف
راست آن مخدره گیسوانش از پس و پیش معلق نموده شمشیر برهنه
بر دوش گذاشته و حضرت شاهزاده قاسم جانب چپ محمل آن بانوی
محترم غضّوا ابصارکم گویان با جلالت تمام باطراف هودج النعامة
غیر معلّمة را اصحاب کبار احاطه نموده و وقتی سواری آن یادگار صدیقهٔ
طاهره سقای کربلا زانوی مبارکش خم خواهرش سوار هودج نمود
وقت نزولش بازوی امکرمهٔ گرفته بتمام محاویج زینب خاتون و همچنین
در حق تمام حرم و دختران فاطمه قیام مینمود و حجر بالغرة مانند قطب
دایرهٔ امکان بالای ذو الجناح سوار همراه با حر بن یزید الریاحی علیه الرحمة

با آن جلالت تمام اهل بیت عصمت و طهارت و بنات هاشمیه را
طلیعهٔ فجر وارد سرزمین کربلای پربلا نموده القصه همچنان آل الله
حیران و سرگردان میرفتند تا صبح دمید و روز روشن شد مرکب
امام حسین بزمین هولناکی رسید و ایستاد هرچند صیحه و
تازیانه بروی زد گام از گام برنمیداشت حضرت رو بلشکرداران فرمود
هیچکس میداند اسم زمین چیست یکی از اصحاب و در خبر دیگر یکنفر
از اهل غاضریه عرض کرد یابن رسول الله این زمین را ماریه خوانند
حضرت فرمود نام دیگری دارد عرض کرد این زمین را زمین غاضریه
مینامند حضرت سؤال فرمود هل لها اسم آخر عرض کرد این زمین را
زمین نینوا میگویند و قال هل لها اسم آخر عرض کرد نداری این زمین را
شاطی الفرات مینامند و قال هل لها اسم آخر عرض کرد نداری این زمین را
زمین کربلا گویند حضرت فرمود هذه ارض کرب و بلاء و موضع سفک
الدماء این زمین زمین کربلا است و موضع ریختن خون ما است

ففی هذه یا قوم قتلی و مصرعی   وهنك صرعی عاجلا لا معجلا

ای قوم این زمین است که موضع کشته شدن و محل افتادن من
خواهد بود و این زمین است که اهل بیت مرا برهنه خواهند نمود

وَهٰذِهِ تَضْحَی الرُّؤُسُ عَلَی الْقَنَاةِ   یُسَیِّرُ بِهَا الْأَقْوَامُ لَنْ تَمَهَّلَا

و در این زمین سرها بریده خواهد شد و آنها را شهر بشهر و دیار
بدیار خواهند گردانید و فی هذه تبقی علی الارض صرعا بلا کفن

تلتقی ولن تغسلا و در این صحرا جسمهای ما بخاری و زاری بغسل و
کفن بروی زمین افتاده خواهد بود قال ابو مخنف فلم یزل الحسین یرکب
فرسًا حتی رکب ستة افراس و هی لا تخطوا تحته خطوة واحدة فلما
نظر الی ذلك قال لهم یا قوم ای موضع هذه الارض قالوا هذه ارض
الغاضریات فقال لهم یا قوم هل لها اسم غیر هذا قالوا نعم تسمی نینوا فقال
لهم فهل تعرف بغیر هذین الاسمین قالوا نعم شاطی الفرات قال لهم هل
لها اسم غیر هذا قالوا نعم هذه تسمی ارض کربلا فعندها تنفس الصعداء
وبکی بکاء شدیدا وقال هی والله ارض کربلا ارض کرب و بلا ثم قال قفوا
ولا تبرحوا فهیهنا مناخ رکابنا وهیهنا والله مسفك دمائنا وهیهنا
والله تسبی حریمنا وهیهنا والله محل قبورنا وهیهنا والله محشرنا و
منشرنا وهیهنا والله وعدنی جدی رسول الله ولا خلف لقوله
ثم نزل عن فرسه حضرت سید الشهداء اسم کربلا را شنید پا از
رکاب خالی کرد قدم مبارکش بر زمین نهاد زمین کربلا حرکت کرده
غبار از زمین برخواست بصورت و محاسن آنجناب نشست و امر فرمود
حرم بر زمین گذاشته و فرمود که نام این زمین بیقین کربلا بود
اینجا نصیب ما همه کرب و بلا بود جناب ام کلثوم عرض کرد ای برادر
این زمین چه زمین هولناکست فرمود خواهر جان این زمین زمینی است
که مردان ما کشته و زنهای ما اسیر و اموال ما غارت خواهد شد
وفی المناقب نزل فی یوم الاربعا او یوم الخمیس بکربلا و ذلك فی یوم

الثانی من المحرم سنة احدی وستین ثم اقبل علی اصحابه فقال الناس عبید الدنیا والدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درّت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون ثم قال اهذه کربلاء فقالوا نعم یا بن رسول الله فقال هذا موضع کرب وبلاء ههنا مناخ رکابنا ومحط رحالنا ومقتل رجالنا ومسفك دمائنا قال فنزل القوم واقبل الحر حتی نزل حذاء الحسین فی الف فارس وفی المنتخب ثم انه نزل عن فرسه وجلس بعد ذلك یصلح سیفه وهو یقول

یا دهر اف لك من خلیل | کم لك بالاشراق والاصیل
من طالب وصاحب قتیل | والدهر لا یقنع بالبدیل
وکل حی سالك سبیل | ومنتهی الامر الی الجلیل

عن المناقب ثم کتب الحر الی ابن زیاد یخبره بنزول الحسین بکربلاء وکتب ابن زیاد الی الحسین اما بعد یا حسین لقد بلغنی نزولك بکربلاء وقد کتب الی امیر المؤمنین یزید ان لا اتوسد الوثیر ولا اشبع من الخمیر او الحقك باللطیف الخبیر او ترجع الی حکمی وحکم یزید بن معویة والسلام فلما ورد کتابه لعنه الله علی الحسین وقراه رماه من یده ثم قال لا افلح قوم ان یشتروا مرضاة المخلوق بسخط الخالق فقال له الرسول جواب الکتاب یا ابا عبد الله فقال ما له عندی جواب لانه قد حقت علیه کلمة العذاب فرجع الرسول فخبره بذلك فغضب عدو الله اشد الغضب حضرت زنان وخواهران

قادسیه و گرفتن حر سر راه را از جناب را

وفرزندان را طلبید وهمه را در نزد خود جمع کرد وساعتی بنظر حسرت
در ایشان نگریست وفرمود خداوندا ما عترت پیغمبر توئیم که ما را
از حرم پیغمبر تو بیرون کردند بر ما ظلم نمودند خدایا تو داد ما را
بگیر پس ام کلثوم گفت ای برادر این چه بادیه هولناکیست که در
ان خوف عظیمی در دل ما جا کرده حضرت فرمود بدانید که در وقت
عزیمت صفین با پدرم امیر المؤمنین باین زمین رسیدم پدرم
فرود امد سر در کنار برادرم حسن نهاد وساعتی بخواب رفت
من بر بالین وی نشسته بودم ناگاه از خواب بیدار شد وزار
زار میگریست برادرم گفت یا ابتاه شما را چه میشود فرمود
در خواب دیدم درین صحرا دریائیست از خون وحسین در میان
ان افتاده است ودست وپا میزند وفریاد میکند هیچ کس بفریاد
او نمیرسد پس روی بمن کرد وگفت یا ابا عبد الله کیف تکون اذا وقعت
بك ههنا تلك الواقعة ای فرزند چگونه خواهی بود هرگاه ترا درین
وادی واقعه هایله دست دهد گفتم صبر خواهم کرد وبجز صبر و
شکیبائی چاره ندارم پس حضرت امر فرمود که خیمهای اهل حرم را
نصب کردند ودر انجا فرود امدند ودر روایتی رسیده که بعد از
انکه حضرت با یاران خود در انجا قرار گرفتند حضرت اهل قادسیه
واعرابرا که در ان حوالی بودند طلبید وفرمود ای قوم من با فرزندان
وبرادران ویاران درین زمین شهید خواهم شد وقبور ما

ما در اینجا خواهد بود و بعد از آن شیعیان ما براین زمین
مبارک خواهند امد وگروه گروه از راههای دور بزیارت ما خواهند
شتافت وجمعی کثیر از ایشان مجاورت خواهند نمود و در
جوار من ساکن خواهند شد میخواهم این زمین را بمن بفروشید
تا من ایرا برای ایشان وقف کنم این قوم قبول نمودند وحضرت
زمین کربلا را از ایشان خرید بمبلغ خطیری و برایشان وقف نمود
امّا چون خبر بابن زیاد رسید که امام حسین با یارانش در
ارض ماریه نزول کردند انملعون نامه بحضرت نوشت که یا بیعت
از تو میگیریم یا با تو محاربه کنیم امّا چون نامه بحضرت رسید انرا
خواند و بینداخت وچون رسول ابن زیاد طلب جواب نامه
نمود حضرت فرمود ما له عندی جواب فقد حقّت علیه کلمة
العذاب این نامه را نزد من جوابی نیست وسزای او جز کلمهٔ عذاب چیزی
نیست چون رسول ابن زیاد صورت حال را بوی رسانید اتش خشم
انملعون مشتعل گردید و مصمم حرب فرزند رسول شد پسر ابن
سعد را طلبید واو را تکلیف بحرب حضرت امام حسین کرد ان
ملعون در ابتداء اباء و امتناع نمود واخر بطمع ری وطبرستان
قبول نمود وگفت میدانم حرب فرزند رسول خدا در دنیا موجب عار
و در عقبی موصل بنار وعذابست اما چون حکومت ری وحبّ
جاه دیده بصیرت مرا کور کرد پس انملعون عذاب ابدی و شقاوت

قادسیه و گرفتن حرّ سر راه بر آنجناب

سرمدی را اختیار کرده و با پنج هزار نامرد روانهٔ کربلا شد پس پسر زیاد بمسجد درآمد و امر کرد که همهٔ مردمان کوفه مجتمع شدند پس بر منبر برآمد و گفت ایها الناس شما میدانید که آل ابی سفیان با دوستان خود چه نوازشها میکنند و با دشمنان خود چه سیاستها بعمل میآورند اینک دشمن یزید حسین بن علی بکربلا رسیده هر که خواسته باشد بجوائز و انعامات یزید فائز شود باید بمحاربهٔ وی رود پس از منبر بزیر آمد و در خزانه را گشود و ببذل اموال شروع نمود اکثر آن قوم نابکار دین را بدنیا فروختند و پی در پی نزد آن ملعون میآمدند و قدری از جیفهٔ دنیا میگرفتند و بحرب امام زمان و حجّت خدا و فرزندان روانهٔ کربلا میشدند و اول کسی که بعد از عمر بن سعد بیرون رفت شمر بن ذی الجوشن بود با چهار هزار کافر بیدین روانهٔ کربلا شدند و بعد از آن یزید بن رکاب با دو هزار سوار رفت القصّه ابن زیاد پی در پی لشکر روانه میکرد تا روز ششم محرّم در کربلا سی هزار لشکر جمع شد بلکه در بعضی اخبار رسیده که صد هزار نفر از لشکر کوفه و شام و مخالفان خون آشام در آنجا جمع شدند و در برابر آنشاه کم سپاه فرود آمدند و فی المنتخب ابن زیاد نادی فی عسکره معاشر الناس من یاتینی برأس الحسین فله الجائزة العظمی و اعطه ولایة الری سبع سنین فقام الیه عمر بن سعد و قال اصلح الله الأمیر قال امض الیه و امنعه

من شرب الماء وائتنی براسه فقال ایها الامیر اخرنی شهرا فقال
لا افعل ذلك قال اجلنی هذه قال قد فعلت ثم نهض من وقته و
ساعته ودخل مضربه فدخل علیه اولاد المهاجرین والانصار
وانشا یقول فوالله ما ادری وانی لحائر افکر فی امری علی خطرین

ءاترك ملك الری والری منیتی ... ام ارجع ماثوما بقتل حسین
وفی قتله النار التی لیس دونها ... حسین بن عمی والحوادث جمتی
لعمری ولی فی الری قرة عینی ... وان اله العرش یغفر ذلتی
ولو کنت فیها اظلم الثقلین ... الا انما الدنیا بخیر معجل
وما عاقل باع الوجود بدین ... یقولون ان الله خالق جنة
ونار وتعذیب وغل یدین ... فان صدقوا فیما یقولون اننی
اتوب الی الرحمن توبة مین ... وان کذبوا فزنا بری عظیمة
وملك عقیم دائم الحجلین

وفی النثر المذاب

قال محمد بن سیرین وقد ظهرت کرامات علی بن ابی طالب فی عمر بن سعد
فانه لقاه یوما وهو شاب فقال له کیف بك اذا قمت غدا مقاما تخیر
فیه بین الجنة والنار منادی ابن زیاد در اسواق و بازار کوفه ندا
درداد که تمام اهل کوفه مهیا شده بعزم قتل ریحانه رسول خدا صلی
الله علیه واله وسلم چنانچه دوازده علم روز ششم محرم الحرام بالطبل
باطبل جنك هرسه کنان وارد کربلای معلا پربلا و سرزمین نینوا

شدند چنانچه ابی مخنف فرمود و قال ابو مخنف کان اول رایة سارت
الی حرب الحسین رایة عمر بن سعد لعنه الله اول بیدق که از کوفه حرکت
داد بیدق عمر بن سعد بود با شش هزار نفر دوم علم عروة بن قیس
با دو هزار سوار علم سیوم علم سنان بن انس نخعی لعنه الله با چهار
هزار سوار علم چهارم علم شمر بن ذی الجوشن ضبابی لعنه الله با
چهار هزار سوار علم پنجم بیدق خولی بن اصبحی لعنه الله با سه
هزار فارس علم ششم علم قشعم لعنه الله با سه هزار فارس علم هفتم
علم حصین بن نمیر علیه اللعنه با هشت هزار فارس علم هشتم
علم ابی قدار باهلی لعنه الله با نه هزار فارس علم نهم بیدق عامر بن
صریمه تمیمی با شش هزار فارس علم دهم علم شبث بن ربعی حرامزاده
بود قال ابو مخنف و سار القوم حتی نزلوا علی الحسین فی خمسین
الف فارس و راجل لیس فیهم شامی و لا حجازی و جمیع القوم من
اهل الکوفة بل فی بعض النسخ لابی مخنف نزلوا علی الحسین و هم فی
سبعین الف فارس و راجل و لیس فیهم شامی و لا حجازی و لا
بصری و کلهم من اهل الکوفة و معهم السیوف الهندیة و الرماح
الخطیة و الحراب المجلیة در کتاب انوار الشهاده منقولست عدد لشکر
عبید الله بن زیاد علیه اللعنة و العذاب چهار صد هزار نفر بود که در
کوفه مستعد و پیش از رسیدن سید الشهداء ارواحنا فداه چهار
صد علم در کوفه برپا شد که هر علم علامت هزار نفر بوده چنانچه سابقا

ذکر

ذکر شده که همه ان اشقیاء از دوم محرم تا روز ششم حاضر شدند در
کربلا که قتل حسین بن علی را بمیان بستند در بیان حرکت حبیب بن
مظاهر و مسلم بن عوسجه از کوفه بنصرت سید الشهداء ارواحنا
لهم الفداء روی ثقة الاسلام کلینی مسندا الی محمد بن مسلم عن محمد
سعید عن علی بن الحکم عن عمر بن ابان عن عیسی بن ابی منصور قال
سمعنا با عبد الله نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبیح وهمه لامرنا
عبادة وکتمانه لسرنا جهاد فی سبیل الله قال لی محمد بن سعید اکتب
هذا بالذهب فما کتبت شیئا احسن منه الحدیث اقول الحق کما قاله
محمد بن سعید ولکن لو قال یلیق ان یکتب بالنور علی احداق الحور لکان
احسن واولی فنظایر هذا الحدیث وامثاله مما یعطی اصولا ملکوتیه
وقواعد لاهوتیة مما فی غایة الکثرة فی کلام الحجج الطاهرین وکیف کان
فان عظم شئون اصحاب الامام المظلوم وجلالة قدرهم مما لا یحیط
بعده العقلاء وقد عرفت فی ضمن بعض المطالب الکلام المشبع فی ذلک
کما عرفت انه یمکن ان یقال ان حبیب بن مظاهر بعد العترة النبویة الهاشمیة
هو افضل الاصحاب والانصار فمما یعطی فضله وشرفه مضافا الی
ما سبق هو ما روی ان حبیب بن مظاهر رضوان الله علیه کان ذات
یوم واقفا فی سوق الکوفة عند عطار یشتری صبغا لکریمته فمر علیه
مسلم بن عوسجة فالتفت حبیب الیه وقال یا اخی یا مسلم انی اری
اهل الکوفة یجمعون الخیل والاسلحة فبکی مسلم وقال یا حبیب ان

اهل الكوفة صمّموا على قتال ابن بنت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فبكى
حبيب ورمى الصبغ من يده وقال والله لا اصبغ هذه الا من دم منحري
دون الحسين ولما ورد الحسين في مسيره الى الكوفة الى ارض وخيّم في
واد منها وعلم بقتل ابن عمه مسلم بن عقيل وان اهل الكوفة غدروا به
وكان قد عقد اثنتي عشرة راية ثم امر جمعا ان يحمل كل واحد منهم
راية منها فاتوا اليه اصحابه وقالوا يا ابن رسول الله دعنا نرتحل من
هذه الارض فقال لهم صبرا حتى ياتي الينا من يحمل هذه الراية الاخرى
فقال له بعضهم يا سيدي تفضل علي بحملها فجزاه الحسين خيرا
وقال ياتي اليها صاحبها ثم كتب كتابا نسخته وكذا من الحسين بن
علي بن ابي طالب الى الرجل الفقيه حبيب بن مظاهر اما بعد يا حبيب
فانت تعلم قرابتنا من رسول الله وانت اعرف بنا من غيرك وانت
ذو شيمة وغيرة فلا تبخل علينا بنفسك يجازيك جدي رسول
الله يوم القيمة ثم ارسله الى حبيب قال وكان حبيب جالسا
مع زوجته وبين ايديهما طعام ياكلان اذ غصت زوجته في
الطعام فقالت الله اكبر يا حبيب الساعة يرد علينا كتاب فبيناهم في
الكلام واذا بطارق يطرق الباب فخرج اليه حبيب فقال من الطارق
فقال انا رسول الحسين اليك فقال حبيب الله اكبر لقد صدقت الحرة بما قالت
ثم ناوله الكتاب ففضه وقراه وكان حبيب يريد ان يكتم امره على عشيرته وبني
عمه لئلا يعلم به احد خوفا من ابن زياد لعنه الله فبينا هو كذا اذ اقبلوا

بنو عمه اليه فسلموا عليه فرد عليهم السلام وقالوا له يا حبيب سمعنا انك
تريد تخرج لنصرة الحسين وانا لا نخليك ما لنا والدخول بين السلاطين
فاخفى ذلك عليهم فرجعوا عنه فسمعت زوجته فقالت له يا حبيب كانك
كاره للخروج لنصرة الحسين فاراد ان لا يخبرها فقال لها نعم فبكت وقالت
اذا نسيت كلام جده رسول الله فى حقه واخيه
ولداى هذان سيدا شباب اهل الجنة وهما امامان ان قاما وان قعدا
وهذا رسوله اتى اليك ويستعين بك وانت لم تجبه فلما عرف منها
حقيقة الامر قال لها انى اخشى عليك ان ترملين بعدى فقالت دعني
اكلني التراب ولا تترك نصرة الحسين فجزاها خيرا ثم قالت لى اليك حاجة
فقال وما هى قالت بالله عليك يا حبيب اذا اقبلت عليه فقبل يديه
ورجليه نيابة عنى واقراه منى السلام فقال لها حبا وكرامة ثم اقبل على
جواده وشد شدا وثيقا وقال لعبده خذه وامض به ولا يعلم بك احد
وانتظرني فى المكان الفلانى فاخذ العبد ومضى به وبقى ينتظر قدوم سيده
ثم ان حبيبا ودع زوجته وخرج مختفيا كانه ماض الى ضيعة له خوفا
من اهل الكوفة فاستبطاه الغلام واقبل على الجواد وكان قدامه علف
ياكل منه فجعل الغلام يخاطبه ويقول له يا جواد ان لم يات صاحبك
لاعلون ظهرك وامضى بك الى نصرة الحسين فلما سمع الجواد خطاب
الغلام له جعل يبكى ودموعه تجرى على خديه وامتنع عن الاكل فبينما
هو كذلك فاذا بحبيب قد اقبل فسمع خطابه وضع باجدى يديه على الاكر ي

وقال بابی انت وامی یابن رسول الله العبید یتمنون نصرتک فکیف
الاحرار ثم قال لعبده انت حر لوجه الله فبکی الغلام وقال سیدی والله
لا اترکک حتی امضی معک وانصر الحسین ابن بنت رسول الله واقتل
بین یدیه فجزاه خیراً فسار فبینما الحسین واصحابه فی الکلام واذا
بغبرة ثارت فالتفت الامام وقال لهم ان صاحب هذه الرایة قد اقبل فلما
صار حبیب قریبا من الامام المظلوم ترجل عن جواده وجعل یقبل
الارض بین یدیه وهو یبکی فسلم علی الامام واصحابه فردوا واسمعت
زینب بنت امیر المؤمنین فقالت من هذا الرجل الذی قد اقبل فقیل
لها حبیب بن مظاهر فقالت اقرؤه منی السلام فلما بلغوه سلامها
لطم علی وجهه وحثی التراب علی راسه وقال انا من اکون حتی تسلم علی
بنت امیر المؤمنین ثم لا یخفی علیک ان اسحق الموکل علی الشریعه کما فی الروایه
المتقدمة ای روایة الشیخ الاجل ابن نما عن سکینة بنت الامام هو اسحق
بن حیوه لعنه الله وقد رایت فی بعض تالیفات الاجل صاحب کتاب حافظ
الادب که از اکابر علمای عامه بوده روایت کرده است که مسلم بن عوسجه علیه
الرحمة از جانب عمر بن الخطاب در فتح بلاد اذربایجان سردار اول لشکر اسلام بود
پیش از لشکر اسلام با امراء جیش وارد بلدی مرند شده اهالی سه قصبه مرند و
کرکر وارد و باد مستعد جنگ شدند چون مسلم بن عوسجه سردار اول لشکر اسلام
و محمد بن اشعث علیه اللعنة سردار دویم و سردار سیوم شیث بن ربعی بوده
پیش از تلاقی فریقین مسلم بن عوسجه شش نفر از مشرکین بدار البوار فرستاد

از ترس

از ترس شمشیر انجناب جمیع اهالی مرتد وکرکروارد وباد از مشرکین
بشرف اسلام مشرف شدند با اینکه ایالت لشکر اسلام بامر عمر بن الخطاب
بمسلم بن عوسجه مفوض وسرکرده اول بوده خلافت امیر المومنین رابه
مشرکین عرض کرده وتمام لشکر کفار پس از تسنه بشرف اسلام بامر
مسلم با امیر المومنین بیعت نموده که خدمت بزرك بامیر المومنین نموده
که در اخر عمرش در سن نود وچهار سال در یوم طف در خدمت کلگون
قبای عرصه کربلا ریحانهٔ رسول خدا وپارهٔ تن علی مرتضی وجگر گوشه
صدیقه کبری سید الشهداء ارواحنا لهم الفداء جهاد فی سبیل الله
کرده چشم اهل اسلام را روشن وجمع کثیر از لشکر اعداء بجهنم فرستاد
وباعلا درجات بهشت فائض کردید چنانچه در جلد عاشر بحار مجلسی
علیه الرحمة از مناقب ابن شهراشوب روایت کرده ثم برز من بعد
عمیر بن عبد الله المذحجی مسلم بن عوسجه وهو یرتجز ویقول ان تسألوا عنی
فانی ذو لبد من فرع قوم من ذری بنی اسد فمن بغانا حائد عن الرشد
وکافر بدین جبار صمد ثم قاتل قتالا شدیدا وقال المفید وصاحب المناقب
بعد ذلک وکان نافع بن هلال البجلی یقاتل قتالا شدیدا ویرتجز ویقول
انا بن هلال البجلی انا علی دین علی ودینه دین النبی فبرز الیه رجل
من بنی قطیعه وقال المفید هو مزاحم بن حریث فقال انا علی دین عثمان
فقال له نافع رحمه الله انت علی دین الشیطان فحمل علیه نافع فقتله
فصاح عمرو بن الحجاج بالناس یا حمقاء اندرون من تقاتلون

عليك الرحمة بالشكر اعداء

فرسان اهل المصر واهل البصائر وقوما مستميتين لا يبرز اليهم منكم احد الا قتلوه على قلتهم والله لو لم ترموهم الا بالحجارة لقتلتموهم فقال عمر بن سعد لعنه الله صدقت الرأي ما رأيت فارسل في الناس من يعزم عليهم ان لا يبارزهم رجل منكم وقال لو خرجتم اليهم وحدانا لاتوا عليكم مبارزة ودنى عمرو بن الحجاج من اصحاب الحسين فقال يا اهل الكوفة الزموا طاعتكم وجماعتكم ولا ترتابوا في قتل من مرق من الدين وخالف الامام فقال الحسين يا بن الحجاج اعليّ تحرض الناس انحن مرقنا من الدين وانتم ثبتم عليه والله لتعلمن اينا المارق من الدين ومن هو اولى بصلي النار ثم حمل عمرو بن الحجاج في ميمنته من نحو الفرات فاضطربوا ساعة فصرع مسلم بن عوسجة الاسدي وقد [illegible] عمرو لعنه الله واصحابه وانقطعت الغبرة فاذا مسلم صريع وقال محمد بن ابي طالب فسقط الى الارض وبه رمق فمشى اليه الحسين ومعه حبيب بن مظاهر فقال له الحسين رحمك الله يا مسلم فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا ثم دنى منه حبيب فقال يعز علي مصرعك يا مسلم ابشر بالجنة فقال له قولا ضعيفا بشرك الله بخير فقال له حبيب لولا اعلم اني في اثرك لاحببت ان توصي الي بكل ما اهمك فقال مسلم اني اوصيك بهذا واشار الى الحسين فقاتل دونه حتى تموت فقال حبيب لانعمنك عينا ثم مات قال وصاحت جارية له يا سيداه يا بن عوسجتاه فنادى اصحاب ابن سعد لعنه الله مستبشرين قتلنا مسلم بن عوسجة فقال شبث بن ربعي لبعض من حوله ثكلتكم امهاتكم اما انكم تقتلون انفسكم بايديكم وتذلون عزكم وتفرحون بقتل مسلم بن عوسجة

اما والذی اسلمت له لرب موقف لی فی المسلمین کریم لقد رایته یوم اذربایجان
قتل ستة من المشرکین قبل ان تلتأم خیول المسلمین ثم حمل شمر بن ذی الجوشن فی
المیسرة فثبتوا له وقاتلهم اصحاب الحسین قتالا شدیدا وانما هم اثنان وثلثون
فارسا فلا یحملون علی جانب من اهل الکوفة الا کشفوهم فدعا عمر بن سعد الحصین
بن نمیر فی خمسمائة من الرماة فاقتتلوا حتی دنوا من الحسین واصحابه فرشقوهم
بالنبل فلم یلبثوا ان عقروا خیولهم وقاتلوهم حتی انتصف النهار واشتد القتال و
لم یقدروا ان یاتوهم الا من جانب واحد لاجتماع ابنیتهم وتقارب بعضها من
بعض فارسل عمر بن سعد الرجال لیقوضوها عن ایمانهم وعن شمائلهم لیحیطوا
بهم واخذ الثلثة والاربعة من اصحاب الحسین یتخللون فیشدون علی الرجل
یعرض وینهب فیرمونه عن قریب فیصرعونه فیقتلونه فقال ابن سعد احرقوها
بالنار فاضرموا فیها فقال الحسین دعوهم یحرقوها فانهم اذا فعلوا ذلک لم یجوزوا
الیکم فکان کما قال ع وقیل اتاه شبث بن ربعی وقال وافزعنا النساء ثکلتک
امک فاستحیی واخذوا لا یقاتلونهم الا من وجه واحد وشد اصحاب زهیر بن
القین فقتلوا ابا عذرة الضبابی من اصحاب شمر فلم یزل یقتل من اصحاب الحسین
الواحد والاثنان فیتبین ذلک فیهم لقلتهم ویقتل من اصحاب عمر العشرة فلا
یتبین فیهم ذلک لکثرتهم فلما رای ذلک ابو ثمامة الصیداوی قال للحسین
یا ابا عبد الله نفسی لنفسک الفداء هؤلاء اقتربوا منک لا والله لا تقتل حتی
اقتل دونک واحب ان القی الله ربی وقد صلیت هذه الصلوة فرفع الحسین
راسه الی السماء وقال ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین نعم هذا اول

وقتها ثم قال سلوهم ان يكفوا عنا حتى نصلى فقال الحصين بن نمير انها لا تقبل
منكم فقال حبيب بن مظاهر لا تقبل الصلوة زعمت من ابن رسول الله وتقبل
منك يا خمار فحمل عليه الحصين بن نمير وحمل عليه حبيب فضرب وجه فرسه
بالسيف فشب به الفرس ووقع عنه الحصين فاستوحشته اصحابه
فاستنقذوه فقال الحسين لزهير بن القين وسعيد بن عبد الله تقدما امامى
حتى اصلى الظهر فتقدما امامه فى نحو من نصف اصحابه حتى صلى بهم صلوة
الخوف وروى ان سعيد بن عبد الله الحنفى تقدم امام الحسين فاستهدف
لهم يرمونه بالنبل كلما اخذ الحسين يمينا وشمالا قام بين يديه فما زال يرمى به
حتى سقط الى الارض وهو يقول اللهم العنهم لعن عاد وثمود اللهم ابلغ نبيك
عنى السلام وابلغه ما لقيت من الم الجراح فانى اردت بذلك نصرة ذرية
نبيك ثم مات رض فوجد به ثلثة عشر سهما سوى ما به من ضرب السيوف
وطعن الرماح وقال ابن نمارة وقيل صلى الحسين واصحابه فرادى بالايماء
وفى امالى الصدوق عليه الرحمة واقبل رجل من عسكر ابن سعد لعنه الله
تعالى على فرس يقال له ابن جويرية المزنى فلما نظر الى النار تتقد صفق
بيده ونادى يا حسين واصحاب الحسين ابشروا بالنار فقد تعجلتموها فى
الدنيا فقال الحسين من الرجل فقيل ابن جويرية المزنى فقال الحسين عليه
السلام اللهم اذقه عذاب النار فى الدنيا فنفر به فرسه والقيه فى تلك النار
فاحترق ثم برز من عسكر ابن سعد لعنه الله رجل اخر يقال له تميم بن حصين
الفزارى فنادى يا حسين ويا اصحاب الحسين اما ترون الى ماء الفرات

يلوح كانه بطون الحيات والله لا تذوقن منه قطرة حتى تذوقوا الموت جرعا
فقال الحسين من الرجل فقيل تميم بن حصين فقال هذا وابوه من اهل النار
اللهم اقتل هذا عطشا فى هذا اليوم قال فخنقه العطش حتى سقط عن
فرسه فوطئته الخيل بسنابكها فمات ثم اقبل اخر من عسكر ابن سعد يقال
له محمد بن الاشعث بن قيس الكندى فقال يا حسين بن فاطمة اية حرمة لك
من رسول الله ليست لغيرك فتلا الحسين هذه الآية ان الله اصطفى ادم و
نوحا وال ابرهيم وال عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم
قال والله ان محمدا صلى الله عليه واله وسلم لمن ال ابرهيم وان العترة الطاهرة
لمن ال محمد صلى الله عليه واله وسلم فقال عليه السلام من الرجل فقيل محمد
بن الاشعث بن قيس الكندى فرفع الحسين عليه السلام راسه الى السماء فقال
اللهم اذل محمد بن الاشعث ذلا فى هذا اليوم لا تعزه بعد هذا اليوم ابدا فعرض
له عارض فخرج من العسكر يتبرز فسلط الله عقربا فلدغته فمات لعنه الله
تعالى بادى العورة فبلغ العطش من الحسين واصحابه فدخل عليه رجل من
شيعته يقال له يزيد بن الحصين الهمدانى قال ابرهيم عبد الله راوى الحديث
وهو خال ابى اسحق الهمدانى فقال يا بن رسول الله اتاذن لى فاخرج اليهم
فاكلمهم فاذن له فخرج اليهم فقال يا معشر الناس ان الله بعث محمدا بالحق
بشيرا ونذيرا وداعيا الى الله باذنه وسراجا منيرا وهذا ماء الفرات تقع
فيها خنازير السواد وكلابها وقد حيل بينه وبين ابنه فقالوا يا يزيد فقد
اكثرت الكلام فاكفف فوالله ليعطش الحسين كما عطش من كان قبله فقال

الحسين اقعد يا يزيد ثم وثب الحسين متوكيا على سيفه فنادى با على
صوته فقال انشدكم الله هل تعرفوني قالوا نعم انت ابن رسول الله وسبطه
قال انشدكم الله هل تعلمون ان جدى رسول الله قالوا اللهم نعم قال
انشدكم الله هل تعلمون ان على بن ابى طالب ابى قالوا اللهم نعم قال
انشدكم الله هل تعلمون ان امى فاطمة بنت محمد قالوا اللهم نعم قال
انشدكم الله هل تعلمون ان جدتى خديجة بنت خويلد اول نساء هذه الامة
اسلاما قالوا اللهم نعم قال انشدكم الله هل تعلمون ان سيد الشهدا
حمزة عم ابى قالوا اللهم نعم قال انشدكم الله هل تعلمون ان جعفر الطيار
فى الجنة عمى قالوا اللهم نعم قال انشدكم الله هل تعلمون ان هذا سيف
رسول الله وانا متقلده قالوا اللهم نعم قال انشدكم الله هل تعلمون ان
هذه عمامة رسول الله وانا لابسها قالوا اللهم نعم قال انشدكم الله
هل تعلمون ان عليا كان اولهم اسلاما واكثرهم علما واعظمهم حلما
وانه ولى كل مؤمن ومؤمنة قالوا اللهم نعم قال فبم تستحلون دمى و
ابى الذائد عن الحوض غدا يذود عنه رجالا كما يذاد البعير الصادر عن الماء
ولواء الحمد فى يد جدى يوم القيمة قالوا قد علمنا ذلك كله ونحن غير تاركيك
حتى تذوق الموت عطشا فاخذ الحسين بطرف لحيته وهو يومئذ ابن سبع
وخمسين سنة ثم قال اشتد غضب الله على اليهود حين قالوا عزير ابن الله
واشتد غضب الله على النصارى حين قالوا المسيح ابن الله واشتد
غضب الله على المجوس حين عبدوا النار من دون الله واشتد غضب الله

على قوم قتلوا نبيهم واشتد غضب الله على هذه العصاة الذين
يريدون قتل ابن نبيهم وعن البحر المذاب قال الواقدى وهشام بن محمد
لما رآهم الحسين عليه السلام مصرين على قتله اخذ المصحف ونشره و
نادى بيني وبينكم كتاب الله وسنة جدى رسول الله صلى الله عليه و
اله وسلم يا قوم بم تستحلون دمى الست ابن بنت نبيكم الم يبلغكم
قول جدى فىّ وفى اخى هذان سيدا شباب اهل الجنة ان لم
تصدقونى فاسئلوا جابرا وزيد بن ارقم وابا سعيد الخدرى والله
ما تعمدت كذبا منذ علمت ان الله تعالى يمقت اهله والله ما يكون بين
المشرق والمغرب ابن نبى غيرى فيكم ولا فى غيركم فقال الشمر لعنه الله تعالى
الساعة ترد الهاوية فقال الحسين الله اكبر اخبرنى جدى رسول الله كان
كلبا ولغ فى دماء اهل بيتى وما اخاله الا اياك فقال الشمر لعنه الله
انا اعبد الله على حرف ان كنت ادرى ما تقول وعن المنتخب لما التقى
العسكران وامتاز الرجالة من الفرسان واشتد الجلاد بين العسكرين
الى ان علا النهار واشتد العطش بالحسين فدعى باخيه العباس وقال
له اجمع اهل بيتك واحفر بئرا ففعلوا ذلك فطموها فتزايد العطش
عليهم صلوات الله عليهم وعن بعض كتب المقتل عن نور الائمة انه لما
اراد ان يحمل عليهم فاذا على غبار وظهر منه شخص مهيب على مركب عجيب و
سلم على الامام وعلى جده وابيه وامه فرد عليه السلام وقال من انت و
تسلم فى هذه الحالة على المظلوم الغريب فقال يا ابن رسول الله انا زعفر انا عبد

سلطان الجن وعسكري في هذه البادية ولقد اعطى ابوك جن عزى
مع الجن في بئر العلم السلطنة لابي وبعد وفاته فد انتقلت الى فاذن لنا
ان نحارب مع اعدائك هؤلاء قال لا لا انكم ترونهم ولا يرونكم قال فنحن
نتصور بصورهم ان قتلنا كنا شهداء في سبيلك فقال جزاك الله جزا
يا زعفر فاني قد سامت من الدنيا ورايت في الطيف اني القى الله في هذا
اليوم شهيدا مجدلا فارجع ولا تتعرض لهؤلاء القوم فرجع ثم توجه الى
٢٠ المحاربة فطلب عنهم المبارزة فخرج تميم بن قحطبة وهو من امراء الشام
وقال يا بن علي الى متى الخصومة فقد قتل اولادك واقرباؤك ومواليك
فانت بعد تضرب بالسيف مع عشرين الفا فقال انا جئت الى محاربتكم
ام انتم جئتم الى محاربتي انا منعت الطريق عنكم ام انتم منعتموه عني وقد
قتلتم اخواني واولادي وليس بيني وبينكم الا السيف فلا تكثر المقال
فتقدم الى حتى ارى ما عندك فصاح صيحة وسل السيف وضرب
عنقه فتبعد خمسين ذراعا فخاف العسكر من ضربته فصاح يزيد
الابطحي عليهم انكم عجزتم عن رجل واحد وتفرون عنه ثم جاء بين يدي
الامام وكان مشهورا بالشجاعة فلما رايه عسكر ابن سعد في قباله
اظهروا البشارة والسرور لكن خاف اهل البيت منه حين راوه تجاهه
فصاح عليه ان لا تعرفني فجئ في قبالي كمن لا خوف له فلم يجبه وسل
السيف فسبقه وضرب على وسطه بالسيف فقده نصفين عن
حميد بن مسلم قال والله وقد رايت شيبة مخضوبة بالدم ودرعه

منه علیه بنیانا ولیس یری للناظرین وهو اذا شد علیهم انکشفوا
من بین یدیه انکشاف الغنم اذا شد علیها الذئب وفی المنتخب ثم
انه لم یزل یحمل علی القوم حتی قتل منهم الوفا وفی کتاب شهاب الدین حتی قتل
منهم خلقا کثیرا وقد اثخنوه بالجراح والذی حصل له من الجراح ثمانون
ضربة من الرماح والنبال وقد قتل منهم اربعة الاف فارسا وثمان
ماة راجل الی ان قال وجعل الحسین یحمل علیهم ویقاتلهم حتی قتل منهم
زهاء من اربعة وعشرین الف فارس ولا یبین النقص فیهم لکثرتهم
وقد اثخنوهم بالجراح وذکر انه وقع فیه ثمانون جرحا ما بین طعنة و
نبلة وقد قتل منهم عشرین الف فارس قال ثم انه مضی الی الخیم یبکی
فلقاه ملک قبل ان یصل الخیمة وقال السلام علیک یا ابا عبد الله
مهلا فانی مررت بالسموات فوجدتها متغیرة مظلمة و وجدت جمیع
اهلها یبکون لمصیبتک وقد ارسلنی الیک ربک وهو مخیرک بین الدنیا
ونعیم الاخرة فان اخترت الدنیا فمرنی حتی انزل لک الملائکة تملا الدنیا
فان امرتهم ان یاکلوا الدنیا وما فیها فی طرفة عین لفعلوا ذلک وان اردت
اللحوق بجدک وابیک وامک واخیک وانت فی یومک هذا تصیر الیهم
فقال الامام انی ارید اللحوق بهم وعن ابی مخنف حتی قتل منهم خلقا کثیرا
فلما نظر الشمر لعنه الله الی ذلک قال لعمر بن سعد ایها الامیر والله لو برز
الی الحسین اهل الارض لافناهم عن اخرهم فالرای ان نفرق علیه فرقتین
فرقة بالسیوف والرماح وفرقة بالنبل والسهام وفی خبر اخر من ابی مخنف

علی نقل زید فرقة ثالثة بالاساوب ففعلوا ذلک وجعلوا یرشقوه
بالنبل والسهام ویطعنوه بالرماح ویضربوه بالسیوف حتی اثخن
بالجراح وفی الخبر الاول فجعل الحسین تارة یحمل علی المیمنة وتارة علی
المیسرة حتی قتل علی ما نقل ما یزید علی عشرة الاف فارس ولا یتبین
النقص فیهم لکثرتهم حتی اثخنوه بالجراح وعن بعض النسخ انه قتل فی هذه
الحملة خمسین الفا وکان الجیش سبعین الفا غیر السواد الاعظم وعن
ابن شهراشوب وغیره قال عمر بن سعد لقومه الویل لکم اتدرون لمن
تقاتلون هذا ابن انزع البطین هذا ابن قتال العرب فاحملوا علیه
من کل جانب فحملوا بالطعن مائة وثمانون واربعة الاف فرموه بالسهام
وحالوا بینه وبین رحله وفی کتاب المجلی روی ان الحسین کان یوم الطف
حمل علی عسکر ابن زیاد یقتل بعضا ویترک اخرین مع تمکنه من قتلهم
فقیل له فی ذلک فقال کشف عن بصری فابصرت النطف التی فی
اصلابهم فصرفت عمن یخرج من نطفته من هو اهل الایمان فترکته عن
القتل لاستخلاص تلک الذریة منه ورایت من لم یخرج منه نطفة صالحا
فقتلته ودر کتاب کامل الزیارة روایت نموده است از ابان بن تغلب از
حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که در روز عاشورا
فرود امد چهار هزار ملک بجهت انکه یاری کند امام حسین را وحضرت
ایشان را اذن نداد در مقاتله پس مراجعت بجهة امتثال امر انجناب
نمودند پس باز فرود امدند در وقتیکه انجناب را شهید نموده بودند پس

انها با صورت گرد آلود در نزد قبر مبارک انحضرت گریه میکنند تا روز قیامت و بزرگ ایشان ملکی است که او را منصور مینامند وانها پیوسته دعا واستغفار از جهت زوار انحضرت میکنند ودر روایت دیگر هفتاد هزار ملک نازل شدند ودر وقت استغاثهٔ انحضرت وسلام کردند وعرض کردند که ما بیاری تو امدیم حضرت فرمود جزاکم الله خیرا اِرْجِعُوا فَقَدْ شَآءَ اللهُ اَنْ یَرانِی مَقْتُولاً مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَعُدْوانًا خدا رحمت کند شما را شما برگردید که خدا خواسته است که مرا کشته ببیند از روی ظلم وستم وَقَدْ شَآءَ اَنْ یَرَی حَرَمِی وَرَهْطِی وَنِسائِی مُشَرَّدِینَ واطفالی مَذْبُوحِینَ مَظْلُومِینَ مَاسُورِینَ مُقَیَّدِینَ وخدا خواست که حرم مرا وزنان مرا ببیند همه اسیر ودستگیر و ایشان را شهر بشهر ودیار بدیار بگردانند وطفلهای مرا بعضی را ذبح کنند گرسنه وتشنه وبعضی را غل وزنجیر بگردن نهاده باشند مثل اسیران وَهُمْ یَسْتَغِیثُونَ فَلاَ یَجِدُونَ نَاصِرًا وَلاَ مُعِینًا وان زنان اسیر وپشیمان دستگیر هرچه استغاثه کنند کسی بفریاد ایشان نرسد فبکی وبکوا معهم پس حضرت ایشان را وداع نمود وروانه جهاد گردید ودر بحار الانوار روایت شده است از حضرت صادق که فرمود شنیدم از پدرم حضرت باقر که میفرمود وقتیکه لشکر عمر بن سعد دور امام مظلوم را احاطه نمودند واتش حرب باشتعال بهم رسانید انزل النصر حتی رفرف علی راس الحسین نازل شد نصرت خدائی بر بالای سر حسین ثم خیر بین النصر وبین لقاء الله تعالی پس انحضرت مخیر

سید بن طاوس علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت سید الشهداء
در روز عاشورا بر این قوم حمله میکرد حمله شدیدی تا اینکه جمع
کثیری را بقتل رسانید و در این حال میفرمود اَلْقَتْلُ اَوْلٰی مِنْ رُکُوبِ
الْعَارِ وَالْعَارُ اَوْلٰی مِنْ دُخُولِ النَّارِ کشته شدن بهتر از گذاشتن
عار است بر خود و قرار دادن عار اولی است از داخل شدن در آتش
جهنم و مرویست که حمله کرد بر آن قوم و صیحه میزد بر ایشان مثل
پدرش امیر المؤمنین حیدر کرار فاقلب میمنتهم علی المیسرة والمیسرة
علی المیمنة لشکر را بهم زد بنحویکه میمنه ایشان قلب بمیسره و میسره
قلب بمیمنه گردید و هر کس که نزدیک او میآمد از شجاعان کوفه و شام او را
بر زمین میافکند بر قلب لشکر زد و بشمشیر و نیزه ایشان را مثل برگ
درخت بر زمین میریخت تا چهارصد سوار و پیاده را بجهنم فرستاد
و در بحار الانوار روایت نموده است از حمید بن مسلم که میگوید که
بخدا قسم که ندیده بودم هرگز کسی را این کثرت جمعیت دور او را گرفته
باشند و حال آنکه اولاد و اهل بیت و اصحاب او را کشته باشند که
دلش محکمتر و قوی تر باشد از او و اگر جماعت بر او حمله میکردند او با
شمشیر بر ایشان حمله میکرد و از او میگریختند و صفوفشان از هم
میپاشید مثل آنکه گوسفندان از گرگ فرار نمایند و حال آنکه بقدر
سی هزار جمعیت نموده بودند فَیَنْهَزِمُونَ بَیْنَ یَدَیْهِ کَاَنَّهُمُ الْجَرَادُ الْمُنْتَشِرُ
پس میگریختند برابرش مثل ملخ که کسی ایشان را متفرق نماید ثم یرجع

اِلیٰ مَرکَزِهِ پس ازان عود میکرد بسوی مرکز خود و میفرمود لَاحَولَ وَلَاقُوَّةَ
اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ چنانچه در همین زیارت امام میفرماید ثمّا
راولك ثابت الجاش غیر خائف ولاخاش نصبوا لك غوائل مکرهم و
قاتلوك بکیدهم وشرهم پس همینکه دیدند تو را صاحب جرأت
و ثابت قدم واصلاً و خشیتی نداری برپا نمودند مکرهای پنهانی
خود را و مقاتله نمودند با تو با مکر و حیله وشری که داشتند بلکه
مرویست که در یك حمله زیاده از ده هزار نفر را بدار البوار فرستاد
بلکه فاضل قزوینی در ریاض الشهادة نوشته است که در یك حمله
هیجده هزار نفر را بجهنم فرستاد و در مقتل ابن عربی نوشته است
که لشکر کوفه در کربلا چهار صد هزار نفر بودند چرا که در کوفه چهار
صد علم بود که هر علمی نشان هزار سوار مکمّل و مسلح بود و همه
ان علمها در روز عاشورا برپا شده بود و انحضرت در روز عاشورا
با ان ضعف تشنگی وافسردگی وشکستگی بجهت مرگ جوانان
در بجمله صد هزار از نفر ایشان را بجهنم فرستاد که صدای الامان
الامان والغوث الغوث از لشکر مخالف بلند شد و نزدیك شد
که لشکر مخالف متفرق شوند که ناگاه صورت پیغمبر و امیر المؤمنین
در مقابل انحضرت ظاهر شدند و فرمودند ای حسین دست از
قتال بدار و شفاعت عاصیان امّت را مقدم بدار العجل العجل
فَاِنّا مشتاقون الیك فی الجنان تعجیل کن که مشتاق توایم در بهشت

و هم چنین فاضل دربندی در اسرار الشهادة

با لشکر اعدآء لعنهم الله

پس حضرت شمشیر را در غلاف نمود و بدن نازک خود را سپر عاصیان امت قرار داد مؤلف فقیر کوید آیا این نوع جنک کردن بقوت امامت بود یا بقوت بشریت بعضی اول را کفته اند چونکه این نوع حرکت از قوه بشر خارج است و از قبیل کندن کوه است بدست و بعضی کفته اند بقوت بشریت است و کویا طائفهٔ اولی قیاس کرده اند حال بشری امام را بخود پس بعید دانسته اند و منع کرده اند و ظاهرا اول ثانی اقوی باشد والله العالم و در روایت دیکر در آنحال آیسا من الحیوة عازما علی الموت که مایوس شده بود آن مظلوم از حیوة خود و عازم مرک شده بود این اشعار را میخواندند

انا ابن علي الطهر من آل هاشم — كفاني بهذا مفخرا حين افخر
وجدي رسول الله اكرم من مضى — ونحن سراج الله في الارض نزهر
وفاطم امي من سلالة احمد — وعمي يدعى ذوالجناحين جعفر
وفينا كتاب الله انزل صادقا — وفينا الهدى والوحي بالخير يذكر
ونحن امان الله للناس كلهم — نسر بهذا في الانام ونجهر
ونحن ولاة الحوض نسقي محبنا — بكاس رسول الله ما ليس ينكر
وشيعتنا في الناس اكرم شيعة — ومبغضنا يوم القيمة يخسر
فطوبى لعبد زارنا بعد موتنا — بجنة عدن صفوها لا يكدر

و یکی از مشایخ شیعه در اینمقام کفته است وچه نیکو کفته است

فشد عليهم وهو بطل الاشد — يا لها سطوة تفت بكل منافق

پس حمله کرد بران اشقیاء وحال انکه فرزند شجاع ترین اهل عالم بود و
چکیدهٔ شجاعت و قطب دایرهٔ فتوت بود فبعض محبته لیشبه حاله
بِوَصْفٍ وَعِنْدَ الْوَصْفِ غَيْرُ مُطَابِقٍ بعضی از دوستان انحضرت تشبیه
میکنند حال اورا و شجاعت ورا بوصفی مثل انکه میکویند حمله کرد چون
شیر خشمناك یا نهنکی که در دریا غوطه ور کردد واین تشبیه درست
نیست چراکه همهٔ شیرهای عالم ونهنکهای دریای قلزم از فاضله بطش
وصولتش خلق شده اند وهمه شجاعان عالم ونهنکان بنی ادم از زیادتی
سطوات او استمداد میجویند اذا شاء یفنی کان عزرائیل خادماً لذاد زائرا
عن امره بالمخافق بلکه ان بزرکوار چنان شجاعت عظیمی دارد که هرکاه خواهد
فانی سازد وهلاك نماید خلقی را ملك الموت ادنی خادمی خواهد بود از
برای او وهر حکمی نماید اطاعت نماید واما دعی الارواح لبت مطیعة
وتجر بکهم عنه بحکم الوثائق اکر ارواح انکافران را میطلبید همه بدنها را
ترك نموده لبیك کویان در خدمتش حاضر میشدند وحرکت ارواح بامر او
امریست که در روز اول چنین قرار داده شده است چنانچه مرویست که در وقتی
که از شدت ضعف تکیه بر نیزه کرده بود وفرمود ای اهل کوفه وشام
کمان نکنید که من عاجزم از مقاومت با شما والله بجنك کسی امده اید که
جانهای شما در ید قدرت واست که ناکاه دوازده هزار نفر از اسب افتادند
وهلاك شدند عمر سعد کفت این امر را مخفی دارید که باعث زیادتی اعتقاد
دوستان حسین میشود قَالَ الْإِمَامُ وَأَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ فَمَنَعُوكَ

الْمَاءَ وَوُرُودَهُ واز جمله کیدهای پسر سعد ملعون ان بود که امر کرد
لشکر شقاوت اثر خود را که مانع شوید و نگذارید امام مظلوم را که اب فرات
بردارد و وارد شریعه شود چنانچه در بحار الانوار از ابو مخنف روایت
کرده است که عمر بن سعد ملعون ابو الاعور السلمی و عمرو بن الحجاج را با چهار
هزار نفر موکل کردانید بر فرات و چون عطش بر امام غالب شد بنحویکه کادت
روحه ان تطلع من شدة العطش وَحَالَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ
واز شدت تشنکی دنیا در نظر مبارکش سیاه و تاریک شده بود پس
اراده فرات نمود پس جمیع لشکر اطراف او را احاطه نمودند ان بزرکوار بر
ایشان حمله کرده چنانکه جمیع ان لشکر از هم پاشیدند و میمنه و میسره
و قلب برهم ریختند و بعضی بعضی را پایمال نمودند فَاقْتَحَمَ فَرَسَهُ عَلَى الْفُرَاتِ
پس اسب خود را وارد بر فرات ساخت وان حیوان هم تشنه بود و انتظار می
کشید [illegible] شامد حضرت با و فرمود اِشْرَبْ فَاَنَا اَشْرَبُ اب
[illegible] می از اب برداشت که بیاشامد که
[illegible] که امد بروان مبارکش نشست
[illegible] کرفت و بهوا میپاشید و میکفت
[illegible] ی وَمَنَعُونِي مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ خدایا
[illegible] ون مرا رنج [illegible] ند و مرا از شرب ابی
[illegible] د پسر سعد ملعون کفت وای بر شما
[illegible] شما را هلاک خواهد کرد ناکاه ملعونی

فریاد کرد که یا ابا عبد الله تلذذ بشرب الماء و قد هتک حرمک
ای حسین آیا تو لذت میبری باشامیدن آب فرات و حال آنکه
خیمهای ترا غارت کردند فنفض الماء من یده و حمل علی القوم
یکشفهم فاذا الخیمة سالمة پس حضرت آب را ریخت و حمله کرد
بران جماعت و ایشانرا متفرق ساخت و خود را بخیمه رسانید
پس یافت خیمه را صحیح و سالم مؤلف گوید که این از کیدهای
بنی امیه بود که نگذارند مظلوم آب بیاشامد و اگرچه امام
عالم بود بکذب این خبر اگر امری بر او مخفی نبود لکن آب را ریخت
و خود را بخیمه رسانید بجهت تنبیه آنجماعت و ملتفت
ساختن ایشان باحترام حرم محترمش که حرم خدا و پیغمبر بود
و رعایت حفظ ایشان از رفع عطش مقدم بود با وجودی
که امام شدت عطش را داشت و با آن زحمت خود را بفرات
رسانیده بود باز دست کشید و حفظ عیال را مقدم داشت
و میتوان گفت جهل در بعضی مقامات ارجح و افضل است از
علم و از قبیل حال صورت محبوبست مثل خوابیدن در فراش
پیغمبر که جهل بقتل در آن مقام و بخشیدن نفس خود را افضلست
از علم بعدم قتل و خوابیدن در فراش آنحضرت با علم و هکذا رفتن
بجنگ عمرو بن عبدود که جهل با آنکه آیا کشته میشود یا میکشند
افضلست از واقع که قاتل باشند عمرو را از این جهت است که در

اخبار فرمودند اِذا شاؤوا اَن يعلموا عَلِموا واِذا شاؤوا اَن لا يعلموا
لا يعلموا واين نقص نيست در مقام بشريّت از براى ايشان بلكه
كمالست چنانچه اشاره شد والله العالم قال صاحب
الامر وَناجزوكَ القتالَ ورشقوكَ بالسهامِ وَالنبالِ وبناى
مقاتله ومبارزت با تو گذاشتند از يك طرف واز يكطرف بدن
تو را به تيرها وحربها پاره پاره كردند وَانتَ مُقدّمٌ في الهبواتِ
وَمحتملٌ للاذيّاتِ وتو در غبار جنك فرو رفته بودى وهمه ان
زخمها را بمقدم خود ميخريدى ومتحمل همه اذيّات ميشدى قَد
عَجِبَت مِن صبرِكَ ملائكةُ السّمواتِ بتحقيق كه تعجب نموده
بودند ملائكه اسمانها از صبر تو فاَحدَقوا بِكَ مِن كلِّ الجهاتِ
وَاَثخنوكَ بالجراحِ وَحالوا بَينكَ وَبينَ الرَّواحِ پس اطراف مبارك
تو را محاصره كردند وتو را سست وضعيف كردانيدند از بسكه
جراحتها ببدن لطيف تو رسانيدند ومانع شدند ما بين تو
وما بين استراحت يعنى نگذاشتند دقيقه ارام بگيرى و
استراحت نمائى يا حايل شدند ما بين تو وحرم تو كه محل استراحت
تو بود ابن شهر اشوب روايت كرده است كه عمر بن سعد ملعون
گفت اَلوَيلُ لَكُم اَتدرونَ لِمَن تقاتلونَ واى بر شما ايا ميدانيد
با كى مقاتله ميكنيد هذا ابنُ اَنزعَ البطين ابن پسر حيدر كرار است
هذا ابنُ قتّالِ العرب اين پسر كسى است كه شجاعان عرب را كشته است

یك یك تاب مقاومت او نداشتند واحملوا علیه من کل جانب
پس از چهار طرف بر او حمله کنید وچهار هزار نفر مثل باران تیر براو
میریختند وحایل شدند ما بین انحضرت وما بین خیمهای مبارك
وان بزرگوار با این حال بهر کس که میرسید با شمشیر او را دو حصه
میکرد والسهام تاخذه من کل جانب وناحیة وهو یتقیها
بنحره وصدره ولیکن از هر جانب تیری میامد بر سینه وگلوی ان
حضرت میخورد وانحضرت میفرمود ای بدترین امتها عملی کردید بنسبت
باولاد پیغمبر خود وبد مراعات کردید اولاد پیغمبر خود را فاصابته
جراحات عظیمة پس جراحتهای بسیار وزخمهای کاری بیشمار بر
بدن لطیف وجسم شریف انحضرت رسید پس ساعتی توقف
فرمود از شدت ضعف که استراحتی بهم رساند فبینما هو واقف
اتاه حجر فوقع فی جبهته پس همینکه ایستاده بود ملعونی سنگی زد
بر پیشانی مقدسش که مجروح شد وخون از ان جاری گردید
فاخذ الثوب لیمسح الدم من وجهه پس خواست که خون صورتش را
با دامن مبارك خود پاك نماید فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث
شعب فوقع فی صدره وفی روایة فی قلبه وخرج من ظهره ناگاه
تیر زهر آلودی که سه شعبه داشت امد بر سینه مبارکش وبروایتی
بر قلب شریفش نشست که از پشت مبارکش بیرون امد پس فرمود
بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله پس سر خود را باسمان بلند کرد

وکفت الهی انک تعلم انهم یقتلون رجلا لیس علی وجه الارض ابن
نبی غیره خدایا میدانی که این جماعت میکشند کسی را که بر روی زمین
فرزند پیغمبری بغیر از او نیست بعد از ان تیر را از پشت مبارکش بیرون
کشید فیا لیت ذلک النحر کان بنحری ویا لیت ذلک السهم
کان بمهجتی ایکاشکی مرا بعوض تو نحر کرده بودند ایکاشکی این تیری
که بر سینه تو نشست بر جگر من مینشست آه آه چون ان تیر را بیرون کشید
خون مثل ناودان از سینه آنحضرت جاری شد وکف خود را از ان پر میکرد
وباسمان میریخت وقطرهٔ از ان بر نمیکشت واز ان سبب سرخی در اسمان
بهم رسید دفعهٔ دیگر ان خون را گرفت و بر سر وریش مبارک خود مالید
وفرمود بهمین نحو ملاقات خواهم کرد جد بزرگوار خود را وانا مخضوب
بدمی وحال انکه خضاب کرده شده باشم بخون خود وبگویم بنی امیه
مرا کشتند پس نهایت ضعف بران مظلوم عالم مستولی شد بنحویکه دست
از قتال کشید و بر جای خود ایستاد وهر کس از ان ملاعینان میامدند
بر میکشتند تا انکه ملعونی که او را مالک بن یسر میگفتند آمد وانمظلوم را
دشنام داد بهمین هم اکتفا نکرد آه آه شمشیری بر سر شریفش زد که
برنس مبارکش پر از خون شد پس حضرت فرمود که از این دست نخوری
ونیاشامی وخدا ترا با ظالمین محشور نماید وانکلاه برنسی بود که در صدر
اسلام در جنگ میپوشیدند پس حضرت انرا انداخت وکلاه دیگری
طلبید وانرا پوشید و بران عمامه بست وان ملعون انرا برداشت

وا زخز بود وارد در کوفه بزوجهٔ خود داد که آنرا بشوید آن زن نگاه کرد
دید پاره پاره میباشد گفت ای مرد این برنس از کیست مگر صاحبش
غریب بوده است وکسی را نداشته است وکسی براو رحم نکرده که این
قدر سوراخ بر کلاه او واقع شده است پس بدن او چه نحو
خواهد بود آن ملعون گفت آنرا بشوی وکار بصاحبش مدار گفت تورا
بخدا قسم میدهم که صاحب آن کی بوده است که باین طریق کلاه او پر از
خون شده است آن ملعون گفت حسین پسر فاطمهٔ زهرا آن زن بگریه
درآمد وگفت وای بر تو حسین را کشتی واو را برهنه کردی بخدا
قسم که دیگر هرگز در خانهٔ تو نخواهم ماند آن ملعون برجست که طپانچه
براو زند بدر خورد و میخ بر دستش رفت و دستش مجروح شد تا آنکه
روح از بدنش جدا شد و بجهنم واصل شد و بروایتی دستهایش
خشك شد در تابستان چرك میامد و در زمستان مانند چوب خشك
بود و در فقر و ذلت گرفتار بود تا وارد سقر شد وَلَمْ يَبْقَ لَكَ ناصِرٌ وَ
اَنْتَ مُحْتَسِبٌ صابِرٌ و تو در آن صحرا بیکس مانده بودی و در آن بلاها
صبر میکردی تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَاَوْلادِكَ و با آن تنهائی و بیکسی
محافظت زنان و دختران خود میکردی و نمیگذاشتی که بلائی بآنها
برسد وکسی متعرض حرم محترمت نشود پس وای بر بنی امیه که بعد از
کشتن تو خیمهایت را غارت کردند و دختران ترا اسیر نمودند حتّی نَكَبُوكَ
عَنْ جَوادِكَ فَهَوَيْتَ اِلَى الْاَرْضِ جَرِيحاً پس بر روی خاك قرار گرفتی تا بدن

واز صدمهٔ زین افتادن بر زمین کربلا

چاك چاك بلند مرتبه شاهی بصدمه زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین
افتاد چنانچه در بحار مرویست که وَلَمَّا اُثْخِنَ بِالْجِرَاحِ وَبَقِیَ کَالْقُنْفُذِ طَعَنَهُ
صَالِحُ بْنُ وَهَبِ الْمُزَنِیُّ لَعَنَهُ اللهُ عَلَی خَاصِرَتِهِ فَسَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ اِلَی الْاَرْضِ
عَلَی خَدِّهِ الْاَیْمَنِ بعد از انکه جراحتهای بیشمار و زخمهای بیشمار در بدن
نازکش وارد شد و بدنش مثل خار پشت چوب تیر براو نشسته بود
علاوه بر زخمهای شمشیر و خنجر و نیزه و سنك و عصا و چوب آه آه
ملعونی که او را صالح بن وهب مزنی میگفتند نیزه بر پهلوی مبارکش
زد که از ذو الجناح بر روی زمین افتاد و طرف راست صورتش بر
خاك امد اهوی تکبرت الصفوف بزعمهم وبزعم کل مکبر ومهلل
آه آه چون بر زمین افتاد و همه صفوف لشکر بنی امیه بجهت خوشحالی
تکبیر گفتند و حال انکه بجهت افتادن او هر مکبری و موحدی از یاد در
امد و تکبیر و تهلیل بر خاك افتاد عجبًا من السبع الطرائق کیف لم
تنشق والارضین لم تتزلزل اسفًا علیه وللکواکب کیف لم
تنقض والافلاك لم تتعطل تعجب میکنم که چرا اسمانها بهم نشکافت
و چرا زمین متزلزل و سرنگون نشد و چرا ستارها بر زمین نیفتادند
و یکی از مشایخ در این مقام میگوید الهفی علیه اذا احاط به العدی
وقد اشرعوا فیه القنا والمواضیا آه واویلا جگرم چگونه نسوزد
ودلم اندوه نگیرد در وقتیکه دشمنان دور ان امام مظلوم را گرفته
بودند و شمشیرها براو میزدند و بدن نازك او را بضرب تیر و تیغ پاره

پاره میکردند آه آه فَخَرَّ صَرِيعًا لِلتُّرَابِ لِوَجْهِهِ عَفِيرٌ خَبِيرٌ نَاشِفُ
الْقَلْبِ ظَامِيًا تا آنکه از آن ضربتها بر روی خاک افتاد با لب خشکیده
و جگر خسته در حالتی که پیشانی مبارکش بر روی خاک آمد مانند کسی که
بسجده افتد فَاقْرَبُ مَا لِلّٰهِ سَاجِدًا خُضُوعًا لَهُ فِي التُّرْبِ اِذْ خَرَّهَا وِيًا
پس در آن حال از مرکب افتاد و سر خود را بسجده بر خاک گذاشت فَعَجَّ جَمِيعُ
الْخَلْقِ حُزْنًا وَخِيفَةً وَصَارَتْ اَعَاصِيرُ الرِّيَاحِ سَوَافِيًا پس در آن وقت
بر مظلومیت او بناله درآمدند جمیع خلایق و تمامی کائنات بفریاد و
فغان درآمدند و مضطرب و سراسیمه گردیدند بعضی از غم و بعضی
از ترس و بادهای سخت شدید در عالم وزیدن گرفت قال تَطَؤُكَ
الْخُيُولُ بِحَوَافِرِهَا وَتَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا آه آه بعد از آنکه بدن نازک
پاره پارهٔ تو بر روی خاک قرار گرفت اسبهای بنی امیه بسمهای نحس خود
بدنت را پایمال نمودند و جماعت طاغی بی رحم بشمشیرهای برنده بدنت را
قطعه قطعه نمودند چنانچه مرویست که شمر ولد الزنا فریاد کرد وَيْلَكُمْ
مَا تَنْظُرُونَ بِالرَّجُلِ وای بر شما او را دیگر مهلت ندهید و کار او را بسا
زید پس از هر جانب بر او حمله کردند پس ذرعة بن شریک ملعون ضربتی
بر کتف چپ او زد و بروایتی کتف مبارک او را قطع کرد پس ضربتی دیگر
بر عاتق مبارکش زد چون آن ضربت را بر آن بزرگوار زد برو در افتاد
که صدای گریهٔ زینب در خیمه بلند شد و آنجناب از شدت ضعف
گاهی می افتاد و گاهی می نشست پس سنان بن انس کافر ملعون نیزه بر گودی

گردن

کردن انحضرت زد پس نیزه را کشیده ونیزه دیگر بر سینه مبارکش
زد پس همان ولد الزنا تیری بر سینه اش ونیزه نیزه دیك کردنش
زد که انجناب بر رود در افتاد پس برخواست وان تیر را بقوت کشید
ودستهای خود را نزدیك ان زخم کذاشت وخونش را میکرفت وبر
سر وصورت خود میمالید ومیفرمود که باین حال خدا را ملاقات خواهم
کرد وشکایت این قوم را نزد جد بزرکوارم خواهم نمود وبروایت ابن شهرا
شوب بعد از انکه دور او را کرفتند وهر کدام ضربتی بران بیکس مظلوم
میزدند ابو الحتوف کثیر الفسوق تیری بر جبینش زد وحصین بن نمیر تیری
بر دهان منورش زد که پر از خون شد وابو ایوب غنوی تیری زهر الود
بر حلقش زد حضرت فرمود بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ
وَهٰذَا قَتْلٌ فِي نَصْرِ اللّٰهِ ایجدانا کا • ملعون دیکری امد وشمشیری بر
فرق همایونش زد که برو در افتاد وتا پیشانی مبارکش شکافته شد
پس مرویست که در جنك عمرو بن عبدود وقتیکه سر مبارك امیر المؤمنین از
ضربت عمرو شکافته شد پیغمبر بکریه در امد دستمالی بر روی زخم
بست وبابدهان مبارکش معالجه نمود وقتیکه امیر المؤمنین را در
جامعه کوفه ضربت زدند عمرو بن الحجاج را بجهة معالجه او اوردند
اما فدای انغریبی شوم که در وقتیکه با فرق شکافته بر روی خاك کربلا
افتاده بود کسی که معالجه زخمهای او کرد شمشیرهای بنی امیه بود
وطبیبی که بر سر بالین او بود بکویم کی بود ولد الزنا بود همین که فرق

مبارکش شکافته شد انرا بر روی خاک گذاشت و گویا فرمود

ای خاک کربلا تو بشو مرهم سرم   از بهر شیعه پدرم زار و مضطرم
ایخاک کربلا تو بمن یاوری نما   چون نیست مادرم تو بمن مادری نما

پس در انحال نظر کرد دید اهل کوفه رو بخیمهای حرم میروند حضرت اهی کشید و خواست برخیزد نتوانست سه مرتبه فرمود الی الی تا من زنده ام کسی متعرض حرم من نشود و چند قدم حضرت زانو بزانو خود را انجانب کشید رو بخیمگاه که ایشانرا منع کند شمر ولد الزنا گفت ای قوم حسین راست میگوید اول کار او را بسازید بعد از ان خیمهای او را غارت کنید این دفعه اخر بود که حمله اوردند و ضربتهای کاری بر او زدند و او را میکشتند بنحویکه حضرت باقر میفرماید وَلَقَدْ قَتَلُوهُ بِالسَّيْفِ وَالسِّنَانِ وَالْحِجَارَةِ وَالْخَشَبِ وَالْعَصَا یعنی بتحقیق که کشتند انحضرت را بنوعی که رسول خدا منع فرموده بود پس او را کشتند بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا و در روایتی پسرهای بنی امیه بجهت قرب یزید عصا بر بدن او میزدند و انها که حربه نداشتند سنگ بر میداشتند و بر بدن شریفش میزدند و از این شدید تر که دلهای شیعیانرا بیشتر میسوزاند انکه از این فقره زیارت معلوم میشود که در حال حیوة انمظلوم در وقتیکه از شدت ضعف بر روی خاک افتاده بود ان ظالمان بیرحم اسبهای کین بر بدن نازکش تاختند فَقَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ وَاخْتَلَفَ بِالْاِنْقِبَاضِ وَالْاِنْبِسَاطِ شِمَالُكَ وَيَمِينُكَ

ودر انحال که بدن نازکش را زخمهای تیر وشمشیر وخنجر پاره پاره
نموده‌اند پیشانی مبارکش بعرق مرك نشست وبیمین ویسار خود را حرکت
میدادی بجمع کردن وپهن کردن مثل کوسفندی در حال ذبح که پاهای
خود را کاهی جمع میکند وکاهی دراز مینماید چنانچه از هلال بن نافع
مرویست که میکوید من در لشکر عمر سعد بودم که ناکاه ظالمی فریاد کرد
اِبْشِرْ اَیُّهَا الْاَمیرُ فَهٰذا شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَیْنَ ای امیر بشارت باد
تورا که شمر حسین را بقتل رسانید هلال میکوید من بیرون امدم
ودر ما بین دو صف ایستاده بالای سر انحضرت وانه لیجود بنفسه
واو را یافتم بر روی خاك افتاده بود ودر حالت جان دادن بود بخدا
قسم من کشته بخون اغشته را نیکوتر ونورانی تر از او ندیده بودم ونور
جمال او وهیئت منیر او مرا مانع شد از فکر کردن در کشتن او که ناکاه
شنیدم که میکفت اَما تَسْقُونی قَبْلَ طُلُوعِ رُوحی شَرْبَةً مِنَ الْماءِ ایا
پیش از انکه روح از بدنم بیرون رود یکشربت اب فرات بمن نمیدهید
ناکاه ملعونی در جوابش کفت که اب نخواهی چشید تا وارد جهنم
شوی واز حمیم جهنم بیاشامی حضرت فرمود نه چنین است بلکه من
وارد میشوم نزد جدم رسول خدا ودر منزل او ساکن خواهم شد
واز شراب طهور بهشتی خواهم اشامید وشکایت خواهم کرد از
ظلم وستم که بر من واهل بیت من کرده اید هلال میکوید پس همه در غضب
شدند کویا بالمره رحم بر دل سنکین ایشان نبود وبا ایشان تکلم میکرد

وایشان او را شهید کردند تُدیرُ طَرفَك خَفِیّاً اِلی رَحلِكَ وَبَیتِكَ
وباین احوال نظر خود را باطراف انداخته بودی وپاسبانی اهل
بیت ویتیمان خود مینمودی که کسی متعرض ایشان نشود چنانچه
سید جلیل بحر العلوم میفرماید یَلقَی الاَعادی بِقَلبٍ مِنهُ مُنقَسِمٍ
بَینَ الخِیامِ وَاَعداءٍ تُکافِحُهُ چون آنحضرت را معینی نبود که دفع دشمنان
نماید از زنان محترمش ملاقات مینمود دشمنان را بادلی که او را دو قسمت
نموده بود نیمی در حفظ خیمها وعیال خود ونیمی در میدان بجنگ مخالفان
وَاللَّحظُ کَالقَلبِ عَینٌ نَحوَ نِسوَتِهِ تَرنُو وَعَینٌ لِقَومٍ لا تُبارِحُهُ
چشمهای شریف ولحظات منیف آنحضرت مثل دل مبارکش دو قسمت بود
بود بچشم زنان او مشاهده مینمود که مبادا کسی بحرم او اذیت رسانند
وچشمی بدشمنان بود که از هر طرف دورش را گرفته بودند وتیر ونیزه
بر بدنش میزدند لَهفی عَلَیهِ وَقَد مالَ الطُّغاةُ اِلی نَحوِ الخِیامِ
وَخاضَ النَّقعَ سابِحُهُ آه آه از آنحالتی که آنجماعت بی حیا روانه حرم
محترمش شدند وآنجناب بر روی زمین افتاده بود وچشمش به
خیمها بود که دید دشمنان روانه حرم محترمش شدند از غیرت آن غیرة
الله تاب نیاورده قالَ اقصِدُونی وَاترُکوا حَرَمی فَلَحانَ حینی
وَقَد لاحَت لَوائِحُهُ فریاد زد که ای قوم تا من زنده ام کسی متعرض حرم
من نشود ای قوم مشغول کشتن من شوید ودست از حرم من بدارید
که حرم خود را بدست ناکس نمیتوانم دید ورفتن من نزدیکست وآثار مرگ

بر من ظاهر گشته است و بعد از من هر چه میخواهید بکنید وَقَدْ
شَغَلْتَ بِنَفْسِكَ عَنْ وُلْدِكَ وَاَهالِيكَ و کار تو بجائی رسیده که دیگر
دست از اولاد و عیال برداشتی و بکار خود پرداختی یعنی اینقدر زخم
بر بدن تو زدند و کار تو را ساختند که حال افتادی و عیال را فراموش
کردی و مصمم مرگ شدی و چشم از سکینهٔ مظلومه و طفلهای کوچک
خود پوشیدی وَاَسْرَعَ فَرَسُكَ شارِدًا اِلی خِيامِكَ قاصِدًا مُحَمْحِمًا
باكِيًا بعد از آن اسب تو سر در بیابان گذاشت در حالتی که همهمه
و گریه میکرد و شیهه میکشید و سراسیمه رو بخیمها میامد و میگفت
داد از ظلم جماعتی که پسر دختر پیغمبر خود را تشنه و غریب در این بیابان
کشتند و ابو مخنف میگوید آن اسب صورت خود را بخون امام رنگین
نمود و قصد خیمها کرد و بنی امیه خواستند او را بگیرند با لگد چهل
نفر ایشانرا بجهنم فرستاد و در اثنای راه فریاد عالی میکرد و دستهای
خود را بر زمین میزد و در کتاب حزن الایمان نوشته است که ذوالجناح
این فقره را گفت که دل را بسوزد بحال غریبی که کلمهٔ آخر او این بود که واعطشا
واغربتاه داد از تشنگی و فریاد از غریبی و بی کسی فَلَمّا رَاَيْنَ النِّساءُ
جَوادَكَ مَخْزِيًّا وَنَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلْوِيًّا بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُودِ
ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لاطِماتٍ لِلْوُجُوهِ سافِراتٍ وَبِالْعَوِيلِ داعِياتٍ
وَبَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلاتٍ پس همین که زنان حرم محترم اسب تو را دیدند با صورت
ذلت و خواری و زینش را واژگون و یالش غرق بخون همه با روی گشاده و موی

پریشان از خیمه ها بیرون امدند در حالتی که طپانچه بر صورتها میزدند
وصداها بناله و فریاد بلند کرده بودند و بعد از عزت خدائی همه ذلیل
کشته بودند وَالِیٰ مَصْرَعِكَ مُبادِرات و همه بنات با رروانه بقتلگاه
شدند که به بینند بر سر تو چه امده است همین که وارد شد نداء اه وَ
الشِّمْرُ جالِسٌ عَلیٰ صَدْرِكَ وَمُولِعٌ سَیْفَهُ فِی نَحْرِكَ قابِضٌ عَلیٰ شَیْبَتِكَ
بِیَدِهِ ذابِحٌ لَكَ بِمُهَنَّدِهِ مؤلف کوید که ترك خواندن این فقره زیارت
و ترك ترجمهٔ ان اولی است کما لا یخفی و در بعضی کتب نوشته است
که یوسف را مرض صعبی عارض شده او را بردند بکنار دریای مصر
بجهت خوشی هوا و در انجا او را وفات رسید چون روح شریفش
از کالبد بدن پرواز نمود خبر از برای زلیخا بردند که ای خاتون سراپرده
عزت یوسف را مرض شدید عارض کشته او را عیادت نمای
چون زلیخا بکنار رود نیل امد دید یوسف خابیده و جامهٔ سفیدی به
رویش کشیده اند زلیخا پیش امد و ان جامه را از روی او برداشت نظرش
بر رخسار یوسف افتاد دید روح شریفش از کالبد بدن بیرون رفته
خود را بر روی یوسف انداخت ناکاه چشمهای زلیخا از کاسه سرش
بیرون امد و بر روی چشمهای یوسف قرار کرفت اما زینب خاتون
وقتیکه امد بر سر نعش امام مظلوم دید نعش برادرش پاره پاره بر
روی خاك افتاده و شمر لعین بالای سر ان امام مظلوم ایستاده
اکر بدن یوسف جراحتی نداشت بدن حسین یکهزار و نهصد و

پنجاه زخم براو واقع شده بود اگر یوسف جامهٔ بر روی نعش او کشیده بود
نعش حسین سه روز برهنه در آفتاب افتاده بود اگر یوسف عیالش
در انحال با لباسهای فاخر در قصرها نشسته بودند با هزار عزت عیال و
اطفال او با سر برهنه وارد قتلگاه شدند پس زینب رو را بشمر
ملعون کرد و گفت ایها الرجل الخبیث دَعْنَا نُوَدِّعُهُ وَنَجْلِسُ عِنْدَهُ
یَا شِمْرُ قَبْلَ تَفَرُّقِنَا وَنَنَاهُ بگذار ما را اگر حسین را وداع کنیم و یکدفعه
دیگر نزد او بنشینیم پیش از جدائی و اسیری ما دَعْنَا نُغَطِّی وَجْهَهُ
بِرِدَاءٍ دَعْنَا نُعَالِجُ جِرَاحَهُ بِدَوَاءٍ ای شمر جامهٔ بر روی برادرم
بکشیم و صورت ورا بپوشانم بگذار جراحتهای او را معالجه نمایم
بدوائی دَعْنَا نُظَلِّلْ یَا شِمْرُ عَنْ حَرِّ الْهَجِیرِ وَنَفْحَةِ الرَّمْضَاءِ
بگذار ای شمر تا جسم او را از حرارت آفتاب بپوشانم که خواهرش
بمیرد که طاقت این حرارت را ندارد گویا زینب خبر نداشت که آن بدن
مجروح را بعد از کشتن سه روز یا بیشتر برهنه در آفتاب خواهند
گذاشت دَعْنَا نَرُدُّ الْخِیَامَ وَنَأْتِیهِ یَا شِمْرُ بِالنَّجَادِ ذِی الضَّرَّاءِ
بگذار تا برادر خود را برگردانیم بسوی خیمها تا یکدفعه دیگر امام بیمار
پدر خود را دیدنی نماید دَعْنَا نَرُشُّ الْمَاءَ فَوْقَ جَبِینِهِ فَلَعَلَّهُ
یَصْحُو مِنَ الْاِغْمَاءِ بگذار اثیر آبی بپاشیم بصورت او تا بهوش
آید برادرم از تشنگی غش کرده است و در مقتل ابن عربی نوشته
است که انطالوکعب نیزه را بالا برد و بر سر زینب زد که ای دختر علی

برگرد که دیگر برادرت را نخواهی دید زینب بگریه درآمد چون صدا
گریه دختر علی بلند شد بگوش امام مظلوم رسید چشم را باز
کرد و فرمود ای خواهر دست طفلهای مرا بگیر و داخل خیمه شو که مرا
در زیر شمشیر نبینی و بزبان حال میگفت سوی خیمه برگرد خواهر
حزینم تا بزیر خنجر ننگری چنینم بعد از آن آنکافر ظالم کرد آنچه کرد و
خاک بر سر اهل عالم ریخت تا روز قیامت بعد از آن امام میفرماید
ای جد بزرگوار قَدْ سَكَنَتْ حَوَاسُكَ وَخَفِيَتْ أَنْفَاسُكَ وَرُفِعَ
عَلَى الْقَنَا رَأْسُكَ بعد از اینکه ترا کشتند ساکن شد اعضاء
و جوارح تو و پنهان شد نفس تو و بلند شد بر سر نیزه سر تو
و حدیث است که چون آنمظلوم را شهید کردند زلزله در عالم افتاد
و شورش در ملائکه آسمانها و اهل عرش برپا شد و عالم
تاریک شد و بادهای سرخ و سیاه وزید آسمانها خون بارید
و از زمین خون جوشید و کوهها خراب شد و دریاها بموج آمد
و ماهیان خود را از دریا بیرون انداختند و صدای نوحه
ملائکه و جنیان بلند شد و منادی از افق اعلی ندا کرد قُتِلَ
الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ قُتِلَ وَاللهِ الْحُسَيْنُ بكربلاء کشتند از روی ظلم
و ستم امام پسر امام را کشتند بخدا قسم حسین مظلوم را بکربلاء و
منادی از بطنان عرش ندا کرد ای امة ظالم بیرحم بعد از کشتن حسین
محروم شدید از عید فطر و عید اضحی و ثواب آنرا غالبا درنخواهید

بالطف وَسُبِیَ اَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ وَصُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ اَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ
تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ واهل بیت ترا اسیر کردند مثل
غلام ترک وروم وزنکبار وایشانرا در آهن وزنجیر مقید ساختند و
بر قتبهای شترها سوار کردند وآفتاب صورتهای ایشانرا گداخته و
سوزانیده بود وَيُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَالْفَلَوَاتِ اَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ
اِلَى الْاَعْنَاقِ يُطَافُ بِهِمْ فِي الْاَسْوَاقِ فَالْوَيْلُ لِلْعُصَاةِ الْفُسَّاقِ
و میبردند و دوانیدند اهل بیت را در صحراها و بیابانها درحالتی که دستهای
ایشانرا بگردن ایشان بسته بودند ودر بازارها وکوچها ایشانرا
میگردانیدند با سر برهنه پس وای برین ظالمان و بر ظلم ایشان
باد که چه قدر بیرحمی کردند لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْاِسْلَامَ وَعَطَّلُوا
الصَّلٰوةَ وَالصِّيَامَ وَنَقَضُوا السُّنَنَ وَالْاَحْكَامَ هرآینه بتحقیق که
کشتند بسبب کشتن تو دین اسلام را و معطل ساختند حدود نماز
و روزه را و شکستند طریقهای پیغمبر و حکمتهای خدا را وَهَدَمُوا قَوَاعِدَ
الْاِيمَانِ وَحَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ و بجهت کشتن تو خراب شد ستونهای
ایمان و تغییر یافت آیات قرآن و حلال و حرام اِنَّ لَقَدْ اَصْبَحَ رَسُولُ
اللّٰهِ مِنْ اَجْلِكَ مَوْتُورًا وَعَادَ كِتَابُ اللّٰهِ مَهْجُورًا بجهت کشتن تو پیغمبر خدا
گردید بیکس و تنها و کتاب خدا مهجور و متروک ماند و کسی بعد از قتل
تو عمل بآن نمیکند وَفُقِدَ بِفَقْدِكَ التَّكْبِيرُ وَالتَّهْلِيلُ وَالتَّحْرِيمُ وَالتَّحْلِيلُ
وَالتَّنْزِيلُ وَالتَّأْوِيلُ و برطرف شد بجهت مفقود شدن تو تکبیر و تهلیل

و اهل آن و حرام و حلال خدا و تنزیل و تحویل کتاب خدا و ظهر بعدك
التغییر و التبدیل و الالحاد و التعطیل و ظاهر شد بعد از تو تغییر
در دین و تبدیل در احکام و انکار حق نمودند و تعطیل شریعت نمودند
چنانچه جعفر بن عفان میگوید و این اشعار را نزد حضرت صادق ع
خواند بسیار تعظیم نمودند او را لیبك علی الاسلام من كان باكیا
فقد ضیعت احكامه و استحلت باید بگریند گریه کنندگان بر خرابی
اسلام که احکام از ضایع کردند و ارکان از از هم شکستند غداة
حسین للرماح دریئة و قد نهلت منه السیوف و علت فراموش
نمیکنم آن زمانی را که از هر جانب تیرها را حرکت میدادند و بر بدن نازك
حسین میزدند از هر جهت شمشیرها بر بدن شریفش میزدند تا انکه
بدن شریفش را پاره پاره کردند و در میان صحرا انداختند تا انکه
مرغان هوا در شب و روز دور او بسر میبردند فما نصرته امة
السوء اذ دعا لقد طاشت الاحلام منها و ضلت ان بدترین
امتها او را یاری نکردند با اینکه خواند ایشان را و استغاثه کرد از ایشان
بتحقیق که فتح کرد از ایشان عقلها حیران نمودند و ناداهم جهرا انا
ابن محمد و ان ابنه من نفسه حیث حلت فریاد کرد اخر من
فرزند محمد مصطفی ام بخاطر جدم مرا یاری کنید یا دست از من بدارید
اه اه فما حفظوا قرب الرسول و لا رعوا و ذلت بهم اقدامهم و استزلت
اذاقته حر القتل امة جده هفت فعلها فی کربلاء و زلت

مراعات خویشی و قرابت پیغمبر را نکرده اند و حرمت او را منظور
نداشتند و فرزند او را کشتند امت او و بد لغزشی کردند و بسیار
عمل قبیحی از ایشان سرزد لعنهم الله ابد الابدین و دهر الداهرین
الی یوم الدین فلا قدس الرحمن امة جده وان هی صامت للاله
وصلت کما فجعت بنت الرسول بنسلها وکانوا حمات الحرب
حین استقلت خدا پاک نکرداند این امت را از لوث معصیت
هرچند نماز کنند و روزه بدارند چنانکه دل فاطمه را بدرد آوردند
در مصیبت فرزندانش وفی المنتخب ضیقوا علی الحسین واصحابه ثم
ان الحسین قام متکا علی سیفه وقال اما بعد ایها الناس انسبونی من
انا وراجعوا الی انفسکم فعاتبوها هل یحل لکم سفک دمی وانتهاک حرمی
الست ابن بنت نبیکم وابن ابن عمه اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم او
لیس حمزة سید الشهداء عم ابی اولم یبلغکم قول رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم فی وفی اخی سلوا زید بن ارقم وجابر بن عبد الله الانصاری
وسهل بن السعد الساعدی وانس بن مالک یخبروکم عن هذا القول
فان کنتم تشکون انی ما انا ابن بنت نبیکم فوالله ما بین المشرق والمغرب
ابن نبی غیری والله ما تعمدت الکذب منذ نشات وعرفت ان الله یمقت
الکذب واهله هل تطلبونی بقتیل منکم قتلته او بمال استهلکته او
بقصاص من جراحة فسکتوا فلما کان الیوم التاسع من المحرم دعاهم عمر بن
سعد الی المحاربة الحدیث قال محمد بن ابی طالب واقبل حبیب بن مظاهر الی

الحسين عليه السلام فقال يا ابن رسول الله ههنا حي من بني اسد بالقرب
منا أتأذن لي ان ادعوهم الى نصرتك فعسى الله ان يدفع بهم عنك فأذن
له فخرج حبيب اليهم في جوف الليل متنكرا حتى اتى اليهم فعرفوه انه من
بني اسد فقالوا ما حاجتك فقال اني قد اتيتكم بخير ما اتى به وافد الى قوم
اتيتكم ادعوكم الى نصرة ابن بنت نبيكم فانه في عصابة من المؤمنين الرجل
منهم خير من الف رجل لن يخذلوه ولن يسلموه ابدا وهذا عمر بن سعد قد احاطا
به وانتم قومي وعشيرتي وقد اتيتكم بهذه النصيحة فاطيعوني اليوم في نصرته
تنالوا بها شرف الدنيا والآخرة فاني اقسم بالله لا يقتل احد منكم في سبيل
مع ابن بنت رسول الله صابرا محتسبا الا كان رفيقا لمحمد في عليين قال
فوثب اليه رجل من بني اسد يقال له عبد الله بن بشر فقال انا اول من يجيب
الى هذه الدعوة ثم جعل يرتجز   قد علم القوم اذا تواكلوا   واحجم الفرسان
اذ تناقلوا   اني شجاع بطل مقاتل   فانني ليث عرين باسل   ثم
تبادر رجال الحي حتى التأم منهم تسعون رجلا فاقبلوا يريدون الحسين ثم
وخرج رجل في ذلك الوقت من الحي حتى سار الى عمر بن سعد فاخبره بالحال
فدعى ابن سعد برجل من اصحابه يقال له الازرق فضم اليه اربعمائة فارس و
وجه نحو حي بني اسد فبينما اولئك القوم قد اقبلوا يريدون عسكر الحسين
في جوف الليل اذا استقبلهم خيل ابن سعد الى شاطئ الفرات وبينهم وبين
عسكر الحسين اليسير فناوش القوم بعضهم بعضا واقتتلوا قتالا شديدا
وصاح حبيب بن مظاهر الازرق ويلك ما لك وما لنا انصرف عنا و

جنا یشقی بنا غیرک فابی الازرق ان یرجع و علمت بنو اسد انه لا طاقة لهم
بالقوم فانهزموا راجعین الی حیهم ثم انهم ارتحلوا فی جوف اللیل خوفا من
ابن سعد ان یبیتهم و رجع حبیب بن مظاهر الی الحسین فخبره بذلک
فقال لا حول و لا قوة الا بالله قال و رجعت خیل ابن سعد و نزلوا الی
شاطی الفرات فحالوا بین الحسین و الماء و اضر العطش بالحسین و
اصحابه فاخذ علیه السلام فارسا و جاء الی وراء خیمة النساء
فخطا فی الارض تسع عشرة خطوة نحو القبلة ثم حفر هناک فنبعت له
عین من الماء العذب فشرب الحسین و شرب الناس باجمعهم و ملؤا
اسقیتهم ثم غارت العین فلم یر لها اثر و بلغ ذلک ابن زیاد فارسل
الی عمر بن سعد بلغنی ان الحسین یحفر الابار و یصیب الماء و یشرب
هو و اصحابه فانظر اذا ورد کتابی فامنعهم من حفر الابار ما استطعت
و ضیق علیهم و لا تدعهم یذوقوا الماء و افعل بهم کما فعلوا بالزکی
عثمان فعندها ضیق عمر بن سعد علیهم غایة الضیق   از جملهٔ انصار
سید الشهداء مسلم بن عوسجه بود که از جمله علماء اسلام بود و عمر
شریفش نود سال رسیده بود و دیگر حبیب بن مظاهر بود و قاری
بود و عمر مبارکش هشتاد و نه سال رسیده بود و هر دو بخدمت
پیغمبر و امیر المؤمنین رسیده بودند و امیر المؤمنین مکرر بایشان تا اخبار
فرموده بود و مجمل حکایت آن دو بزرگوار آنست که حبیب میگوید هنگام
که خبر ورود امام مظلوم بکربلاء رسید من در کوفه بودم میدیدم که فوج

فوج کوفیان اسب و زر و خلعت از ابن زیاد ملعون میگیرند و
بحرب امام مظلوم میروند و من انتظار رفیقی میکشیدم که برفاقت
او روانهٔ کربلا شوم و یاری امام نمایم که ناگاه روزی در یکی از بازارهای
کوفه عبور میکردم دیدم مسلم بن عوسجه درب دکانی ایستاده بود
بر او سلام کردم و گفتم ای مسلم چه میکنی گفت ای حبیب پیری مرا دریافته
و محاسنم سفید شده قدری حنا میگیرم تا محاسن خود را خضاب کنم
که با محاسن سفید از دنیا نروم حبیب کوبداهی کشیدم و گفتم ای مسلم
حنا مگیر گفت چرا گفتم مگر خبر نداری گفت چه خبر گفتم امام حسین
بکوفه آمده است غریب و بیکس مانده است و کوفیان فوج فوج بجنگ
او میروند بیا من و تو با این پیری بیاری او برویم و این محاسن سفید خود را
بخون سر خضاب کنیم مسلم چون این را شنید مثل گل شکفته شد و
گفت ای حبیب خدا ترا رحمت کند من پیر شده‌ام و کم از خانه بیرون می‌آیم
و خبر از جائی ندارم پس مسلم حنا نگرفته با حبیب سوار شدند
و روانه گردیدند وقتی رسیدند که لشکر اعداء مثل سیل سیاه
بیک طرف صف زده و امام مظلوم با لشکر خود در بیرون خیمها
ایستاده بودند و این دو نفر آمدند پیاده شدند و سلام کردند
و رکاب حضرت را بوسیدند حضرت فرمودند بجنگ من آمدید یا
بیاری من عرض کردند بیاری تو حضرت در حق ایشان دعای خیر
فرمودند و فرمودند که ای حبیب و ای مسلم کوفیان با ما بیوفائی کردند

وکسی بیاری ما نیامد وهمه بجنك ما امده اند واب فرات را بر
روی ما بسته اند وصدای العطش اطفال من در خیمها بلند است
پس حضرت کریست کریستن شدیدی اما چون روز عاشورا شد
نوبت شهادت بان دو بزرکوار رسید پس اول مسلم اذن از امام
کرفت وروانه جهاد شد وجمع کثیری را بجهنم فرستاد واخر الامر
اورا بخاك انداختند فلما سقط الی الارض وبه رمق نادی یا حسین
ادرکنی پس همینکه بخاك افتاد ورمقی در بدنش باقی بود صدا زد که
ای حسین را مراد ریاب فمشی الحسین الیه ومعه حبیب بن مظاهر
پس امام مظلوم با حبیب بن مظاهر امدند بر سر بالین او پس امام
فرمود رحمك الله یا مسلم فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر و
ما بدلوا تبدیلا ای مسلم خدا ترا رحمت کند فیض شهادت را دریافتی
ومنتظر باش که ما هم از عقب تو خواهیم امد واز صدای انحضرت کریه
اهل حرم بلند شد پس حبیب کفت ایمسلم یعز والله علی مصرعك ابشر
بالجنة بخدا قسم که بر من ناکوار است ترا باینحال بر روی خاك ببینم بشارت
باد ترا ببهشت مسلم بصدای ضعیف کفت بشرك الله بخیر خدا بشارت
خیر بتو بدهد پس حبیب کفت اکر نه ان بود که منهم از عقب تو روانه بودم
دوست میداشتم که وصیتهای خودرا بمن بکوئی وارزوهای دل خودرا
بمن بنمائی تا روا سازم پس مسلم کفت یکوصیت دارم وترا در ان
سفارش میکنم فقال انی وصیك بهذا واشار الی الحسین تقاتل

دُونَهُ حَتّی تَمُوتَ پس گفت وصیت میکنم ترا باو واشاره بامام حسین ع
کرد وگفت دست از دامن او بر مدار ودر برابر روی او جهاد کن تا
کشته شوی واین بگفت وروح شریفش پرواز نمود باشیان از جمله
پس مسلم را کنیزی بود وان کنیزک صدا بگریه بلند کرد که یا سیداه یابن
عَوْسَجَتاه ای آقای من ای پسر عوسجه ترا کشتند وبرای آقا کردید حضرت
او را تسلی داد ودست آن کنیزک را گرفته بخیمها برگردانید مؤلف گوید
هر کشته که بر روی خاک میافتاد امام بر سر بالین او حاضر میشد و
او را نوازش میفرمود اما وقتی که خود آنجناب بر روی خاک افتاد
کسی که بر سر بالین او آمد شمر لعین حرام زاده بود ونوازش او شمشیر
وتیرها بود وان مظلوم کنیز مسلم را تسلی داد ووقتی که نعش آقای
خود را کشته دید ودست او را گرفته بخیمها برگردانید اما وقتیکه
طفلهای او باسر برهنه ودست بسته بر سر نعش او آمدند وصداها
بگریه وناله بلند کردند بنی امیه بعوض تسلی ومهربانی سیلی وکعب
نیزه بر صورت وپشت ایشان میزدند چنانچه شاعر میگوید تُقَبِّلُ
جُثمانَ الحُسَینِ سُکَینَةٌ   وَشِمرٌ لَها بِالسَّوطِ ضَرباً یُمنِعُ سکینه
مظلومه حسین پدر خود را میبوسید وشمر ملعون او را بضرب تازیانه
از جسد پدرش دور میکرد فَوْلِمُها ضَرْبُ السِّیاطِ فَتَلتَجی بِعَمَّتِها
مِن حَیْثُ بِالضَّرْبِ تُوجَعُ پس از شدت ضرب تازیانه بدن نازک
آن طفل بالود رمیامد وپناه بعمه خود میبرد والتماس بعمه خود

با پسر او در سن دوازده سالگی

میکرد که بشمر بکو اینقدر مرا نزنند نقول له یا شمر ویحک حِلّها
اِذا کانَ بالقبیل نرضی ونقنع میکفت ای شمر وای بتو این بدنم را
واکذار هر کاه راضی شده است که این بدن پاره را ببوسد چرا او را
اذیت میکنی وچون مسلم کشته شد خبر بشارت قتل او را از برای
عمر سعد بردند شبث بن ربعی کفت ثکلتکم اُمّهاتکم مادرهای
شما بعزای شما بنشینند یا بدست خود میکشید بزرکان خود را و
ذلیل میکردانید عزیزهای خود را وشادی میکنید بقتل مسلم بن
عوسجه بخدا قسم مرتبه که مسلم دارد در میان مسلمانان احدی
ندارد در یکی از جنکهای پیغمبر او را دیدم که جمعی از کفار را بقتل
رسانید پیش از انکه سوارهای اسلام جمع شوند وبنای جهاد
بکذارند در بعضی کتب مسطور است نقل کتاب نور الائمة که
بعد از شهادت مسلم بن عوسجه پسر او که دوازده ساله بود لباس
حرب پوشید واز خیمه بیرون امد ورو بجهاد کذاشت سیّد
الشّهداء فرمود ای جوان باز کرد که پدرت کشته شده تو نیز
کشته میشوی مادرت غریب وتنها است عرض کرد یا بن رسول
الله انّ امّی قد البستنی لباسَ الحربِ وقلّدتنی بالسّیفِ یعنی مادرم
مرا بجنک فرستاده است وشمشیر بر کمر من بسته است خواست
انجوان مراجعت نماید بجهت امتثال امر امام مادرش فریاد کرد
ای پسر برو بجهاد اکر مراجعت نمائی عاق من خواهی بود پس ان طفل

کریه

گریبان رو بجهاد نهاد مادرش او را تحریص و ترغیب مینمود و ان جوان
با ان کودکی بیست نفر را بجهنم فرستاد اخر الامر او را شهید نمودند و
سرش را بریده بجانب مادرش انداختند ان زن دلسوخته سر بریده
پسر را برداشت و لب بر لبش گذاشته صدا را بواولداه و واقرة عيناه
وا عوسجتاه بلند کرده بود و زار زار گریه میکرد اما کیفیت شهادت حبیب
ابن مظاهر اینست که حبیب بعد از اذن جدال از امام مظلوم امده در وسط
میدان ایستاده و رجز خواند و مبارز طلبید و با ان پیری و شکستگی
هر کس بجنگ او میامد او را بقتل میرسانید تا انکه شصت و دو نفر را
بجهنم فرستاد پس مردی از بنی تمیم بر او حمله کرد و نیزه بر او زد که بر روی
خاک افتاد خواست برخیزد حصین بن نمیر شمشیری بر فرق او زد که بر روی
خاک افتاد دیگر نتوانست حرکت کند پس ملعونی که او را بدیل بن صریم
میگفتند و بروایتی حصین بن نمیر امده اه سر حبیب را از بدن جدا کرد
و بر گردن اسب خود اویخت و روانه مکه معظمه شد همین که وارد مکه شد
پسر بالغی از حبیب در مکه بود چون نظرش بر ان افتاد انرا شناخت
پس برجست و قاتل پدر خود را بقتل رسانید و سر پدر خود را برداشته
بوسید و بسینه چسبانید و بسیار گریست بعد از ان انرا غسل داده
کفن نمود و در قبرستان دفن کرد و ان قبرستان مشهور شد برأس
الحبیب و فی الارشاد و نهض عمر بن سعد الی الحسین عشیة یوم
الخمیس لتسع مضین من المحرم وجاء شمر لعنه الله حتی وقف علی اصحاب الحسین

و فی

وفی الملهوف فنادی این بنوا اختی عبدالله وجعفر والعباس قال الحسین اجیبوه وان کان فاسقا فانه بعض اخوالکم فقالوا له ما شانک فقال یا بنی اختی انتم امنون فلا تقتلوا انفسکم مع اخیکم الحسین والزموا طاعة امیرالمؤمنین یزید قال فناداه العباس بن علی علیه السلام تبت یداک ولعن ما جئت به من امانک یا عدوالله اتامرنا ان نترک اخانا وسیدنا الحسین بن فاطمة وندخل فی طاعة اللعناء واولاد اللعناء قال فرجع الشمر الی عسکره مغضبا وفی النثر المذاب قال محمد بن جریر الطبری وفی النثر المذاب عن هشام ثم ان عمر بن سعد لما یئس من الحسین علیه السلام نادی عمر بن سعد یا خیل الله ارکبی وفی الارشاد ثم نادی عمر بن سعد وبالجنة ابشری فرکب الناس ثم زحف نحوهم بعد العصر والحسین جالس امام بیته محتبی بسیفه اذ خفق براسه علی رکبتیه وسمعت اخته الصیحة فدنت من اخیها فقالت یا اخی ما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت فرفع الحسین براسه فقال انی رایت رسول الله فی المنام فقال لی انک تروح الینا فلطمت اخته وجهها ونادت بالویل والثبور فقال لها الحسین لیس لک الویل یا اخته اسکنی رحمک الله وقال له العباس بن علی یا اخی اتاک القوم فنهض ثم قال یا عباس ارکب بنفسک انت یا اخی حتی تلقاهم وتقول لهم ما لکم وما بدا لکم وتسالهم عما جاء بهم فاتاهم العباس فی نحو من عشرین فارسا فیهم زهیر بن القین وحبیب بن مظاهر فقال لهم العباس ما بدا لکم وما تریدون قال جاء امر الامیر ان نعرض علیکم ان تنزلوا علی حکمه

او نناجزکم قال فلا تعجلوا حتی ارجع الی ابی عبد الله فاعرض علیه ما ذکرتم فوقفوا فقالوا الفه فاعلمه ثم القنا بما یقول لک فانصرف العباس راجعا یرکض الی الحسین بخبره الخبر ووقف اصحابه یخاطبون القوم ویعظونهم ویکفونهم عن قتال الحسین فاخبره بما قال القوم فقال ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخرهم الی غدوة وتدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی لربنا اللیلة و ندعوه ونستغفره فهو یعلم انی قد کنت احب الصلوة له وتلاوة کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار فمضی العباس الی القوم وفی الملهوف فسالهم ذلک فتوقف عمر بن سعد

بدانکه مصیبت حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مصیبتی است که همه موجودات عالم گریستند حتی بهشت وجهنم وعرش وکرسی ولوح وقلم وارواح مقدسه انبیاء واولیاء ومؤمنین چنانچه در کتاب بحار الانوار است که حضرت صادق علیه السلام فرمود لما مضی ابو عبد الله الحسین بن علی علیهما السلام بکی علیه جمیع ما خلق الله ما یری وما لا یری ودر وقتی که کشته شد ابی عبد الله الحسین گریست براو جمیع مخلوقات انچه دیده شود وانچه دیده نشود ودر روایت دیگر فرمود انحضرت لقد بکت علی الحسین السموات السبع وما فیهن وما بینهن ومن ینقلب علیهن والجنة والنار وما خلق ربنا ما یری وما لا یری الا ثلثة اشیاء لم تبک علیه البصرة ودمشق وال عثمان هرانیه بتحقیق که گریست بر حسین جمیع اسمانها

علیه السلام شهادت را در عالم ذر

هفتگانه و زمینهای هفتگانه وانچه در انها بود وانچه در وسط انها
بود وهر کس در انها راه میرفت و متحرک بود وجمیع بهشتها وجهنمها یعنی
اهل انها وانچه خدا افریده است وانچه دیده میشود وانچه دیده نمیشود
مگر سه چیز که نگریست بر قتل حسین بصره ودمشق وال عثمان ودر
حدیث معراج است ان النبی لما دخل الجنة رای شجرة احسن
من کل شجرة فیها پیغمبر در وقتیکه داخل بهشت شد درختی را دید
بهتر از هر درختی که در بهشت است از جبرئیل پرسید که لمن هذه
الشجرة این درخت بجهت کی خلق شده است قال لولدک الحسین
گفت بجهت فرزند تو حسین پس حضرت میوهٔ از ان درخت چید
فلما فلقها خرجت منها حوریة کانت لبسها سوداء پس همانکه
ان میوه را شکافت بیرون امد از او حوریه که لباسهای سیاه پوشیده
بود قال لای شئ ذاک حضرت فرمود چرا لباس سیاه پوشیده قالت
للحسین فانه یقتل غریبا وحیدا گفت ان حوریه بجهت حسین سیاه
پوش شده ام چرا که او کشته میشود درحالیکه غریب تنها است
فبکت ولعنت قاتلیه پس ان حوریه گریست ولعنت کرد کشندگان
حسین را   بدانکه اول مصیبتی که برپا شد انستکه وحی شد بقلم
که اکتب علی اللوح ان الحسین یقتل غریبا ای قلم بنویس برلوح بدرستیکه
حسین کشته میشود غریب وبیکس قال اللوح یقتل لوح عرض کرد دمن
خدایا کی حسین را میکشد قال یزید لعنه الله ندا امد که یزید او را

شهید

شهید میکند فجری القلم علی اللوح بلعنه بغیر اذن ربه پس جاری شد
قلم بر لوح و سبقت گرفت بلعن یزید بی اذن خداوند عالم فاوحی الله
تعالی الی القلم انك استحققت الثناء بهذا اللعن پس وحی کرد خداوند
عالم بسوی قلم که تو مستحق ثناء و مدح شدی بسبب لعن بر یزید
و در روایت دیگر است که فشکره الله تعالی لسبقته علی الامر به
پس خدا او را مدح نمود بجهت آنکه سبقت گرفت لعن بر یزید پیش
از صدور امر الهی مؤلف گوید که هیچ میدانی که چه سبب امر شد
اول دفعه بلوح که بنویسید قتل حسین را و قاتل و مستحق لعن
و ملعون ازل و ابد شد و از قاتل پیغمبران بدتر شد و همه موجودات
عالم خصوصا بنی آدم مامور شدند که بر آنحضرت گریه کنند تا قیام
قیامت و عزای آنحضرت را بر پا دارند حتی اهل نار و جنت و ثوابهای
عظیم برای گریه ایشان خداوند جلیل قرار داد فرمود سبب اصلی و
مقصد اولی آنست که حضرت امام جواد فرمود که بعد از آنکه خداوند
عالم جل شانه در عالم ذر اول بید صنع خود آفرید جمیع ذرات ممکنات را
هر کسی هر چیزی را بحسب قوابل آنچه خواستند طلب نمودند و بایشان
دادند و اختیار نمودند خلق اولین و آخرین سعادت و شقاوت
و همه را در لوح محفوظ ثبت و ضبط نمودند ندا آمد بهمه خلق اولین
و آخرین از پیغمبران و اوصیاء و ملائکه و جن و انس و وحش و
طیر و غیرهم که بدانید و آگاه باشید که ما امتی را بهتر از امت پیغمبر

اخر الزمان ایجاد ننموده ایم و این امة مرحومه معصیت ما را بجا
میاورند که مستحق عذاب جهنم میشوند ایا درمیانه این خلق هست
کسی که ایشان را از ما بخواهد و شفاعت نماید و نگذارد بدنهای ایشان
در جهنم بسوزد احدی از خلق اولین و اخرین بعد از شنیدن
این ندا از جانب حقتعالی جوابی نداد و سخنی عرض نکرد باز ثانیا
بهمین مضمون از جانب حق تعالی ندا امد و هیچکس جوابی نداد
دفعهٔ سیوم از جانب حقتعالی نداء عظیمی امد که ای خلق اولین و
اخرین ای پیغمبران و ای اوصیاء و صلحاء و شهداء و مؤمنین
و ملائکه و جن و انس ایا درمیان شماها کسی هست که برخیزد و این
امة مرحومه را ابتیاع نماید و در قیامت شفاعت کند و ایشان را
از اتش جهنم نجات بخشد که ناگاه درمیان خلق عالم از اولین و
اخرین سرکار گلگون قبای عرصه شهادت ابی عبدالله الحسین روحی
فداه در جواب ندا عرض کرد لبیک ای خالق متعال من میخرم ایشان را
و شفاعت میکنم ندا امد یا حسین فنم تشتریهم و تشفعهم و تعتقهم
من النار ای حسین پس ایشان را بچه چیز میخری و شفاعت میکنی و
ایشان را از اتش جهنم ازاد میگردانی عرض کرد که ای پروردگار بما
هو احب الیک بهر چیز که عزیز تر است در نزد تو ان را میدهم و ایشان را
میخرم و شفاعت میکنم ندا امد ما من شیئ احب الی من النفس ای
حسین هیچ چیز عزیز تر از جان نیست اگر راضی میشوی که ان را فدا نمائی

من ایشان را بتو می بخشم سید مظلومان عرض کرد خدایا راضی شدم
ندا امد ما هم انها را بتو بخشیدیم و در روایت دیگر ندا امد که بکشته
شدن خود در راه رضای ما مردان ایشانرا خریدی و شفاعت
میکنی اما زنان ایشانرا بچه چیز میخری عرض کرد که بزنان و دختران
خود که ایشان اسیر شوند و شهر بشهر و دیار بدیار کردانیده
شوند باامیدی که زنان امت جدم را در قیامت رسوا نکنی ندا
امد ما قبول نمودیم بعد از ان ندا امد که ای حسین جوانان ایشانرا
بچه چیز میخری و شفاعت میکنی عرض کرد بانکه جوانان من مثل
علی اکبرم و قاسم در برابر رویم کشته شوند چنانچه در بحار
الانوار نوشته است که در وقتیکه علی اکبر کفن پوشیده بود و روانه
میدان میشد سید الشهداء کریست و عرض کرد خدایا شاهد
باش که علی خود را فدای امت نمودم که از صدای حضرت همه زنان
واطفال بکریه در امدند بعد از ان ندا امد که ای حسین اطفال
این امت اگرچه کناهی نکرده اند لیکن ایشانرا بچه چیز شفاعت
میکنی عرض کرد یارب بذبح اطفالی عطشانا ای پروردگار
بکشته شدن اطفال کوچک من در حالتی که تشنه باشند
قرارداده شده و عهد و پیمان کرفته شد پس وحی شد بملائکه
که بنویسید بر لوح محفوظ انچه ما بین ما و بنده خالص ما حسین
برقرار شد و پیمان کرفته شد ملائکه همه را نوشتند در دفاتر

ثبت نمودند و در کتاب اسرار الشهادة نوشته است که در روز
عاشورا بعد از انکه همه اصحاب و اولاد غیر از بیمار کربلا کشته شده
بودند حضرت امد و اهل بیت را وداع نمود و روانه میدان شد
در وسط میدان بر بلندی ایستاد و از شدت تشنگی و ضعف
تکیه بر نیزه خود داد در حالتی که بر ذو الجناح سوار بود و نگاه حسرتی
باطراف نمود گاهی نگاه باب فرات میکرد و اه حسرت از دل سوخته
میکشید و گاهی نگاه به بدنهای پاره پاره جوانان هاشمی میکرد و
اشک حسرت از دیده میبارید و گاهی نگاه بد رخیمها میکرد
و صدای گریه و العطش اطفال را مشنید و میفرمود که فدای شما
شوم گریه میکنید فَاِنَّ بُکاءَکُم یُحرِقُ قَلبِی وَ یُسبِلُ عَبرَتِی چرا که
گریهٔ شما دل حسین را میسوزاند و اشک چشم او جاری میشود
و گاهی نگاه بلشکر اعداء مینمود و قد تکملوا ثلثین الفا و حال
انکه بقدر سی هزار جمعیت نموده بودند و همه قصد کشتن فرزند
پیغمبر را داشتند و میخواستند ان بدن ضعیف تشنه را پاره پاره
کنند که در این اثنا کاغذی سبز بخط طلا نوشته از اسمان فرود
امد و بر روی قرپوس زین اسب انحضرت قرار گرفت حضرت ان کاغذ را
گرفته نگاه کردند دیدند نوشته بود اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا عَبدِیَ الصّالِحُ
یا حُسَینُ وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ یا حُسَینُ ما اَوجَبنا عَلَیکَ القَتلَ
ای بنده شایستهٔ من ای حسین سلام و رحمت و برکات بر تو باد

دانسته باش که ما واجب نکردیم بر تو شهادت را فَاِنْ تَبْغِ الْحَیٰوةَ فَارْجِعْ اِلٰی مَرْکَزِکَ وَامُرِ الْاَرْضَ بِاَنْ تَخْسِفَ بِالْقَوْمِ اگر خواسته باشی زندگانی دنیا را پس برگرد بمحل خود و امر کن بزمین که فرو برد جمیع بنی امیه را حضرت کاغذ را خواند و بوسید و باسمان رد کرد و عرض کرد که خدایا من با تو وعده کرده ام که امت جدم را شفاعت کنم چگونه مراجعه نمایم و حال انکه خودت خبر داده که اِنَّ لِلشَّفَاعَةِ مَقَامًا لَا تَنَالُهَا اِلَّا بِالشَّهَادَةِ بدرستیکه از برای شفاعت مرتبه و مقامی هست که کسی این مرتبه نمیرسد مگر بشهادت که در راه رضای ما شهید شود گویا حضرت گفت بعد از کشته شدن علی اکبر دیگر حیوة و زندگانی دنیا را نمیخواهم و اشک حسرت از دیده بارید و ایضا دران کتاب نوشته است که در وقتیکه انحضرت در روی خاک کربلا افتاده بود و از کثرت جراحتها و زخمها ضعف بر او غالب شده بود بحدی که بعضی گمان کردند که انحضرت از دنیا رفته است شمر حرام زاده لعین میگوید من امدم سر بالین انحضرت دیدم لبهای خشکیده ان غریب حرکت میکند با خود گفتم یقین بنی امیه را نفرین میکند چون گوش دادم دیدم با خدای خود مناجات میکند و میگوید خدایا این سر است و این خنجر راضیم انچه ایدم بر سر خدایا من بوعده خود وفا کردم و عهدیکه در عالم ذر نموده بودم بجای اوردم و بدن خود را و عیال و اولاد خود را در راه امت دادم تو هم بوعده خود وفا کن و بر امت جدم رحم نما پس سر

خود را بجانب اسمان بلند کرد و با سوز دل و اشک چشم میگفت یا رب یا
ربّ وطورا وجعا قائلا یا ابتا یا جدّا خداوند امهربانا توئی که کس
بیکسانی و یاور درماندکان و پناه ضعیفان و غریبان من این بیکسان
غریب و درماندکان حسرت نصیب را بتو سپردم و تو یاور و حافظ
ایشان باش و کاهی از روی درد رو را بسمت مدینهٔ طیّبه کرده بجد
والا تبار خود خطاب میکرد یا جدّاه خبری از این عزیز کردهٔ خود دار
یا نه و کاهی بنجف اشرف توجه مینمود بپدر بزرکوار خود خطاب میکرد
یا ابتاه کجائی که حسینت را در یابی یا علی کجائی که با ذوالفقار دمار
از روزکار این کفار نابکار براوری و اهل بیت و دختران خود را
از دست کافران خلاص کنی که اینک ایشانرا باسیری میبرند و
در کتاب محرق الفؤاد وحزن الایمان روایت شده است که در وداع
اخر زینب مظلومه چون برادر خود را تشنه و غریب و بیکس دید و دید
کفن پوشیده و عازم حرب مخالفان کردیده پیش امد و عرض کرد
ای برادر مطلبی دارم اکر رخصت نمائی عرض کنم حضرت فرمود ای
خواهر بکو عرض کرد ای برادر بلای تو شدید تراست یا بلای انبیاء
حضرت فرمود ای خواهر از سر این سؤال بکذر زینب اصرار کرد که
میخواهم بدانم سیّد مظلومان کیست و فرمود ای خواهر ادم صفیّ
در فراق حوّاء کریست بعد از خروج از بهشت و حال انکه حوّاء را
الی بود و عیال مرا بعد از کشته شدن من از خیمها با سر برهنه

بیرون آورند و با سیری برند پس حال من چه باشد نوح نجی الله را
بدنش را سنکباران کردند جبرئیل پر و بال خود را ببدن او مالید
که اثر سنک باقی نباشد امّا بنی امیه بدن مرا نیز پارکنند و باین
اکتفا نکنند بلکه اسب بر او بتازند ابرهیم خلیل الله را وقتیکه در
اتش انداختند اتش براو کلستان شد و بدن خلیل را اذیت
نرسانید اما ای خواهر در همین روز اتش تیر و نیزه و شمشیرهای بنی
امیه بدن برادرت را پاره پاره کنند یونس پیغمبر را وقتیکه از شکم
ماهی بیرون اوردند درخت کدوئی لب دریا سبز شد تا بر بدن
او سایه اندازد و افتاب بر بدن او اذیت نرساند امّا بدن مرا بعد
از شهادت سه روز برهنه در افتاب اندازند و کسی اورا غسل
و کفن نکند یعقوب نبی را بعد از فراق و کوری او دیده او روشن
شد بتاج و تخت فرزندش یوسف امّا من هیجده ساله علی اکبر خود را
کشته با بدن پاره پاره در زیر سم اسبان دیدم یعقوب یوسف را
بر تخت سلطنت دید من علی اکبر خود را برهنه برروی خاک دیدم
اسمعیل ذبیح الله از برای او از بهشت فدا اوردند و اورا ذبیح الله
نامیدند امّا کسی از برای حسین فدا نمی اورد بلکه اورا فدای
امّت میکنند و کسی اورا شربت ابی نمیدهد چه جای فدا جدم
پیغمبر در جنک احد کفار قریش یکدندان اورا شکستند و یزید
چوب براین لب و دندان میزند پدرم علی را یکضربت زدند

ومرا یکهزار دونهصد وپنجاه زخم زدند وبرادرم حسن دروقت رحلت سرش بدامن من بود وسر من کاهی بر روی خاك افتاده وکاهی برد رخت خرما اویخته وکاهی برسر نیزه نصب بوده برادرم را غسل دادم وکفن کردم وکسی مرا غسل ندهد وکفن نکند بلکه بدن مرا برهنه بی غسل درافتاب انداخته باشند چون زینب اینها را شنید کفت ای برادر با همه این بلاها پس ما را بکه وا میکذاری حضرت فرمودند بخدا وهو نعم الوکیل پس زینب صیحه زد وافتاد و کفت لَیتَ الموتُ اَعدَمَنی الحیوةَ قَبلَكَ کاش زینب مرده بود پیش از این واین احوال را مشاهده نمیکرد حضرت او را بصبر وشکیبائی امر فرمود ودر روایت دیکر وارد است که عالمهٔ غیر متعلمه صدیقه صغری دختر امیر عرب زینب خاتون بی اختیار شده نزدیك شده است که بوده بقلب شریف زینب خاتون کذاشته قلب مبارکش را ارام کرفته واوضاع اینده کربلا را وبنای قبه مطهره وقصور واشجار وانهار وبساتین کربلا را باین مخدره ارائه نمود ودر خبر وارد است که در زمان ظهور قائم ال محمد هشتاد هزار قبه طلاء احمر بجهة تجلیل سید الشهداء بنا وبرپا میشود انها را هم باین مخدره ارائه میفرماید که در نظر مبارکش مجسم ومشاهده مینماید که باعث تسلیه قلب انمخدره میکردد ودر روایت دیکر انحضرت فرمود

ای خواهر قوم صالح پیغمبر وقتیکه خواستند که ناقهٔ اورا که آیة الله بود
بکشند اورا گذاشتند که با طفلش آب بیاشامد و بعد از آن اورا
پی نمودند امّا ای خواهر مرا و طفلم علی اصغر را تشنه شهید خواهند
کرد و کسی یک شربت آبی بگلوی تشنه ما نخواهد رسانید چنانچه
مرویست که قوم صالح خواستند ناقه الله را پی نمایند گذاشتند که
آن حیوان با طفلش وارد آبگاه شد و آب آشامید بعد از مراجعت
بمنزل خود ملعونی سرخ روی ازرق چشم که حرامزاده بود ضربتی بر
آن حیوان زد کاری گر نشد ضربت دیگری زد آنحیوان بر روی خاک
افتاد پس وای بنی امیّه که نگذاشتند حسین و طفلش آب بیاشامند
وایشانرا شهید نمایند واگر قاتل ناقهٔ صالح دو ضربت زد و
بیشتر بان نزد قاتلان سیّد الشهداء هزار و نهصد و پنجاه زخم
کاری بر بدن آنحضرت زدند طفل ناقهٔ صالح بعد از افتادن ناقه
بر کوهی بر آمد و سه مرتبه سر خود را بر آسمان بلند کرد و سه مرتبه
صیحه زد و گویا استغاثه میکرد در صیحهٔ اول میگفت خدایا مادر
مرا کشتند و به بر کوچکی من رحم نکردند طفل حسین هم با دست
بسته بر سر نعش پدرش نشسته میگفت یا ابتا مَنْ ذَا الَّذِی اَیْتَمَنِی
عَلٰی صِغَرِ سِنِّی ای پدر کدام بی رحم مرا در این کودکی یتیم کرد و
در صیحهٔ دوّیم میگفت تو پشت و پناه بیکسانی بر من غریب بی
کس رحم کن که پشت و پناهی ندارم و طفل حضرت هم میگفت

یا اَبَتاه مَن لِلیَتیمَةِ حَتّی تَکبُر ای پدر کی پرستاری یتیم تو را می کند ۲۱۶
تا بزرگ شود وکی بر غریبی و بیکسی او رحم خواهد نمود و در صبحه
سیوم میگفت خدایا پروردگارا حق من مظلوم را از این ظالمان
بگیر و سکینه مظلومه در وقتیکه شمر ملعون تازیانه بر فرق او میزد
و میخواست و را بجبر از روی پدرش دور نماید آن مظلومه سر
خود را باسمان بلند کرد و گفت اِلهَا سَیِّدَا اَنَا صَغیرَةُ السِّنِّ
ضَعیفَةُ القُوی یَضرِبُونی بِالسَّوطِ وَالحِجارَةِ فَارفَع عَنّی شَرَّ الفَجَرَةِ
خدایا من طفل کوچک هستم ضعیفم طاقت ندارم و تازیانه و سنگ
برمن میزنند و مراد رباب و شر این ظالمان را از سر من دور گردان.
شیعیان بعد از کشتن ناقه صالح کسی متعرض طفل او نشد و
ان طفل پناه بکوهی اورد که او را حفظ نماید اما اطفال حسین
بعد از شهادت آنحضرت و پس از سوختن خیمها پناه گاهی نبود که
که پناه باو برند همه روبه بیابان نهادند و همه فریاد و استغاثه
نمودند و مثل بچه ناقه صالح سر ایشان باسمان بلند بود و از
درد یتیمی و غریبی ناله میکردند و شکایت حال خود را بدرگاه
ذوالجلال مینمودند و کسی بفریاد ایشان نمیرسید و خداوند
برقوم صالح غضب نمود بجهت ناقه صالح که ایة الله بود و ایشانرا
بعد از سه روز هلاک نمود اما ایشیعیان ایة مکرم حسین بود
که بعد از شهادت آنمظلوم مدتی بنی امیه زنده بودند و در قصرهای

عالی

غالی ولباسهای فاخر متنعم بودند وظلم وستم درحق عیال اسیر حسین
مینمودند ومتن بدن نازک ان ایه عظمی درکربلا بی غسل بی کفن
درکربلا برروی خاک انداختند وسر را که هزار مثل صالح پیغمبر و
ناقه او مساوی یکتا موی او نخواهد شد برسر نیزه بلند نصب کردند
وشهر بشهر ودیار بدیار گردانیدند ودر مجلس شراب و قماران ایه اعظم
خدا را حاضر کردند وچوب خیزران بران میزدند وخداوند قهار
مع ذلک تعجیل در هلاک نکرد بلی اگر بجهت وجود امام سجاد نبود
یکطرفة العین بنی امیه برروی زمین باقی نمیماندند بلکه بعد از
شهادت امام مظلوم کل عالم خراب واهلش هلاک شده بودند چنانچه
عقل ونقل بران شاهد است

در بیان کتابت عبید الله بن زیاد بعمر بن سعد ومنع عترة طاهره از شراب فرات

وکتب الی
عمر بن سعد اما بعد فقد بلغنی کتابک وفهمت ما ذکرت فاعرض
علی الحسین ان یبایع لیزید لعنه الله هو وجمیع اصحابه فاذا هو فعل
ذلک راینا راینا والسلام فلما ورد الجواب علی عمر بن سعد قال خشیت
ان لا یقبل ابن زیاد العافیة وورد کتاب اخر فی الاثر الی عمر بن سعد
ان حل بین الحسین واصحابه وبین الماء فلا یذوقوا منه قطرة کما
صنع بالتقی عثمان بن عفان فبعث عمر بن سعد فی الوقت عمرو بن الحجاج
فی خمسمائه فارس فنزلوا علی الشریعة وحالوا بین الحسین واصحابه
وبین الماء ان یسقوا منه قطرة وذلک قبل قتل الحسین بثلاثة ایام و

نادى عبدالله بن حصين الازدى وكان عداده بجيلة باعلى صوته يا
حسين الا تنظرون الى الماء كانه كبد السماء والله لا تذوقون منه
قطرة واحدة حتى تموتوا عطشا فقال الحسين اللهم اقتله عطشا
ولا تغفر له ابدا قال حميد بن مسلم والله لعدته بعد ذلك فى مرضه
فوالله الذى لا اله الا هو لقد رايته يشرب الماء حتى يبغر ثم يقيه
ويصيح العطش العطش يفعل ذلك مرارا ويتلظى عطشا فما زال ذلك
دابه حتى مات قال ابو مخنف ثم ان عمر بن سعد عبر الفرات وكان
يخرج كل ليلة ويبسط بساطا ويدعوا بالحسين ويتحدثان جميعا
حتى يمضى من الليل شطره وكان خولى لعنه الله من اقصى الناس قلبا على
الحسين فلما نظر الى ذلك كتب كتابا الى ابن زياد يقول فيه اما بعد
ايها الامير ان عمر بن سعد يخرج كل ليلة ويبسط بساطا ويدعوا با
لحسين ويتحدثان حتى يمضى من الليل شطره وقد ادركته عليه الرحمة
فامره ان ينزل على حكمك او ان يسلم الامر الى حتى اكفيك امره فلما قرء
ابن زياد كتابه كتب الى عمر بن سعد اما بعد يا ابن سعد فقد بلغنى
انك تخرج كل ليلة وتبسط بساطا وتدعوا الحسين وتتحدثان
عامة من الليل فامره ان ينزل على حكمى فان فعل فهو الفرض وان ابى
فامنعه من شرب ماء الفرات فقد حرمته عليه وحللته على
الكلاب والخنازير فلما قرء ابن سعد دعى بحجر بن الحر وعقد له
راية على الفين فارس وامره ان ينزل على شريعة الماء ويمنع

الحسين واصحابه من شرب الماء ودعى شبث بن ربعي وعقد له
راية على اربعة الاف فارس وامره ان ينزل على المشرعة ويضيق على
الحسين واصحابه وفي النثر المذاب ونادى عمرو بن الحجاج يا حسين
ان هذا الماء تلغ فيه الكلاب وتشرب منه الخنازير السود و
الذئاب وما تذوقون منه والله قطرة حتى تذوق الحميم في نار جهنم
وكان سماع مثل هذا اشد عليه من منع الماء قال محمد بن ابي
طالب وقد ضيق عمر بن سعد عليهم غاية التضييق فلما اشتد
العطش بالحسين دعى باخيه العباس فضم اليه ثلثين فارسا
وعشرين راكبا وبعث معه عشرين قربة فاقبلوا في جوف الليل
حتى دنوا من الفرات فقال عمرو بن الحجاج من انتم فقال رجل من
اصحاب الحسين يقال له هلال بن نافع البجلي ابن عم لك جئت
اشرب من هذا الماء فقال عمرو اشرب هنيئا فقال هلال ويحك
كيف تأمرني ان اشرب والحسين بن علي ومن معه يموتون عطشا
فقال عمرو صدقت ولكن امرنا بامر لا بد ان ننتهي اليه فصاح
هلال باصحابه فدخلوا الفرات فصاح عمرو بالناس واقتتلوا
قتالا شديدا فكان قوم يقاتلون وقوم يملاون حتى ملاوها
ولم يقتل من اصحاب الحسين احد ثم رجع القوم الى معسكرهم
فشرب الحسين ومن كان معه فلذا سمي العباس سقاء ثم ارسل
الحسين الى عمر بن سعد اني اريد ان اكلمك فالقني الليل بين

عسكر

عسكرى وعسكرك فخرج اليه ابن سعد فى عشرين وخرج
الحسين فى مثل ذلك فلما التقيا امر الحسين اصحابه ان تنحوا عنه
وبقى معه اخوه العباس وابنه على وامر ابن سعد بمثل ذلك
وبقى معه ابنه حفص وغلام له فقال عليه السلام ويلك يا ابن
سعد اما تتقى الله الذى اليه معادك اتقاتلنى وانا ابن من
علمت دع هؤلاء القوم وكن معى فهو اقرب لك الى الله فقال
عمر بن سعد اخاف ان يهدم دارى فقال عليه السلام ابنيها
لك فقال اخاف ان تؤخذ ضيعتى فقال الحسين انا اخلف عليك
خيرا منها من مالى بالحجاز وكان معوية اعطاه فى ثمنها الف الف
دينار من الذهب فلم يبعه قال محمد بن ابى طالب فقال عمر بن سعد
لى عيال واخاف عليهم ثم سكت فلم يجبه الى شئ فانصرف عنه
الحسين وهو يقول مالك ذبحك الله على فراشك عاجلا ولا غفر
لك يوم حشرك فوالله انى لارجو الا تاكل بر العراق الا يسيرا
فقال ابن سعد فى الشعير كفاية عن البر مستهزءا بذلك القول
وفى المنتخب فجاء برير بن خضير الهمدانى الزاهد العابد وقال يا
بن رسول الله اتاذن لى ان ادخل الى خيمة هذا الفاسق عمر بن سعد
فاعظه فلعله يرجع عن غيه فقال الحسين افعل ما احببت فاقبل برير
حتى دخل على عمر بن سعد فجلس معه ولم يسلم عليه فغضب ابن
سعد وقال له يا اخا همدان ما الذى منعك من السلام على

الست مسلما اعرف الله ورسوله فقال له بریر لو کنت مسلما
تعرف الله ورسوله ما خرجت علی عترة نبیك محمد ترید قتلهم
وسبیهم وبعد فهذا ماء الفرات یلوح بصفائه یتلالؤ تشرب
منه الکلاب والخنازیر وهذا الحسین بن فاطمة الزهراء
ونسآءه وعیاله واطفاله یموتون عطاشا قد حلت بینهم و
بین ماء الفرات ان یشربوا منه وتزعم انك تعرف الله ورسوله
قال فاطرق عمر بن سعد راسه الی الارض ساعة ثم قال یا بریر
انی لاعلم علما یقینا ان کل من قاتلهم وغصب حقهم خلد فی النار
لا محالة ولکن یا بریر اتشیر علی ان اترك ولایة الری فتصیر لغیری
والله ما اجد نفسی تجیبنی الی ذلك ابدا قال فرجع بریر الی الحسین
فقال له ان عمر بن سعد قد رضی لقتلك بولایة الری فقال
الحسین لا یاکل من برها الا قلیلا ویذبح علی فراشه وکان الامر
کما قال الحسین ع

کیفیت فتح بلاد عجم در زمان عمر بن الخطاب

چنانچه در حدیث معتبر وارداست دو مرتبه عمر بن الخطاب
لشکر اسلام را ترتیب داده روانه بلاد عجم نموده که سعد وقاص
سردار لشکر اسلام بود لشکر شکست یافته دفعه سیوم عمر بن الخطاب
خدمت امیر المؤمنین مشرف شده عرضه داشت که یا ابا الحسن
ادوك شریعة رسول الله از انجناب خواهش نمود که حسن مجتبی
جگرگوشه صدیقه کبری علیها السلام را سردار لشکر اسلام قرار

دهد حضرت قبول نمود و وقت حرکت از مدینه حسن مجتبی خدمت
امیرالمؤمنین مشرف شده حضرت بکف دست مبارک حسن
مجتبی طلسمی بانکشت مبارکش نوشت که در وقت تقابل با لشکر
کفار که علم کاوه اهنکر که در دست سلطان عجم طلسمی در او ثبت شده
که اثر ان طلسم ان بود که هر وقت با طرفی مقاتله مینمودند در حین
جنک پرده علم کاوه اهنکر را باز مینمودند شعاع افتاب بروی
میتابید طرف مقابل شکست مییافت و متفرق میشد پس حضرت
امیرالمؤمنین بحسن مجتبی نور دیده رسول خدا امر فرمود وقتیکه با
لشکر کفار ملاقات نمودید پیش از انکه سردار لشکر کفار پرده
علم کاوه را باز نماید همان نقشی که بدست تو نوشتم بزمین ثبت
نماید که شعاع افتاب بر او بتابد طلسم بیدق کاوه از اثر میافتد
لشکر کفار شکست مییابند و لشکر اسلام بر ایشان غالب میشود
پس وقت ملاقات ان نور دیده حیدر کرار حسب امر انحضرت پیش
از باز کردن کفار پرده بیدق کاوه را همان نقشه را بزمین
ثبت نمود همان که شعاع افتاب بروی تابید لشکر اسلام بکفار
غلبه نموده همان سفر عدد لشکر اسلام بسرداری حسن مجتبی
سیصد هزار نفر بود با یزدجرد محاربه کرده بروی غالب شده
خزانه او را متصرف و اهل بیت او را دستکیر نموده شهربانو مادر
حضرت سید سجاد با دو خواهرش اسیر کرده وارد مدینه شده

چنانچه صاحب کتاب انوار الشهادة نقل فرموده که عمر بن الخطاب
لشکری عظیم ترتیب داده بجهت تسخیر و فتح بلاد عجم و بروایتی
هفتاد و سه هزار نفر بودند امیران لشکر چنانچه در شرح فقیه
اشاره فرموده والد مجلسی علیهما الرحمة حضرت امام حسن بوده
وامدند بجنگ پادشاه عجم که یزدجرد بن شهریار بود بعد از مقاتله
بسیار و کر و دار بیشمار فتح با لشکر اسلام شد پادشاه عجم را گرفته
بقتل رسانیدند و بقولی گریخته در یکی از بلاد خراسان یکی از
نوکرهای او او را گرفته بطمع سلطنت بقتل رسانید بهر تقدیر
بعد از قتل و قمع اهل کفر دست بغارت خزائن دولت ان کافر و اسیر
نمودن اهل حرم او از زنان و دختران و کنیزان کشودند و ایشان را
برداشته روانه مدینه منوره شدند و از جمله ان اسیران شهربانو
بود که جهانشاه نام داشت وقتی که او را اسیر نمودند چهارصد
کنیز با او بودند همه بالباس معجر و مقنعه و هر منزلی که وارد میشد
کنیزان دور او را احاطه نموده بودند و از برای ایشان خیمها بود
که علیحده برپا میکردند و کسی اصلا اذیتی بایشان نرسانید تا انکه
با عزت و احترام وارد مدینه شدند پس وای بر بنی امیه که زنان
و دختران پیغمبر را با سر برهنه مثل اسیر روم و فرنگ با ذلت و خواری
ایشان را بر شتر برهنه سوار نموده بودند و شهر بشهر و دیار بدیار
میگردانیدند و حضرت امام محمد باقر فرمود وقتی که دختر یزدجرد

وارد مدینه شد همهٔ دختران مدینه و زنان وجیهه بتماشای
صورت عدیم المثال او حاضر شدند وَ اَشرَقَ المَسجِدُ بِضَوئِها لَمّا
دَخَلَتهُ و از نور جمال او دیوارهای مسجد حضرت رسول روشن
شد عمر خواست که برقع از صورت او بردارد و صورت او را نگاه کند
شهربانو صورت خود را پوشانید و نگذاشت و گفت بزبان فارسی
که اف بیروج باداهرمن یعنی هرکز چنین روزی بجود کمان برنبود
فَاِنَّ ابنَتَهُ اُسِرَت بِصِغَرٍ وَنَظَرَ اِلَیها الرِّجالُ چرا که در کوچکی اسیر
کرده اند دختر او را و نامحرمان نظر بجانب دختر او میکنند و عمر
در غضب شد و گفت هٰذِهِ العَجَمِیَّةُ تَشتُمُنی این دختر عجمیه مرا
فحش میدهد خواست او را اذیت کند حضرت امیرالمومنین مانع
شد و فرمود که سخن او را نفهمیدی و چنین گفت عمر خواست که
او را بفروشد حضرت امیر فرمود که ای عمر فروختن دختر پادشاهان
جایز نیست اگرچه کافر باشد او را مخیر کن که هر یک از مسلمانان را
که خواسته باشد اختیار کند و از بابت سهم او حساب نمای و
بعقد او در آور عمر قبول کرد مؤلف گوید سخن شهربانو در اینمقام
چه قدر شبیه است بکلام فاطمهٔ نوعروس وقتی که خواست شامی
ملعون او را بکنیزی بگیرد اگر در مجلس عمر حضرت امیر بود که مانع شود
در مجلس یزید کسی اگر شهربانو برقع بروی افکنده بود و چهارصد [بنود]
کنیزها ورود و را او را احاطه کرده بودند فاطمه دختر امام با سر برهنه

وموی پریشان وریسمان در گردن در مجلس عام ایستاده
بود اگر شهربانو را باعزت داشتند باوجود کفر پدرش که
او دختر پادشاه عجم است امّا اهل بیت امام مظلوم که دختران
پیغمبر و سید عالم بودند ایشان را فحش میدادند وسبّ میکردند
و باین هم اکتفا نمیکردند بلکه ایشان را کعب نیزه و طپانچه بر
سر و صورت میزدند و اینقدر کعب نیزه بر پشت زینب زده
بودند که پشت مبارکش مجروح شده بود و اگر عمر فروختن
شهربانو را بطریقی گفت که شهربانو مطلع نشد امّا دختر امام
مظلوم را در مجلس یزید خواستند بجبر بکشند و بکنیزی ببرند
بنحویکه بگریه درآمد و استخوانهای آن عزیزکرده حسین بصدا
درآمد و شروع کرد بناله و جزع نمودن چنانچه در بحار الانوار
روایت کرده است که مرد شامی سرخ موئی برخواست در مجلس
یزید و قال یا امیر المؤمنین هَبْ لی هٰذِهِ الْجارِیَة گفت ای یزید
این کنیز ماه رو را بمن ببخش که خدمت مرا بکند فاطمه میگوید
فارتعدت فرائصی وَظَنَنْتُ اَنَّ ذٰلِکَ جائِزٌ لَهُمْ استخوانهای
من بصدا درآمد و اعضای من شروع کرد بلرزیدن و من گمان
کردم که این کار از برای جایز و ممکن است فَاَخَذْتُ بِثِیابِ عَمَّتی ایشان
زینب پس دامن عمّه ام زینب را گرفتم و شروع کردم بگریستن و گفتم
ای عمه من هرگز کنیزی نکرده ام من دختر پیغمبرم پس زینب گفت

بشامی که دروغ گفتی این از برای تو و یزید هیچ کدام ممکن
نخواهد شد یزید ملعون در غضب شد و گفت ای دختر علی
اگر خواسته باشم میتوانم زینب فرمود نمیتوانی مگر آنکه از
دین و ملت ما بیرون روی و دین دیگری اختیار نمائی آن
ملعون غضبش زیادتر شد گفت با من معارضه و مقابلی
میکنی پدر و برادر تو از دین خارج شدند زینب فرمود
بدین جد و پدر من هدایت یافتی تو و پدر و جد تو اگر مسلمان
باشی آن ملعون گفت کَذَبْتِ یا عَدُوَّةَ الله گفت دروغ می گوئی
ای دشمن خدا زینب فرمود تو پادشاهی و فحش میدهی آن ملعون
حیا کرد و ساکت شد باز ثانیاً شامی گفت هَبْ لِی هٰذِهِ الجاریة
گفت بس کن خدا ترا بمرگ ناگهان گرفتار کند و در روایتی ام
کلثوم بشامی فرمود یا لُکَعَ الرِّجال قَطَعَ اللهُ لِسانَکَ وَ اَعْمَی
عَیْنَکَ ای حرامزاده بس کن خدا زبان تورا قطع کند و چشمهای
تورا کور کند وَ اَیْبَسَ یَدَیْکَ وَ جَعَلَ النّارَ مَثْواکَ و دستهای
تورا خشک کند و آتش جهنم را جای تو قرار دهد اِنَّ اَوْلادَ
الْاَنْبِیاءِ لا یَکُونُونَ خَدَمَةً لِاَوْلادِ الْاَدْعِیاءِ هرگز اولاد پیغمبران
خدمتکار اولاد زنا نبودند هنوز کلام آن مظلومه تمام نشده بود
که حق تعالی دعای او را مستجاب کرد و بآن بلاها گرفتار شد پس
حضرت امیر فرمود ای دختر هر یک از مسلمانان را که خواسته باشی

اختیار نمای و راضی بتزویج او شو تا تو را بعقد او در آوریم
و در روایت معتبر وارد شده است وقتیکه چشم علیا جناب شهر
بانو بصورت عدیم المثال امیر المؤمنین افتاد فرمود اگر حیا از صدیقه
طاهره نمیکردم اختیار امیر المؤمنین مینمودم پس او سر خود را
بپیش انداخته جواب نمیگفت سلمان فارسی رضی الله عنه
میگوید چون این خبر باشراف و اعیان مدینه رسید همه با
لباسهای فاخر زینت تمام بامید این مطلب در مسجد جمع شدند
سلمان گوید بعد از اجتماع خلق از مهاجر و انصار شهربانو را
طلبیدند بمجلس هر که را خواسته باشد اختیار نماید چون شهر
بانو با نقاب بسته وارد شد نگاهی بان قوم کرده آهی کشید هیچ کس را
قبول نکرده مراجعت کرد من گفتم ای دختر شهریار عجم چرا مراجعت
نمودی و کسی را اختیار نکردی سلمان گوید دیدم اشک از گوشهای
چشم او ریزان شد و گفت ای سلمان من محبوب خود را ندیدم گفتم
محبوب تو کیست گفت هُوَ النُّورُ السّاطِعُ وَالشِّهابُ اللّامِعُ گفتم
از این واضح تر بگو گفت سید عالم و مظلوم بنی آدم ابی عبد الله
الحسین گفتم حسین را از کجا شناختی و اسم او را چون دانستی
گفت ای سلمان من حکایتی دارم گفتم چیست گفت در وقتی که در
دیار عجم بودم شبی در خواب دیدم که یک زن نورانی با جمعی از خواتین
کرام نزد من آمدند و گفتند سعادت دنیا و آخرت رو بتو آورده

است گفتم شما کیستید یکی گفت این زن نورانی حضرت فاطمهٔ
زهراء دختر پیغمبر اخر الزمانست واین خواتین عظام یکی خدیجهٔ
کبری ودیگری حواء مادر ادمیان ومریم مادر عیسی واسیه
زن فرعون ودیگری کلثوم خواهر موسی اند امدند تو را خطبه
نمایند بجهت سید وبهتر او لا دادم پسر پیغمبر اخر الزمان گفتم
اسم او چیست گفت حسین گفت چون نام مبارک او را شنیدم
محبت او در دل من قرار گرفت ومن راضی شدم ودین اسلام را
برمن عرض کردند ومن قبول کردم ومسلمان شدم چون شب دیگر
شد در عالم رؤیا دیدم هودجی از نور از اسمان فرود امد وسه
مرد نورانی دران هودج بر کرسیهای نور نشسته اند ومردانی
چند در پای کرسی ایشان نشسته بودند وملائکهٔ بی شمار
در حضور ایشان ایستاده بودند از یکی پرسیدم که این سه
بزرگوار که بر کرسی نشسته اند کی اند وچه نام دارند ملکی گفت
یکی محمد مصطفی ودیگری علی مرتضی وسیمی پسر ایشان امام
حسین است واین جماعتی که در پای کرسی نشسته اند ادم صفی
الله ونوح وابرهیم وموسی وعیسی اند امده اند که تو را بعقد امام
امام حسین در اورند پس از من اذن گرفتند وخطبه عربی خواندند
ومرا بعقد امام مظلوم در اوردند ومن از این شوق از خواب
بیدار شدم ومن از ان زمان تا حال هر شب در فراق او گریانم

وچون وارد مسجد شدم او را ندیدم برگشتم سلمان میگوید
من گفتم برگرد که امام حسین در این مجلس حاضر است امّا
امام حسین در گوشهٔ مسجد نشسته بود و سر خود را در رداء
فرو برده همینکه سر خود را بلند کرد شهربانو او را شناخت
گریه‌کنان آمد و دست خود را بر روی و سر محبوب ازل گذاشت
و آهسته عرض کرد اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ
وَبَرَکاتُهُ حضرت فرمود در جواب عَلَیْکِ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ
مؤلّف گوید شهربانو با عزّت دست بر آن سر منوّر گذاشت پس
وای بر بنی امیّه گاهی آن سر را بد رخت خرما آویختند وگاهی
در کوفه سنگ بر آن میزدند وگاهی در مجلس عبید الله زیاد کافر
و یزید عنید چوب خیزران بر او اشاره کردند وگاهی در کربلا در زیر
سم اسبان پای مال کردند پس امیر المؤمنین پرسید که کی را ولی
و صاحب اختیار خود میکنی که عقد تو را به بندد عرض کرد
شما را پس حضرت فرمود بحذیفة الیمان که خطبه بخواند پس حذیفه
خطبه خواند و حضرت او را بعقد امام حسین بحسب ظاهر بیرون
آورد پس فرمود چه نام داری عرض کرد جهانشاه فرمود این
اسم خالق عالم است ما تو را شهربانو نام کردیم پس بامام حسین
فرمود لَیَلِدَنَّ لَکَ مِنْها خَیْرُ اَهْلِ الاَرْضِ هر آینه متولّد میشود
از برای تو از این دختر کسیکه بهتر از تمام اهل زمین باشد

وان امام زین العابدین ع بود وان حضرت را ابن الخیرتین میناميدند خِيَرَةُ اللهِ مِنَ الْعَرَبِ هَاشِمٌ وَمِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ یعنی پسر دو بزرگ یکی از عرب که هاشم بن عبدمناف باشد یکی از عجم که کسری باشد چنانچه ابو الاسود دئلی در وصف انحضرت فرموده وَاِنَّ غُلَامًا بَيْنَ كِسْرَىٰ وَهَاشِمٍ لَأَكْرَمُ مَنْ نِيطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ بدرستیکه پسری که متولد شده است از دو بزرگ که یکی هاشم و یکی کسری باشد هرآینه سزاوار است تعویذها بجهت حفظ او آویخته باشد براو ودر روایت دیگر وارد است بسند معتبر که صادق آل محمد فرموده انا ولدت من ابی بکر مرتین که مادر جعفر بن محمد ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنه ای وای بر بنی امیه که بعوض تعویذ زنجیرها بر بازوی مبارکش بسته وغل جامعه بر گردن مبارکش گذاشتند وپای مبارکش که محل سجده گاه قدسیان وساکنین ملا اعلی بود از زیر شکم شتر بسته بودند بنحویکه اگر قوت امامت او را حفظ نمیکرد البته پاهای شریفش از هم گسیخته چنانچه نقل شده است که بقدر کلفتی کاغذی فرجه نداشت وانها مجروح شده بود وان بزرگوار را با این حال در شهرها و بازارها مثل غلام اسیر میگردانیدند وایضا مرویست که سنگینی غل سید سجاد هفده من بود از گردن مبارکش الی قدم

مبارک آن حضرت احاطه نمود و مرویست از آنجناب سؤال کردند
که مصیبت شما در کربلا شدید تر بود یا در شام حضرت سه
دفعه فرموده بود شام شام شام بجهت آنکه وقتیکه بدروازه
شام رسیدم نظر کردم از یکطرف دیدم سرهای بریده بر سر
نیزها نصب نموده اند و از طرف دیگر عمها و خواهرهای خود را
که با سر برهنه بر شترها سوار نموده اند و از یکطرف بازارها
شام را زینت کرده بودند و خلق شام از خانها بیرون آمده
بودند بعزم تماشای اهل بیت اسیر و سرهای بریده و از یک
طرف علمهای بسیار بر پا نموده بودند و صدای تکبیر و تهلیل
بلند کرده بودند در زیر آن علمها ساز ها و دف مینواختند
و مبارکباد میگفتند و شادی میکردند پس در این اثناها تفی
میگفت جاءوا برأسك یا بن بنت محمد مترملا بدمائه ترميلا
ویکبرون بان قتلت وانما قتلوا بك التكبير والتسبيح والتهليلا
یعنی سر مبارک تو را آمیاورند ای پسر دختر پیغمبر در حالتی که بخون
اغشته اند و تکبیر و تهلیل میگویند و خوشحالی میکنند بجهة
کشتن تو و حال آنکه بجهت کشتن تو کشتند تکبیر و تسبیح و تهلیل را
پسند معتبر وارداست روزی که آل الله را از دروازه ساعات
وارد دمشق نمودند یزید بن معوية علیهما اللعنة والهاوية از
بالای قصر جیرون که اعلا قصران کافر بود با دو رهین رؤس شهداء

کربلا را که مانند ماه شب چهارده بالای نیزها نصب شده
تماشا میکرد و بداهه این اشعار را انشاد میکرد قَدْ اَشْرَقَتْ
تِلْکَ الشُّمُوسُ وَاَشْرَفَتْ تِلْکَ الحُمُولُ علی ربا جیرونی
نعب الغراب فقلت نُح اولا تنح ولقد قضیت عن النبی دیونی
یعنی ان کافر این اشعار را وقتیکه انشاد کرد زاغ که مرغ بد یمنست
صدا میکرد ان کافر جواب داد که ای غراب خواه نوحه بکنی یا نکنی
من قصاص بدر حنین را از پاره تن پیغمبر گرفتم که اینک سر
بنیزه مبارکش را نصب کرده‌ام چون انحضرت این احوال را مشاهده فرمود
اهی کشید و گریست و گفت اُقَادُ ذَلِیلاً فِی دِمَشْقَ کَاَنَّنِی
مِنَ الزَّنْجِ عَبْدٌ غَابَ عَنْهُ نَصِیرٌ وَجَدِّی رَسُولُ اللهِ فِی کُلِّ مَشْهَدٍ
وَشَیْخِی اَمِیرُ المُؤْمِنِینَ وَزِیرٌ مراد در قید و زنجیر کرده اند در
حالت ذلت و خواری و وارد شام میکنند مثل غلام زنجی که بی
اقا و بی صاحب بوده باشد و حال اینکه جد من رسول خدا است
وشیخ من امیر المؤمنین وزیر و خلیفه پیغمبر است فیا لَیْتَ لَمْ
انظر دِمَشْقَ وَلَمْ یَکُنْ یَزِیدُ یَرانی فِی القُیُودِ اَسِیرٌ پس ایکاشکی
من هرگز شام را نمیدیدم و هرگز یزید ملعون مرا نمیدید که در
غل و زنجیر اسیر او شده ام شیعیان متوجه شوید ببینید
که امام بیمار چه حال داشت و چه قدر کار بر ان مظلوم تنگ شده
که این نوع سخنها از زبان مبارکش جاری میشد با ان گرفت

صبر

صبر و ترک جزع و حلم امامت و از این شدید تر که قلوب شیعیان را
کباب میکند آنستکه همینکه اهل بیت بدروازه شام رسیدند
امام مظلوم فرمودند که ما را سه ساعت بدان دروازه
نگاه داشتند که اذن از یزید بگیرند و بعد بگذارند که داخل
شویم و حال آنکه یهودی و نصاری بی اذن داخل میشدند و
از این سبب آن دروازه ساعات نامیدند و الآن سابقا دروازه
حلب میگفتند و از آن صعب تر آنکه حضرت فرمود اول صبحی بود
که ما را وارد شام نمودند و غریب بغروب بود که این عیال برهنه
و اسیران گرسنه را بدر خانه یزید رسانیدند و در این مدت
ایشان را در کوچها و بازارهای شام میگردانیدند و از آن عظیم تر
آنکه در مقتل ابو مخنف نوشته است که بعد از آنکه سر مطهر جناب
سید الشهداء را وارد شام نمودند شهر زوری میگوید که آن سر را
بر نیزه بلندی نصب نموده بودند چون بجای قصری رسید که پنج
زن در آن ساکن بودند و در میان آنها زنی بود که از پیری پشت
او خمیده شده بود فَوَثَبَتِ الْعَجُوزُ وَ أَخَذَتْ حَجَرًا وَ ضَرَبَتْ بِهِ عَلَى وَجْهِ
الْحُسَيْنِ آه آه آن ملعونه برخواست و سنگی برداشت زد بر صورت
منور امام حسین و در روایتی آن سر منور بر زمین افتاد صدای
گریه زنان و طفلان بلند شد پس ام کلثوم فرمود خدایا این قصر را
خراب کن و اهلش را هلاک نمای هنوز دعای آن مظلومه تمام نشده

بشام و کیفیت انها و صدمها وارده برانها

بود کران قصر خراب شد واهلش هلاك شدند با جمع کثیری
از خلق جمعهم الله فی الجحیم واذاقهم الحمیم در بیان وداع کردن
حضرت سید الشهداء با شهربانو مرویست که چون شهربانو
دید که امام مظلوم عازم کشته شدن کردیده امد ودامان امام را
کرفت وعرض کرد که اقا هر کاه شما کشته شوید خواهران شما دختران
فاطمه زهراء وعلی مرتضی اند کسی متعرض انها نخواهد شد واذیت
بایشان نخواهند رسانید وکسی برمن رحم نخواهد کرد ومن دختر
یزدجرد شهریار پادشاه عجم یکدفعه اسیر شده ام ودیکر طاقت
اسیری ندارم التماس این کمینه انست که نظر مرحمتی بسوی من اندازی
حضرت نکاه بصورت شهربانو کرد اشك از چشم مبارکش جاری
شد وفرمود ای شهربانو راست میکوئی چکنم لقد ضاقت الارض
عَلَینا بِرُحبِها بنی امیه کار برمن تنك کرفته راهها برمن مسدود
کرده اند لیکن وقتی که من کشته شوم اسب من بدر خیمها میاید و
خبر مرك مرا میاورد تو براو سوار شو وعنان اختیار را باو واکذار
هر کجا خواسته باشد تورا خواهد برد واین دفعه اخر بود که شهربانو را
دید پس حضرت سوار شد وروانه جهاد شد وفی البحار ان شهربانویه
لم تسلب ثیابها وذلك حیث قال وجاؤا بالحرم اساری الا شهربانویه
فانها اتلفت نفسها فی الفرات هذا ویمکن ان یکون ذلك بعد ذلك
النهب والغارة تذییل فیه بیان امور اعلم ان ما غن شهراشوب

في قضية شهربانويه مما لم اظفر به احد فان كان الامر كما ذكر فلا بدّ
من ان تكون هذه المراة غير شاه زنان التي هي بنت يزدجرد الملك ام
الامام سيد الساجدين فان ام الامام قد ماتت في النفاس من
ولادة الامام وفي بعض كتب التواريخ المعتبرة ان شهربانويه التي كانت
في كربلاء هي ام فاطمة زوجة القاسم وقد اوصى اليها سيد الشهداء
روحي له الفداء بان تركب جواده بعد الشهادة فهو يوصلها الى
الارض المقدرة لها والامر الذي ماضية اليه فهي على ما في
الالسنة مشهور غائبة في جبل من جبال الري في مكان قريب من
مقبرة السيد الاجل الثقة ذي المناقب والمفاخر السيد عبد العظيم
الحسني وقد شاع وضاع في الالسنة في قلة الجبل يرى شيء يشبه
من خمار المراة او ازارها ولا يستطيع ان يقرب من ذلك المكان انسان ذكر
بل المراة الحبلى ايضا اذا كان ما في بطنها جنينا ذكرا وفي ذلك الكتاب
ان شهربانويه لما ركبت جواد الامام وارادت ان تمضي الى الأرض
التي كانت مامورة به تمسكت بها فاطمة بنتها فقالت لا افارقك
فاردفتها على الجواد فلما طوى الجواد الارض ووصل الى الري في
قريب من ساعة باذن الله تعالى قالت شهربانويه لفاطمة انزلي هنا
فان في ذلك المكان اخوالا لك يتكفلون امورك ويراعون شانك
فاني ماضية الى امر اوصاني به الامام فلا يجوز لي تخلف عنه
ولا لاحد الاطلاع عليه ولا المشاركة فيه فنزلت فاطمة عن ظهر

الجواد فمضت شهربانویه الی ما کانت مأمورة بالمضی الیها و
الله اعلم بذلک وحججه الطاهرون صلوات الله علیهم علی البناء علی صحة
الخبر الدال علی القاء شهربانویه نفسها فی الفرات لا بد من ان نقول
ان هذا لم یصدر منها الا برخصة من سید الشهداء او اذن منه
روحی له الفداء وذلک الحکمة خفیة عن ادراک عقولنا ایاها
وبسند معتبر منقولست وقتیکه حسن مجتبی باذن واجازه امیر
المؤمنین در زمان خلافة عمر بن الخطاب با سیصد هزار لشکر وارد
بلاد عجم شد واولاد کسری را اسیر نمود از انجمله سه نفر دختر کسری
بود بامر امیر المؤمنین یکی را بحضرت سید الشهداء دویمی را بامام
حسن مجتبی وسیمی را بمحمد ابی بکر که جده حضرت صادق آل محمد بوده
تزویج فرمود چون حضرت یوسف نزدیک برود نیل فرود
امد وبعد از ساعتی حضرت یوسف بجهت تفرج بلب رود نیل امد
که ناگاه جمال یوسف در اب میانه انداخت یکماهی اندام یوسف را
دید فی الفور سر باب فرو برد همه ماهیان را خبر کرد که ای ماهیان
صدیق در کنار رود نیل است بیائید واورا زیارت کنید مالک
گوید ناگاه دیدم که ماهیان از سفلی بعلیا میل کردند فوج فوج در
برابر یوسف تعظیم میکردند وبرمیگشتند خلاصه چون مصریان
اوازه حسن وملاحت یوسف را شنیدند جمیع اهل اندیار به
استقبال انشهریار از دروازه مصر برون رفتند سوار بسیار

دیدند با جامهای الوان و امان فرشتگان بودند که با مرحق بر
جمال حضرت یوسف میافزودند و حضرت یوسف در میان
سواران چون ماه در میان ستارگان جلوه داشت کلاه
مکلل بر سر و قبای خارا در بر و جواهر ثمین از بدن نازنین
او زیب و زینت یافته و گیسوانش بعنبر و مروارید بافته
و دو آویزه در گوش و طرههای عنبر بیزش بر دوش او بخته
مردمان چون او را دیدند بسجده درافتادند و مدهوش
بودند و میگفتند مَا هٰذَا بَشَرًا اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ یعنی
این فرشته است و بشر نیست و ابها درجو بها ایستاده
و مرغان نوای طرب سرائیدند و شاخها سر کشیدند بلبل
نالید و گل بخندید همه در حال یوسف حیران بودند خلاصه
یوسف را باین عشم وارد شهر مصر کردند اما ای شیعیان
انصاف بدهید که حضرت امام زین العابدین مگر حجت خدا
نبود که در میان خلایق با زار شام دست و پای بسته بر شتر
برهنه سوار کرده بودند مثل اسیران حبشه و زنگبار داخل
شهر شام کردند و در میان ایشان دختری بود مانند ماه
شب چهارده راوی حدیث شهرزوری میگوید پیش رفتم و
گفتم ای دختر تو کیستی و نامت چیست ناگاه آن دختر بگریه درآمد
وگفت ای شیخ چگویم منم که گرد یتیمی نشسته بر رویم بجای مقنعه

کیسوست سایز دویم عزیز فاطمه خوانون نشانیتم من سکینه
دختر مظلومه حسینم من ایشیخ غریب این دیارم ودر دیدن اهل شام
خار و کرفتارم جمعی که پاس خواطرشان داشت جبرئیل کشنند بی
عماری و محمل شتر سوار باانکه مرزداز امت نبی روح الأمین
ز روی نبی کشت شرمسار وانکه ز کوفه خیل حرم رو بشام کرد نوعی
که عقل کفت قیامت قیام کرد الغرض چون حضرت یوسف را داخل
مصر کردند واو را بخانه منزل دادند نوری از انخانه ساطع شد که
مردم شیفته ان نور شدند مالك کفت هرکه ازروی جمال
یوسف را دارد فلان مبلغ را بیا ورد و یوسف را به بیند پس مردم
فوج فوج میامدند تماشای جمال یوسف را میکردند وجمیع مردم
عاشق و واله و حیران در رخ مقش بسجده افتادند یکی میکفت نور
افتابست بلای دین و جان شیخ و شابست اورده اند که زنی بود
که او از اولاد شداد بن عاد بود و نام او فارعه او ازه حسن یوسف را
شنید زیارت لقاء ش ابسر افتاد شهرت حسن یوسف عالم را فرو
کرفت پس هزار شتر ابریشم ودیبا و مشك و کافور و عنبر بار کرد
و بر هر یك از شتران غلامی و کنیزی نشانیده و بخریداری یوسف
بمصر امد چون بخدمت حضرت یوسف مشرف شد و جمال یوسف را
دید باخود کفت این بضاعت مزجاة و این قلیل نخواه کجا ببهای
یوسف شد وانچه اورده بود همه را نثار یوسف کرده و بفقراء و

مساکین قسمت نمود جان چه باشد که نثار قدم دوست کنم
این متاعیست که هر بی سر و پائی دارد پس بدین یوسف در آمد
و بساحل دریای قلزم در جزیره مشغول عبادت شد تا وفات یافت
مؤلف گوید چه شبیه است ورود حضرت سید سجاد علی بن الحسین
بحال یوسف صدیق علیهم السلام وقت ورود شام خراب که
از طلوع آفتاب الی غروب در کوچها و بازارها و محلهای یهود
شام آل الله را گردانیده تا در خرابهٔ شام نزدیک آن میدانی بود
که بمیدان اسیر فروشان مشهور بود آل محمد را مانند اسرای ترک
و دیلم بالای سکوها نگاه داشته نظارها از اهل دمشق فوج فوج
و گروه گروه بتماشای آل محمد آمده و دور ایشانرا احاطه نموده چنان
چه سهل ساعدی و شهرزوری روایت کرده اند در بیان احوال
خواهر سید الشهداء چنانچه صاحب انوار الشهاده علیه الرحمة
روایت کرده است که حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء
خواهری داشت ادمی نام دختر ساعدیه وَکانَتْ بِنتاً عَمْیاءَ
کَفیفَةَ الْبَصَرِ وَالسَّمْعِ و او دختری بود از چشم نابینا و از گوش
بی نوا همینکه آمدند خواستند او را برهنه نمایند شروع بگریه نمود
و ناله و فریاد میکرد و ندبه مینمود که وا اباه واخیتاه یا ربیع الارامل
وَالْاَیتامِ یا اباه یا علی ببلد ما غریبان برس ای برادر ای حسین
ای شوهر بیوه زنان وای پدر یتیمان بفریاد ما برس یا خلیفة الماضین

و تمنا و خواهش کردن او در بردنش نزد آن حضرت

وَيَا ثِمَالَ الْبَاقِينَ ای یادگار رفتگان و گذشتگان وای پناه باز
ماندگان ای فرزند سید المرسلین وای نور چشم سید اولین و اخرین
بعد از ان ندا کرد و گفت یَا قَوْمِ هَلْ فِيكُمْ مَنْ فِي جَسَدِهِ شَعْرَةٌ مِنَ
الْاِسْلَامِ ای قوم آیا در میان شما کسی هست که در بدن او یکتا
موئی از اسلام باشد پس هیچ کس او را جواب نداد فَصَاحَتْ ثَانِيَةً
يَا قَوْمِ هَلْ فِيكُمْ رَجُلٌ قُرَشِيٌّ پس دفعه دویم فریاد کرد که آیا در میان شما
هیچ مردی هست که قرشی باشد پس زجر بن قیس آواز او را شنید
پیش امد و گفت مَا تُرِيدِينَ هَا اَنَا قُرَشِيٌّ وَمَا حَاجَتُكِ چه میخواهی
اینک من از قریشم چیست حاجت تو فَقَالَتْ لِي اِلَيْكَ حَاجَةٌ وَاُرِيدُ
قَضَاءَهَا گفت مرا حاجتی است و میخواهم بر اورده شود قَالَ قُولِي
بِمَا تُرِيدِينَ يَا عَمْيَاءُ گفت بگو انچه میخواهی ای نابینا گفت اُرِيدُ اَنْ
تُوصِلَنِي اِلَى جَسَدِ اَخِي الْحُسَيْنِ میخواهم که مرا برسانی بر سر جسد برادر
بزرگوار خود حسین لِاَنِّي عَمْيَاءُ لَا اَهْتَدِي اِلَى الطَّرِيقِ چرا که من نابینا
هستم و راه را بلد نیستم پس ان لعین گفت من ترا با و میرسانم لکن چه
میخواهی از این معنی و حال انکه تو زنی میباشی نابینا گفت ای زجر
برادرم حسین مرا بسیار دوست میداشت و سفارش مرا با اهل
بیت و دختران و خواهران خود میفرمود که مرا احسان و اکرام کنند و
مرا در میان خواهران از همه بیشتر اکرام میفرمود وَكَانَ كُلَّ يَوْمٍ
يَشُمُّنِي وَيُقَبِّلُ مَا بَيْنَ عَيْنَيَّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ و مرا هر روز میبوسید و میان

چشم

دو چشم مرا سه دفعه ببوسید اِبْنِ اُرِیدُ اَنْ اَزَوَّدَ مِنْهُ وَاُقَبِّلَ
مَنْحَرَهُ وَاُوَدِّعَهُ قَبْلَ الرَّحِیلِ وَقَبْلَ المَوْتِ و من میخواهم از دیدار او
توشه بردارم وکلوی او راکه مانند شتر قربانی نحر کردند ببوسم
واو را وداع کنم پیش از کوچ کردن و مردن بعد از ان ان لعین دست
او را کرفته اورد تا بر سر جسد مطهر حسین وَهُوَ جُثَّةٌ بِلَا رَأْسٍ
وَلَا حَرَکَةٍ وَلَا اَنْفَاسٍ در حالتی که او جثه بود بی سر و بی حرکت و بی
نفس بر خاک افتاده کفت ای نابینا این برادر تو است. راوی
کوید که این دختر نابینا در نزد جسد بی سر برادر خود نشست و
مَدَّتْ یَدَهَا عَلَی مَنْحَرِهِ الشَّرِیفِ و دست خود را بر کلوی برادر کشید
وبصدای بلند صیحه کشید که جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا لِی اَرَاکَ جُثَّةً
مِنْ غَیْرِ رَاْسٍ ای برادر فدای تو شوم مرا چه شده است که تو را جثه
بی سر در حالت و خون افتاده میبینم وَا اَخَاهُ اَمَا تَنْظُرُ اِلَیَّ وَاِلَی
اَخَوَاتِی وَخَالَاتِی وَعَمَّاتِی وَبَنَاتِ اَخِی سَلَبُوهُنَّ الْاَعْدَاءُ ای برادر
نظر نمیکنی بسوی من و بسوی خواهران و خالها و عمها و دختران
برادر من که دشمنان ایشانرا برهنه کردند و چادر و لباس ایشانرا
ربوده اند صَارَتْ خَلْفَکَ هَائِمَاتٍ و بعد از کشتن تو حیران و
سرکردان شد ای برادر کی متکفل احوال فرزند علیل تو زین العابدین
خواهد شد ای برادر کی رعایت حال خواهران و عمهای من
خواهد کرد بعد از کشتن تو بجور زمانه کرفتار شده اند یا اخاه و

من لاختك العمياء يدللها على الطريق اذا تاهت ای برادر کی از
برای خواهر نابینای تو خواهد بود که عصای او را گرفته دلالت کند
هرگاه راه را گم کند وا محنتاه وا قلة حيلتاه كيف لي بركوب الجمل و
انا عمياء صماء چگونه من نابیناء بی چشم و گوش سوار شتر
شوم يا اخاه من قص راسك الشريف فاين راسك حتى اشمه
ای برادر کی سر مبارکت را از بدن جدا کرد کجا است سرت تا بو
و ببوسم يا اخي ما علمت ان الزمان يميتك قبلي ای برادر ندانستم
که زمانه ترا پیش از من میبرد و میمیراند روح من فدای تو روح
تو باد و جان من فدای جان تو باد ای فرزند محمد مصطفی و ای سرور
سینه فاطمه زهراء فاين انت ابوك حيدر الكرار کجا است پدر
بزرگوارت حیدر کرار و شیر پروردگار کجا است برادرت امام
حسن مجتبی این الليوث الهاشمية کجایند شجاعان بنی هاشم
واين عنك مسلم و عقيل واين ابطال بنی هاشم که به بینند فرزندان
ایشان را چه روی داده که هر چند ترا صدا میزنم جواب مرا نمیدهی
يا اخي من وصيته فينا من بعدك ومن يكون كافلا لنا غيرك ای برادر
که را وصی گردانیدی در میان ما بعد از خود و کی متکفل امور ما
خواهد شد غیر از تو مکافات دهد بنی امیه را که بیکسی و بی نوائی
مرا رعایت نکردند یا اخا ليت الموت اعدمني الحيوة ای برادر کاش
مرگ حیوة مرا معدوم میساخت بعد از این سخن فریادی زد و

ناله عظیمی کرد و میگفت شعر اسات بقوم اسسوا کل رحمة
واسرت قوما ابدعوا کل بدعة ای برادر کشته شدی و رفتی و
بماتم خود نشانیدی قومی را که مؤسس هر رحمتی و باعث هر نعمتی می
باشند و خوشحال نمودی جمعی را که صاحب هر بدعتی و ضلالتی
و ظلمتی میباشند وابکیت عمدا عین آل محمد واضحکت
جهلا سن آل امیة و گریانیدی چشمهای آل محمد را و خندانیدی
و شادمان کردی بنی امیه را بروح الذی اضحی بعرصة کربلاء
طریحا جریحا باکتئاب و غصة جان من فدای تو باد ای برادر که در
صحرای کربلاء با بدن مجروح و دل محزون و غمگین افتاده انصاره
صرعی لدیه وآله سبایا عرایا فی ملاعبی کفرة یسوقون عنفا بین
صرعی وثاکلی الی ابن ابی سفیان شر البریة فصاحت بعالی
صوتها والقت روحها علی جسد اخیها الحسین واحتضنته طویلا
فغشی علیها ساعة واعلیاه وامحمداه واخاه واحسیناه واقلة
ناصراه فلطمت علی وجهها وحثت التراب علی راسها وبکت بکاء
عظیما فما تری نفسها الا وهی بصیرة باذن الله تعالی احسن ما تکون
من النساء فرأت اخاها مطروحا و زجر بن قیس واقفا علی راسها
پس دید برادر خود را برخاک افتاده و زجر بن قیس لعین بر سر او ایستاده
و نیزه بر دست دارد سر مبارک آنحضرت بر نیزه کرده پس گفت ایا از
خدا نمیترسی و از جد من رسول خدا شرم نداری و خوف نمیکنی

آدمی نامرد در بالای سر مبارک آنحضرت

که بر نیزه کرده سر برا که بر سینه زهرا جای داشت وصاحب آن مدتها
در طاعت حقتعالی تواضع کرده و در عبادت الهی خم کشته وبعد از
آن صدای خود را بگریه وناله بلند نموده ومیگفت داد از غریبی
داد از بی یاری داد از تنهائی داد از سرگردانی پس شروع نمود بگفتن
این اشعار کرد لَا یَشْتَفِی الْقَلْبُ مِنْ لَطْمٍ وَمِنْ شَجَنٍ وَمِنْ نَحِیبٍ وَمِنْ نَوْحٍ
وَمِنْ حَزَنٍ هرچند بر صورت خود میزنم و هرچند نوحه وناله وهر
چند حزن واندوه میخورم دلم تسلی نمیشود واز حزن واندوه خالی
نمیشود فَلَوْ رَأَیْتَ الَّذِی فِینَا الْعِدَی صَنَعَتْ رَأَیْتَ مَا یُحْرِقُ الْأَشْیَاءَ
فِی الْبَدَنِ ای برادر اگر به بینی دشمنان با ما چها میکنند هر آینه می
بینی چیزی را که دل مبارکت را بسوزاند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
وبزبان حال بر این اشعار مترنم بود چرا بر تن برادر سر نداری کفن در
بر توای سرو روان نداری برادر تو سلیمان جهانی چرا انگشت وانگشتر
نداری وبزبان امیرزاده اعظم زینب کبری میفرمود بکهنه جامه کردی
قناعت چرا آن پیرهن در بر نداری وبروایت دیگر عرض کرد بسفر شام
میروم غمها را ما بین من وتو قسمت کنم چنانچه شاعر بنظم در آورده برادر
ماندن از تو رفتن از من بخون غلطیدن از تو دیدن از من بنوک
نیزه قران خواندن از تو بپای نیزه گریه کردن از من تنور خولی وخاکستر
از تو برهنه پا پیش لشکر رفتن از من زمین کربلا با اکبر از تو سوی
شام بلا دو کردن از من شب عیش است لیلی را نگه دار که بند جمله از بهر اکبر

چنانچه در مصباح کفعمی نقل فرموده که حضرت فرمودند و
فی مثل هذا الیوم العظیم ابتلی الله ابرهیم الخلیل بذبح ولده اسمعیل
فرای الخلیل علیه السّلام فی المنام وهو بین الرکن والمقام انّه لولده
ذابح ولدمه سافح فانتبه من رقدته مرهوبا ومن منامه مرعوبا
وقال لابنه یا خیر البنین ویا سلالة النّبیّین انّی اری فی المنام عیانا
انّی اذبحک قربانا فانظر ماذا تری یا سیّد الوری فقال یا ابت
افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصّابرین فاذا برئت منّی الاوداج
وفار لک الدّم الثجّاج فاحتسبنی عند الله فرضا اذ جعل الله حلیلک
فرضا وضمّ ثوبک عن دمی لئلّا تراه الشّفیقة امّی واقرء علیها سلامی
منعیّا واردد علیها قمیصی مسلبا وقل لها انّ ابنک نقله مولاه الکریم
الی دار الخلد والنّعیم فلمّا انتهت مقالته وانتهت وصیّته
شدّ الخلیل شدّا وثیقا واضجعه اضجاعا رقیقا فاقبلت الطّیر
عاکفة وضجّت الارض والجبال راجفة والملائکة متضرّعة
والوحوش مسترعة والسّماء من فوقهم تضجّ والارض من تحتهم
تعجّ رحمة للطّفل الصّغیر وتعجّبا من صبر الشّیخ الکبیر فلمّا علم الله
صدق نیّته واخلاص طویّته وقوّة صبره عند بلیّته ناداه ارحم
الرّاحمین ان یا ابرهیم قد صدّقت الرّؤیا انّا کذلک نجزی المحسنین
انّ هذا لهو البلاء المبین حضرت فرمود ایّها النّاس در مثل امروز
اختبار و امتحان فرمود خداوند جلیل خلیل خود ابرهیم را بذبح پسرش

بسمعیل

اسمعیل پس حضرت خلیل در عالم خواب دید در حالتی که بین رکن و مقام است پسرش را ذبح میکند و میریزد خون او است پس از بزرگ تو از آن خواب خائف و ترسان بیدار شد و بپسرش فرمود ای بهترین اولاد و افضل سلاله پیغمبران بدرستی که در خواب دیدم بچشم خود معاینه که ترا ذبح و قربانی میکنم پس بنگر چه در نظر داری ای بهترین مخلوق خدا پس اسمعیل عرض کرد ای پدر بزرگوار بکن انچه را که ماموری زود است که بیابی مرا از صبر کنندگان پس زمانی که رگهای گردن مرا جدا کردی و جاری شد برای تو خون جهنده پس ذخیره اخرت بشمار مرا پیش خداوند و قرض بگذار زیرا که خداوند این قربانی را بر تو واجب و فرض فرموده و جمع کن لباس خود را از رسیدن خون من تا مبادا به بیند مادر مهربانم و پیراهنم بما درم برسان تا خبر مرگ من و پیراهن مرا برای تسلی قلب او ببر و بفرما که بدرستی که پسر تو را برد خداوند کریم بسوی دار الخلد و نعیم پس وقتیکه گفتار او واخر و وصیتها و بنهایت رسید حضرت خلیل بازوی او را محکم بست و بپهلویش بملایمت خوابانید پس رویش را بخاک گذاشت پرندگان بگرد او گرد او ایستادند و زمین و کوهها بحرکت و لرزش درامدند و ملائکه بتضرع و وحوش و حیوانات بتعجیل گرد وی امدند اسمان از بالای سر ناله و فریاد در اورد و زمین در زیر ایشان باواز بلند فریاد میکرد بجهت ترحم و دلسوزی باین طفل صغیر و بسبب

حیرتها از صبر آن پیر کبیر پس زمانیکه دانست خداوند جلیل راستی نیت و خلوص قلب وطوبت و قوت صبر و طاقت او را در بلیه ندا در داد او را خداوند ارحم الراحمین باینکه ای ابرهیم بتحقیق که انخواب را بعمل آوردی بدرستیکه من همین قسم جزا میدهم نیکو کاران را کما اینکه جزا دادیم ابراهیم را بعفو و گذشت از ذبح فرزندش جزا میدهیم کسانیکه بروش او رفتار نمایند در انقیاد باوامر الهیه اِنَّ هٰذا لَهُوَ البَلاءُ المُبینُ یعنی بدرستی که این هر اینه از امتحان اشکار و اختبار شدید است وَفَدَیناهُ بِذِبحٍ عَظیمٍ و جزا و عوض دادیم او را بمذبوح بزرگی در بین علماء اختلافست در معنی مذبوح فدا بعضی مفسرین از علماء ذکر کرده اند قوچی بود از گوسفندان ابن عباس روایت کرده است همان قوچی بود که حضرت هابیل تقرب جست باو و از وی قبول شد و بعضی ذکر کرده اند فدا بز کوهی بوده فرود آمد برای خلیل الرحمن از جبل بشیر و در عظیم و بزرگی مذبوح نیز خلافست مجاهد فرموده چون آن محبوب خدا بود و بعضی فرموده چون قدر و منزلت سایر قوچها نسبت بان کوچک و پستی بود و گفته شده است بدرستیکه آن قوچ چهل خریف در بهشت چریده بود و در معنی خریف نیز اختلاف است اصل خریف در لغت بمعنی پائیز معنی لازم او چهل سال است در کتاب معانی الاخبار خریف هفتاد سالست در بعضی از کتب اخبار

خریف هزار عام است و هر عامی هزار سال است و در بعضی روایات
که سایل از معصوم سؤال میکند که خریف چیست میفرماید زاویه
است در بهشت سیر میکند سواره بران چهل عام و گفته شده است
که جهت عظیم شدن آن فدا آنست که کون و وجود و خلقتش از جانب
خلاق عالم بود از نسل حیوان دیگر متولد نشده و بعضی ذکر نموده اند
چون فدای بندهٔ عظیم شده است که نور مقدس خاتم انبیاء محمد
مصطفی در صلب ذبیح الله اسمعیل خداوند عالم ودیعه گذاشته
از این جهت عظیمش میگویند و سئل عن معنی قول النبیّ انا ابن
الذّبیحین قال یعنی اسمعیل بن ابرهیم الخلیل و عبد الله بن عبد المطلب
امّا اسمعیل فهو الغلام الحلیم الّذی بشّره الله تعالی به ابرهیم فلمّا
بلغ معه السّعی وهو لما عمل مثل عمله قال یا بنی انی اری فی المنام انّی
اذبحك فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما تؤمر ولم یقل یا ابت
افعل ما رایت ستجدنی ان شآء الله من الصّابرین فلما عزم علی ذبحه
فداه الله بذبح عظیم بکبش املح یاکل فی سواد و یشرب فی سواد و ینظر فی
سواد و یمشی فی سواد و یبول و یبعر فی سواد و کان یرتع قبل ذلك
فی ریاض الجنّة اربعین عاما و ما خرج من رحم انثی و انما قال
الله تعالی له کن فکان لیفتدی به اسمعیل فکل ما یذبح بمنی فهو
فدیة لاسمعیل الی یوم القیمة فهذا احد الذّبیحین ثم ذکر قصّة
الذّبیح الاخر ثم قال و العلّة الّتی من اجلها دفع الله عزّ و جلّ الذّبح عن

اسمعیل هی العلة التی من اجلها دفع الله الذبح عن عبد الله
وهی کون النبی والائمة فی صلبهما فببرکة النبی والائمة دفع الله
الذبح عنهما فلم تجر السنة فی الناس بقتل اولادهم ولولا ذلک
لوجب علی الناس کل اضحی للتقرب الی الله تعالی ذکره بقتل
اولادهم وکل ما یتقرب به الناس من اضحیة فهو فداء لاسمعیل
الی یوم القیمة انتهی القصه برخه است دران وقت حضرت خلیل
باکارد بسوی فدائیکه جبرئیل آورده بود پس سر او را برید تقربا
الی الله تعالی بسم الله را جهارا ذکر کرد این جاری کرد خداوند
این قربانی را در اولاد و ذریهٔ خلیل الرحمن سنت و کامل کردانید
بر شما ها بسبب ان منتر او قریب باین مضمون نیز شیخ محمد
بن احمد بن ایاس الحنفی که از عظماء علماء عامه است در
کتاب بدائع الزهور فی وقایع الدهور ذکر میکند ثم ان ابراهیم
اضجع ابنه علی جنبه الایمن وشد یدیه ورجلیه بحبل فقال
اسمعیل یا ابت لا تشد رجلی ویدی بالحبل لئلا تقول الملئکة
قد جزع من امر ربه فحله واستمر اسمعیل مضطجعا علی جنبه الایمن
من غیر وثاق ثم ان ابراهیم وضع المدیة علی نحر اسمعیل وسار
یجر بها مرارا فلم تؤثر فی نحره ولم تخدش شیئا فعند ذلک ضجت
من هذه الواقعة ملائکة السماء والارض والطیور والوحوش والحیتان
فی البحر وانطق الکل باتها الی الله تعالی وصاروا یقولون الهنا و

وسیدنا ومولانا ارحم هذا الشیخ الکبیر وافد هذا الطفل الصغیر
الخ میگوید که حضرت خلیل خوابانید فرزند خود را بپهلوی راست او
وبست دو دست وپای او را بریسمان پس حضرت اسمعیل عرض کرد
ای پدر ببزرگوار مبند دست وپای مرا بریسمان تا نگویند ملائک
بتحقیق بی تابی کرد از امر خالق خود پس از آن باز کرد او را اسمعیل
بهمان طور بر پهلوی راست خوابید بدون شد وبستن بعد
از آن بدرستی که ابراهیم کارد را بر گلوی اسمعیل گذاشت و
مکرر میکشید پس اثر در گلوی وی ننمود حتی پوست گلویش را
نخراشید پس در آن وقت بناله وفغان امد ملائکه اسمان
وزمین وچرنده وپرنده وماهیان دریاها بزبان امدند تماما
بتضرع وزاری بحضرت باری عز وجل وعرض میکردند ای
خدا ومولای ما رحم کن این مرد کبیر وطفل صغیر را
ایعزیزان حضرت خلیل یک قربانی اگر اقدام کرد وانهم ناتمام
ماند ولی گلگون کفن عرصه کربلاء خلیل دشت نینوا امام ابن
عبا حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء هفتاد ودو
قربانی کامل وبنا بر روایت بعضی هشتصد قربان وبروایت
بعضی از اجلاء علماء هزار قربان کرد بهر ابرد کر خلیل یک نام
کرد یک قربانی انهم ناتمام سید خونین کفن سبط رسول
کرد هفتاد ودو قربانی قبول هیچو اکبر نوجوان ماه دو پاره

پاره شد بپیش چشم او که در میان این شهدا و سعداء
علیهم السلام از اولاد و اخوان و برادرزادکان و بنی اعمام
انحضرت اشخاصی بودند که در روی زمین شبیه و نظیر
نداشتند بروایت در امالی شیخ صدوق علیه الرحمة از حضرت
رضا علیه السلام روایت میکنند در حدیث طویل که بریان
بن شبیب میفرماید ای پسر شبیب اگر گریه کنی بچیزی گریه
کن بر جد غریبم حسین بن علی بن ابی طالب پس بدرستی که
او ذبح شده است چنانچه گوسفند از ذبح میکنند ۳
چنانچه سید جلیل ابن طاوس علیه الرحمة در کتاب اقبال از
عبد الله بن سنان از حضرت صادق آل محمد علیهم السلام
روایت میکند روز عاشورا مشرف شدم بمحضر انور حضرت امام
جعفر صادق ع شدم انحضرت را متغیر اللون و گریان دیدم
که اشک چشم مبارکش مثل مروارید بروی مقدسش میریزد
بود راوی از انحضرت سؤال کرد از صوم روز عاشورا فرمود
تمام از روزه روزه مگیر بلکه روزه بگیر بدون اینکه شب نیت
کنی افطار کن نه از روی شماتت بیک ساعت بعد از عصر افطار
نما و لو بشربتی از آب پس بدرستی که در این وقت جنگ مرتفع
شد از آل رسول و حال انکه در زمین سی نفر از اهل بیت
اطهار افتاده بود که صاحب عزا و مصیبت زده بر انها

۳ و کشته شده اان بزرکوار از اهل بیت و هجده تن مرد کانها را در روی زمین شبیهی نبود بتحقیق کریست اسمان هفتگانه و زمینها بسبب کشته شدن انمظلوم و غیر

حضرت خاتم انبیاء بود و اگر حضرت در دنیا می بود میبایست
بهر یک از انها تعزیت بر پا نماید و چنانچه سبط ابن جوزی روایت
از محمد بن حنفیه نقل میکند که سی نفر در کربلا شهید شدند که همه
ایشان از بطن فاطمه بودند مقصود از فاطمه فاطمهٔ بنت اسد است
والا از اولاد حضرت صدیقهٔ طاهره سی نفر شهید نشدند و
شیخ ابو الفرج اصفهانی در مقاتل طالبیین ذکر میکند فجمیع من
قتل یوم الطف من ولد ابی طالب سوی من یختلف فی امره اثنان و
عشرون رجلا یعنی سبع مقتولین روز طف از اولاد ابی طالب
نفر بودند
غیر از اشخاصی که در امر انها اختلاف شد بیست و دو
چهار نفر راهم مختلف فیه ذکر میکند دو نفر از اولاد امیر المؤمنین
و دو نفر از اولاد عقیل بن ابی طالب ابن شهر اشوب در مناقب
میفرماید واختلفوا فی عدد المقتولین من اهل بیت والاکثرون
علی انهم کانوا سبعة وعشرین بعد میشمارد نه نفر از اولاد عقیل
و سه نفر از اولاد جعفر بن ابی طالب و نه نفر از اولاد حضرت
امیر المؤمنین و چهار نفر از اولاد امام حسن و شش نفر از اولاد
حضرت سید الشهداء علیهم السلام با اختلافی که در مابین
علماء در انها است پس اسمان و زمین و سکان سموات و
ارضین چه کردند در این قربانیها که بدست دشمن و بشمشیر جفا پاره
پاره و قلم قلم شدند اگر ذبیحه ملائکه برای تمکین اسمعیل بود در قربانی شدن

بعد از اظهار حضرت خلیل چنانچه ذکر شده با مقام نبوت و مرتبه
رسالت تمکین اصحاب با وفا فرزندهای دشت کربلا بدرجه بودند در عشق
جانبازی بیکدیگر سبقت میجستند و گوی میدان مسابقت از هم دیگر
میربودند شبیه بخواب خلیل الرحمن ابرهیم و ریحانة الرسول بضعه
بتول حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء نیز خواب دید با شمائل
کربلا حضرت علی اکبر نقل فرمود چنانچه ارباب مقاتل مینویسند مؤلف
از لهوف سید جلیل بن طاوس علیه الرحمة نقل میکند که میفرماید
حضرت سید الشهداء از مکه بعزم کوفه حرکت فرمود قال الراوی
ثم سار حتی نزل ثعلبیة وقت الظهیرة فوضع راسه فرقد ثم استیقظ
فقال قد رایت هاتفا یقول انتم تسرعون والمنایا تسرع بکم الی الجنة
فقال له ابنه علی یا ابه افلسنا علی الحق فقال بلی یا بنی والله الذی الیه
مرجع العباد فقال یا ابه اذن لا نبالی بالموت فقال الحسین جزاک الله
خیرا یا بنی خیر ما جزی ولدا من والد یعنی حضرت سید الشهداء علیه السلام
سیر و حرکت فرمود تا وارد منزل ثعلبیه شده وقت شدت گرمای
نصف النهار پس از آن سر مبارک گذارده بخواب ناز مشغول شد
بعد از خواب بیدار شده پس فرمود هاتفی را دیدم که میگوید شما ها
سرعت میکنید و مرگ شما را بسرعت میبرد ببهشت فرزند دلبندش
حضرت علی اکبر عرض کرد ای پدر بزرگوار آیا ما بر حق نیستیم حضرت فرمود
بلی ای فرزند گرامی بخداوندی که بازگشت بندگان بسوی اوست

بوکند

سوگند که ما بر حقیم و حق با ما است پس اسمعیل کربلا عرض کرد
ما از مرگ و کشته شدن چه پروا داریم حضرت فرمود خدا تو را جزا
جزای پسری
خیر دهد ای فرزند بهترین پدری از پدر و بروایت مجلسی علیه الرحمه
از سید سجاد که در منزل عذیب قیلوله فرمود و گریان از خواب بیدار
شدند ناگاه علی اکبر از آنحضرت پرسید که سبب گریه چیست حضرت
فرمود ای فرزند گرامی این ساعتی است که خواب در این ساعت راست
و صدق میباشد و خواب را بیان فرمودند در ارشاد مفید است
که فرمودند که بخواب رفتم سواری بمن نمودار شد و میگفت این جماعت
میروند بسوی مرگ و مرگ آنها را بسمت بهشت میبرد پس مقام تسلیم
علی بن الحسین را ملاحظه نمائید که در حقیقت تسلیه و تسلی بر
نتیجه بالغه در هنگام گریستن پدر بزرگوارش بود و نیز در لهوف
است که بعد از ملاقات حر بن یزید ریاحی که با هزار سوار از طرف
عبید الله بن زیاد نابکار مامور بتنگ گرفتن کار با مظلوم امام
ابرار بود در منزل عذیب الهجانات بعد از رسیدن نامه ابن زیاد
ملعون بحرکت ملامت میکند حر را در امر حضرت سید الشهداء
و امر میکند او را به تنگ گرفتن و سخت نمودن کار با آنحضرت و اصحابش
متعرض آنحضرت بشوند و منع بکنند آن بزرگوار را از رفتن و از روایت
مجلسی معلوم میشود که بعد از ورود آنحضرت بزمین کربلا بوده
است پس امام مظلوم برخواست در میان اصحاب خود خطبه در

نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود بعد از حمد و ثنای خالق
بی همتا و درود جدش سید انبیاء فرمود که کار ما بجائی ر
رسیده که می بینید بدرستیکه دنیا تغییر کرده و بد و قبیح نمودار
شده و پشت برگردانده است خوبیهای او و برگشته است خوشی
ان میرود و میگذرد اسان و تند و باقی نمانده از دنیا مگر باندازه
بقیهٔ ابی که در ظرفی باقی مانده باشد و زندگانی پست و دونی
مثل چراگاه و زمین خشکی ایا نمی بینید حق را که عمل کرده و رفتار
نمیشود بان و نمی نگرید بسوی باطل که از ان بر نمیگردند برای اینکه
مشتاق شود بلقاء پروردگار خود براستی پس بدرستی که مؤمن
من نمی بینم مرگ و شهادت را مگر خوشبختی و سعادت و زندگانی را با
ستمکاران مگر ضجر و محنت پس برخواست زهیر بن القین
رضی الله عنه و عرض کرد بتحقیق شنیدیم فرمایشات شما را ای
پسر پیغمبر اگر دنیا برای ما همیشه باقی میبود هر اینه کشته شدن
در راه تو را بر زندگانی ابدی اختیار میکردیم یعنی حال که فنای
دنیا را میدانیم چگونه جان خود را از تو مضایقه دادیم پس هلال
ابن نافع بجلی علیه الرحمه برخواست و عرض کرد سوگند بخدا ما
کراهت پروردگار خود ما را بدرستی که ما با عزم درست و ندادیم ملاقات
بصیرت تمام متابعت تو را نموده ایم و با دوستان شما دوستیم و
با دشمنان شما دشمنیم پس بریر بن خضیر برخواست و عرض کرد

بخدا سوگند ای فرزند رسول خدا حقتعالی بواسطهٔ تو منت نهاده است
بر ما که در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود و جد
تو در روز جزا شفیع ما باشد پس ای عزیزان مقام تسلیم و رضای
اصحاب باوفاء خلیل صحرای کربلا را بنگرید که بچه قسم تن بقربانی
شدن و شهادت در دادند حتی شب عاشورا حضرت خامس
آل العبا صلوات الله علیهم اجمعین اصحاب و اهل بیت خود را مع هذا با
کمال شوق با الحاح و اصرار ماندند و پروانه وار دور آن شمع بیت هدی را
گرفتند و باتش عشق سوختند چنانچه ارباب سیر و مقاتل مثل
صدوق علیه الرحمه و شیخ مفید و شیخ ابو علی طبرسی و سید
بن طاووس و ابو مخنف و ابو الفرج اصفهانی و مجلسی و صاحب
عوالم و غیرهم نقل کرده اند و عبارت از جلاء العیون مجلسی است
که حضرت امام مظلومان در شب عاشورا اصحاب کرام خود را
جمع نمودند و حضرت امام زین العابدین فرمود که من در آن وقت
بیمار بودم خود را بر زمین میکشیدم تا نزدیک آنحضرت رسیدم
شنیدم که با اصحاب خود میگفت که حمد و ثنا میکنم خداوند خود را
بر نیکوترین ثناها و حمد میکنم او را در شدت و رخاء و نعمت و بلاء
خداوندا حمد میکنم ترا برای آنکه ما را گرامی داشتی به پیغمبری و قرآن
بما تعلیم کردی و دین خود را بما عطا کردی و ما را چشمهای بینا
و گوشهای شنوا و دلهای ما را نور و ضیاء بخشیدی پس بگردان

ما را از شکر کنندکان اما بعد بدرستیکه نمیدانم اصحابی
وفادارتر و شایسته تر و حق شناس تر از اهل بیت خود پس
خدا جزای خیر عطا کند شما را از جانب من و بر من نازل شده است
حالتی که مشاهده مینمائید و من شما را مرخص کردانیده و بیعت
خود را از کردن شما کشودم و از شما توقع نصرت و معاونت و
مرافقت ندارم و در این وقت پرده سیاه ظلمت شب شما را
فرو کرفته است راه خود را بکیرید و بهر طرف که خواهید بروید
بروایت لهوف فرمودند هر مردی از شما دست یکنفر از مردان
اهل بیت مرا بکیرد و پراکنده شوید در ظلمت این شب و مرا بکذارید با
این قوم که ایشان مرا میطلبند و با من کار دارند چون مرا یابند دیکری را
طلب نمینمایند در اینحال جناب عباس و سایر برادران بزرکوار انحضرت
برخواستند و کفتند هرکز از تو جدا نمیشویم خدا ننماید بما روزیرا
که بعد از تو زنده باشیم دست از دامن تو بر نمیداریم و جان خود را
فدای تو کردن از سعادت خود میشماریم پس حضرت باولاد مسلم بن
عقیل کرد و فرمود که شهادت مسلم شما را بس است من شما را مرخص
کردم بهر جا که خواهید بروید ان سعادتمندان کفتند ای فرزند
رسول خدا مردم چه کویند بما هرکاه شیخ و بزرکی و سید و فرزند
پیغمبر خود را فدای جان مکرم و خون محترم تو کردانیم و حق تو را ادا
نمائیم لعنت خدا بر زندکانی بعد از چون تو امامی پس مسلم بن عوسجه

یاری نکنیم در نصرت او شمشیر و نیزه بکار نبریم نزد خدا سوکند که از تو جدا نمیشویم تا برویم بهر جا که تو میروی

برخاست و گفت ما دست از تو بر نمیداریم و اگر چنین کنیم ابا ما چه
عذر نزد پروردگار خود بگوییم نه بخدا سوگند از تو جدا نمیشویم تا نیزه
خود را در سینه دشمنان تو فرو بریم تا دسته شمشیر در دست ما است
دمار از دشمنان شما بر میاوریم و اگر حربه نداشته باشیم که با ایشان
محاربه نمائیم بسنگ با ایشان جنگ خواهیم کرد و دست از یاری
تو بر نمیداریم تا خدا بداند که حرمت پیغمبر او را در حق تو رعایت کرده‌ایم
و بخدا سوگند که اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته میشویم و سوخته
میشویم و خاکستر ما را بباد میدهند از تو جدا نمیشویم پس چگونه از تو
مفارقت نمائیم و حال آنکه یک کشته شدن است و بعد از آن سعادت
ابدی آخرت است که نهایت ندارد پس زهیر بن قین برخاست و گفت
بخدا سوگند من راضیم که هزار مرتبه کشته شوم و هزار جان را
فدای تو و اهل بیت تو کنم و سایران سعادتمندان نیز باین منوال
سخن گفتند و حضرت ایشان را دعا کرد و بروایت دیگر در آن وقت جاهای
ایشان را در بهشت بایشان نمود حور و قصور و نعیم موفور خود را
مشاهده کردند و یقین ایشان زیاده گردید و بآن سبب الم نیزه
و شمشیر و تیر بایشان نمی‌نمود و شربت شهادت بایشان گوارا
بود از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که
چون لشکر مخالف حضرت سید الشهداء را احاطه کردند حضرت
اصحاب خود را جمع کرد و فرمود که من بیعت خود را بر شما حلال کردم

واگر خواهید بقبایل وعشایر خویش ملحق شوید وباهل بیت
وخویشان خود گفت که شما را نیز مرخص کردانیدم شما تاب
مقاومت این گروه بی شمار را ندارید پس جمعی از منافقان
ومردم ضعیف الایمان مفارقت آنحضرت را بر سعادت
ابدی اختیار کرده پراکنده شدند واهل بیت وخویشان
وخواص اصحاب که بقوت ایمان ویقین از عالمیان ممتاز
بودند گفتند ما از تو مفارقت نمینمائیم ودر حزن واندوه و
محنت وبلا با تو شریکیم وقرب خدا را منوط بخدمت تو
میدانیم حضرت فرمود که چون قرار دادید آنچه من برخود قرار
داده ام پس بدانید که حقتعالی منازل شریفه ودرجات رفیعه را
نمی بخشد مگر بکسی که در راه او متحمل مکاره عظیمه وشداید
مولمه گردد بدانید که تلخ وشیرین دنیای فانی نسبت بدار
باقی مانند خوابیست که کسی ببیند وبیدار شود وفایز و
رستگار کسی است که در آخرت فایز ورستگار گردد وشقی
وبدبخت کسی است که نعیم باقی آخرت را از دست بدهد بروایت
درانشب بمحمد بن بشر حضرمی گفتند که پسرت را در سرحد ری
اسیر کردند گفت عوض جان او وجان خود را هدر واز فرزند
جانها میخواهم چون آنحضرت این سخن را شنید فرمود که خدا ترا رحمت
کند من ترا مرخص میکردانم که بروی وفرزند خود را از قید اسیری

رهاکنی انسعادتمند کفت درندکان مرا بدرند اکر از تو جدا شوم
پس حضرت پنج دست جامه باو عطا فرمود که بهزار درهم میارزید
و فرمود که اینها را برای رهائی فرزند خود بفرست این تسلیم و رضا
وثبات قدم قولی اصحاب باوفا بود که شرذمه بیان شد تسلیم فعلی
هم در روز عاشورا از بعضی بدرجه بروز و ظهور کرد که عقلها
حیرانند چنانچه در کتاب مقاتل است که نوبت مبارزت بعابس
بن شبیب شاکری رضی الله رسید با قدم اخلاص یقین ایمان
بخدمت امام مظلوم امد و کفت یابن رسول الله امروز هیچکس
از خویش و بیکانه من نزد من از تو عزیزتر نیست واکر میتوانستم
دفع نمایم کشتن و ستم را از تو بچیزی که نزد من از جان عزیزتر باشد
هر اینه میکردم بر تو سلام میکنم و تو را وداع مینمایم و تو را کواه
میکیرم که بر طریقه حق تو و پدر تو ثابتم این را کفت و شمشیر از غلاف
برکشید و مانند شیر رو باهل خلاف ورد ربیع بن تمیم کفت که من
چون دیدم که او با تیغ برهنه خشمناک رو بلشکر ما میاید و مکرر
شجاعت او را در معرکها مشاهده کرده بودم کفتم ایها الناس
هذا اسد الاسود هذا ابن شبیب ای مردم این شیر شیران بیشه
شجاعت است مبادا کسی بمقابل او رود پس ان نامردان ترسیدند
و هر چند مبارز طلبید الا رجل الا رجل کفتی هیچکس را جرات
مبارزت نشد عمر سعد لعین دید کسی جرات اقدام بمصاف او ندارد

بدعای از امام شافع بوی مشک از او ساطع بود و همچنین از ۲۶۳
زنها و کودکان اصحاب باوفا پافشانی و جان نثاری و
حرکات حیرت انگیز ظاهر شده است که عقل از تصورش
قاصر است چنانچه در بحار الانوار و عوالم مسطور است
که وهب بن عبدالله بن حباب کلبی بروایتی نصرانی بود و
در بین راه با مادر و زنش بدست مبارک حضرت اسلام
قبول کردند و باردوی مبارک امام علیه السلام داخل
شد و امد رخصت مبارزت طلبید و مادر دستعاتمند
او در محاربه و مقاتله او را ترغیب میکرد چون بعرصه
کارزار در امد گروهی از ان اشرار را طعمه شمشیر شرربار نمود
و بسوی مادر و زن خود برگشت و گفت ای مادر از من راضی
شدی ان نیک زن گفت ای فرزند وقتی از تو راضیم که در
یاری امام حسین کشته شوی زنش گفت که مرا بدرد فراق
خود مبتلا مگردان مادرش گفت ای فرزند سخن او را مشنو و
برگرد جان خود فدای جان فرزند رسول خدا کن تا در روز قیامت
شفیع تو شود در نزد خدا پس وهب برگشت و در دریای جنگ
غوطه ور گردید و مردانه محاربه کرد و رجز میخواند تا نوزده سوار
و دوازده پیاده از ان اشقیاء بجهنم فرستاد پس دستهای
او را قطع کردند مادرش چون انحال را مشاهده کرد عمود خیمه را

گرفت و متوجه معرکه شد و میگفت پدر و مادرم فدای تو باد در برابر حرم محترم طاهرات حضرت رسالت جنگ کن تا شهید شوی و سعادت ابدی دریابی آن پسر نیک اختر هرچند مبالغه میکرد که مادرش برگردد قبول نمیکرد دامان پسر را گرفته میگفت هرگز برنگردم تا با تو کشته شوم حضرت سید الشهداء فرمود که خدا شما را جزای خیر دهد که در یاری اهل بیت رسالت دقیقه فرو نگذاشتید ای زن صالحه برگرد بسوی زنان وهب جنگ میکرد تا شربت شهادت نوشید رضوان الله علیه چون وهب بدرجه شهادت فائز گشت زنش بی تاب شد بنزد او دوید و خون از صورت او برمیگرفت شمر لعین را چشم بر او افتاد برستم غلام خود را امر کرد عمودی بر سر آن بیچاره زد و بشوهرش ملحق کرد این اول زنی بود که از عسکر همایون حسینی کشته شد رحمة الله علیهما و نیز در بحار و عوالم مسطور است بعد از مبارزت و شهادت هلال بن نافع البجلی تازه جوانی را که پدرش در معرکه کشته شده بود مادر بدو گفت ای فرزند چه نشستی برخیز و در روی پسر رسول خدا مقاتله کن آن پسر جانب قوم روان گشت حضرت فرمود این جوانیست پدرش کشته شده است و شاید مادرش محاربه او را (خویش) دوست نداشته باشد جوان گفت مادرم مرا امر بمحاربه کرد پس رجزی خواند و مشغول قتال شد

تا کشته گردید سر او را جدا کردند و بجانب عسکرها بوفی انداختند
مادر دوید و سر را برداشت و گفت آفرین بر تو ای فرزند دلبند
وای سرور سینه و نور دیده ام پس سر فرزند را پرتاب کرد بمردی
از آن ملاعین چنانکه او را بدرک واصل کرد و عمود خیمه را گرفته
و حمله بر آن قوم آورد دو تن از آنها بکشت حضرت امر براجعت
او فرمود و دعای خیر در حقش نمود و هکذا سایر اصحاب رضوان
الله علیهم که در روز عاشورا بر همدیگر سبقت میگرفتند در
جدال و ابدا از کشته شدن باکی نداشتند شاعر در
حقشان گفته است بعضی نسبت بحضرت سید الشهدا
میدهند قَومٌ اِذا نُودُوا لِدَفعِ مُلِمَّةٍ وَالخَیلُ بَینَ مُدَعَّسٍ
وَمُکَردَسٍ لَبِسُوا القُلُوبَ عَلَی الدُّرُوعِ کَاَنَّهُم نَصَرُوا الحُسَینَ
فَیا لَها مِن فِتیَةٍ یَتَهافَتُونَ عَلَی ذِهابِ الاَنفُسِ عانَوا الحَبوَةَ
لَبِسُوا مِن سُندُسٍ بیان دعسه بالرمح اذا طعنه و
کردس لفا ئما الخیل اذا جعلها کتیبه کتیبه ای عزیز تعجب نکنی
از صبر و تحمل این زن و شیره زنی که بدست خود پسرشان را بجنگ
و قتال فرستادند و بعد از کشته شدن فرزند پای اصطبار
کوبیدند تا شهرهٔ آفاق گردیدند و اینست که هاجر مادر
حضرت اسمعیل بعد از اطلاع از بردن حضرت خلیل پسر را
بقربانگاه و واقعهٔ رؤیا که ابلیس ملعون بصورت مرد پیری

ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء

نزد او آمد و گفت هاجر مشغول بمناسك حج بود چون از مناسك
فارغ شد باضطراب افتاد که مبادا نازله بر پسرش رخ نموده
باشد در کمال سرعت دستها بر سر گرفته قطع مسافت نمود تا
خود را بمذبح رسانید و از قضیه با خبر شد و رفت بسوی فرزند
تا دیدار او ببیند همین که چشمش بگلوی مبارك حضرت اسمعیل افتاد
دید اثر کارد را که خراشیده است پس بجزع و فزع افتاد و از آن هول
و هراس بیمار و رنجور گردید و بهمین علت وفات نمود پس بمیدانم
مظلومه مادر اسمعیل کربلا جناب علی اکبر چه حالی داشت زمانی
که بدن پاره پاره پسرش را دید و مادر جناب علی اصغر که گلوی
بریده شده طفل معصومش را مشاهده و مادر جناب قاسم
بن حسن که بدن پایمال ستم ستور فرزندش را ملاحظه کرد
و بیچاره ام البنین مادر حضرت ابو الفضل العباس که خبر شهادت
چهار تن فرزندان ماه رویش را شنید و خال که کلام باینجا کشید
شطری از حالات سعادت آیات این بزرگواران سلاله دودمان
خلیل را برشته تحریر در آوردم اول شروع بوقایع شهادت
با سعادت اسمعیل کربلا علی اکبر سلام الله علیه کنم چه بمفاد
زیارت ناحیه مقدسه که فرموده اند اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا
اَوَّلَ قَتیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیْرِ سَلیلٍ مِنْ سُلالَةِ ابرهیم الخلیل اول
شهید از اولاد امیر المؤمنین بوده است چنانچه در بعضی کتب معتبره

مقاتل در ترتیب شهادت شهداء کربلا علیهم السلام مسطور است و یا مقصود از نسل خیر سلیل من سلالة ابرهیم الخلیل حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم بوده باشد یعنی از اولاد جبیبهٔ نقیهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا علیها صلوات الله که اول قتیل و شهید از اولاد حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیهما که از بطن بتول و نسل رسول هستند بوده باشد چنانچه فاضل مجلسی و صاحب عوالم و بعضی دیگر شهادت ان بزرگوار بعد از اولاد عقیل و جعفر و حضرت امیر المؤمنین نوشته اند چنانچه در مقاتل در میان ارباب سیر و مقاتل اختلاف است که حضرت سجاد علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام بزرگتر بود یا جناب علی بن الحسین الشهید یوم الطف سلام الله علیهم ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین میگوید و علیّ بن الحسین وهو الاکبر و لا عقب له از جملهٔ شهداء اولاد ابی طالب علیّ بن الحسین است وان بزرگتر است و نسلی ندارد و کنیهٔ مبارکش ابو الحسن است و مادرش لیلی بنت ابی مرة بن مسعود الثقفی است و مادر لیلی میمونه دختر ابی سفیان بن حرب بن امیّه است و کنیه میمونه ام شیبه بود وان بزرگوار اول کسی بود که در وقعهٔ عاشورا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید و اورا قصد کرد معویه

[illegible]

كه گفت كيست سزاوارترين مردم بامر خلافت گفتند تو گفت نه
من نيم سزاوار و شايسته ترين تمام مردم بامر خلافت علىّ بن
الحُسين بن على عليه السّلام است كه جدّش رسول الله است
و در او ست شجاعت بنى هاشم و سخاوت بنى اميّه و زهو
ثقيف بيان الزّهو الفخر و الكبر و المنظر الحسن بعد ميگويد
اين ابيات در مدح على اكبر گفته شده است

لَمْ تَرَ عَيْنٌ نَظَرَتْ مِثْلَهُ ... مِنْ مُحْتَفٍ يَمْشِى وَمِنْ نَاعِلِ
يَغْلِى نِىءَ اللَّحمِ حَتّى اِذَا ... اُنْضِجَ لَمْ يَغْلُ عَلَى الْاٰكِلِ
كَانَ اِذَا شُبَّتْ لَهُ نَارُهُ ... يُوقِدُهَا بِالشَّرَفِ الْقَائِلِ
كَيْمَا يَرَاهَا بَائِسٌ مُرْمِلٌ ... اَوْ فَرْدُ حَىٍّ لَيْسَ بِالْاٰهِلِ
اَعْنِى ابْنَ لَيْلَى ذَا السَّدَا وَالنَّدَى ... اَعْنِى ابْنَ بِنْتِ الْحَسَبِ الْفَاضِلِ
لَا يُؤْثِرُ الدُّنْيَا عَلَى دِينِهِ ... وَلَا يَبِيعُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ

بعد ميگويد تولّد جناب على بن الحُسين در زمان خلافت عثمان
بود و از جدّش حضرت على بن ابى طالب عليه الصّلوة و السّلام
و از عايشه احاديثى روايت كرده است كه ذكر ان احاديث در
اين كتاب مناسب نيست و خارج از مقصود است تمام شد قول ابو
الفرج اصفهانى ابن قتيبه دينورى در كتاب المعارف ميگويد

اولاد حضرت امام حسین علیه السّلام علی است که مادرش دختر مرة بن عروة بن مسعود الثقفی است و علی اصغر مادرش ام ولد بعد میگوید نسل حضرت امام حسین علیه السّلام از علی اصغر است سبط بن جوزی در کتاب تذکرة خواص الامّة فی معرفة الائمّة میگوید ذکر اولاد الحسین علیه السّلام علی الاکبر قتل مع ابیه یوم کربلآء ولا بقیّة له وامّه امنة بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفی وامّها بنت ابی سفیان بن حرب و علی الاصغر وهو زین العابدین والنّسل له وامّه امّ ولد میگوید علی اکبر مقتول شد در کربلاء با پدر بزرگوارش و اولادی نداد و مادرش امنة دختر مرة بن عروة بن مسعود الثقفی مادر امنة دختر ابو سفیان بن حرب است و علی اصغر و ان زین العابدین و نسل حضرت امام حسین از او ست و مادران بزرگوار ام ولد بود و کمال الدّین شیخ محمد بن طلحة شافعی در کتاب مطالب السّئول فی مناقب آل الرسول نزد در تعداد اولاد حضرت ابی عبد الله الحسین میگوید کان له من الاولاد ذکوراً و اناثاً عشرة ستّة ذکور و اربع اناث فالذکور علی الاکبر قاتل بین یدی ابیه حتی قتل شهیداً و علی الاوسط وهو سیّد العابدین وسیاتی ذکره فی بابه انشاء الله و علیّ الاصغر جآءه سهم وهو طفل فقتله و بعد سابرین را ذکر میکند شهید کربلاء را علی اکبر میدانند مسعودی نیز

در مروج الذهب شهید را علی اکبر مینامند و ابن اثیر جزری در کامل
مینویسد اول قتیل از اولاد ابی طالب علی اکبر است مادرش لیلی
ثقفیه است ابن شهر اشوب در مناقب میگوید ابناؤه علی الاکبر
الشهید امه مرة بنت عروة بن مسعود الثقفی وعلی الامام وهو
علی الاوسط وعلی الاصغر من شهربانویه الخ که علی بن الحسین
شهید را اکبر مینامند چنانچه در احوال روز عاشورا هم مینویسد
ثم تقدم علی بن الحسین الاکبر و هکذا در تعداد شهداء مینویسد
از اولاد حضرت سید الشهداء یکی علی اکبر بود در موضع دیگر
میگوید که ذکر کرده است صاحب کتاب بدیع وصاحب کتاب
شرح الاخبار اینکه نسل حضرت امام حسین علیه السلام
از فرزندش علی اکبر است بدرستیکه او بود باقی بعد از پدرش
ومقتول در کربلا علی اصغر کوچکتر از اوست و بر این رای عامه است
عقیده پس بدرستیکه علی بن الحسین که بعد از پدر ماند در روز
واقعه کربلاء سی ساله بودند و امام محمد باقر در آن روز پانزده
ساله بودند و سن شریف علی بن الحسین مقتول شهید
دوازده سال بود وزیدیه میگویند در باره علی کوچکتر که کربلاء
هفت ساله بودند و فرقه از آن زیدیه میگویند چهار ساله بودند
و بر این قول هستند جمله نسابون ابو مخنف در احوالات
مجلس یزید پلید مینویسد فاقبل یزید لعنه الله علی علی بن الحسین

وقال من هذا فقیل علی بن الحسین فقال یقولون علی بن
الحسین قد قتل فقال بلی الذی قتل سلام الله علیه هو الاکبر و
انا الاصغر فقال له انت الذی اراد ابوك ان تکون خلیفة الی
اخر کلامه لعنة الله علیه در کتاب صفوة الصفو لابی الفرج
بن جوزی له من الولد علی الاکبر و علی الاصغر وله العقب الخ
در کتاب ذخایر العقبی لمحب الدین الطبری ولد له ستة بنین
وثلاث بنات علی الاکبر واستشهد مع ابیه و علی الامام زین
العابدین و علی الاصغر و محمد و عبد الله الشهید مع ابیه و
جعفر و سکینه و فاطمه از تاریخ خمیس نقل شده و فی تاریخ الیافعی
وقتل معه ولده علی الاکبر الخ صاحب کتاب کشف الغمة علی بن
عیسی الاربلی در کتاب مذکور اولاد حضرت را که میشمرد بعینه
کلام کمال الدین شیخ محمد بن طلحة الشافعی را نقل میکند که مذکور شد
و بعد میگوید و قال ابن الخشاب ولد له ستة بنین و ثلث بنات
علی الاکبر الشهید مع ابیه و علی الامام سید العابدین و علی
الاصغر و محمد و عبد الله الشهید مع ابیه و جعفر و زینب و سکینه
و فاطمه و قال الحافظ عبد العزیز الاخضر الجنابذی ولد الحسین
بن علی بن ابی طالب علیهما السلام ستة اربعة ذکور و
ابنتان علی الاکبر قتل مع ابیه و علی الاصغر و جعفر و عبد الله
و سکینه و فاطمه و نسل الحسین من علی الاصغر و امه ام ولد و

كان افضل اهل زمانه وقال الزهري ما رايت هاشميا افضل
منه بعد از نقل اقوال خودش ميكويد والصحيح ان العليين من
اولاده ثلثة كما ذكر كمال الدين وزين العابدين هو الاوسط پس
اينهام على بن الحسين الشهيد را اكر ميدانند شيخ شهيد در
كتاب دروس در كتاب الزيارات ميفرمايد در زيارت حضرت
سيد الشهداء عليه السلام واذا زاره فليزر ولده على بن
الحسين وهو الاكبر على الاصح وهكذا شيخ كفعمى در مصباح
در فصل زيارات ميكويد ثم زر على بن الحسين عليه السلام
وهو الاكبر على الاصح من عند رجل ابيه عليهما السلام شيخ
مفيد عليه الرحمة در كتاب ارشاد ميفرمايد كان للحسين
صلوات الله وسلامه عليه ستة اولاد على بن الحسين الاكبر
كنيته ابو محمد امه شهرزنان بنت كسرى يزدجرد وعلى بن
الحسين الاصغر قتل مع ابيه بالطف وقد تقدم ذكره فيما
سلف وامه ليلى بنت ابى مرة بن عروة بن مسعود الثقفية و
جعفر بن الحسين لا بقية له وامه قضاعية وكانت وفاته
فى حيوة الحسين وعبد الله بن الحسين قتل مع ابيه صغيرا جاءه
سهم وهو فى حجر ابيه فذبحه وقد تقدم ذكره فيما مضى و
سكينة بنت الحسين وامها الرباب بنت امرء القيس بن
عدى كلبية معدية وهى ام عبد الله بن الحسين وفاطمة بنت

الحسين

الحسین وامها ام اسحق بنت طلحة بن عبد الله التمیمیة شش
نفر اولاد از برای حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه ذکر
میکند چهار نفر پسر و دو تن دختر و جناب علی بن الحسین شهید را
کوچکتر از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام
میداند شیخ ابو علی طبرسی در کتاب اعلام الوری فی اعلام الهدی
میفرماید کان له ستة اولاد علی بن الحسین الاکبر زین العابدین
امه شاه زنان بنت کسری یزدجرد بن شهریار وعلی الاصغر قتل
مع ابیه امه لیلی بنت ابی مرة بن مسعود الثقفیة والناس یغلطون
ویقولون انه علی الاکبر وجعفر بن الحسین وامه قضاعیة ومات
فی حیوة ابیه ولا بقیة له وعبد الله قتل مع ابیه صغیرا وهو فی
حجر ابیه وقد مر ذکره فیما تقدم وسکینة امها الرباب بنت امرء
القیس بن عدی بن اوس وهی ام عبد الله بن الحسین ایضا وفاطمة
بنت الحسین وامها ام اسحق بنت طلحة بن عبد الله التمیمیة شیخ
طبرسی هم حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را
اکبر و بزرگتر از علی بن الحسین مقتول میداند و میگوید مردم بغلط افتاده اند
که میگویند او است یعنی شهید طف علی اکبر بزرگتر بعینه قول شیخ
طبرسی موافق است با قول شیخ مفید علیهما الرحمة علامه مجلسی
نیز در جلاء العیون میگوید چون کسی بغیر از اولاد کرام آنحضرت
نماند علی اصغر که علی اکبر مشهور است نزد پدر آمد الخ ابن ادریس

علیه الرحمه در کتاب سرایر در این خصوص شرح مبسوطی بیان
میکند که عبارت ابن ادریس را کفعمی در حاشیه مصباح و مجلسی
اعلی الله مقامهما در جلد عاشر بحار الانوار نقل میکند و این بنده
بعینه عبارت بحار در این وجیزه تحریر میکنم سیفرماید بیان
قوله علی الأصغر هذا یدل علی ان المقتول هو الاصغر کما ذهب الیه
الاکثر من اصحابنا وقال الکفعمی ره هو الاکبر علی الاصح هکذا قاله
الشیخ الشهید قدس الله روحه فی دروسه قلت ویؤید ما ذکره
الشیخ محمد بن ادریس ره فی سرایره فانه قال ویستحب ان یزور معه
ولده علیا الاکبر وامه لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفی وهو
اول من قتل فی الواقعه یوم الطف وولد علی بن الحسین هذا فی امارة
عثمان ومدحوا بعضهم بابیات منها لم تر عین نظرت مثله
من محتف یمشی ولا ناعل اعنی ابن لیلی ذا الندا والسدا اعنی
ابن بنت الحسب الفاضل لا یؤثر الدنیا علی دینه ولا یبیع
الحق بالباطل وذهب الشیخ المفید ره فی ارشاده علی ان المقتول
هو علی الاصغر وهو ابن الثقفیة وان علیا الاکبر هو زین العابدین
امه ام ولد وهی شاه زنان بنت کسری یزدجرد قال محمد بن ادریس
والاولی الرجوع الی اهل هذه الصناعة وهم النسابون واصحاب
السیر والاخبار والتواریخ مثل الزبیر بن بکار فی کتاب انساب
قریش وابو الفرج الأصفهانی فی مقاتل الطالبین والبلاذری

والمزنی

والمزنی صاحب کتاب لباب اخبار الخلف والعمری النسابه حقق ذلک فی کتاب المجدین فانه قال وزعم من لا له بصیرة ان علیا الاصغر المقتول بالطف وهذا خطاء ووهم والی هذا ذهب صاحب کتاب الزواجر والمواعظ وابن قتیبه فی المعارف ومحمد بن جریر الطبری المحقق والازهری فی تاریخه وابو حنیفة الدینوری صاحب کتاب المفاخر من مصنفی الامامیه وابو علی بن همام فی کتاب الانوار فی تواریخ اهل البیت وموالیدهم هو من اجلة اصحابنا المحققین فهؤلاء اطبقوا علی ما ذکرنا وهم ابصر بهذا النوع انتهی کلامه اعلی الله مقامه عبارت بحار که نقل از سرایر ابن ادریس میکند ختم شد نقیر میگوید که در سرایر بعد از این الفاظ چند سطر تحقیق دیگر میفرماید قال محمد بن ادریس وای غضاضة تلحقنا وای نقص یدخل علی مذهبنا اذا کان المقتول علیا الاکبر وکان علی الاصغر الامام المعصوم بعد ابیه الحسین علیه السلام فانه کان لزین العابدین یوم الطف ثلاثة وعشرون سنة ومحمد ولده الباقر علیه السلام حی له ثلث سنین واشهر ثم بعد ذلک کله فسیدنا ومولینا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه کان اصغر ولد ابیه سنا ولم ینقصه ملخص ترجمهٔ عبارت بحار اینست که میفرماید در بیان فقرهٔ زیارت علی بن الحسین اصغر در را ایجاد دلالت میکند باینکه مقتول شهید

همانا کوچکتر است چنانچه اکثر از علماء امامیه بر این قول رفته
اند و کفعمی ره گفته است آن شهید بزرگتر است بنا بر قول اصح و
همین قسم گفته است شهید اوّل در کتاب دروس من میگویم
تایید میکند آنرا یعنی اکبر و بزرگتر بودن علی بن الحسین شهید
یوم طف را آنچه را که شیخ محمد بن ادریس در کتاب سرایر خود
بیان کرده است پس بدرستیکه او گفته است که مستحب است
که زیارت بکند زایر با حضرت سید الشهداء فرزندش
علی اکبر را که مادرش لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفی
است و او اول کسی است که در واقعهٔ کربلاء بدرجهٔ رفیعهٔ
شهادت رسید و تولد شده است این علی بن الحسین در
امارت عثمان و مدح کرده است او را بعضی از شعراء با بیاتی
که از جمله آنها این اشعار است لم تر عین نظرت مثله من
محتف یمشی و لا ناعل الخ شاعر میگوید هیچ چشم بیننده ندیده است
مثل و مانند او را از اشخاص که راه میروند پای برهنه و با کفش کنایه
از عرب و عجم چون اعراب اکثر بی کفش میباشند و عجم کفش میپوشند
در میان عرب و عجم مثل و مانند و نظیر ندارد و قصد میکند پسر
لیلی را که صاحب فضل و خیر و جود و کرم است، قصد میکنم فرزند دختر
صاحب اخلاق حمیده و مکارم پسندیده و شرف و فضل که مقصود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله است اختیار نمیکند دنیا را

بودن خود و نمیفرود شد حق را بباطل بعد میفرماید که شیخ مفید
علیه الرحمه در کتاب ارشاد رفته است براینکه مقتول و شهید
کربلاء علی اصغر است و مادرش ثقفیة است و علی اکبر زین العابدین
است و مادران بزرگوار ام ولد است که شاه زنان دختر پادشاه
عجم یزدجرد باشد محمد بن ادریس میگوید بهتر و انسب رجوع با هل
این فن است که انها علماء انساب عرب و اهل سیر و اخبار و تواریخ
هستند مثل زبیر بن بکار در کتاب انساب قریش و ابوالفرج اصفهانی
در کتاب مقاتل الطالبین و بلادری و مزنی صاحب کتاب لباب
اخبار الخلف و عمری نسابه تحقیق این مطلب را نموده است در
کتاب مجدی پس بدرستیکه او میگوید کسانی باطل کرده است ان
بی بصیرتیکه علی اصغر را مقتول و شهید کربلاء دانسته است
و این عقیده خطاء و ناپسند است باین مذهب رفته است
یعنی بعلی اکبر بودن شهید در کربلاء صاحب کتاب رد و مواعظ
و ابن قتیبه در کتاب معارف و محمد بن جریر طبری محقق و
ازهری در تاریخش و ابوحنیفه دینوری صاحب کتاب مفاخر
که از مصنفین علماء امامیه است و ابوعلی بن همام در کتاب
انوار که در سرگذشت اهل بیت علیهم السلام و تاریخ ولادتشان
میباشد پس این اشخاص اتفاق کرده اند و مطابق است قول
انها برانچه ما ذکر کردیم و انها بیشتر با بصیرت و اطلاع میباشند

باین نوع مجلسی میفرماید تمام شد کلام ابن ادریس اعلی الله مقامه
آخر میکوید بعد از چند سطر دیکر درسرایر است محمد بن ادریس
میکوید چه عار و ذلتی بما خواهد رسید یا چه کسر و منقصتی وارد
میشود بمذهب و طریقهٔ ما اکر مقتول شهید علی اکبر بوده باشد
و علی اصغر امام معصوم جانشین پدرش حضرت امام حسین ع
باشد پس بدرستیکه حضرت امام زین العابدین زاد در روز واقعهٔ کربلا
بیست و سه سال شش شهر او بود و امام محمد باقر علیه
السلام فرزندان بزرکوار سه سال و چند ماه از مرحلهٔ زندکانی
کذشته بود بعد از این همه مطالب فاو مولای ما حضرت امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام کوچکتر بنا و لاد ابی طالب بود
و نقصی بمقام سامی ان بزرکوار نرساند مقصود ابن ادریس
از این کلمات اینست اکر کسی توهم کند که اکر علی بن الحسین شهید
اکبر و بزرکتر باشد باید حضرت زین العابدین که امام بعد از پدر
بزرکوار است کوچکتر باشد شاید بمقام عالی امامت نقصی
وارد شود میفرماید اکر این توهم شود حضرت شاه ولایت که ابی
الائمة المعصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین است
باتفاق اهل سیر و تواریخ کوچکتر از برادرشان بودند و نقصی
بمقام خلافت کبری ان برکزیده علی اعلی نرساند مؤلف فاصر کوید
که شیخ مفید علیه الرحمة با اینکه حضرت امام زین العابدین را

بزرکتر

بزرکتر از اکبر میدانند در کتاب ارشاد در واقعهٔ عصر روز عاشورا
بعد از شهادت امام مظلومان از حمید بن مسلم روایت میکند
که او میکوید در نهب و غارت خیام و کندن لباس اهل بیت
طاهرین رسیدیم بعلی بن الحسین و با شمر ملعون جماعتی از
رجاله بودند و انمظلوم افتاده بود در رختخواب و در
شدت بیماری و ان قوم بیحیا کفتند بشمر ملعون آیا نکشیم
این علیل را من کفتم سبحان الله آیا کودکان راهم میکشند
بدرستیکه این کودك است و علاوه باان مرضیکه دراوست
اینقدر عجز و لابه کردم تا شر اعلاعین را از سر انمظلوم دفع
کردم مقصود اینست که اکر حضرت امام زین العابدین ع
اینقدر کوچك بودند که جزو کودکان حساب میشدند
چنانچه در بعض کتب مقاتل مثل سبط ابن جوزی وغیره
مینویسند و استصغروا علی بن الحسین ولم یقتلوه ابو مخنف مینویسد
واقبلوا علی علی بن الحسین فقال بعضهم اقتلوه وقال بعضهم
هذا طفل صغیر لا یحل قتله پس چکونه از علی بن الحسین شهید
کربلاء بزرکتر میشود ثابت وحال آنکه اکثر اهل مقاتل وسیر
نوشته اند که انجناب در روز عاشورا چنان جنک کرد و چنان شجاعتی
بروز داد و بقدری از اعلاعین بدرك فرستاد چنانچه در
بحار الانوار است حتی ضج الناس من کثرة من قتل منهم وان قتیم

شجاعت و دلیری از اطفال و کودکان معهود نیست الا اینکه سن مبارک انحضرت را زیاد تر بدانیم چنانچه عرض شد و کفایت کرد انچه را که در این مقام بعرض رسانیدیم حالا بر وی بر سر مطلب کنیه مبارکش ابو الحسن است اسم و کنیه را با شجاعت از جد بزرگوارش حضرت علی مرتضی بارث داشت چنانچه در گفتار و کردار و رفتار و جمال و کمال شباهت با محمد مختار جد عالیمقدارش داشت هنگام مبارزت این بزرگوار راهم مختلف ذکر نموده اند بعضی میگویند اول شهید و قتیل در وقعه کربلا است چنانچه ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین و شیخ محمد بن ادریس در سرائر ذکر کرده اند و عرض شد و بعضی میگویند بعد از انکه تمام اصحاب با وفای امام مظلوم بدرجه رفیعه شهادت نائل شدند و باقی نماند جز اهل بیت انحضرت که اولاد ابی طالب بوده باشد انجناب مبارزت فرمود چنانچه از ارشاد شیخ مفید و اعلام الوری شیخ طبرسی و لهوف ابن طاوس ظاهر است ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین نیز در وقعه عاشورا از مدائنی روایت میکند اول قتیل از اولاد ابی طالب است و ابن اثیر در کامل مینویسد و کان اول من قتل من ال بنی ابی طالب یومئذ علی الاکبر بن الحسین چنانچه ذکر شد و بعضی اول قتیل از اولاد حضرت امیر المؤمنین دانسته اند چنانچه سابق اشاره شد و بعضی

اورا اول قتیل از اولاد فاطمه صدیقه طاهره دانسته
اند چنانچه از عبارت شیخ ابن نما در مثیر الاحزان ظاهر
میشود و برخی غیر از اینها گفته اند و هکذا در سن مبارکش
اختلاف کرده اند اینهائیکه ولادت با سعادت انجناب را در امارت
عثمان دانسته اند مسلماً از بیست و پنج سال زیادتر میشود زیرا
که قتل عثمان را اهل سیر و تواریخ در شهر ذیحجهٔ سی و پنج هجری
نوشته که وقعه عاشورا دهم محرم شصت و یک هجری است
در چه سال از امارت عثمان متولد شده است بنظر نرسیده است
ابن شهر اشوب در مناقب میگوید هیجده سال و گفته اند که
بیست و پنج سال از عمر شریف او گذشته بود شیخ مفید علیه
الرحمة در ارشاد میفرماید نوزده سال داشتند در روز
عاشورا در بحار و عوالم از محمد بن ابی طالب نقل و روایت
میکند که هیجده ساله بود شیخ طبرسی در کتاب اعلام الوری
میفرماید وله یومئذ بضع عشر سنه در مجمع البحرین میگوید بضع
باکسره مفتوح هم میشود از سه تا نه و گفته اند ما بین سه
تا ده را میگوید پس سن مبارکش را طبرسی از سیزده کمتر و از
نوزده یا بیست بالاتر ندانسته است ابن نما میگوید در روز
عاشورا عمر شریفش از ده سال زیادتر بود اقوال زیدیه هم
که سابق ذکر شد حال شمهٔ از قتال و جدال آن شاهنشاه

زاده بی مثال عرض کنم چون این وجیزه بپارسی نوشته شده
است بهتر است عبارات کتاب جلاء العیون علامه مجلسی
علیه الرحمه را که جامع اکثر اقوال کتب نقل کنم در مقام لزوم
نیز بعضی از مقاتل معتبره را که مجلسی علیه الرحمه متعرض نشده
بر شته تحریر خواهم آورد علامه مجلسی رضوان الله علیه بعد
از ذکر شهادت حضرت ابی الفضل العباس ع میفرماید چون
عباس شهید شد و کسی از اهل بیت رسالت بغیر اولاد
کرام آنحضرت نماند علی اصغر که بعلی اکبر مشهور است بنزد پدر
بزرگوار آمد و آهنگ میدان کرد و آن خورشید فلک امامت
در آنوقت هیجده سال از عمر شریفش گذشته بود و بیست
و پنج سال نیز گفته اند و اول اصح است و در حسن و جمال و
فضل و کمال عدیل و مثال خود نداشت و بصورت شبیه ترین
مردم بود بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هرگاه
اهل مدینه مشتاق لقای آنحضرت میشدند بنزد آن امام زاده
عدیم المثال میآمدند و بجمال باکمالش نظر میکردند حضرت
امام زین العابدین علیه السلام فرمود که چون آن امام زاده
عالی تبار متوجه میدان کارزار شد حضرت امام اخیار آب
از دیدهای مبارکش فرو ریخت و رو بجانب آسمان کردانید و
بروایتی ریش و محاسن مبارکش را بسوی آسمان بلند کرده

و ابومخنف در احوالات مجلس یزید مینویسد که یزید ملعون بعد از مکالمه با حضرت امام زین العابدین امر بضرب عنقه فبکی علی بن الحسین فقالت ام کلثوم یا یزید لقد رویت الارض من دماء اهل البیت ولم یبق غیر هذا الصبی الصغیر صح

بروایتی انگشت شهادت را بسوی آسمان بلند نمود و گفت خدایا
تو گواه باش بر ایشان که فرزند حضرت رسالت و شبیه ترین
مردم در رفتار و کردار و صورت و سیرت بانحضرت بسوی
ایشان میرود و هرگاه مشتاق لقای پیغمبر تو میشدیم بسوی جمال
او نظر میکردیم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان منع کن
و ایشانرا پراکنده گردان و والیان را از ایشان راضی مگردان
که ایشان ما را طلب کردند که یاری کنند شمشیر کین بروی ما
کشیدند پس حضرت بر عمر سعد نحس لعین بانگ زد که چه میخواهی
از ما ای بدترین اشقیا خدا رحم ترا قطع کند چنانچه رحم مرا
قطع کردی و هیچ کار ترا بر تو مبارک نگرداند و بعد از من
بر تو مسلط گرداند کسی را که ترا در میان رخت خواب ذبح کند
چنانچه رحم مرا قطع کردی و قرابت حضرت رسول را در حق ما
رعایت نکردی پس باواز بلند این آیه را که در شان اهل بیت
نازل شده تلاوت نمود اِنَّ اللهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْرٰهِیمَ
وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ
پس آن شاهزاده نامدار و آن امام زاده عالیمقدار مانند خورشید
تابان از افق میدان طالع گردید و عرصه نبرد را بجمال خود منور
گردانید و جمیع لشکر مخالف حیران جمال آن آفتاب اوج عزت و جلال
گردیدند چون بمیان میدان رسید چندان که مبارز طلبید کسی

جرات محاربهٔ او ننمودان شیر بیشهٔ هیجا تیغ از نیام کشید
وسخت بران ملاعین حمله اورد واین رجز بروایت ابن
شهراشوب میخواند انا علی بن الحسین بن علی من عصبة
جد ابیهم النبی نحن وبیت الله اولی بالوصی والله
لا یحکم فینا ابن الدعی اضربکم بالسیف احمی عن ابی
اطعنکم بالرمح حتی ینثنی طعن غلام هاشمی علوی
وان لعینان شقاوت اثار راطعمهٔ شمشیر اتش بار خود کردانید
و بهر طرف که حمله میکرد کروهی را بر خاک هلاکت میافکند بهر
جانب که توجه میفرمود از کشته پشته میساخت تا انکه
بروایت امام زین العابدین چهل و پنج کس را طعمهٔ شمشیر اتش
بار خود کردانید و بروایت معتبرهٔ دیکر یکصد و بیست نفر از
ان بی دینانرا با انحال عطش بسوی عذاب سقر فرستاد بروایت
سید البشریتی که هرکز دیکر تشنه نخواهی شد پس مراجعت کرده
بنزد پدر بزرکوار خود وکفت ای پدر مهربان از تشنکی بجان
امده ام اکر شربت ابی بیابم دمار از دشمنان بر میاورم حضرت
امام حسین سیلاب اشک از دیده بارید وکفت ای فرزند
ارجمند سعادتمند بر محمد مصطفی و علی مرتضی و پدر تو دشوار است
که ترا با این حال تشنه ببینند و شربت ابی بتو نتوانند رسانند
پس زبان جکر کوشهٔ خود را در دهان معجز نشان خود کذاشت

ومکید و انکشتر خود را بان فرزند دلبند داد که در دهان
کذاشت و فرمود ای نور دیده برو بجنک دشمنان که باین
زودی از دست جد بزرکوار خود از حوض کوثر سیراب خواهی
شد بروایتی فرمود برو ای فرزند بجنک دشمنان امیدوارم
شام نکنی مکر اینکه جدت ترا سیراب کند بکاسه سرشار
خودش شربتی که هرکز تشنه نشوی بعد از ان پس باز انجکر کوشه
سید الشهدا و سبط شیر خدا خود را بر قلب سپاه مخالف
زد و بروایت ابن شهر اشوب این رجز را میخواند الحرب قد بانت
لها الحقایق واظهرت من بعدها مصادق والله رب
العرش لا نفارق جموعکم او تغمد البوارق وان شیر بیشه
شجاعت پیوسته از ان ملاعین بدکردار کشتار نمود تا شصت
نفر دیکر از ان ظالمین کفار را بقعر نار فرستاد بروایت بحار
و عوالم هشتاد نفر دیکر که دویست نفر تمام از ان قوم بدفرجام
بجهنم فرستاد و بروایت سید و ابن نما ابن سبط حیدر
کرار جنک و کشتاری کرد جنک سخت بزرکی و کشت از ان
جماعت جمع کثیری و کوفیان را از قتل انجناب بسی احتراز و
اجتناب بود و در اخر منقذ بن مرة عبدی لعنه الله کفت
کناهان عرب بر من که اکر باز بدینکونه بر لشکر حمله کند پدرش را
بمرک او بنشانم دفعه دیکر که سبط حیدر حمله اورد منقذ

ملعون ضربتی بر سر آن سرور زد که بر روی زمین در افتاد
و بر گردن اسب چسبید و اسب او را بمیان لشکر مخالفان
برد و آن بیرحمان پر جفایان جگر گوشه رسول خدا را بضرب
شمشیرها پاره پاره کردند و بروایت سید بن طاوس در
لهوف تیری منقذ حرام زاده بآن امام زاده آزاده زد که
از اسب در افتاد و غلطید آه پس فریاد زد که ای پدر بزرگوار
اینک جدّ عالیمقدارم مرا از کاسه سرشار سیراب گردانید که دیگر تشنه
نخواهم شد و کاسه دیگر را برای تو بر کف گرفته و انتظار تو میکشد
مولف گوید شاید سر این گفتگوی آن امام زاده مظلوم با آن امام معصوم
این باشد که چون جناب علی اکبر مراجعت فرمود از میدان با آن زور
شجاعت و جنگ نمایان در عوض جایزه از پدر بزرگوارش پادشاه
عالمیان شربت آبی طلب نمود آن امام مظلوم چون آب نداشته جواب
نفی دادند زبان بر دهان فرزند گذاشتند یعنی پسر جان ببین
پدرت از تو تشنه تر است و زبانم خشک تر جناب علی اکبر خواستند از
این کلام بشارتی بپدر بزرگوار بدهند که هم رفع خجلت و نگرانی از آنحضرت
بشود از سیراب شدن فرزندش بدست مبارک جدش و هم
بشارت آماده بودن آبی برای پدر تشنه جگر داده باشند و بروایت
دیگر تیر بر حلق مبارکش آمد و سیلاب خون جاری شد و در خون
خود میغلطید ناگاه فریاد زد ای پدر بزرگوار بر تو باد سلام

واینک جدّ من حضرت رسول الله بر تو سلام میرسانند وانتظار
تو میکشد پس نعره زد و مرغ روحش بریاض جنان پرواز کرد و
بروایت ابی مخنف کمین کرد ملعونی که در کمین او بود پس عمود آهنین
بر فرق نازنین مبارک آن مظلوم زد که از اسب بر زمین افتاد و بر
خواست و نشست فریاد زد ای پدر مهربان بر تو باد از من سلام و
اینست جدم رسول خدا و این است پدرم علی مرتضی و این است جده
ام فاطمهٔ زهراء و این است جدهٔ دیگرم خدیجهٔ کبری وانها میگویند
شما که تعجیل کن تعجیل کن که انها مشتاق بسوی تو هستند و این بگفت
واز این دنیای فانی بملک جاودانی رحلت فرمود حضرت سیدالشهدا
چون بانگ فرزند را شنید صیحه عظیمه زد و بر سر آن شهید تیغ ناکام
جفا آمد و او را بانحال مشاهده کرد قطرات عبرات از دیده بارید
و آه حسرات جهانسوز از سینهٔ غم اندوز بر کشید و فرمود خدا
بکشد گروهی را که تو را بکشتند چه بسیار شکفتنی مرد که این جماعت
بر خداوند قاهر غالب جرات کردند و از رسول خدا نهراسیدند و
پردهٔ حرمت انحضرت را دریدند و فرمودند یا ولدی علی الدنیا بعدک
العفا یعنی ای فرزند دلبند بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا
و نیست و نابود باد اثار دنیا و بروایت معتبره از بطنان عرش منادی
خداوند عالم ندا در داد که یا اباعبدالله علی الدنیا بعدک العفا
یعنی ای حبیب من حسین بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا

بروایت شیخ طریحی در منتخب پس حضرت سید الشهداء آمد بسوی فرزند و بشتافت و صفوف لشکر را بشکافت وانقوم بجیارا پراکنده کرد از اطراف و و بصدای بلند صیحه همی زد پس پردکیان عصمت شبند فریاد ناله وشیون براوردند حضرت بانها فرمود ساکت باشید پس بدرستیکه گریه از دنبال دارد پس برداشت سر فرزند دلبندش را و بردامن گذارد و خون از صورت مبارکش پاک میکرد بروایت سید در طفوف صورت مبارک خود را بر صورت خونین فرزند گذارد واشک حسرت از دیدکان همی بارید و میگفت خدا بکشد کشندکان ترا تا اخر کلام مبارکش که ذکر شد در مقتل ابی مخنف فرمود ندای فرزند دلبندم اما تو راحت شدی از دنیا و ظلم و ستم ان و بحقیق که رفتی بسوی روح و ریحان یعنی بهشت جاودان و باقی ماند پدرت چه بسیار زود است که بتو ملحق شود یعنی ای فرزند خودت رفتی و اسوده شدی پدر ترا با این داغ جان گداز با مشتی زنان داغ دیده بی یار و یاور در مقابل این همه دشمنان ایستادند و میفرمودند

ستمکر کذاردی

انا لله وانا الیه راجعون پرسیدم این زن کیست گفتند دختر امیر المؤمنین زینب خواهر حسین است در جلد ششم ناسخ التواریخ است حضرت امام حسین فرزند را بر سینه چسبانید و چهره مبارک بر چهره او نهاد علی اکبر چشم بگشود و عرض کرد ای پدر بزرگوار می بینم که درهای اسمان باز شده و حوران بهشتی فراز امدند و جامهای

سرشار از شربت برکف دارند ومرا بسوی خویشتن میخوانند
اینک بدان سرای سفر میکنم وددخواستدارم که این پردکیان بی یار
ویاور در سوکواری من چهره نخراشند این بکفت ودرکذشت
حضرت سید الشهداء فرزند شهید برداشت وبرد در سراپرده
اورد وفریاد یا ثمرة فؤاداه ویاقرة عیناه از اهل بیت برخواست و
حمید بن مسلم راوی کوید چون علی اکبر شهید شد دیدم زنی مانند
افتاب بی تاب از حرم محترم انحضرت بیرون امد وفریاد واویلاه
وواثبوراه برکشید وفرمود اینور دیدهٔ اخیار وای میوهٔ دل افکار
وای حبیب برادر بزرکوار پس امد وجسد مطهر ان امامزاده
عالیمقدار در برکشید وفریاد براورد وسخت بنالید کفتم
کیست کفتند زینب دختر امیر المؤمنین است ان وقت حضرت
امد ودست اورا کرفت وبسوی خیمه برکردانید وفرزند دلبند
خودرا برداشت ودرمیان سایر شهیدان کذاشت بروایت ابی
مخنف ان زن فریاد میکرد ای فرزند وای قوت قلبم کاش من امروز
کور میبودم ویا در زیر خاک بودم وحضرت بیامدند واورا بخیمهٔ
خود بردند ونیز انحضرت از کریهٔ ان مخدره بکریستند وبروایت شیخ
مفید در ارشاد امر فرمود جوانان خودرا وفرمود بردارید نعش
برادر خودتان را پس برداشتند ان شهید مظلوم را وبردند کذاردند
مقابل خیمهٔ که جلوان جنک میکردند فاضل دربندی ... از اسرار

و منم بودم ... انا لله و انا الیه راجعون
پرسیدم این زن کیست گفتند زینب دختر
امیر المؤمنین خواهر حسین است

الشهادة از شیخ مفید نقل میکند و شیخ روایترا بجابر بن عبد الله
الانصاری میرسانند که گفت بعد از انکه جناب علی بن الحسین را شهید
کردند حضرت امام مظلومان گریه کنان از مرگ فرزند داخل خیمه شد
سکینه مظلومه عرض کرد بپدر بزرگوارش چه شده است که تورا
می بینم با جان خود در افتادی و چشمهای مبارک بدو ران امده گویا
خبر مرگ خود میدهی برادر رشیدم علی کجا است حضرت فرمود نور دیده
لئیمان او را بقتل رسانیدند و بدن شریفش را بخاک و خون اغشته
پس انمظلومه فریاد وا اخاه و وا مهجه قلباه بر کشید و خواست از خیمه
بیرون رود حضرت در پی او رفتند و فرمودند ای سکینه جان از
خدا بپرهیز و صبر و شکیبائی را پیشه کن عرض کرد ای پدر بزرگوار
چگونه میتواند صبر کند خواهری که برادرش را کشته اند و پدرش را
از خانمان اواره و در بدر کرده اند امام مظلوم فرمودند انا لله و
انا الیه راجعون بعد مجلسی در کتاب جلاء العیون میفرماید از
حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که اول کسیکه از فرزندان
ابو طالب در ان صحرا بتیغ اهل جفا شهید شد علی اکبر بود راوی گفت
کرد این حال دیدم کودکی از سرادق عصمت و جلالت بیرون امد
مانند خورشید تابان و دو گوشواره در گوش او بود و از وحشت و
حیرت بجانب چپ و راست مینگریست و گوشوارها از اضطراب و
بیم لرزان بود ناگاه هانی بن ثبیت حرام زاده سنگین دل از لشکر

عمر جدا شد وضربتی بران طفل معصوم زد واورا شهید کرد
وشهربانو مدهوش ایستاده بود ویارای سخن گفتن وحرکت
کردن نداشت ومشهور انست که مادر علی اکبر لیلی دختر ابی مره
سقفی بود واز روایت معتبره ظاهر میشود که شهربانو در انصحرا
نبود ودرانوقت در حجره نبود چنانچه در موضع دیگر بیان نشده
مؤلف میگوید ابن اثیر در کامل بعد از شهادت پسران حضرت
امیر المؤمنین الا حضرت عباس مینویسد کودکی از یک خیمه از
خیام طاهره بیرون امد وچوبی از چوبهای خیمه را گرفته و
نگاه میکرد که انه وحشت وواهمه وبیم اورا گرفته ملعونی با جمله
اورد ومیگویند هانی بن ثبیت بود وان طفل معصوم را شهید کرد
وَلَمْ تَرْعَيْنِي كَالصِّغَارِ مُصَابُهُمْ يُقَلِّبُ أَكْبَادَ الْكِبَارِ عَلَى الْجَمْرِ

ذکر شهادت حضرت قاسم ع

مجلسی علیه الرحمه مبارزت انجنابرا بعد از شهادت اولاد مسلم
وعقیل وجعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم نوشته است قبل
از شهادت اولاد امیر المؤمنین ولی شیخ مفید وسید بن طاوس
وابن نما علیه الرحمة بعد از شهادت حضرت علی اکبر ذکر میکنند
وابو مخنف شهادت اولاد حضرت امام حسن علیه السلام را
قبل از شهادت جناب علی اکبر وبعد از شهادت اولاد ابی طالب

مجتبی علیهما السلام بعد از مجاهده بسیار

جیما نقل میکند وما روایت فاضل مجلسی علیه الرحمه را از کتاب
جلاء العیون نقل میکنم وهرجا اختلافی است از کتب معتبره مقاتل
نیز ایراد مینمایم میفرماید پس قاسم پسر حضرت امام حسن مانند قمر
تابان بمید درخشید وهنوز بحد بلوغ نرسیده بود نزد عم بزرگوار آمد
ورخصت جهاد طلبید حضرت امام شهداء او را در بر کشید و
اینقدر گریست که نزدیک شد که مدهوش گردد وهرچندان
امام زاده بزرگوار در طلب رخصت جهاد مبالغه مینمود حضرت
مضایقه میفرمود تا آنکه بر پای عم بزرگوار افتاد وچندان بوسید
وگریست واستغاثه کرد تا آنکه از امام حسین رخصت حاصل
کرد وبمیدان در آمد وعرصه قتال را از نور جمال خود روشن
کرد با آن خورد سالی سی وپنج نفر از اشقیاء لئام بجبار را بعرصه
فنا فرستاد ودر بحار میفرماید بعد از تحصیل رخصت واجازه
مبارزت بیرون آمد درحالتیکه میگریست واین رجز رامیخواند
اِنْ تُنْکِرُونِی فَاَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سِبْطُ النَّبِیِّ الْمُصْطَفَی الْمُؤْتَمَنِ
هٰذا حُسَیْنٌ کَالْاَسِیرِ الْمُرْتَهَنِ بَیْنَ اُناسٍ لا سُقُوا صَوْبَ الْمُزْنِ
ابن شهر آشوب در مناقب مینویسد این رجز رامیخواند اِنّی اَنَا الْقاسِمْ
مِنْ نَسْلِ عَلِیٍّ نَحْنُ وَبَیْتِ اللهِ اَوْلٰی بِالنَّبِیِّ مِنْ شِمْرِ ذِی
الْجَوْشَنِ اَوِ ابْنِ الدَّعِی در موضع دیگر این رجز رامیخواند اِنْ تُنْکِرُونِی
فَاَنَا ابْنُ حَیْدَرَه ضِرْغامُ آجامٍ وَلَیْثٌ قَسْوَرَه عَلَی الْاَعادِی

مبشود

شد

مثل ریح صرصره   اکیلکم بالسیف کیل السندره و
صورت مبارکش مثل پاره ماه بود و جنگ کرد جنگ کردن
سختی تا اینکه از آن ملاعین با صغر سن سی و پنج نفر بجهنم فرستاد
راوی گوید که حمید بن مسلم باشد من در لشکرگاه عمر بودم دیدم
کودکی از لشکر امام حسین جدا شد و متوجه لشکرگاه گردید
نور از جبین مبین او میتابید و پیراهنی و ازاری پوشیده
بود و دو نعل در پا کشیده بود و بند نعل راست او گسیخته
بود مؤلف گوید در مقاتل الطالبین و سایر کتب مقاتل منقول بند
حمید بن مسلم میگوید بند یکتای نعلین او گسیخته بود و فراموش
نمیکنم که آن بند نعل چپ بود در آن حال عمر پسر سعد ازدی گفت
که بخدا سوگند که میروم تا او را بقتل آورم گفتم سبحان الله آیا
دل تو تاب دارد که بر او ضربت بزنی بخدا سوگند اگر تیغی بر من
حواله کند دست نمیگشایم بدفع آن و این گروهی که او را در میان
گرفته اند او را کافی است پس آن ملعون بدگهر اسب تاخت و
ضربتی بر سر آن امام زاده مطهر زد که برو در افتاد و فریاد
کرد وا عماه مرا دریاب ناگاه دیدم که امام حسین مانند عقاب
آمد و صفها را بشکافت چون شیر خشمناک بر آن کافران بی
باک حمله کرد و تیغ حواله عمر قاتل آن امامزاده مظلوم کرد آن
لعین دست پیش آورد حضرت دست او را جدا کرد آن ملعون

فریاد زد لشکر اهل نفاق جمع شدند که آن ملعون را از دست حضرت
رها کنند جنگ در پیوست و آن ملعون کشته شد و آن طفل معصوم در
زیر سم اسبان مخالفان کوفته شد چون حضرت آن کافران را دور
کرد بر سر فرزند گرامی برادر خود آمد دید که پا بر زمین میساید و عزم
پرواز اعلی علیین دارد جوی اشک حضرت از دیدهای مبارکش جاری
شد و گفت بخدا سوگند که بر عم تو گرانست که تو او را بیاری خود بطلبی
و او یاری تو نتواند کرد خدا دور گرداند از رحمت خود آنها را که تو را
بقتل آوردند و وای بر گروهی که پدر و جد تو خصم ایشان باشد
پس حضرت آن شهید معصوم را برداشت و سینه‌اش را بر سینهٔ
خود گذاشت و پاهای او بر زمین میکشید و او را برد تا در میان
کشتگان اهل بیت خود انداخت و گفت خداوندا کشندگان ما را
بکش و جمعیت ایشان را پراکنده گردان و احدی از ایشان را مگذار
و هرگز ایشان را میامرز پس فرمود ای پسر عمان من وای اهل بیت
و برادران من صبر کنید که بعد از این روز مذلت و خواری دیگر
نخواهید دید و بعزت و سعادت ابدی خواهید رسید تمام
شد کلام مجلسی علیه الرحمه در کتاب جلاء العیون مؤلف قاصر
گوید اینکه فاضل مجلسی میفرماید که جناب قاسم در زیر سم اسبان
مخالفان کوفته شد ظاهر اینست که عمر سعد ازدی ملعون قاتل
آن امام زادهٔ مظلوم در زیر سم اسبان پایمال شد چنانچه

ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین مینویسد بعد از آن
که حضرت امام حسین با استغاثه جناب قاسم بمیدان تشریف
میآورد فضرب عمرا بالسیف فاتقاه بساعده فاطنها من
لدن المرفق ثم تنحی عنه وحملت خیل عمر بن سعد فاستنقذوه
من الحسین فلما حملت الخیل استقبلته بصدورها وجالت فو
فلم یرم حتی مات لعنه الله واخزاه فلما تجلت الغبرة اذا بالحسین
علی راس الغلام وهو یفحص برجله الخ یعنی حضرت سید الشهداء
شمشیر حواله عمر ازدی فرمود آن ملعون بازوی نحس پیش
آورد شمشیر آنحضرت دست آن خبیث را از مرفق جدا کرد بعد آنحضرت
از آن ملعون کناره کردند لشکر عمر سعد حمله آوردند تا آن ملعون را از
ضرب شمشیر آتشبار آن امام ابرار نجات بدهند پس وقتیکه لشکر
حمله آوردند سواران او را جلو سینه‌های اسبان انداختند ودر
جولان وتکاپوی اسبان پایمال کردند وپیوسته لکدکوب کردند
تا مرد خدا او را لعنت کند وبعذاب ذلت وفضیحت آخرت گرفتار
نماید پس همین که گرد وغبار برطرف شد ناگاه حضرت امام حسین ع
بر سر آن جوان ناکام مظلوم ایستاده بود وآن شهید در حال
جان دادن بود وپاهای مبارکش بر زمین میسائید از این عبارت
ظاهر میشود بلکه از مات لعنه الله واخزاه صریح است که عمر سعد
ازدی کوفته وپایمال سم ستوران گردید وهکذا شیخ مفید ره

در ارشاد میفرماید فضرب عمر بن سعد بن نفیل بالسیف فاتقاها بالساعد فقطعها من لدن المرفق فصاح صیحة سمعها اهل العسکر ثم تنحى عنه الحسين وحملت خيل الكوفة ليستنقذوه فوطئته بارجلها حتى مات وانجلت الغبرة فرايت الحسين قائما على راس الغلام وهو يفحص برجله الخ و نیز طبرسی در اعلام الوری مینویسد فضرب عمرو بن سعيد بالسيف فاتقاها بالساعد فاطنها من لدن المرفق فصاح صيحة سمعها اهل العسكر ثم تنحى عنه الحسين وحملت خيل الكوفة ليستنقذوه فوطئته بارجلها حتى مات وانجلت الغبرة فرايت الحسين قائما على راس الغلام وهو يفحص برجله الخ ترجمه مثل سابق است وابن هم ظهور دارد بلکه اظهر است که عمر از دست ملعون زیر سم اسبان کوفه شد شیخ ابن نما در مثیر الاحزان میگوید وضربه بالسيف فاتقاها بالساعد فاطنها من المرفق فصاح صيحة سمعها اهل العسكر ثم تنحى عنه الحسين وحملت خيل الكوفة فوطئته بارجلها حتى مات ورايت الحسين قائما على راس الغلام وهو يفحص برجله الخ ترجمه این عبارت هم مثل ترجمه عبارت ارشاد است ومقاتل الطالبین است ومعلوم است که عمر ملعون پایمال اسبان شد سید بن طاوس علیه الرحمه در کتاب لهوف مینویسد فضربه ابن فضيل بالسيف فاتقاها بالساعد فاطنه من لدن المرفق فصاح صيحة سمعها اهل العسكر وحمل الكوفة

ليستنقذوه

اهل

ليستنقذوه

لیستنقذوه فتوطائه بارجلها حتی مات وانجلت الغبرة فرأی
الحسین ع قائماً علی راس الغلام وهو یفحص برجله الخ وتیز (الجلل)
طبرسی در اعلام الوری مینویسد فضرب عمرو بن سعید
بالسیف فاتقاها بالساعد فاطنها من لدن المرفق فصاح
صیحة سمعها اهل العسکر ثم تنحی عنه الحسین وحملت
خیل الکوفة لیستنقذوه فتوطائه بارجلها حتی مات وانجلت
الغبرة فرایت الحسین قائما علی راس الغلام وهو یفحص برجله
الخ ترجمه مثل سابق است واین هم ظهور دارد بلکه اظهر است
که عمر ازدی ملعون زیر سم اسبان کوفته شد شیخ ابن نما
نیز در مثیر الاحزان میگوید وضربه بالسیف فاتقاها
بالساعد فابانها من المرفق فصاح صیحة سمعها اهل
العسکر ثم تنحی عنه الحسین وحملت خیل الکوفة لیستنقذوه
فتوطأته بارجلها حتی مات ورأیت الحسین قائما علی راس الغلام
وهو یفحص برجله الخ ترجمه این عبارت هم مثل ترجمه عبارت
ارشاد است ومقاتل الطالبین است ومعلوم است که عمر ملعون
پایمال اسبان شد سید بن طاوس در کتاب لهوف مینویسد
فضرب ابن نفیل بالسیف فاتقاها بالساعد فاطنه من لدن
المرفق فصاح صیحة سمعها اهل العسکر وحمل اهل الکوفة
لیستنقذوه فوطائه الخیل حتی هلک الخ ابن اثیر مینویسد فضرب

عمرا بالسیف فاتقا و بیده فقطع یده من المرفق فصاح وحملت
خیل الکوفة لیستنقذوا عمرا فاستقبلته بصدورها وجالت
علیه فوطاته حتی مات وانجلت الغبرة والحسین واقف
علی راس الغلام وهو یفحص برجله الخ از عبارت فحول متقدمین
که گذشت معلوم میشود کوفته و پایمال شده اسبان عمر سعد
ازدی ملعون قاتل امامزاده مظلوم است زیرا که بقواعد
عربیه مرجع ضمیر باسم ظاهر و محلیکه نزدیکتر بضمیر است مبتدا
وسیاق عبارات و ضمایر از لفظ فاتقاه ببعد تماما راجع
بعمر ازدی ملعونست و علاوه حتی مات لعنه الله واخزاه
که ابو الفرج اصفهانی نوشته است و حتی هلک سید بن
طاوس در لهوف فرموده است که صریح است مقصود شان
عمر ازدی ملعون قاتل جناب قاسم است ولی فاضل
مجلسی در بحار و هم در جلاء العیون که ذکر نموده جناب قاسم بن
حسن علیهما السلام را میتوان گفت کوفته و پایمال سم ستوران
گردید شاید بعبارت صریح از کتب دیگر واقف شده اند
که ما ندیده ایم از مقتل خوارزمی روایت شده بهمان عبارت
تا لفظ وحملت اهل الکوفة فاستنقذوه من ید الحسین فوقف
الحسین علی راس الغلام وهو یفحص برجله دیگر پایمال شدن
هیچ کدام نیست در مقتل ابی مخنف بعد از شهادت اصحاب

راجع [illegible]

و انصار و اولاد ابی طالب جمیعاً الا حضرت علی اکبر و ولد حسن مجتبی
علیهم السلام مینویسد حضرت سید الشهداء غریب صحرای کربلا
ارواح العالمین له الفداء چون غربت و وحدت و تنهائی خود را
دیدند شروع کردند بفریاد و نداء واغربتاه و واعطشاه و واقلة
ناصراه اما من معین یعیننا اما من مجیر یجیرنا اما من ناصر ینصرنا
اما من محام عن حرم رسول الله یعنی وای از غربت و تنهائی وای
از شدت عطش وای از کمی ناصر و کمک یا کسی هست که ما را یاری کند
ایا کسی هست که ما را پناه دهد یا کسی هست که ما را یاری کند یا حمایت
کننده هست از حرم پیغمبر میگوید پس از خیام مبارک حسینی دو نفر
جوان بیرون امدند مثال دو ماه تابان اسم مبارک یکی احمد و اسم
دیگری قاسم هر دو پسران حضرت امام حسن مجتبی و میگفتند
لبیک لبیک ای اقا و سید ما هنوز ما در حضور مبارک هستیم بفرما
بما انچه را که میفرمائی صلوات و درود خدا بر تو باد پس حضرت
بان دو امامزاده والا مقام فرمودند حمله اورید باین ملاعین بیا
و حمایت کنید از حرم جد خودتان سید المرسلین روزگار غدار
دیگر غیر از شما برای من باقی نگذارده است پس جناب قاسم بمیدان
روان شدند و در انوقت چهارده سال از عمر شریفش گذشته
بود و حمله اورد باین جماعت ملاعین مثل شیر ژیان که برمه گوسفندان
افتد پیوسته از ان روباه صفتان میکشت تا اینکه هفتاد نفر سوار

تا مقدار از آن ملاعین کشت و به بئس البوار فرستاد پس ملعونی
در آن گیر و دار کمین کرد آن نور چشم سید ابرار را ضربتی بر سر مبارکش
زد که فرقش را شکافت از اسب بر زمین افتاد و بر رو در افتاد
و در خون خود میغلطید و فریاد کرد ای عم بزرگوار مرا دریاب حضرت
با سرعت بطرف آن مظلوم شهید آمدند و جماعت لشکر را از دور
او پراکنده کرد و ایستادند بر سر او و آن امامزاده مظلوم پاها را
بر زمین میزد تا اینکه مرغ روحش باشیان قدس پرواز نمود
حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء از اسب بزیر آمده بدن
شریف قاسم را بر پشت اسب گذارد و میگفت بار الها خداوندا
تو میدانی این قوم ما را خواندند که یاری کنند ما را آنها گذاردند
و یاری ما نکردند و با دشمنان ما همراهی کردند بر قتل ما بار خدایا
نگه دار از آنها قطرات باران را و محروم بگردان برکتهای خود را از ایشان
خداوندا جماعت ایشان را متفرق کن و بگردان آنها را با راء مختلفه
که هیچ وقت متفق الکلمه نباشند و هرگز از ایشان راضی مباش
ایخداوندگارا اگر نصرت را در این دار دنیا از ما برداشتی ای پس ما را در
آخرت یاری کن و از ذخیره آخرت ما بگردان و انتقام ما را از
جماعت ظالمین بکش بعد از آن حضرت نگاهی بجناب قاسم جوان
ناکام کرد و بر او گریستند و فرمودند سخت و دشوار میباید
بخدا قسم است بر عموی تو که او را بخوانی و نتواند ترا جواب گوید

پس بعد از ان فرمود این روزیست که کم است یاری کننده ان و بسیار است جنایه وقتل و نهب و سبی وکشتکان اهل بیت بروایتی امام مظلوم سینۀ برادرزاده را بر سینه کرفته چنانچه پاهای او بر زمین همی کشید و همی اورد تا نزد فرزند خویش علی در میان شهدای اهل بیت کذاشتند و فرمودند اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تغادر منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا صبرا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی لا رایتم هوانا بعد ذلک الیوم ابدا مجلسی ره در جلاء العیون میکوید بروایت حضرت امام زین العابدین علیه السلام امامزاده شهید سه نفر از انکافران را بعذاب شدید جهنم فرستاد و قصۀ دامادی او در کتب معتبره بنظر حقیر نرسیده است ولی شیخ طریحی در منتخب شهادت جناب قاسم را بنحوی دیکر ذکر میکند چون شیخ طریحی از ثقات وبزرکان علماء امامیه است لذا ترجمۀ او را بفارسی مینکارم مینویسد زمانیکه منجر شد امر حضرت سید الشهداء بجنک در کربلا وکشته شد جمیع اصحاب و یاوران ان بزرکوار و نوبت باولاد برادرش رسید جناب قاسم بن الحسن قدم همت پیش کذارد بحضور مبارک امام امد وعرض کرد ای عم بزرکوار اجازه ده که تا بسوی این کفار بروم وجان خود را نثار کنم حضرت فرمودند بقاسم ای نور بصرم وای پسر برادرم تو نشانه ویادکار از برادر بزرکوار هستی میخواهم تو برای من باقی بمانی تا بوجود تو تسلی بیابم ببرادران

ایستادن جناب قاسم در [illegible] در پهلوی جناب

مظلومان

قاسم اجازت مبارزت داد و بقاسم اجازت مبارزت نداد پس
قاسم مهموم و مغموم پریشان و گریان با قلب شکسته و خالی بس آشفته
در گوشه نشسته و سر بر زانوی غم گذاشته در دریای حزن و اندوه
و غصه فرو رفته ناگاه بخواطرش امد از ان بازوبند و تعویذی که
پدرش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام ببازوی او بسته و نوشته
بود و فرموده بود بجناب قاسم هر وقت بتو همی و غمی روی دهد پس بر تو
باد بباز کردن تعویذ و بازوبند و بخواندن ان پس انچه که درج شده است
عمل نما بتمام انچه در او می نگری پس جناب قاسم با خود گفت در این مدت
که از عمرم گذشته است تا کنون بچنین مصیبتی که مبتلا و گرفتار شده ام
امروز بمن وارد نشده است هرگز پس بازوبند را باز کرد و مهرش را
برداشت و بمکتوبش نگریست دید که نوشته است ای فرزند دلبندم
ای قاسم بتو وصیت میکنم وقتیکه دیدی عمویت حسین را در کربلا
گرفتار چنگ اعداء از هر طرف دشمن او را بمیان گرفته است پس ترک
مکن جنگ و جهاد با دشمنان خدا و رسول و مضایقه مکن از ریختن
خون خودت را در رکاب مبارکش و هر چند ممانعت بفرماید از جنگ
و اجازت مبارزت ندهد پیوسته اصرار و الحاح کن تا تحصیل اذن و
اجازت بنمائی و بسعادت ابدی نائل گردی پس جناب قاسم فی الفور برخاست
و شرفیاب حضور باهر النور امام گردید و ان تعویذ را که پدرش نوشته بود
بنظر مبارک عم عالیمقدارش رسانید پس همین که حضرت امام حسین خواندان

وداع کردن حضرت قاسم بن حسن علیه السلام

ازاده ام این وصیتی است از پدر بزرگوارت بر تو ولی نزد من
هم وصیتی است از او بجهت تو ولا بد م از انجام ان پس حضرت
سید الشهداء دست جناب قاسم را گرفت و برد داخل خیمه
شد و طلبید عون و عباس را و بمادر قاسم فرمود ایا قاسم را
لباس نو و تازه هست عرض کرد نه بخواهرش جناب زینب
خاتون فرمود صندوق را بیاور زینب خاتون صندوق را
اورد و بحضور مبارکش گذارد حضرت باز کرد صندوق را
باز کردند قباء مبارک حضرت امام حسن را بیرون اوردند
و باندام شریف قاسم عقد بستند و خیمه خالی کردند دست
عروس را گرفته بدست قاسم گذاردند و بیرون تشریف اوردند
جناب قاسم نگاه بروی دختر عمو میکرد و میگریست ناگاه
شنید از لشکر دشمن صدای هل مبارز را دست عروس را رها
کرده خواست از خیمهٔ حجله بیرون اید عروس دامن قاسم را گرفت
و نگذارد و گفت ای پسر عمو چه اراده داری و کجا میروی و چه
میخواهی بکنی گفت میخواهم بمبارزت اعداء بروم نمیشنوی که مبارز
میطلبند جناب قاسم عزم مبارزت اعداء را جزم کرده از خیمه بیرون
امد عروس قاسم را گرفت قاسم گفت دست از دامن من بردار عروسی
ما ماند باخرت عروس صیحه زنان و گریه کنان با دل بریان و چشم
گریان گفت ای پسر عم حالا که میگوئی ملاقات و عروسی ما ماند بقیامت

پس من بچه علامت تو را در روز قیامت بشناسم و کجا به بینم
پس قاسم آورد و بند آستین خود را درید و گفت ای دختر عمو مرا بشناس
باین دریدگی بند آستین پس اهل بیت طاهرات از این فعل قاسم بگریه
و ناله افتادند و بسیار گریستند بر حال آن مظلوم راوی گفت
همین که حضرت امام مظلومان دید که قاسم اراده میدان دارد
فرمود باوای فرزند دلبندم آیا میروی با پاهای خودت بسوی مرگ
قاسم عرض کرد چگونه نروم ای عم بزرگوار و حال آنکه تو در میان
دشمنان تک و تنها ماندهٔ نه یاوری داری و نه دوستی یکنفر نیست
که شر دشمنان را از تو دور کند جانم بفدای جان مقدست روحم
بقربان روح مبارکت پس از آن حضرت امام مظلومان گریبان
قاسم را چاک کرد و عمامهٔ قاسم را دو نصف نمود یکطرف را بصورت
قاسم انداخت و لباس آن جوان ناکام را بصورت کفن بر اندام
و بدن او پوشانیده و شمشیر خود را بر کمر قاسم بست و او را روانه
میدان کارزار نمود پس قاسم رفت بنزد عمر سعد پلید و گفت
ای عمر آیا از خداوند غیور بیمی آیا بیم و هراس از خدا نداری ایکور
دل قلب آیا مراعات رسول خدا را نمیکنی عمر سعد ملعون گفت آیا
کفایت نکرد و بس نیست تجبر و استغناء آیا اطاعت یزید را نمیکنید
قاسم فرمود خداوند بتو جزای خیر ندهد ادعای مسلمانی میکنی
و اهل بیت پیغمبر از تشنگی دنیا در پیش چشمهاشان تار و تاریک

شده است پس جناب قاسم در میدان توقف نمود دید احدی بمبارزت او قدم پیش ننهاد پس برکشته بسوی خیمهٔ عروس وشنید صدای کریستن دختر عموی خود را قاسم کفت ای دختر عمو اینك من امدم نزد تو پس عروس برجست و بپا ایستاد و کفت خوش امدی ای عزیز مهربان الحمد لله شکر میکنم خداوند را که یك مرتبه دیکر زیارت جمال تو را برای من میسر نمود پیش از شهادت پس قاسم پیاده شد و داخل خیمه کردید و کفت ای دختر عمو صبر و توانائی با تو نشستن را ندارم و حال انکه لشکر کفار مبارز میطلبند پس وداع کرد عروس را و بیرون امد و سوار مرکب شد و اسب را باطراف میدان جولان میداد بعد از ان مبارز طلبید مردی بمیدان ان شبل شیر یزدان امد که با هزار سوار برابری میکرد پس جناب قاسم او را امان نداده واصل بدرك کردانید و او را چهار پسر بود همکی نبرد دیده جنك ازموده بود ند انها را نیز بسقر نزد پدر فرستاد و اسب را بتکاپوی اورد با تیغ اتش بار حمله اورد بان قوم اشرار و از سواران نامدار بیش المبوار میفرستاد تا اینکه ضعف و خستکی بران امام زاده مظلوم دست داد خواست ان شاهزاده بخیمه مراجعت نماید ناکاه ازرق شامی ملعون سر راه بران مظلوم کرفته و حمله اورد بران سرور ان نور دیدهٔ حیدر

ضربتی بر فرق آنسلک بزد و او را روانهٔ سقر کرد پس جناب
قاسم خدمت حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحیة و
الثناء آمد و عرض کرد ای عم بزرگوار العطش العطش تشنه ام
تشنه مرا بشربتی از آب دریاب حضرت امام مظلومان او را
امر بصبر فرمودند و انگشتر خود را بآن نور دیده حیدر
کرار دادند و فرمودند بگذار در دهان خود و بمک او را
جناب قاسم فرمود وقتیکه انگشتر را بدهان گذاردم کانه چشمه
آبی بود نوشیدم و سیراب شدم و برگشت بمیدان مشغول
جنگ با لئیمان شد و همت خود را گماره بر اینکه علمدار سپاه
مخالف را بقتل رساند که از هر طرف آن مظلوم را بمیان گرفته
تیرباران کردند پس قاسم از اسب بزیر افتاد شیبة بن سعد شامی
ملعون نیزه بر پشت آن مظلوم زد که از سینه اش سر بدر آورد پس
جناب قاسم روی زمین افتاد و بر خون میغلطید و فریاد یا عماه
ادرکنی بر آورد پس حضرت سید الشهداء روحی له الفداء
بمیدان تشریف آورده قاتل قاسم بدرک فرستادند و آن امام
زادهٔ شهید را برداشته بسوی خیمه قتلی که دار الحرب مینامیدند
آورده در او گذارد پس قاسم چشم گشوده دید که حضرت امام حسین ع
او را در بر گرفته و میگرید و میفرماید ای فرزند از رحمت خدا
دور باد کشندهٔ تو خیلی سخت و دشوار منایید قسم بخدا بر عموی تو

که او را بجوانی و حال آنکه تو کشته شدهٔ ای فرزند ارجمند
کشتند ترا کفار و گویا ترا نشناختند و نشناختند حرمت
جد بزرگوار و پدر دعا لیمقدار ترا بعد از آن حضرت گریستند
گریستنی شدیدی دختر عمو و عروس آن شهید ناکام با حسرت
تمام مینگریست و میگریست و هر کس در خیام طاهره بود بر
حال آن مظلوم بگریستند و لطمه بر صورت میزدند و پیراهن
میدریدند و فریاد واویلاه و واثبورا بلند میکردند برای مصائب
عظیمه بی دربی والله ما لی انیس فرقتکم الا البکاء
وقوع الشن من الم ولا ذکرت الذی ابدی الزمان بکم الا
جرت ادمعی ممزوجة بدم ابو مخنف در مقتلش میفرماید پس بعد
از شهادت جناب قاسم احمد بن الحسن برادر قاسم بمیدان رفته
و عمر شریف آن امامزاده معظم دران وقت شانزده سال بود
وحمله کرد بران قوم بیحیا و این رجز میخواند انی انا النجل الامام
ابن علی اضربکم بالسیف حتی یفلل نحن وبیت الله اولاد
النبی اطعنکم بالرمح وسط القسطل راوی میگفت
بعد حمله اورد بر انجماعت و هی میزد و میکشت تا اینکه از آن
ملاعین هشتاد نفر سوار نامدار بقعر سقر فرستاد تشنگی بان
امامزادهٔ مظلوم غلبه کرد بنحوی که چشمان مبارکش در کاسه
سر فرو رفت پس ندا کرد ای عم بزرگوار آیا یکشربت و جرعهٔ ابی

میسر است که جگر سوخته‌ام را بآب خنک ساخته و قوتی برای
مقاتله و جنگ با دشمنان خدا و رسولش حاصل کنم امام فرمود
ای فرزند برادر اندکی صبر کن تا اینکه بملاقات جد بزرگوارت
فائز شوی تو را سیراب میفرماید بشربتی از آب که هرگز بعد از آن تشنه
نشوی پس آن شاهزاده عالیمقدار برگشت بسوی جماعت کفار
لعنهم الله فی الدارین و چون شیر نر حمله ور شد و این رجز میخواند
اِصبِر قلیلاً فالمُنی بعدَ العَطَشِ فاِنّ روحی فی الجهادِ تنکمشُ
لا ارهَبُ الموتَ اذا الموتَ وحش ولم اکن عندَ اللقاءِ ذا رعش
راوی گفت پس حمله بر آن ملاعین کرد و پنجاه نفر دیگر از سواران
لشکر بقعر سقر فرستاد و باز حمله کرد و این رجز را میخواند الیکم
من بنی المختار ضرباً یشیب لهوله رأس الرضیع یبید
معاشر الکفار جمعاً بکل مهند عضب قطیع راوی
گفت پس نبیرهٔ حیدر کرار حمله کرد بر آنجماعت کفار
شصت نفر سوار نیز بچاه هلاک انداخت پس او را شهید کردند
ولی مجلسی علیه الرحمة بعد از شهادت حضرت قاسم مینویسد
عبدالله بن الحسن بمیدان آمد بنا بر اصح زیرا که ابن شهرآشوب
در مناقب مبارزت عبدالله را قبل از جناب قاسم نوشته است
اما از احمد بن الحسن ذکری نکرده اند پس عبدالله بن الحسن
بمیدان آمد و این اشعار را انشاد فرمود اِن تُنکِرونی فانا

ابن حیدره ضرغام آجام ولیث قسوره علی الاعادی
مثل ریح صرصره وحمله بران قوم بدکردار نمود و بتیغ ابدار
چهارده نفر از آنکافران غدار بدرك اسفل نار فرستاد و
بعد از مقاتله بسیار هانی بن ثبیت یا شبیث الحضرمی لعنه
الله آن بزرگوار را شهید کرد وصورت آن ملعون سیاه شد
وابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین از حضرت
ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که آن
حضرت میفرمود که حرمله بن الکاهل الاسدی لعنه الله تعالی
عبد الله را شهید کرد ابن عبد ربه ذکر میکند پس ابو بکر بن الحسن
بمعرکه قتال شتافت وگروهی از آن مخالفان را بر خاك هلاك
انداخت تا آنکه بضربت عبد الله بن عقبه غنوی با اهل بیت
بزرگوار خود ملحق گردید ورخت از سرای فانی ببهشت جاودانی
کشید وبروایت حضرت ابی جعفر امام محمد باقر عقبة بن الغنوی
آن امامزاده عالیمقدار را شهید کرد مؤلف گوید که در شهادت
عبد الله بن الحسن روایت مشهور چنانچه ابو الفرج اصفهانی
در مقاتل الطالبین وشیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد و
سید بن طاوس در لهوف وطبرسی در اعلام الوری وابن نما در
مثیر الاحزان وهم در بحار وعوالم آنست که وقتیکه تمام یاران و
یاوران واصحاب واولاد وبرادران امام مظلومان بدرجه رفیعه

شهادت فائز شده بودند و نوبه شهادت بخورشید فلك امامت
حضرت خامس آل عباء جناب سیّد الشهداء ارواح العالمین
له الفداء رسیده بود یکه و تنها آن مظهر خداوند بینا بانتقام
خون فرزند و برادر و اقرباء دمار از روزگار اعداء بر آورده
با حملات حیدری و سطوات صفدری شیرازه لشکر پسر سعد
پلید را از هم گسیخته اجساد نجس کشته آن ملاعین را مثل مور
و ملخ بر روی زمین ریخته جراحات بسیار و زخمهای بیشمار
بر بدن سبط رسول مختار وارد آمده که تاب سواری بر آن حجة
باری نمانده بود و ذو الجناح بار امامت را بزمین کرم کربلاء
نهاده بود و کفار از هر طرف دور آن یادگار حیدر کرّار را
حلقه وار احاطه کرده بودند عبد الله بن الحسن کودکی بود چون
عمّ بزرگوار خود را بر آنحال دید و مشاهده نمود بی اختیار از
خیمهٔ محترمه بیرون آمده دوان نزدیك عمّ نامدار خود
رسید زینب خاتون علیها السّلام هرچند او را بر گرداند قبول
نکرد حضرت سیّد الشهداء سلام الله علیه فرمودند زینب
خاتون ایخواهر مهربان عبد الله را نگاه دار و برگردان عبد الله
سخت امتناع نمود و گفت بخدا از عموم جدا نمیشوم در آنوقت
حرملة بن کاهل بروایتی ابجر بن کعب لعین شمشیری حواله
آنحضرت کرد آن طفل معصوم گفت وای بر تو ای ولد الزّنا میخواهی

عم مرا بکشی چون ان طفل دست خود را پیش داشت که شمشیر ان
شمر یعنی بر امام کبیر نیاید ان ملعون شمشیر را فرود اورد و دست
عبد الله را جدا کرد تا بپوست و دست ان امامزاده معصوم
او بران و معلق کردید فریاد و اعماه برداشت یا اماه براوردان
حضرت او را در بر کشید و فرمود صبر کن ای برادرزاده بر انچه
بر تو وارد امده که در عوض اجر و خیر است و همین ساعت
خداوند تو را بپدران بزرکواران خود در اعلی درجات جنان
خواهد رسانید پس حرملة بن کاهل حرامزاده بتیری بران طفل
معصوم پران کرد که او را در دامن ان امام مظلوم امام حسین ذبح و
شهید کردانید و مرغ روحش باشیانه قدس پرواز نمود مؤلف
کوید اختلافست در میانه ارباب مقاتل و سیر که از اولاد
امام حسن مجتبی چند نفر در ملازمت رکاب مستطاب حضرت
سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء بکربلاء امدند
و چند نفر بسعادت شهادت نائل شدند و چند نفر اسیر
و دستگیر لشکر شقاوت اثر ابن سعد لعین کردیدند ابو الفرج
در کتاب مقاتل الطالبین از اولاد امام حسن مجتبی علیه الاف
التحیة والثناء شش نفر مینویسد در کربلاء بودند سه نفر
ازان بزرکواران بدرجه رفیعه شهادت فائز شدند که
ان سه نفر جناب قاسم بن الحسن و ابو بکر بن الحسن که هر دو از یک مادر

بودند ومادرشان ام ولد بود سیوّمی عبدالله الحسن بود
که مادرش دختر شلیل بن عبدالله برادر جریر بن عبدالله
البجلی وبعضی گفته اند مادر او نیز ام ولد است وسه نفر
از ایشان با اهل بیت سیّد مظلومان اسیر شدند که عمرو
بن الحسن وزید بن الحسن وحسن بن الحسن بودند را ابو الفرج
اصفهانی مینویسد وکان الحسن بن الحسن بن علی قد ارتثّ
جریحا فحمل معهم یعنی حسن مثنّی را از میدان جنگ در زمانی
مجروح وزخم دار برداشتند که هنوز زنده بود ورمقی داشت
واورا لشکر ابن سعد بردند در جزو اسرا بود بگوید شیخ
مفید در ارشاد در فصل اسمای شهداء از اهل بیت حضرت سیّد
الشهداء مینویسد قاسم وابو بکر وعبدالله پسرهای حضرت
مجتبی در کربلاء شهید شدند ولی در باب احوالات حضرت
امام حسن مجتبیؑ در ذکر اولادان حضرت وعدد انها واسماء
انها واحوالاتشان بهیچوجه اسمی از ابو بکر نامی از اولاد
حضرت مجتبی ذکر نمیکند پانزده نفر ذکور واناث ذکر میکند
میفرماید اولاد الحسن بن علی خمسة عشر ولدا ذکرا وانثی
زید بن الحسن واختاه ام الحسن وامّ الحسین امّهم ام بشیر بنت
ابی مسعود بن عقبة بن عمرو بن ثعلبة الخزرجیّة والحسن
بن الحسن امّه خوله بنت منظور الفزاریّة وعمرو بن الحسن

اما حسن بن الحسن

ثـ اخواه القاسم وعبدالله ابنا الحسن وامهما ام ولد وعبد
الرحمن بن الحسن امه ام ولد والحسين بن الحسن الملقب بالاثرم
واخوه طلحة بن الحسن واختهما فاطمه بنت الحسن امهم
ام اسحق بنت طلحة بن عبيدالله التيمي وام عبدالله وفاطمه
وام سلمة ورقية بنات الحسن لامهات شتى ترجمه اين واضح
است وذکری از ابوبکر بن الحسن نشده است کانه باین نام پسری
انحضرت نداشته است اما در تعداد شهداء وهم در مبارزین
از اولاد حسن مجتبی ابوبکر را نوشته است ودر فصل احوالات
با سعادت اولاد امام حسن مینویسد وکان الحسن بن الحسن
حضر مع عمه الحسين يوم الطف فلما قتل الحسين واسر
الباقون من اهله جاءه اسماء بن خارجه فانتزعه من بين
الاسارى وقال والله لا يوصل الى ابن خوله ابدا فقال عمر بن
سعد دعوا لابن اختنا ابن اخته ويقال انه اسر وكان به جراح
قد اشفى منها وروى ان الحسن بن الحسن خطب الى عمه الحسين
احدى ابنتيه فقال له الحسين اختر يا بنى احبهما اليك
فاستحيى الحسن ولم يحر جوابا فقال له الحسين فانى قد اخترت
لك ابنتى فاطمة فهى اكثرهما شبها بامى فاطمة بنت رسول الله
بعد میفرماید فلما مات الحسن بن الحسن رضى الله عنه ضربت
زوجته فاطمة بنت الحسين بن على عليهما السلام على قبره فسطاطا

وکانت تقوم اللیل و تصوم النهار وکانت تشبه بالحور العین ۱۴
بجمالها فلمّا کان راس السّنة قالت لمو الیها اذا اظلم اللیل
فقوضوا هذا الفسطاط فلما اظلم اللیل سمعت قائلا یقول
هل وجدوا ما فقدوا فاجابه اخر بل یئسوا فانقلبوا بعید مغفرما ید
واما عمر والقاسم وعبد الله بنو الحسن بن علی علیهما السّلام
فانهم استشهدوا بین یدی عمهم الحسین بن علی بالطف رضی
الله عنهم وارضاهم واحسن عن الدین والاسلام واهله جزائهم
میفرماید حسن بن الحسن در واقعهٔ عاشورا روز جنگ حاضر بود
و در خدمت عم بزرگوارش حضرت سیّد الشّهداء و قتیکه آن
حضرت را بدرجهٔ رفیعه شهادت رسانیدند و اهل بیت و
انهائیکه باقی مانده بودند اسیر کردند اسماء بن خارجه آمد
نزد حسن بن حسن و او را از میان اسرا بیرون آورد و گفت
والله اسیب و مکروهی به پسر خوله نباید برسد پس عمر سعد
لعنه الله گفت واگذارید بابی الحسّان که اسماء بن خارجه
بوده باشد پسر خواهرش را مؤلف گوید چون ابو الحسّان
اسماء بن خارجة بن حصین بن حذیفة بن بدر الفزاری
از بنی عدی بن فزاره است و حسن بن حسن هم مادرش
خوله بنت منظور الفزاریّه است و با اسماء بن خارجه
مادرش از یک قبیله بودند لذا عمر سعد حسن بن حسن را

پسر خواهر اسماء بن خارجه گفت بالجمله مفید میفرماید که گفته
اند حسن بن حسن را اسیر کردند در حالتیکه زخمدار بود بعد
ان زخمها را معالجه کردند و بره حاصل شد و روایت شده
است که حسن بن الحسن خواستگار شد از عم بزرگوارش امام
حسین یکی از دو دخترهای حضرت را پس حضرت امام حسین
فرمودند ای فرزند هر یک را میخواهی خودت اختیار کن حسن بن
الحسن خجالت کشید جواب عرض نکرد حضرت سید الشهداء
باو فرمودند من فاطمه دختر خود را برای تو اختیار کردم که این
دختر از میان دو دخترم شبیه تر است بمادرم فاطمهٔ زهراء
علیها السلام دختر رسول خدا بعد میفرماید شیخ هنگامی که
حسن بن حسن رضی الله عنه از دار فانی رحلت کردند زوجه
او فاطمه بنت الحسین خیمه بر سر مزار او نصب کرد شبها را تا
بصبح عبادت میکرد و روزها را روزه میگرفت و از کثرت
حسن و جمال شبیه بحور العین بود چون سر سال فوت
حسن بن الحسن رسید فاطمه بغلامان خود گفت وقتیکه
ظلمت و تاریکی شب فرا گرفت این خیمه را بر کنید پس همین که
تاریکی شب شد فاطمه شنید هاتفی گوینده را که میگوید یا یافتند
انچه را که مفقود کرده بودند هاتفی دیگر در جواب و گفت بلکه
مایوس شدند و برگشتند و رفتند بعد میفرماید عمرو قاسم

وعبد الله پسران حضرت امام حسن اینها در رکاب مبارک عم
بزرگوارشان در کربلا شهید شدند خداوند از اینها راضی
شود و اینها را بفیوضات رحمن خود راضی کند و از دین اسلام
جزای خیر باینها بدهد سید بن طاوس در کتاب لهوف میفرماید
قال الراوی وکان مع النساء علی بن الحسین قد نهکته العلة
والحسن بن الحسن المثنی وکان قد واسی عمه وامامه فی الصبر
علی ضرب السیوف وطعن الرماح وانما ارتث وقد اثخن
بالجراح وروی مصنف کتاب المصابیح ان الحسن بن الحسن
المثنی قتل بین یدی عمه الحسین فی ذلک الیوم سبعة
عشر نفسا واصابه ثمانیة عشر جراحة فوقع فاخذه خاله
اسماء بن خارجة فحمله الی الکوفة وداواه حتی برء وحمله الی
المدینه وکان معهم ایضا زید وعمرو ولدا الحسن السبط علیهم
السلام الخ میفرماید راوی گفت و بود با مخدرات اسرا حضرت
علی بن الحسین و بدرستیکه علة بیماری او بنهایت رسیده
و در شدت ضعف و مرض بود و حسن بن الحسن المثنی هم
همراه بود و او بتحقیق همراهی و غمخواری کرد عم بزرگوار و امام عالی
مقدار خود را در تحمل چشیدن ضرب تیغها و طعن نیزها و
او را در معرکه و میدان جنگ یافتند درحالتیکه زخم زیادی
برداشته بود و از کثرت جراحت بیهوش افتاده بود و رمقی

داشت و دستگیر شد و مصنف کتاب مصابیح روایت میکند
بدرستیکه حسن بن الحسن المثنی در روز عاشورا در حضور
مبارک حضرت امام حسین عم بزرگوارش هفده تن از
مخالفین را بدرک واصل کرد و هیجده زخم و جراحت بربدن
شریفش وارد آمد و از اسب بر زمین افتاد خالوی او اسماء
بن خارجه او را گرفت و بردش بکوفه و مداوا نمود تا بهبودی
حاصل شد و برد او را بمدینه طیبه و نیز همراه اسراء زید
و عمرو دو پسران حضرت امام حسن علیهم السلام سبط رسول
بودند سبط ابن جوزی در کتاب تذکرة خواص الامة فی
معرفة الأئمة در باب من قتل من اهل بیته مینویسد
و من ولد الحسن بن علی ثلاثة ابو بکر و القاسم و عبد الله
این سه بزرگوار از اولاد حضرت امام حسن مجتبی شهید
شدند و میگوید واستصغروا ایضا عمر بن الحسن بن
علی فلم یقتلوه یعنی حسن بن حسن بن علی را کوچک و
کودک شمردند و نکشتند و هکذا عمرو بن حسن بن علی را
نیز کودک و کوچک پنداشتند و نکشتند ابن شهرآشوب
در مناقب مینویسد در تعداد شهداء من بنی حسن
ابو بکر و عبد الله و القاسم و قیل بشر و قیل عمرو و کان صغیرا
واسر الحسن بن الحسن مقطوعة یده یعنی از اولاد حضرت

الحسن بن الحسن بن علی فلم یقتلوه واستصغروه

۳۱۸ مجتبی ابو بکر و عبد الله و قاسم و گفته شده است بشر نیز
ذکر شده است که عمر او صغیر بود کشته شده اند و بدرجه
رفیعه شهادت رسیده اند و حسن بن حسن اسیر شد
درحالیکه دستش قطع شده بود در کتاب کامل بهائی
که از کتب معتبره است مینویسد که از اولاد امام حسن ع
سه نفر شربت شهادت نوشیدند ابو بکر و عبد الله و
قاسم دو نفر از این سه نفر که عبد الله و قاسم باشند بحد
بلوغ نرسیده بودند ابو مخنف میفرماید چهار نفر از اولاد
امام حسن که از انجمله احمد بن الحسن را شهید شدند چنانچه
ذکر احوالات مبارزت آنجناب گذشت صاحب ناسخ
التواریخ مینویسد حضرت امام حسن مجتبی را بیست نفر پسر
بود از انجمله هفت نفر روز عاشورا در رکاب مبارک سید الشهداء
ملازمت داشتند نخستین حسن مثنی دویم عبد الله اکبر
بن الحسن سیوم عبد الله اصغر بن الحسن چهارم قاسم بن
الحسن پنجم عمر بن الحسن ششم ابو بکر بن الحسن هفتم احمد
بن الحسن بروایتی زید بن حسن نیز ملازم رکاب بود و بعد
احوالات حسن مثنی و خواستگار شدن یکی از دو دختران
حضرت سید الشهداء و دستگیر شدن آن امامزاده معظم
در میدان با زخمها و جراحات بسیار که اسماء بن خارجه

هم ذکر میکند

خارجه در حق وی توسط کردند و بخشیدند ابن سعد لعین او را
بخالوی او چنانچه ذکر شد و نیز میتولیسد و میکویند که دیگر از پسرهای
امام حسن در یوم طف حاضر کربلا بود و بسلامت بیرون شد
عمرو بن حسن است و او صغیر بود و در میان اهل بیت او را
بشام بردند یکروز یزید بن معاویه لعنه الله با او کفت میتوانی
با پسر من عبد الله بکشتی زور آزمائی کنی فقال ما فی قوة للصراع
ولکن اعطنی سکینا واعطه سکینا فاما یقتلنی فالحق بجدی رسول
الله وابی علی بن ابی طالب فاما ان اقتله فالحقه بجده ابی سفیان
وابیه معاویه کفت مرا نیروی مصارعت نیست کشتی
نتوانم کرفت اکر خواهی کاردی مرا بده و کاردی عبد الله را
عطا کن تا هر دو بمبارزت بیرون شویم اکر او مرا کشت با جدم
رسول خدا و پدرم علی مرتضی پیوسته خواهم شد و اکر من او را
کشتم او نیز با جدش ابوسفیان و پدرش معاویه خواهد
پیوست یزید چون این بشنید لختی بشر زاد و بنکریست فقال
شنشنة اعرفها من اخزم   ما تلد الحیة الا حیة همانا
یزید از این کلمات متمثل با مثل عرب شد چون ابی اخزم
کنیهٔ جد حاتم طائی است و پسر او که اخزم نام داشت بشرارت
طبع و نکوهش و سوء خلق معروف بود و او در جوانی وداع جهان
کفت و از او چند تن فرزندان بجای ماندند یکروز این پسران

اخزم بر جدّ خود ابو اخزم بتاختند سر و روی او را با چنگ و
دندان خونخراشیدند ابو اخزم یاد از خوی زشت پسرش
اخزم نمود و این شعر را در حق پسران اخزم گفت اِنَّ بَنِیَّ زَمَّلُونی بِالدَّم
شِنْشِنَةٌ اَعْرِفُها مِنْ اَخْزَم یعنی فرزند زادگان من مرا خون
الوده کردند و این طبیعت ناهموار و خوی زشت را از پسرم اخزم
باینها ارث رسیده بالجمله یزید بعد از این مثل گفت از مار بجز
ماربچه نزاید انگاه بکسان خود گفت اُنْظُرُوا اَهَلْ اِخْضَرَّ اِزارُه یعنی
نگران شوید که موی از اندامش دمیده و بحدّ رشد و بلوغ رسیده
یا هنوز کودک باشد پس نگریستند و گفتند هنوز مکلّف نیست
لاجرم دست از قتل او برداشتند انگاه اهل بیت را روانهٔ مدینه
نمودند و از فرزندان امام حسن در کربلاء پنج تن شهید شدند
نخست قاسم بن حسن دویم عبد الله اکبر بن حسن دیگر عبد الله
اصغر بن حسن چهارم ابو بکر بن حسن پنجم احمد بن حسن اینک
فاضل مجلسی علیه الرحمة یحیی بن حسن در شمار شهداء روز عاشورا
رقم کرده حقیر در هیچ یک از کتب انساب یحیی بن حسن ندیدم و مرا
استوار نیفتاده که حسن را پسری باشد بنام یحیی الخ مؤلف گوید
در کتاب کامل بهائی و صاحب عوالم نقل از تاریخ طبری و بلادری
این قصّه در خواست کرده اند یزید کشتی گرفتن را نسبت بعلی
بن الحسین میدهد و خالد پسر یزید چنانچه میگوید تاریخ طبری

و بلاذری ان یزید بن معویه قال لعلی بن الحسین اتصارع هذا
یعنی خالدا ابنه قال وما تصنع بمصارعتی ایاه اعطنی سکینا واعطه
سکینا ثم اقاتله فقال یزید شنشنة اعرفها من اخزم هذا العصا
من عصیّة هل تلد الحیّة الّا الحیّة وفی کتاب الاحمر قال اشهد انّک ابن
علی بن ابی طالب یعنی در تاریخ طبری و بلاذری است که روزی یزید بن
معویه گفت بحضرت علی بن الحسین آیا کشتی میگیری با پسرم خالد
حضرت علی بن الحسین فرمود چه میخواهی بمصارعت من با خالد
یک کاردی بمن ده و یک کاردی بخالد پس با او مصارعت میکنم
یزید پلید گفت شنشنة اعرفها من اخزم یعنی خوی و عادتی است
که از اخزم میشناختم همان مثلی است که ذکر شد هذا العصی من عصیّه
مؤلف گوید عصی اسم اسبی بود از جذیمة الابرش که از قبیله ازد است
و پادشاه بود بر عمالک حیره و اطرافش که آن اسب را قصیر ربیب
جذیمة در قضیة معروفه سوار شد و اورا از مهلکه نجات داد
عصیّة بروزن سمیّه مادر آن اسب بود و در میان عرب بسرعت
و شدّت و تندی در دویدن بنام بود این هم مثلی است که انمعلوت
بپسرم گفت و مثل شد یعنی آن اسب از آن مادر است و گفت آیا
مار بجز مار بزاید و در کتاب الاحمر است که یزید گفت شهادت میدهم
که تو پسر علی بن ابی طالب هستی مؤلف گوید در تاریخ ابن اثیر و حلبی
و در فصول المهمّه ابن صبّاغ عمرو بن الحسن را عمرو بن الحسین

نوشته است سید بن طاوس و شیخ ابن نما و ابن اثیر و ابن صباغ مالکی و تاریخ خمیس وغیره با خالد بسر یزید این قضیه را نوشته اند نه عبدالله و میفرمایند و کان عمرو بن الحسن صغیرا ابن طاوس مینویسد یقال ان عمره احدی عشر سنة ابن نما بعد از جواب عمرو بن الحسن مینویسد که یزید پلید گفت ما تترکون عداوتنا صغارا و کبارا یعنی شماها از بزرگ و کوچک دشمنی ما را ترک نمیکنید با آنکه حرامزاده در عداوت و بغض آل محمد و علی کار را بجائی رسانید که قطع نسل آل محمد کند باز نسبت عداوت را باهل بیت عصمت میدهند سه نفر مسلم است که شهید شدند که قاسم و عبدالله و ابوبکر باشد زیاده از سه تن محل خلافست چنانچه سابقا ذکر شد، در بیان شهادت اولاد امیرالمؤمنین فاضل مجلسی علیه الرحمة در بحار و جلاء العیون میفرماید که بعد از شهادت اولاد عقیل و جعفر بن ابی طالب اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیهم السلام برادران حضرت امام حسین بحضور انور نور دیده سید بشر عرضه داشتند در حالتی که آنحضرت تن برای داد و فدای امت خاتم انبیاء را قصد کرد در مقابل امام استیذان و رخصت جهاد طلبیدند اول عبدالله پسر حضرت امیرالمؤمنین که او را ابوبکر مینامیدند و مادران سرور لیلی بنت مسعود بن خالد ربعی التمیمی است مبارزت طلبید و این رجز را میخواند شیخی علی ذو الفخار الاطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا حسین بن النبی المرسل عنا

[illegible] که از برادران حضرت امام حسن

نحامی الحسام المصقل نفدائه نفسی من اخ مبجل پس همی
جنك میکرد و کروهی از کافران بسرای جحیم فرستاد و بتیغ
عبد الله بن عقبه غنوی یا زجر بن بدر النخعی شربت شهادت
نوشید ابن شهر اشوب مینویسد و ابو بکر شك فی قتله
ابو الفرج در مقاتل میکوید اسم شریفش معلوم نشده و بروایت
حضرت ابی جعفر امام محمد باقر ع بضربت نامردی از قبیله
همدان بریاض جنان انتقال نمود مدائینی ذکر نموده است
که او را در کوشه کنار از معرکه او را مقتول یافتند و دانسته
نشده که او را که شهید کرده است مؤلف کوید شیخ مفید
علیه الرحمه در باب ذکر اولاد حضرت امیر المومنین علی
میفرماید محمد اصغر که مکنی بابی بکر است و عبید الله
هر دو در طف کربلاء در رکاب مبارك برادرشان حضرت
سید الشهداء شهید شدند مادرشان لیلی بنت
مسعود الدارمیه است و این قول مخالف با عقیده ارباب
سیر و تواریخ است چه عبید الله بن علی بن ابی طالب ع
در واقعه مصعب بن الزبیر و مختار بن ابی عبیده شهادت
یافت و بعقیده یاقوت حموی مشهد او در مزار و اکنون
شیعه را مطاف و مزار است و سخن مصعب بن الزبیر
بدین اشارتست که کفت انما قتله من یزعم انه شیعة

لابیه قال ابن ادریس لی التراک و قد ذهب شیخنا المفید
فی الارشاد الی ان عبید الله بن النهشلیة قتل بکربلاء مع اخیه
الحسین و هذا خطاء محض بلا مراء لان عبید الله بن النهشلیه
کان فی جیش مصعب بن الزبیر و من جملة اصحابه قتله اصحاب
المختار بن ابی عبیدة بالمزار و قبره هناک ظاهر و الخبر به متواتر
و قد ذکره شیخنا الطوسی فی الحائریات لما سئله السائل
عما ذکره المفید فی الارشاد فاجاب بان عبید الله بن النهشلیة
قتله اصحاب المختار بن ابی عبیدة بالمزار و قبره هناک معروف
عند اهل تلک البلاد قال المؤلف هکذا ذکره ابن قتیبه
فی المعارف و ابو الفرج و ابن اثیر فی الکامل و غیرهم فی کتاب
مقاتل الطالبین بانه قتل فی المزار فی واقعة المختار و بعد
از او برادر بزرگوار او عمر بن علی عزم میدان کرد و او قاتل
برادر خود را بجهنم فرستاد پس از رجز خوانی خود بر صف
مقاتلان زد و بسیاری از ایشان را بخاک هلاک انداخت تا
انکه بپدر بزرگوار خود ملحق گردید بروایت ابن شهر اشوب عمر بن
علی این رجز میخواند خلوا اعداة الله خلوا من عمر خلوا عن اللیث
العبوس المکفهر یضربکم بسیفه و لا یفر یا زجر یا زجر تدانی من عمر
ثم دخل حومة الحرب و نیز این رجز را از ان بزرگوار نقل کرده اند
اضربکم و لا اری فیکم زجر ذلک الشقی بالنبی قد کفر یا زجر

یا زجر تدانی من عمر لعلک الیوم تبوء من سقر شر مکان من حریق وسعر لانک الجاحد یا شر بشر مؤلف گوید اینکه فاضل مجلسی ره در جلاء و بحار و صاحب عوالم مینویسند که عمر بن علی جنگ کرد تا کشته شد ظاهرا مقتول شدن عمر در کربلا صحیح نباشد چه در عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب آورده که عمر در مدینه بود که خبر شهادت امام حسین را شنید و نیز عمر و بن عثمن برانند که تا زمان سلطنت عبد الملک مروان در حیوة بود و او را رصد قات حضرت امیر المؤمنین با حسن بن الحسن المجتبی گفتگو بود که در این و جیزه موضع ذکر آن نیست در ارشاد شیخ مفید مذکور است و جمع این دو روایت برا بن نسق میتوان کرد که بگوئیم عمر بن علی در کربلا یوم الطف حاضر بود در مقابل حضرت سید الشهداء جهاد کرد و بمیدان رفت و جنگ کرد ولی مثل حسن بن الحسن شاید با کثرت جراحت در طرفی از معرکه افتاده باشد و بعد رخلاصی جسته باشد چنانچه از عبارت ابن شهر اشوب در مناقب نیز چنین مستفاد میشود که میگوید رجز خواند ثم دخل حومة الحرب دیگر مثل سایر برادران بزرگوارانش قتل یا قتله فلان نگفته است پس معلوم است کشته نشده است و شاهد و مؤید این قول روایتی است که ابن نما در مثیر الاحزان

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت میکند
قال علی بن الحسین ادخلنا علی یزید ونحن اثنی عشر رجلا
مغللون الخ وابن عبد ربه در عقد الفرید میگوید واسرا ثنی
عشر غلاما من بنی هاشم فیهم محمد بن الحسین وعلی بن الحسین
در جای دیگر از ریاشی روایت میکند از محمد بن الحسین بن علی
بن ابی طالب ع که ما را بردند نزد یزید وما دوازده نفر پسر جوان
بودیم بزرگتر از همه ما حضرت امام زین العابدین علیه السلام
بود وهمه دستهای ما بگردنمان بسته بودند پس معلوم میشود
که جنگ کرده ند ومجروح گردیده وافتاده واسیر شدند
وبعد بمدینه طیبه مراجعت کرده ند وشاید که محمد بن علی
از انجمله باشد صاحب ناسخ التواریخ بروایت ابن خداع
مینویسد عمر بن علی ع هفتاد وپنج سال زنده بود وکنیه او را
ابو حفص میدانند وابو نصر بخاری هشتاد وپنج سال عمر شریفش را
دانسته وبعد شطری از جود وسخاوت آن بزرگوار ذکر میکند
ومینویسد بعد از انتقال از این جهان فانی بسرای جاودانی
سالم بن قتیبه این شعر را در مرثیه او انشاد کرده صلی
الاله علی قبر تضمن من نسل الوصی علی خیر من سئلا قد
کنت اکرمهم کفا واکثرهم علما وابرکهم حلا ومرتحلا و
مینویسد که عمر بن علی آخر شهداء از اولاد امیر المؤمنین ع بود

که وداع جهان فانی کرده و میفرماید که جماعتی میگویند که در
شب عاشورا از کربلا فرار کرد و در جوالق منزل گرفته از این
جهت فرزندان او را اولاد جوالق خوانند این نیز است و از مفید
چه باتفاق اهل سیر در یوم عاشورا جهاد کردند ابو الفرج در
مقاتل مینویسد وقد ذکر ان محمد بن علی بن حمزه انه قتل یومئذ
ابرهیم بن علی بن ابی طالب وامه ام ولد فما سمعت بهذا عن
غیره ولا رایت من ابرهیم فی شیء من کتب الانساب ذکرا میفرماید
محمد بن علی بن حمزه ذکر کرده که در روز عاشورا ابرهیم بن علی
بن ابی طالب شهید شد و مادر او ام ولد بود و من از غیر او
این خبر را نشنیدم و در هیچ کتابی از کتب انساب ذکری از او ندیدم
مؤلف گوید ابن قتیبه دینوری در کتاب الامامة والسیاسة
وابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید وابن شهراشوب در مناقب
در تعداد شهداء ابرهیم بن امیر المؤمنین علی در شهداء طف
نوشته اند رضی الله تعالی عنهم مؤلف گوید با اینکه ابن شهراشوب
در کتاب مناقب ابرهیم بن امیر المؤمنین را در جزء شهداء طف ذکر کرده
است عجب است در فصل ذکر اولاد حضرت امیر المؤمنین هیچ ابرهیم
نام پسری برای آنحضرت ذکر نمیکند چنانچه مینویسد قال الشیخ المفید
فی الارشاد اولاده خمسة وعشرون وربما یزیدون علی ذلک
الی خمسة وثلثین ذکره النسابة العمری فی الشافی وصاحب

علیه السلام در کربلا شهید شد

الانوار البنون خمسة عشر والبنات ثمانية عشر فولد من فاطمة عليها
السلام الحسن والحسين والمحسن سقط وزينب الكبرى وام كلثوم الكبرى
تزوجها عمر وذكر ابو محمد النوبختي في كتاب الامامة ان ام كلثوم كانت صغيرة
ومات عمر قبل ان يدخل بها وانه خلف على ام كلثوم بعد عمر عون بن جعفر
ثم محمد بن جعفر ثم عبد الله بن جعفر ومن خولة بنت جعفر بن قيس الحنفية
محمدا ومن ام البنين ابنة خوام بن خالد الكلابية عبد الله وجعفر
الاكبر والعباس وعثمان ومن ام حبيب بنت ربيعة التغلبية
عمر ورقية توامان في بطن ومن اسماء بنت عميس الخثعمية
يحيى ومحمد الاصغر وقيل بل ولدت له عونا ومحمد الاصغر من
ام ولد ومن ام سعيد بنت عروة بن مسعود الثقفية نفيسه
وزينب الصغرى ورقية الصغرى ومن ام شعيب المخزومية
ام الحسن ورملة ومن الهملاء بنت مسروق النهشلية ابوبكر
وعبد الله ومن امامة بنت ابي العاص بن الربيع وامها
زينب بنت رسول الله صلى الله عليه وآله محمد الاوسط ومن
محياة بنت امرء القيس الكلبية جارية هلكت وهي صغيرة وكان له
خديجة وام هاني وتميمة وميمونة وفاطمة لامهات اولاد وتوفي قبله
يحيى وام كلثوم الصغرى وزينب الصغرى وجمانة وكنيتها ام جعفر وامامة وام سلمة
ورملة الصغرى واعقب له من خمسة الحسن والحسين ومحمد الحنفية والعباس الاكبر وعمر
وترجمه اینکلمات واضح است ما بسم ابرهیم در میان اولاد حضرت امیر المؤمنین ذکری نشده نزد ابن کثیر
ونزد رسائر کتب که حقیر دیده ام والعلم عند الله

العصر

القصه در کتاب جلاء العیون مینویسد پس عثمان پسر امیر المؤمنین پا در میدان نهاد و خرمن عمر بسیاری از کافران را بر باد فنا داد تا آنکه خولی اصبحی لعین تیری بر جبین مبین آن سید مکین زد که از اسب در گردید و سرهنگ او را جدا کرد و در آنوقت از عمر شریفش بیست و یکسال گذشته بود بروایت ابن شهر آشوب عثمان بن علی در حین مبارزت این رجز میخواند إِنِّي أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفِعَالِ الطَّاهِرِ هٰذَا حُسَيْنٌ سَيِّدُ الْأَخْيَارِ وَ سَيِّدُ الصِّغَارِ وَالْأَكَابِرِ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْوَصِيِّ النَّاصِرِ در بحار الانوار مینویسد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن بزرگوار فرمود من این پسر را عثمان نام نهادم بنام برادرم عثمان بن مطعون از اکابر و بزرگان اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است در کتاب اسد الغابه مسطور است عثمان بن مطعون بن حبیب بن وهب بن حذافه بن جمح بن عمرو بن مصیص بن کعب بن لوی بن غالب القرشی الجمحی کنیه اش ابو السائب اول اسلام بشرف اسلام داخل شدن بروایت ابن اسحق بعد از سیزده نفر از رجال اسلام او و عثمان با پسرش سائب بهمراهی جمعی از مسلمین بحبشه هجرت کردند که هجرت اولی باشد و بمدینه طیبه نیز مهاجرت نمود که

هجرت ثانیه باشد و او از همگنان خود گوی سبقت را در عباد
وزهد وورع ربوده جد وجهد بلیغ در عبادت پروردگار خود
داشت روزها را روزه میگرفت شبها را بعبادت قیام میکرد
واجتناب از شهوات ولذائذ دنیویه داشت حتی از هم بستری با زنها
کناره میکرد و از حضرت رسالت پناهی اجازت طلبید که بکلی
از مردم منقطع شود وکناره نماید وخود را نیز خصی نماید حضرت
او را منع فرمودند واو اول مردی بود از اصحاب مهاجرین که در
مدینه طیبه رحلت نموده برحمت حق پیوست بعد از آنکه
غزوه بدر را درک نمود دو سال بعد از هجرت بروایتی بیست و
دو ماه بعد از هجرت از دار دنیا بجنة الماوی انتقال نمود و
او اول کسی است که در بقیع مدفون گردید حضرت رسول صلی الله
علیه واله وسلم را با او علقهٔ تام ومرحمت تمامی بود از عایشه
روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم عثمان
ابن مطعون را بعد از فوتش بوسیدند در حالتی که میگریستند
ابن عباس روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه واله
داخل شدند بر عثمان مطعون وقتیکه وفات کرده بود پس خود را
انداختند بر روی او و سر مبارک برداشتند وناله وفریاد میزدند
در مصیبت او وفرمودند یا ابا سائب تو از این دار دنیا خارج
شدی در حالتیکه بهیچ چیزی از دنیا آلوده نشدی و بعد از

دفن آن صحابه معظم قطعه سنگی بر قبر او علامت نهادند و
پیوسته بزیارت او تشریف میآوردند عثمان بن مطعون خیلی
جلالت دارد کفایت میکند در جلالت شان و نبالت قدر
او که حضرت رسالت پناه بعد از رحلت فرزند دلبند خود
ابرهیم فرمودند ابرهیم ملحق شد بگذشته صالح عثمان بن
مطعون و روایت شده است که بعد از فوت زینب دختر نیک
اختر شان این کلام را فرمودند و حضرت امیر المؤمنین برادر
باو خطاب میفرماید و میفرماید پسرم را بنام برادرم عثمان
بن مطعون نام نهادم رضی الله تعالی عنه پس جعفر پسر امیر المؤمنین
که جوان نوزده ساله بود بعزم شهادت رو بمیدان آورد و بروایت
امام محمد باقر علیه السلام خولی اصبحی تیری بر شقیقه یا دیده
آن سید عدیم النظیر زد که بآن تیر بوالد کبیر خود ملحق شد و
بروایت دیگر بضربت هانی بن شبیث حضرمی بسرای باقی شتافت
مؤلف گوید بروایت ابن شهرآشوب و بحار جعفر در حین مبارزت
این رجز میخواند انی انا جعفر ذو المعالی ابن علی الخیر ذی النوال
حسبی بعمی شرفا و خالی احمی حسینا ذا الندی المفضال مؤلف
گوید اینکه مجلسی علیه الرحمة و غیره نوشته اند که جعفر بن امیر
المؤمنین در روز عاشورا نوزده سال داشت ظاهرا بعید
مینماید زیرا که شهادت حضرت امیر در رمضان سال چهلم هجری

علی بن ابی طالب علیه السلام مردی بود عاشق

بود وقعهٔ کربلا در سنهٔ شصت ویك هجری این خود از بیست
سال متجاوز میشود شاید تسع وعشرین بوده در قلم کتاب تسع عشر
قلمی شده باشد وابو الفرج مینویسد مادر جعفر ام البنین
بنت حزام بن خالد بن ربیعة بن ابو حیل واو عامر بن کلاب بن
ربیعة بن عامر بن صعصعة بود واو نوزده سال داشت و
ابو مخنف در حدیث ضحاك مشرقی گفت بدرستیکه جناب عباس
بن امیر المؤمنین جعفر برادر خود را پیش از خود امر فرمود برفتن
میدان که پیش روی او جنگ کند زیرا که او بلا عقب بود تا میراث
اورا اولاد جناب عباس بن علی ببرند در جلاء العیون مینویسد
بعد عبد الله پسر امیر المؤمنین ببرادری برادر بزرگوار خود بمعرکه
کارزار آمد وگروهی از اشقیاء را بتیغ ابدار شربت ناگوار
مرگ چشانید ودر آخر کار بتیغ هانی پسر ثبیت خلعت با برکت
شهادت پوشید وبسایر شهداء اهل بیت رسالت ملحق گردید
گویند که در انوقت از عمر شریفش بیست پنج سال گذشته بود
مؤلف گوید ابن شهر اشوب مینویسد که عبد الله بن امیر المؤمنین
درحین مبارزت این رجز را میخواند انا ابن ذی النجدة و
الافضال ذاك علی الخیر ذو الفعال سیف رسول الله
ذو النکال فی کل قوم ظاهر الاهوال مؤلف گوید که این
عبد الله غیر از عبد الله اولیست که مذکور شد واورا ابوبکر

میخوانند چنانچه ابن شهرآشوب در تعداد شهداء از اولاد امیر المؤمنین عبد الله اصغر مینویسد و از بعض مسطورات ارباب مقاتل و سیر معلوم میشود و عبد الله نام در اولاد حضرت امیر المؤمنین بوده یکی عبد الله الاکبر و یکی عبد الله الاصغر چنانچه دو محمد نام از اولاد آنحضرت نیز مینویسند یکی محمد الاکبر که ابن حنفیه باشد دیگری محمد الاصغر که در کربلاء بدرجه رفیعهٔ شهادت فائز گردید چنانچه فاضل مجلسی در جلاء العیون مینویسد که بعد از شهادت عبد الله بن امیر المؤمنین پس محمد پسر حضرت امیر المؤمنین رو بلشکر مخالف آورد و شیخ نامردی از قبیلهٔ بنی تمیم بنعیم ابدی رسید ابو الفرج بروایت جابر و صاحب عوالم نیز شهادت محمد الاصغر بن امیر المؤمنین را بروایت نصر بن مزاحم شیخ کمال الدین بن طلحة شافعی در تعداد اولاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سه محمد مینویسد که محمد الاوسط هم بوده و مادرش امامه بنت ابی العاص که دختر زاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد که حضرت امیر بوصیت حضرت فاطمهٔ زهراء صلوات الله علیها او را بعد از رحلت صدیقهٔ طاهره بحباله نکاح در آورد از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام مینویسند که مردی از قبیلهٔ تمیم از بنی ابان بن دارم او را شهید کرد و مادرش ام ولد بود رضوان الله علیه ولی شیخ مفید در ارشاد و طبرسی در

اعلام الوری و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة و غیرهم مادر
محمد الاصغر المکنی بابی بکر و مادر عبید الله را لیلی بنت مسعود
الدارمیه مینویسند مجلسی علیه الرحمة در جلاء مینویسند که ابرهیم
فرزند امیر المؤمنین ع نیز در ان معرکه شهید شد و به ثبوت نه پیوسته
و در بعضی دیگر از اولاد امجاد انحضرت نیز خلاف کرده اند و از
روایت حضرت صاحب الامر ع معلوم میشود که از برادران امام
مظلوم پنج نفر در ان صحرا شهید ند عباس و جعفر و عثمان و عبد الله
و محمد رضوان الله علیهم اجمعین و از حضرت امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که مادر عباس و
جعفر و عثمان و عمر اولاد امیر المؤمنین ع که در صحرای کربلا شهید
شدند ام البنین دختر حزام کلابیه بود چون در مدینه خبر شهادت
ان بزرگواران باو رسید هر روز بقبرستان بقیع میرفت و بر
فرزندان شهید خود نوحه و ندبه میکرد و اهل مدینه بصدای
گریه و نوحه او میگریستند حتی مروان با ان شقاوت و عداوت
که با اهل بیت رسالت داشت از ندبه او بی تاب میشد و میگریست
مؤلف گوید اکثر ارباب مقاتل و سیر و انساب مثل شیخ مفید
در ارشاد و ابن نما و طبرسی و ابن طاوس و ابی الفرج اصفهانی
و ابن اثیر و ابن صباغ مالکی و غیرهم اولاد امیر المؤمنین ع که ذکر کرده
اند چهار نفرند جناب عباس بن علی و عبد الله بن علی و عثمان بن

علی وجعفر بن علی علیهم السّلام بودند عمر بن علی با رقیه خواهر
که طوام بودند مادرشان ام حبیب التغلبیه دختر ربیعه بود
چنانچه در ارشاد شیخ مفید واعلام الوری شیخ طبرسی وغیرهما
است ابن قتیبه در معارف وابن صبّاغ مینویسد که مادر
عمر ورقیّه تغلبیّه بود صهباء بنت ربیعه از سبایای رده
بود که خالد بن ولید آورده بودند وحضرت امیر المؤمنین ع
خریدند وتعجّب ازاین است با اینکه ابو الفرج اصفهانی در
کتاب مقاتل اولاد ام البنین را از حضرت امیر المؤمنین علیه
الصّلوة والسّلام چهار نفر عبّاس بن علی وعبد الله بن علی و
جعفر بن علی وعثمان بن علی میداند مینویسد والعباس بن علی
بن ابی طالب ویکنی ابا الفضل وامه ام البنین ایضا وهو اکبر
ولدها وهو اخر من قتل من اخوته لامه وابیه لانه کان له عقب و
لم یکن لهم عقب فقدمهم بین یدیه فقتلوا جمیعا فحاز مواریثهم
ثم تقدم فقتل فورثهم وایاه عبد الله ونازعه فی ذلک عمه عمر بن
علی فصولح علی شیء رضی به میگوید جناب عباس بن علی بن علی
بن ابی طالب علیهما السّلام کنیه شریفش ابو الفضل است
ومادر نیک اخترش نیز ام البنین وآن بزرگوار بزرگتر اولاد
ام البنین بود واخر شهید از برادران مادری وپدری خود
بود زیرا که آنجناب را اولاد بود وبرای برادران دیگرش اولاد

بنود بلاعقب بودند پس ایشان را مقدم بر خود فرمان داد برفتن
بمیدان جنگ و جهاد و شهید شدند همگی پس جمع کرد مواریث
برادران را بعد خود انجناب قدم بمیدان کارزار نهاد و بسعادت
فائز گردید پس عبید الله بن عباس بن علی پسر انجناب اعمام کرام
و پدر والا مقام را وارث گردید و در این خصوص ارثیهٔ عمر بن
علی علیه السلام با عبید الله پسر حضرت عباس منازعه کرد
پس دعوای عمر بن علی مصالحه شد بر چیزی که راضی شد بان
مؤلف گوید عمر بن امیر المؤمنین که بعقیده ابو الفرج اصفهانی
که از ام البنین نبود تا از برادران ارث برد پس شرعا چه حقی
داشت که با عبید الله پسر جناب ابی الفضل العباس علیه السلام
در خصوص مواریث پسران ام البنین که اعمام بطنی عبید الله
بن عباس باشند منازعه نماید مگر اینکه موافق خبریکه سابقا از
جلاء العیون فاضل مجلسی ذکر شد که از صادقین علیهما السلام
روایت کرده است بگوئیم عمر بن علی علیه السلام نیز از ام البنین
بوده است ولی اشکالی دیگر وارد میشود زیرا که در ذیل ان خبر
است که در صحرای کربلا همگی شهید شدند در صورتیکه عمر با برادران
دیگر که از ام البنین بودند شهید شده باشند دیگر کسی نبود
که با عبید الله نزاع کند فتامل دیگر انکه مقدم داشتن و پیش
از خود فرستادن جناب عباس علیه السلام برادران امی

خود را بمیدان ابو الفرج که نوشته است برای این بود که چون
آنها بلاعقب بودند و خود اولاد داشت تا مواریث آنها را ببرد
این علت بهیچ وجه مناسب شئونات و مقامات سامیه
جناب ابی الفضل العباس علیه السلام نیست که در همچه روزی
در فکر مال دنیا باشد بلکه بنظر قاصر احقر علت پیش فرستادن
برادران بمیدان شاید یک جهت این باشد که اگر حضرت عباس
علیه السلام قبل از برادران بمیدان میرفتند و شهید میشدند
تحمل برادران را در نصرت و یاری حضرت سید الشهداء علیه
الاف التحیة والثناء و جهاد با اعداء خدا فتور و سستی و تهاونی
وارد آید این بود که آن شبل شیر خدا برادران با وفا را تشجیع و
تحریص نموده قبل از خود بمیدان کارزار فرستاد چنانچه شیخ
مفید و شیخ طبرسی و ابن نما مینویسند فلما رای العباس کثرة القتلی
فی اهله قال لاخوته من امه وهم عبد الله و جعفر و عثمان یا بنی
امی تقدموا حتی اریکم قد نصحتم لله و رسوله وانه لا ولد لکم فقصد
جناب عباس تشجیع برادران مادریست و اینکه میفرماید شما که اولادی
هم ندارید یعنی علقه و دلتنگی بدنیا که عمده اولاد است که انسان را
از بسی فیوضات باز میدارد که ندارید پس زودتر بروید جان
خود را فدای مظلوم آل عبا نموده خدا و رسول را خوشنود نمائید
نه مقصودش این بود که شما بروید و میراث شما را من بردارم و

پس از من اولاد و علت دیگر شاید خواست جناب ابو الفضل
علیه السّلام که برادران بزرگوار خود را شهید ببیند که بواسطه
صبر در مصیبت آنها اجر کامل برده باشد علت دیگر چون
جناب ابو الفضل علیه السّلام علمدار سپاه و سالار لشکر سعادت
اثر حضرت امام مظلومان صلوات الله علیه بود سردار و علمدار
البته تا آخر این عدهٔ لشکر باید بماند و آنکهی اجازه دادن رفتن
بمیدان و جهاد با اعداء با حضرت امام مظلومانست هرچند
جناب ابو الفضل اجازه و رخصت میدان رفتن و جهاد
با اعداء از حضور مبارک اقدس امام علیه السّلام خواست
نمیدادند تا اینکه بعنوان آوردن آب برای اطفال و کودکان با عزه
رخصت رفتن بمیدان دادند و آن دو شیر بیشه شجاعت
باهم روی بمیدان نهادند چنانچه از عبارات ارشاد شیخ مفید
و اعلام الوری شیخ طبرسی و مثیر الاحزان ابن نما و لهوف ابن
ابن طاوس علیهم الرّحمة معلوم میشود بعد از تمام شهداء میبوسند
و اشتدّ به العطش فرکب المسناة یرید الفرات و بین یدیه العباس
اخوه الخ پس این تعبیر ابو الفرج اصفهانی سزاوار نیست مؤلف
گوید در کتاب عمدة الطالب و غیره مسطور است که روزی حضرت
امیر المؤمنین عقیل برادر خویش را که بسی عالم بانساب عرب بود
بخواند و بفرمود که در قبائل عرب نیک بنگر و مرا زنی بنیکوئی

بنمای که از نژاد شجعان عرب باشد تا بحباله خویش درآورم
امید باشد که پسری شجاع برای من بزاید عقیل آنحضرت را
بام البنین کلابیه دلالت کرده گفت در تمام قبائل
وانساب عرب اشجع از اجداد او کس نبود حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه برحسب اشارت او ام البنین دختر حزام
کلابی را تزویج فرمود واو را چهار پسر آمد جناب ابو الفضل
العباس وعبد الله وعثمان وجعفر جناب ابو الفضل العباس
از سه تن برادران خود بزرگتر بود ولکن اختلاف در آنست
که آنجناب وعمر بن علی کدام اسن بوده اند طائفه ابو الفضل
وگروهی عمر را بزرگتر دانسته اند وسن شریف جناب ابو الفضل را
سی وچهار نوشته اند آنجناب صاحب اولاد بود ابن قتیبه
در معارف مینویسد که عبد الله وحسن پسران جناب ابو الفضل فضل
بودند مادر عبد الله لبابه دختر عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است
ومادر حسن وفضل ام ولد بود ونسل از آنجناب باقی ماند
ابن شهر آشوب در رجز ومقتولین وشهداء کربلا محمد بن العباس
بن علی را مینویسد ابو اسحق اسفراینی هم در مقتلش مینویسد که
پسری از جناب عباس بیرون آمد ولی اسم نبرده واجازه میدان
از حضرت سید مظلومان گرفت ورفت بسوی اعداء دین و
قتال عظیمی کرده دویست وپنجاه نفر از آن ملاعین بسقر فرستاد

مؤلف کوید شاید همان محمد نام باشد که ابن شهر اشوب در
تعداد شهداء نوشته است و از اولاد جناب ابو الفضل العباس
علماء رجال در کتب رجال چند نفر ذکر کرده اند که از فقهاء
متقدمین و فحول بوده اند از انجمله محمد بن علی بن حمزه بن الحسن
بن عبید الله بن عباس بن امیر المومنین است که شیخ نجاشی
کفته است که ثقه و عین است در حدیث صحیح الاعتقاد از
راویان امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام بود
و من جمله عبید الله بن علی بن ابرهیم بن الحسن بن عبد الله بن
العباس بن امیر المؤمنین است که علماء نوشته اند عالم و فاضل
و جواد بود بشهر بغداد رفت و در انجا حدیث کفت و بمصر منزل
کرد و کتبی که نزد او بود مسمی بجعفریه در ان فقه اهل بیت علیهم
السلام بود در مصر سنه سیصد و دوازده هجری وفات نمود
و من جمله عباس بن الحسن بن عبد الله بن العباس بن امیر المو
در زمان هرون الرشید ببغداد امد عالم و شاعر و ماهر فصیح
و در علویه ذکان چنانست که او اشعر و لد ابی طالب است و غیرهم
کابن و حزه ذکر نموده اند اینکونه مطالب نیست نسب ام البنین که در
باب ذکر کردیم اسمش فاطمه است چون چهار پسر در خانه حضرت امیر
المؤمنین اورد مکناة بام البنین کردید و او کلابیه است چنانچه
ابو الفرج و ابن اثیر و سبط ابن جوزی و ابن صباغ مالکی و غیرهم

از اهل مقاتل و سیر مینویسند ولی شیخ مفید در ارشاد و
شیخ طبرسی هم باو تأسی کرده مینویسند ام البنین بنت حزام
بن دارم است شیخ محمد بن ادریس حلی در کتاب سرائر مینویسد
و نسب شیخنا المفید فی کتاب الارشاد العباس بن علی علیه السلام الی امه
ام البنین بنت حزام بن خالد بن دارم و هذا خطاء انما ام العباس
المسمی بالسقاء و یسمیه اهل النسب باقربه المقتول بکربلاء صاحب
رایة الحسین علیه السلام ذلک الیوم ام البنین بنت حزام
بن خالد بن ربیعة ربیعة هذا هو اخو لبید الشاعر ابن عامر بن
کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة و لیست من بنی دارم
التمیمی انتهی کلامه رفع مقامه ترجمه اش واضح است میگوید
ام البنین ربیعیه است و کلابیه نه از بنی دارم و تمیمیه مؤلف
گوید چون ام البنین از قبیله بنی کلاب بود و شمر بن ذی
الجوشن علیه لعائن الله هم کلابی بود از این جهت عصر تاسوعا
که آن ملعون با حکم عبید الله بن زیاد ملعون وارد زمین کربلا
شد امان نامه از ابن زیاد حرامزاده برای اولاد ام البنین
همراه داشت و آمد نزدیک خیام طاهرات و فریاد کرد
کجایند اولاد خواهر من چنانچه شیخ مفید و شیخ طبرسی و
شیخ ابن نما و سید بن طاوس و سایر ارباب مقاتل مینویسند
من بنده عبارت لهوف را نقل میکنم مینویسد و اقبل شمر بن

ذی الجوشن لعنه الله فنادی این بنو اختی عبدالله و جعفر
والعباس وعثمان فقال الحسین اجیبوه وان کان فاسقا
بعض اخوالکم فقالوا له ما شانك فقال یا بنی اختی انتم امنون فلا
تقتلوا انفسکم مع اخیکم الحسین والزموا طاعة امیر المؤمنین یزید
قال الراوی فناداه العباس بن علی تبت یداك وبئس ما جئتنا به
من امانك یا عدو الله انامرنا ان نترك اخانا وسیدنا الحسین
بن فاطمة وندخل فی طاعة اللعناء واولاد اللعناء قال فرجع الشمر
لعنه الله الی عسکره مغضبا میفرماید شمر بن ذی الجوشن ملعون
امد و فریاد کرد کجایند پسران خواهر من عبدالله وجعفر وعثمان
وعباس پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود جواب او را
بدهید اگرچه فاسق است بدرستیکه او از قبیله مادری شما است
پس انها یعنی اولاد ام البنین فرمودند بان ناپاك چه مطلب است
تو را گفت ای پسران خواهر من شما ها در امان هستید پس خودتان را
بکشتن ندهید بهمراهی برادرتان حسین واطاعت امیر الفاسقین
یزید را بر خود لازم بدارید پس جناب عباس علیه السلام باو فریاد
زد که بهلاکت وخسران وعذاب دنیا واخرت گرفتار شوی چه
بد است امانیکه برای ما اوردی ای دشمن خدا ایا بما میگوئی
که دست از برادر واقای خودمان حسین پسر فاطمه برداریم وداخل
شویم در اطاعت لعینان واولاد لعینان راوی گفت پس شمر ملعون

غضبناک برگشت بسوی سپاه خود مولف گوید ابن اثیر در کامل
مینویسد که خالو زادهٔ حقیقی اولاد ام البنین در مجلس ابن زیاد
حاضر بود انوقتیکه عبید الله بن زیاد حرامزاده شمر ملعون را مامور
بکربلا میکرد و نامه بعمر بن سعد ملعون مینوشت و او امان نامه
خواست برای خواهر زادگان خود چنانچه مینویسد فلما اخذ
الشمر الکتاب کان معه عبد الله بن ابی المحل بن حزام عند ابن زیاد
وکانت عمته ام البنین بنت حزام عند علی فولدت له العباس وعبد
الله وجعفر وعثمان فقال لابن زیاد ان رایت ان تکتب لبنی اختنا
امانا فافعل فکتب لهم امانا فبعث به مع مولی له الیهم فلما راوا الکتاب
قالوا لا حاجة لنا فی امانکم امان الله خیر من امان ابن سمیته میگوید
زمانیکه شمر لعین نامه که عبید الله ملعون بعمر سعد پلید ملعون
نوشته بود گرفت که برود بکربلا بود با او عبد الله بن ابی المحل بن حزام
نزد ابن زیاد و عمه عبد الله پسر ابی المحل پسر حزام که ام البنین دختر
حزام باشد در حبالهٔ نکاح حضرت امیر المومنین علیه السلام بود
و از برای انحضرت چهار پسر که جناب عباس و عبد الله و جعفر و عثمان
باشند اورده بود پس او با بن زیاد ملعون گفت اگر رای تو علاقه گیرد
بنوشتن امان نامه برای خواهر زادگان ما مرقوم دار پس عبید الله
بن زیاد امان نامه نوشت برای انها و عبد الله بن ابی المحل ان را بتوسط
غلام خودش فرستاد نزد ان بزرگواران زمانیکه ان امیرزادگان

اعظم امان نامه زاد ید ند فرمودند ما را احتیاجی بامان نامه
شما نیست امان خداوند منان بهتر است از امان پسر سمیه که
ابن زیاد باشد و شاعر در حق او میگوید سمیه اضحی نسلها عدد الحصی
و بنت رسول الله لیس لها نسل سمیه اسم مادر زیاد بوده است
پدر عبید الله که از زانیات معروفه و مشهوره آن زمان بود چون
زیاد پدر عبید الله بجهت زانیه بودن مادرش سمیه پدر معینی
نداشت لذا زیاد بن ابیه گفتند و اول کسی را باین اسم خواند عایشه
بود و نسبت او را بابی سفیان میدهند چنانچه زمخشری در
کتاب ربیع الابرار مینویسد روزی زیاد تکلم کرد در محضر عمر حاضرین
تعجب کردند از فصاحت او در کلام عمرو بن العاص که از حاضرین
بود گفت لله ابوه لو کان قرشیا لساق العرب بعصاه اگر پدر
این از قریش باشد هر اینه عرب را بعصای خود میراند یعنی بر
عرب امارت و حکمرانی میکند ابو سفیان که در آن محضر بود گفت
والله او قرشی است هرگاه بشناسی او را هر اینه میدانی که
او بهتر است از خانواده تو چون مادر عمرو بن العاص نیز از مشاهیر
زانیات است پس عمرو بن العاص بابی سفیان گفت پدر او کیست
گفت والله من او را در شکم مادرش نهاده ام عمرو بن العاص گفت
پس خوبست که او را بخودت ملحق کنی بگوئی از من است ابو سفیان
گفت از این شخص که نشسته است میترسم پوستم را بکند یعنی از

عمر بعد معاویه اورا به برادری خود دعوت کرد زیاد هم چهار نفر شاهد در مسجد جامع اقامه کرد براینکه ابو سفیان با مادر زنا کرده و زیاد از ابو سفیانست شخصی گفت الولد للفراش معاویه او را دشنام داد و انفاذ شهادت نمود زیاد را برادر خود خواند و حکومت بصره را باو داد و این حرامزاده بسیاری از شیعیان حضرت امیر المؤمنین را بکشت که این وجیزه اقتضای ذکر آنها را ندارد این بود که یزید بن معویه علیهما اللعنة والهاویه همین که خبر ورود مسلم بن عقیل را بکوفه و خروج حضرت سید الشهدا را از مکه بجانب کوفه شنید عبید الله بن زیاد را که پسر عم خود میدانست و در بغض و عداوت با خاندان رسالت کامل میدانست و حرامزادگی او را چه از طرف مرجانه مادر خودش و چه از طرف سمیه جده اش مطلع بود و میدانست که پسر پیغمبر را جز حرامزاده و اولاد زنا کسی بقتل نمیرساند الا انکه بمثل خودش ولد الزنا باشد لذا حکومت کوفه را هم ضمیمه بصره کرده عبید الله را بکشتن حضرت امام حسین مامور کرد باید و آن حرامزاده هم انچه مقصود یزید پلید بود کاملا بجای آورد سبط ابن جوزی مینویسد یزید عبید الله بن زیاد ملعون را بعد از واقعه کربلا خواست بشام و آن ملعون رفت بشام یزید او را بسیار اکرام نمود اموال کثیره و تحف عظیمه باو داد بقرب منزلت و رفعت جاه او افزود او را میرو باندرون

پسر خواند

نزد زنهای خودش بکمال محرمیت ندیم خود قرار داده بود او را
محض خدمتی که باو کرده بود شبی باهم شراب خوردند همین که مست شد
بمغنی گفت بخوان بعد خود یزید بداهه این اشعار را گفت اسقنی شربة
تروّی فؤادی ثمّ مل فاسق مثلها ابن زیاد صاحب السرّ والامانة
عندی ولتسدید مغنمی وجهادی قاتل الخارجی یعنی حسینا و
ومبید الاعداء والحسّاد این را نوشتم تا معلوم شود که یزید
لعین شرکوار از افعال خود پشیمان نشد واکر بعض کلمات که از ظهار ندامت
در ملا از او بروز میکرد ظاهری بود برای حفظ ملک و پادشاهی
از ترس شورش مردم بود وکلمات کفرآمیز او زیاد است که این
وجیزه را کنجایش آنها نیست ونیز سبط ابن جوزی از مدایح این
اشعار را نقل میکند از سراقة الباهلی در عدد قتلی اولاد ابی طالب
یا عین بکی بعبرة وعویل واندبی ان ندبت آل الرسول سبعة منهم لصلب
علی قد ابیدوا وسبعة لعقیل لعن الله حیث حل زیادا وابنه
والعجوز ذات بعول بعد میکوید یعنی سمیّة وکانت من البغایا
وقصّتها مشهورة وقیل مرجانة ابن اثیر بعد از آن مینویسد که شمر
نامه ابن زیاد را کرفت واز کوفه حرکت کرد وارد کربلا شد نامه را با بن
سعد رساند عصر پنجشنبه نهم محرّم که ابن سعد لعین را محرک شد
برای جنک کردن با امام مظلومان علیه السّلام ومصمم قتال شدند
وشمر آمد بطرف اردوی همایون حضرت شاه مظلومان جناب

ابو الفضل العباس و برادران انسرور را طلبیدان بزرگواران بیرون آمدند نه بسوی و پس ان لعین گفت شماها ای پسران خواهر من در امان هستید انسروران با و فرمودند خدا وند لعنت کند تورا و امان تورا هرآینه اگر تو خالوی ما هستی آیا تو مارا امان میدهی ولی پسر پیغمبر خدارا امانی نباشد

ذکر شهادت جناب ابی الفضل العباس علیه السلام

جلالت شان و عظم قدر و بلندی مکان و علو مقام ان بزرگوار بالاتر از انست که بوشته تحریر یا بلسان الکن قاصر ببیان و تقریر آید چه این دریاچه ایست منشعب و متصل بدریای عمیق فان البحر لا ینزف و کلمة الله لا توصف در عبادت و بندگی و اطاعت خدا و رسول و پدر عالیمقدار و دو برادر بزرگوارش صلی الله علیهم اجمعین بدرجه و مثابه بود که امام علیه السلام در زیارت ان بزرگوار چنانچه در کتب مزار است میفرماید السلام علیك ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیر المؤمنین و الحسن و الحسین فنعم الاخ المواسی لاخیه الخ و مقام بندگی و عبودیت حقیقی مقامیست بالاترین مقامات چنانچه در خبر است العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة و بعض مفسرین در تفسیر آیه شریفه سبحان الذی اسری بعبده متعرض شده اند که چرا بعبده فرمود بنبیه یا برسوله نفرمود و بیاناتی دارند خلاصه اش اینست که مقام عبدیت

وامری حقیقی است که انسان را بمقامات عالیه ارتقا میدهد و
بدرجه عظیمه نبوت و رسالت میرساند از ریاضت نی توان الله
شد میتوان موسی کلیم الله شد پس بندگی و عبودیت از تمام
مراتب عالی تر است و یکی از القاب خاصّه حضرت موسی بن جعفر
صلوات الله علیهما عبد صالح است که علماء درایه و حدیث
متعرض هستند و در مقام اطاعت هم بنده بجائی میرسد که اراده
او اراده حق میشود چنانچه در حدیث قدسی است عَبْدِی اَطِعْنِی
اَجْعَلْكَ مِثْلِی انا اقول لشیءٍ کن فیکون وانت تقول للشیء کن فیکون
اینست که از روز شهادت آن بزرگوار تا کنون والی قیام قیامت
هر کس دست توسل بدامان ولایت و ذیل عنایتش زده است
البته محروم نگشته پیوسته فریادرس بیچارگان و دادرس
درماندگان و حاجت دهنده حاجت طلبان از دوستان و
دشمنان بوده و هست از کثرت بروز این مطالب باب الحوائجش
میخوانند و چه کرامات و خرق عادات از حرم مبارك بلکه از مواضع
و مقاماتیکه نسبت بان بزرگوار است مثل سقاخانها و تکایا به
ظهور رسیده است که از حد تواتر گذشته است برای احدی محل
شك و شبهه نیست و در زیارت دیگر است که در کتاب مزار
بحار از صاحب کتاب مزار کبیر روایت میکند در زیارت حضرت
عباس بگو اَلسَّلامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الْوَلِیُّ الصّالِحُ الصِّدّیقُ وهم

چنین

چنین در زیارت اول رجب و نصف شعبان از شیخ مفید و
سید بن طاوس حضرت علی اکبر هم الصدیق الطیب الزکی هست
بعلاوهٔ بعض کلمات که بارتفاع شان و بلندی مقام ان بزرگوار
برتر از سائرین دلالت میکند که میفرماید ما اکرم مقامک و اشرف
منقلبک و الحقک بالذروة العالیة حیث الشرف کل الشرف
و فی الغرف فوق الغرف کما من علیک و جعلک من اهل البیت
الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا بعد میگوید ضریح را
ببوس و بگو زاد الله فی شرفکم فی الاخرة کما شرفکم فی الدنیا و اسعدکم
کما اسعد بکم اشهد انکم اعلام الدین و نجوم العالمین الخ در زیارت
دیگر حضرت علی اکبر است السلام علیک یا ولی الله و ابن ولیه
السلام علیک یا خلیل الله و ابن خلیله السلام علیک یا حبیب
الله و ابن حبیبه و فرمایش حضرت سید الشهداء اللهم اشهد
فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک
و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه بخصوص و جعلک من اهل (از این کلمات شریفه)
البیت الخ هر کس بنظر دقت از روی بصیرت و معرفت و شمه تأمل
کند بوی مرتبهٔ نزدیک بعصمت بلکه کاد ان یکون معصوما میاید
چنانچه فاضل دربندی شکر الله سعیه در کتاب اسرار الشهادة
بیاناتی دارد که در این وجیزه گنجایش تطویل نیست رجوع بان کتاب
مستطاب شود هر کس بهره بقدر معرفت خواهد برد و هکذا

در زیارت حضرت عباس علیه السلام لیله عید فطر و اضحی در بحار از شیخ مفید و سید بن طاوس و شیخ شهید روایت میکند اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصّالِحُ وَالصِّدّیقُ الْمُواسی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ناصِرَ دینِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ناصِرَ الْحُسَیْنِ الصِّدّیقِ مقصود لفظ شریف صدیق است که در زیارت این دو بزرگوار مذکور است و صدیق لغة چنانچه شیخ طبرسی در مجمع البیان و فیض در صافی نوشته اند کثیر التصدیق للحق وقیل هو الکثیر الصدق یا البلیغ فی الصدق یا المداوم علی التصدیق بما یوجبه الحق ویا الذی عادته الصدق چون صیغه مبالغه است دوام و کثرت و عادت و ملازمت را میرساند در جای دیگر مجمع البیان میفرماید وقیل فی معنی الصدیق انه المصدق بکل ما امر الله به و بانبیائه لا یدخله فی ذلک شک یعنی گفته اند در معنی صدیق بدرستیکه او است تصدیق کننده بتمام آنچه را که خدا بان امر فرموده است و بتمام پیغمبران خدا و داخل نشده باشد شکی در اینها باو و در تفسیر صافی است صدیقین آنکسانی هستند که تصدیق کرده اند در اقوال و افعالشان این معانی ظاهر است که مفسرین نوشته اند و خیلی مقام بلند عالیست و قاضی در تفسیر آیه شریفه اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء و الصالحین الخ مینویسد الصدیقون الذین صعدت نفوسهم

تارة بمزاق النظر فی الحجج والایات واخری بمعارج التصفیه والریاضات الی اوج العرفان اطلعوا علی الاشیاء واخبروا عنها علی ما هی علیها ولی اطلاقا چنانچه در اخبار وارد است ودر کلام مجید اطلاق معصومین شده است پس معلوم میشود درجه صدیق کاند درجه عصمت است زیرا که در خصوص مریم در قران مجید است وامه صدیقة وحضرت فاطمهٔ زهراء علیها السلام صدیقه بودند چنانچه در خبر است راوی سؤال میکند از امام علیه السلام که فاطمهٔ زهرا را کی غسل داد میفرمایند حضرت امیر المؤمنین کانه سائل غمگین می شود که چرا کسی دیگر نبود غسل بدهد میفرماید فاطمه صدیقة لم یکن یغسلها الا الصدیق که حضرت امیر المؤمنین که صدیق اکبر باشد ودر تفسیر مجمع البیان وتفسیر صافی از عیاشی روایت میکنند که او از ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام میفرماید هر اینه بتحقیق خداوند شما را در کتاب خود ذکر فرموده است اولئك الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین الخ پس رسول الله در ایه مبارکه نبیون است وما صدیقون وشهداء هستیم وشما صالحون ودر تفسیر صافی از عیون اخبار الرضا از حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم روایت میکند که فرمودند لکل امة صدیق وفاروق وصدیق هذه الامة وفاروقها علی بن ابی طالب

ونیز در کلام مجید است واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا
نبیا مثل حضرت ادریس پیغمبری را که مدح میفرماید در شان او صدیق
میفرماید ونیز لقب حضرت یوسف است یوسف ایها الصدیق
پس معلوم شد که صدیق مقامی است خیلی بلند و رتبه ایست بسی
ارجمند که بر معصومین اطلاق میشود و در زیارت این دو بزرگوار
مکرر خطاب صدیق وارد شده است چنان میرساند که تالی
تلو معصومین هستند همین قدر در فضل حضرت ابی الفضل
وحضرت علی اکبر وحضرت قاسم بن الحسن علیهم السلام کفایت
میکند که این بزرگواران سادات شهداء کربلاء هستند و
شهداء کربلا هم سادات شهداء هستند در دنیا و اخرت بمفاد
اخبار وصریح زیارات ماثوره از انجمله خبریست که شیخ ابن نما
در کتاب مثیر الاحزان از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت میکند
که ابن عباس میگوید در حضور ساطع النور اقدس حضرت
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بودم که حضرت امام حسن
وامام حسین وفاطمه وعلی امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین
بترتیب وارد شدند بر پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم وانحضرت
هرکدام که وارد میشدند میفرمودند بیا نزد من بیا نزد من و
حسنین علیهما السلام را بزانوی راست وچپ نشاند وعلی وفاطمه
صلوات الله علیهما را بطرف یمین ویسار خود نشاند ومیگریست

هر یکرا که میدید اصحاب بانجناب عرض کردند یا رسول الله بدید
هر یک از این بزرگوارانرا مکر انکه کریستید آیا در میان ایشان نیست
کسیکه بدیدن او مسرور و شادمان بشوید پس حضرت فرمودند
قسم باین خدائیکه مرا به پیغمبری فرستاده و از تمام خلق برگزیده
است نیست در روی زمین انسانی که محبوبتر باشد بمن از
اینها بدرستیکه گریه میکنم بجهت مصائبی که بعد از من باینها
وارد میاید و بخاطر اوردم ان ظلمهائی که باین فرزندم حسین
وارد میشود و گویا من میبینم او را که پناه اورده است بحرم من
و بقبر من پس پناهش نمیدهند و کوچ میکند بسوی زمینی که
محل کشته شدن و مصرع او است زمین کرب و بلا یاری
میکنند او را جماعتی از مسلمانان که انها یند سادات و اقایان
شهداء امت من در روز قیامت الخ و زیارتیست که مجلسی ره
در کتاب مزار بحار از شیخ مفید ره مزار کبیر روایت میکند که در یاد حسنه
زیارت حضرت علی اکبر اشاره کن بسلام شهداء رضوان الله علیهم
و بگو اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَیُّهَا الرَّبّانِیُّونَ اَشْهَدُ اَنَّکُمْ اَنْصارُ اللهِ جَلَّ
شَانُهُ وَسادَةُ الشُّهَداءِ فِی الدُّنْیا وَالْاٰخِرَةِ و نیز مجلسی ره روایت
میکند در جای دیگر در زیارت شهداء زیارت دیگری که محل حاجت
ذکر میشود اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَیُّهَا الرَّبّانِیُّونَ الی ان قال وَاَنْتُمْ سادَةُ
الشُّهَداءِ فِی الدُّنْیا وَالْاٰخِرَةِ پس معلوم شد که شهداء کربلا

علیهم السلام تماما سادات شهداء این امت هستند در دنیا
واخرت و حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء در شب
عاشورا در حق اصحاب خود فرمودند در خطبه مشهوره که بعد
از حمد و ثناء خداوند یکتا میفرماید بدرستیکه من نمیدانم اصحابی
با وفاتر و بهتر از اصحاب خودم و نه اهل بیتی نیکوکارتر و افضل از اهل
بیت خود تا اخر خطبه چنانچه کذشت و این سه بزرکوار هم سادات
شهداء کربلاء هستند و از روایت خصال از حضرت سجاد علیه و امالی
السلام معلوم میشود مقام سامی حضرت عباس علیه السلام بلندتر
از همه است چنانچه صدوق علیه الرحمة در خصال روایت میکند
روزی حضرت سجاد علیه السلام را چشم افتاد بعبید الله بن العباس
علیه السلام بکریست و فرمود بر رسول خدا روز احد سخت کذشت
که حضرت حمزه سید الشهداء عم ان بزرکوار را بکشتند سپس روز
موته بر ان حضرت شدید بود که عم زاده او جعفر بن ابی طالب شهادت
یافت و هیچ روز چنان نبود که بر حضرت امام حسین صلوات الله
علیه کذشت سی هزار مرد که همه را دعوی مسلمانی بود بقتل او مصمم
شده حمله میاوردند و بدان عمل بخدا وند تقرب میجستند و امام
پیوسته موعظت و نصیحت فرموده باری تعالی و قرابت خود را
با حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله و سلم بیاد شان
میاورد و هیچ متعظ نکشتند بنا حق خون مطهرش بریختند خدا از الله

رحمت

رحمت کند ابو الفضل العباس را که بجان و تن خود مواسات کرد
و طاعت یزدانی برند کانزا بن جهان گزیده خویشتن را فدای برادر
نمود تا هر دو دست مبارکش بریدند خداوند او را دو بال کرامت
فرمود چنانکه جعفر طیار را با ملائکه در جنات عدن همی پرواز میکند
والبته ابو الفضل العباس را در قیامت نزد خداوند تبارک و تعالی
منزلتی بلند باشد که جمیع شهداء بران غبطه برند در مواسات
انحضرت هم شهادت امام علیه السلام چه در همین روایت چه در
اکثر زیارات که میفرماید نعم الاخ المواسی کفایت میکند و کفی به شهیدا
وانشاء الله در طی احوالات شهادت انجناب درجه مواسات ان
مظلوم را نسبت بسید و امام و برادر والا مقام خود ذکر خواهم
نمود اما شجاعت ان شبل اسد الله الغالب علاوه بر انکه شجاعت
و دلیری در عموم اولاد ابی طالب مجبول بود و ارثا نیز از طرف پدر والا
گهر قالع باب خیبر حیدر صفدر علیه صلوات الله الملك الاکبر حظ
وافری میبرد غرض و مقصود حجة بالغة الهی امیر المؤمنین صلوات الله
و سلامه علیه از تزویج ام البنین مادر انجناب تولد پسری شجاع
بود چنانچه در خبر عمدة الطالب ذکر شد و مسلم است غرض و مقصود
امام علیه السلام باعلی درجه امکان صورت وقوع خواهد
پیوست ابو الفرج اصفهانی مینویسد وکان العباس رجلا وسیما
جمیلا یرکب الفرس المطهم ورجلاه تخطان فی الارض وکان یقال

له قمر بنی هاشم وکان لواء الحسین بن علی علیه السلام معه یوم قتل
حدثنی احمد بن سعید قال حدثنی یحیی بن الحسن قال حدثنا بکر بن
عبد الوهاب قال حدثنی ابن ابی اویس عن ابیه عن جعفر بن محمد علیه
السلام قال عبّأ الحسین بن علی اصحابه فاعطی رایته العباس بن اخاه
بن علی میگوید ابو الفضل العباس بزرگواری بود نیکو منظر حسن
الوجه وصاحب جمال وچندان جسیم وبلند بالا بود که چون بر
پشت اسبان قوی هیکل برنشستی قدمهای مبارکش بر زمین
کشیدی آن بزرگوار را چنان چهرۂ زیبا وطلعتی غرّاء بود که قمر
بنی هاشمش میگفتند ورایت ظفرایت حضرت سید الشهداء
علیه الاف التحیة والثناء با او بود روزیکه آن بزرگوار بسعادت
شهادت فائز گردید حدیث کرد مرا دولة مسطورین از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرمود صف آرائی کرد حضرت امام
حسین علیه السلام اصحاب خود را رایت سعادت آیت خویش را
برادرش جناب عباس عنایت فرمود آن بزرگوار را نیز ملقب بسقّا
ومکنّی با بی قربه میگفتند چنانچه عبارت ابن ادریس نیز از سرائر
ذکر شد مؤلف گوید وجه تسمیه آن جناب بسقّا صاحب شرح
قصیده ابی فراس از مقتل خوارزمی نقل میکند وابن اثیر هم در کامل
مینویسد بعد از اینکه عبید الله بن زیاد لعین نوشت بعمر بن سعد ملعون
که آبرا از حضرت امام مظلومان واهل بیت واصحاب آنحضرت منع کند

عمر بن سعد لعین عمرو بن الحجاج را طلبید و سوار بیشماری
بر جمعیت او افزوده او را امر کرد که اطراف شریعهٔ فرات را که مجاری
با اردوی مبارک حضرت امام حسین علیه السلام است مستحفظ
باشند که نتوانند آب بردارند و این امر سه روز پیش از شهادت
آنحضرت واقع گردید پس چون عطش بر آنسرور و اصحاب امام مظلوم
سخت و شدید شد طلبید برادر خود جناب ابوالفضل العباس را
و سی نفر سوار و بیست نفر پیاده با بیست عدد مشک بان زاده شیر
خدا داده که تا برای اهل بیت و اصحاب آب بیاورد آن بزرگوار نیز در
جنح شب عازم فرات گردید تا نزدیک فرات رسیدند عمرو بن الحجاج
گفت کیست این شخص هلال بن نافع که ملتزم رکاب جناب ابوالفضل
بود گفت منم پسر عم تو از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام
آمده ام از این آبی که ما را منع کردید بنوشم ابن الحجاج گفت بنوش گوارا
و عافیت باشد هلال بدو گفت که وای بر تو باد چگونه مرا امر میکنی به
نوشیدن آب و حال آنکه حسین بن علی علیهما السلام با همراهانش از
شدت تشنگی میمیرند عمرو بن الحجاج گفت راست میگوئی ولیکن
ما را مامور کرده اند بامری و لابد هستیم که نگذاریم پس هلال نهیب
داد باصحاب و همرهان خودش که داخل فرات شوند و مشکها را پر
کنند پس عمرو بن الحجاج فریاد کرد بسپاه که مانع شوید جنگ سخت و
قتال شدیدی در سر آب در گرفت بعضی جنگ میکردند و بعضی

مشکها را از فرات پر میکردند وان شیر بیشه شجاعت فرزند ساقی کوثر
جمع کثیری از سپاه عمرو بن الحجاج موکلین اب فرات را بجهنم فرستاد و
از اصحاب حضرت سید الشهدا علیه السلام کسی کشته نشد
ومشکهای اب انجیام طاهرات اوردند حضرت واهل بیت واصحاب
ازان نوشیدند لهذا جناب ابو الفضل بسقا ملقب کردید مؤلف
کوید دروقت مبارزت وهنکام شهادت حضرت ابی الفضل اختلاف
بعضی قبل از عاشورا نوشته اند چنانچه در مقتل صغیر ابی مخنف
مسطور است که روز تاسوعا چون عطش بر شاه لب تشنکان واولاد واصحاب
ان امام مظلومان سخت شدید شد واز تشنکی وسوز عطش بنالیدند
وبحضور باهر النور امام علیه السلام شکایت کردند انحضرت برادر
با جان برابر خود جناب ابی الفضل را طلبید وفرمود یا اخی اجمع اهل
بیتك واحفروا بئرا ففعلوا ذلك فلم یجدوا فیها ماء فطووها فقتلهم
العطش فقال الحسین للعباس یا اخی امض الی الفرات واتنا بشیء
من الماء فقال له العباس سمعا وطاعة قال فضم الیه رجالا
فسار العباس سلام الله علیه والرجال عن یمینه وشماله یعنی
ای برادر جان من اهل بیت خودت را جمع کن چاهی بکنید که ابی ظاهر
شود جمع شدند وچاه کندند ابی دران چاه ظاهر نشد چاه را
انباشتند پس عطش انهارا بسختی وزحمت انداخت وازحال کذرانند
امام مظلومان با بو الفضل فرمود ای برادر جان من برو بفرات

[illegible]

و شربز

عمر بن سعد لعین عمرو بن الحجاج را طلبید و سوار بیشماری
بر جمعیت او افزوده او را امر کرد که اطراف شریعهٔ فرات که محاذی
با اردوی مبارک حضرت امام حسین علیه السلام است مستحفظ
باشند که نتوانند آب بردارند و این امر سه روز پیش از شهادت
آنحضرت واقع گردید پس چون عطش بر آنسرور و اصحاب امام مظلوم
سخت و شدید شد طلبید برادر خود جناب ابوالفضل العباس را
و سی نفر سوار و بیست نفر پیاده با بیست عدد مشک بآن زادهٔ شیر
خدا داده که تا برای اهل بیت و اصحاب آب بیاورد آن بزرگوار نیز در
نیمهٔ شب عازم فرات گردید تا نزدیک فرات رسیدند عمرو بن الحجاج
گفت کیست این شخص هلال بن نافع که ملتزم رکاب جناب ابوالفضل
بود گفت منم پسر عم تو از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام
آمده‌ام از این آبی که ما را منع کرده‌اید بنوشم ابن الحجاج گفت بنوش گوارا
و عافیت باشد هلال بدو گفت که وای بر تو باد چگونه مرا امر میکنی به
نوشیدن آب و حال آنکه حسین بن علی علیهما السلام با همراهانش از
شدت تشنگی میمیرند عمرو بن الحجاج گفت راست میگوئی ولیکن
ما را مامور کرده‌اند بامری و لابد هستیم که نگذاریم پس هلال نهیب
داد باصحاب و همرهان خودش که داخل فرات شوند و مشکها پر
کنند پس عمرو بن الحجاج فریاد کرد بسپاه که مانع شوید جنگ سخت و
قتال شدیدی در سر آب درگرفت بعضی جنگ میکردند و بعضی

مشکها را از فرات پر میکردند وان شیر بیشه شجاعت فرزند ساقی کوثر
جمع کثیری از سپاه عمرو بن الحجاج موکلین اب فرات را بجهنم فرستاد و
از اصحاب حضرت سید الشهدا علیه السلام کسی کشته نشد
ومشکهای ابر انجام طاهرات ورد نزد حضرت واهل بیت واصحاب
ازان نوشیدند لهذا جناب ابو الفضل بسقا ملقب گردید مؤلف
گوید در وقت مبارزت وهنگام شهادت حضرت ابی الفضل اختلاف
بعضی قبل از عاشورا نوشته اند چنانچه در مقتل صغیر ابی مخنف
مسطور است که روز تاسوعا چون عطش بر شاه لب تشنگان واولاد واصحاب
ان امام مظلومان سخت شدید شد واز تشنگی وسوز عطش بالله
وبحضور باهر النور امام علیه السلام شکایت کردند انحضرت برادر
با جان برابر خود جناب ابی الفضل را طلبید وفرمود یا اخی اجمع اهل
بیتك واحفروا بئرا ففعلوا ذلك فلم یجدوا فیها ماء فطرقوها فقتلهم
العطش فقال الحسین للعباس یا اخی امض الی الفرات وائتنا شیء
من الماء فقال له العباس سمعا وطاعة قال فضم الیه رجالا
فسار العباس سلام الله علیه والرجال عن یمینه وشماله یعنی
ای برادر جان من اهل بیت خودت را جمع کن چاهی بکنید که ابی ظاهر
شود جمع شدند وچاه کندند ابی دران چاه ظاهر نشد چاه را
انباشتند پس عطش انها را بسختی در زحمت انداخت واز حل کذرانید
امام مظلومان با بو الفضل فرمود ای برادر جان من برو بفرات

وشربت آب برای ما بیاور جناب عباس آن خلاصه ناس عرض کرد سمعاً
وطاعةً راوی گوید پس حضرت امام حسین علیه السلام تنی چند از
مردان همراه برادر کرد و آن فرزند شیر خدا روانه فرات شد از چند تن هم
از راست و چپ و میرفتند و این رجز میفرمود انا قاتل القوم بقلب مهتد
اذب عن سبط النبی احمد اضربکم بالصارم المهند حتی تحیدوا عن
قتال سیدی انی انا العباس ذو التودد نجل علی المرتضی المؤید راوی
گفت همین که از خواندن این اشعار فارغ شد حمله آورد بر جماعت موکلین
فرات بروایتی چهار هزار تن بودند و آنها را مانند شیر یکه در گله گوسفند
افتد از طرف راست و چپ متفرق و پراکنده نمود و چندین تن از رجال
و ابطال بخاک هلاک افکند و راند مرکب را با همراهان وارد شریعه
گردیدند اصحاب ابن زیاد و سپاه بد بنیاد را که از این قضیه اطلاع
رفت گرد آمدند و چون آنها را مشرف بشریعه بدیدند فریاد برآوردند
شما کیستید گفتند ما یاران امام مظلومان حسین علیه السلام
هستیم گفتند در این مکان چه میکنید و چرا آمده اید بپاسخ گفتند تشنگی
ما را بر تعب و شدت انداخته و سخت تر و شدید ترین هر درد بر ما
تشنگی حضرت امام مظلومان علیه السلام است تا این کلمات را از آنها
بشنیدند تمام آن سپاه یکمرتبه بر آن شبل اسد الله الغالب و همراهان
حمله آوردند و آن شیر بیشه شجاعت و نهنگ قلزم رشادت و
جلادت با تیغ آتشبار مانند غضب خداوند قهار با اصحاب بر کفار

العباس علیه السلام میخواندند عند المحاربه

۳۶۰ حمله اورد وطومار لشکر از هم بپاشید وجمع کثیری از آن ملاعین
باسفل السافلین فرستاد واین رجز میفرمود لا ارهب الموت
اذا الموت رقا حتی اواری میتا عند اللقاء نفسی لنفس الطاهر الطهر
وقی انی صبور شاکر للملتقی ولا اخاف طارقا ان طرقا بل اضرب
الهام واقری المرفقا انی انا العباس صعب باللقا نفسی لنفس
الطاهر السبط وقا راوی گفت چون از خواندن رجز فارغ شد دیگر
باره حمله بر آن جماعت در انداخت وایشانرا از شریعه فرات براند
واو در شریعه گردید مشکی با خود داشت پر از آب کرد ودست
مبارک برد کفی از آب برگرفت که بنوشد تشنگی امام مظلومان وشاه
لب تشنگان بخاطر او درآمد دمعش واشکها از دیده فرو ریخت
وگفت والله هرگز آب ننوشم وقطره نچشم وحال آنکه آقای من حسین
تشنه باشد وآنگاه از شریعه بیرون شد ومشک بر دوش راست
بدریا پا نهاد وخشک لب بیرون شد از دریا فتوت بین جوانمردی
نگر غیرت تماشا کن وآن پسر حیدر کرار این اشعار انشاد فرموده
میخواند یا نفس من بعد الحسین هونی فبعده لا کنت ان تکونی هذا
الحسین شارب المنون وتشربین بارد المعین هیهات ما هذا افعال
دینی ولا فعال صادق الیقین راوی گفت بعد از آنکه از مشرعه بفراز
برآمد آن ظالمان از هر طرف تیرباران کردند وتیر چون تگرگ وباران از
هر جانب ومکان باریدن گرفت ویا ابن خال آن زاده شیر ذو الجلال

باسطوت

باسطوت حیدری مشغول قتال وجدال وکشتن رجال وابطال
بود ومشک بردوش داشت واز کثرت ورود چوبه تیر ونبال کوئی پر و بال
براورده جوشن در بدن مانند خار پشت شده بود ابرص بن شیبان
علیه اللعنة والنیران بران سقاء تشنه لبان حمله اورد ضربتی بر
دست مبارکش زد که باشمشیر از بدن بیفتاد وشمشیر بدست چپ
گرفت وحمله بران قوم خدا ناشناس کرد واین رجز میخواند والله لو
قطعتموا یمینی لاحمیاً مجاهداً عن دینی وعن امام صادق الیقین
سبط النبی الطاهر الامین نبی صدق جائنا بالدین مصدقا بالواحد
بالواحد الامین راوی گفت حمله کرد بر انجماعت وچون شیر خشمناک
از انقوم بی باک بر خاک هلاکت می انداخت واز دلیران نامدار بسی بضرب
شمشیر آبدار ربدار البوار فرستاده مشک همچنان بردوش داشت وهمی
رفت وهمی گشت ولی بیشتر توجه خاطر سوی حرم داشت وهمت همی
گماشت تا مگر بران تشنگان آبی رسانند پس چون ابن سعد پلید ابتر را
نظر بشبل حیدر وزاده ساقی کوثر افتاد فریاد براورد ای قوم وای بر
شما باد مشک را تیرباران کنید بخدا سوگند اگر این آب بخیام امام رود
وشربتی از ان امام مظلومان بنوشد جملگی شما را تا باخر فانی ونابود
سازد چه اوست فارس پسر فارس والبطل المداعس علی بن ابی طالب
امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیهما راوی گفت پس لشکر یکباره
حمله ور شدند بر جناب ابی الفضل العباس علیه السلام وان شیر بیشه

شجاعت بر انها حمله اورد و میزد و میکشت و میانداخت چنانچه
از انقوم اشرار یکصد و هشتاد تن سوار نامدار و بدار البوار فرستاد
پس عبد الله بن یزید شیبانی علیه اللعنه ضربتی بر دست چپ مبارکش
زد که با شمشیر پر تاب شد و ان سید مظلوم بجا بکی خم شد و بروی
در افتاد و شمشیر بدهان مبارک خود برگرفت و حمله بر قلب سپاه کرده
و این رجز بر میخواند یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار
مع النبی سید الابرار مع جملة السادات و الاطهار قد قطعوا ببغیهم
یسار فاصلهم یا رب حر النار پس حمله کرد بر قوم در حالتیکه از دو دست
مبارک خون فرو میریخت این مرتبه تمام سپاه جملگی بر ان شبل حیدر
کرار و شبه جعفر طیار حمله اوردند و ان بزرگوار با ان حالت زار باز
جنات سختی در داد مخذولی عمودی از اهن بر فرق مبارک ان مظلوم ممتحن
زد چنانچه فرق همایونش بشکافت طاقتش برفت و پاهای مبارکش
سست و لرزان شده بیفتاد و در خاک و خون همی غلطید و فریاد بر اورد
یا ابا عبد الله از من بتو سلام باد چون اواز برادر بسمع همایون سبط پیغمبر
رسید صیحه در کشید و ناله در داد و نالان همی فرمود وا اخاه وا عباسا
و وا مهجة قلباه پس سبک بر نشست و روی بر انجماعت نهاد و حمله کرده
و انقوم خدا ناشناس را از گرد برادر با جان برابرش عباس متفرق نمود و
از مرکب بزیر امده برادر را بر پشت اسب نهاد و بسوی خیام روان شد
و در خیمهٔ شهداء گذارد و چندان بران برادر مهربان بگریست چنانکه جمیع بود

حاضرین محضر اقدس نور امامت بکریستند انتهی احق الناس
ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلاء اخوه وابن والده علی ابوالفضل
المضرج بالدماء ومن واساه لایثنیه خوف وجادله علی عطش بماء
وحضرت امام مظلومان فرمودند خداوند تورا جزای خیر از من برادر
بتو بدهد بدرستیکه هر اینه در راه خدا جهاد کردی بان اندازه که سزاوار
بود تمام شد آنچه را که ابو مخنف در مقتل صغیرش شهادت حضرت
ابی الفضل العباس نگاشته است بعد میگوید حضرت امام حسین
صلوات الله وسلامه علیه روی مبارک بطرف اصحاب کرد و فرمود این
قوم غیر از من باکسی کاری ندارند مرا میطلبند همین که ظلمت شب فرو کرد
هرکس هرجا که خواهد برود در تاریکی شب همان خطبه که شب عاشورا
میفرمایند در تمام کتب مقاتل مسطور است باختلاف کلمات انشاء
فرمودند وجوابی از اصحاب باوفا عرض شد که اشاره سابق شد
وبعد مینویسد فلما اصبح الصباح از اینها معلوم میشود که عقیده
ابی مخنف اینست که حضرت ابی الفضل العباس در عصر روز تاسوعا
یا شب عاشورا بدرجه رفیعه شهادت فائز شده است ابو اسحق
اسفراینی را نیز عقیدت چنانست که قبل از عاشورا شهید گشته
ولی مشهور بلکه متفق علیه ارباب مقاتل وسیر است که حضرت
سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء چون صبح عاشورا شد
تعبیه لشکر سعادت اثر فرمود رایت ظفر ایت را بجناب ابی الفضل

العباس برادر باجان برابرش عطا فرمود چنانچه عبارت مقاتل ابوالفرج اصفهانی ذکر شد پس در روز عاشورا آنجناب حیات داشته و علمدار سلطان ابرار بوده فاضل نحریر و مورخ بی نظیر میرزا محمد تقی خان سپهر متوفی لسان الملک صاحب ناسخ التواریخ میان این دو روایت مختلفه را باین نحو جمع مینماید مینویسد چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را دو عباس نام پسر بود یکی عباس الاکبر المکنی بابی الفضل صاحب رایت در روز عاشورا و دیگری عباس الاصغر تواند بود که عباس الاصغر در شب عاشورا بدرجه رفیعه شهادت فائز شده باشد و عباس الاکبر در روز عاشورا و عباس الاصغر نیز در شب عاشورا بطلب آب شتافت و سعادت شهادت یافت انتهی مؤلف گوید این خوب احتمال و توفیق بین الروایتین است ولی در صورتیست که شهادت عباس شهید شب عاشورا را مطلق بنویسند مانند قتل یا بکیفیتی غیر از قطع یدین و ذکر عطش الحسین و غیره علی خلاف ما وقع فی کیفیة ابی الفضل العباس علیه السلام که اینها از مختصات آن بزرگوار است و ما میبینیم ابو مخنف یا ابو اسحق اسفراینی و غیره که شهادت حضرت عباس علیه السلام را قبل از عاشورا میدانند و مینویسند جملگی بهمان کیفیات واقعه در حق عباس شهید در روز عاشورا حتی با همان ارجوزها و قطع یدین و سایر حالات آن بزرگوار مینگارند و این بسیار بعید است و احدی ننوشته است

ادقلو

کربرای هردو تن برادر عباس الاکبر و عباس الاصغر مقدمات شهادت بیك طریق واقع وهردو تن رابیك نحو شهید کرده باشند پس میکوئیم اینهم روایتی است مثل سایر وقایع مختلف فیها بالجمله بعض ارباب مقاتل وسیر شهادت حضرت عباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام را در روز عاشورا بعد از اصحاب اول شهید از ولد ابی طالب دانسته اند چنانکه سبط ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص از شعبی روایت میکند میکوید وقال الشعبی اول قتیل منهم العباس بن علی ثم علی بن الحسین الاکبر ثم من بعده عون بن جعفر ثم القاسم بن الحسن بن علی ثم عبد الله بن الحسین ثم عبد الله بن علی ثم عثمان بن علی ثم عبد الرحمن بن عقیل ثم محمد بن عبد الله بن جعفر ثم الحسین علیه السلام وتابعوا بعده ترجمه این واضح است ابن شهر اشوب بعد از شهادت اولاد عقیل وجعفر ابنی ابی طالب واولاد حضرت امام حسن مجتبی وحضرت امیر المؤمنین علیهم السلام مینویسد وکان عباس السقاء قمر بنی هاشم صاحب لواء الحسین وهو اکبر الاخوان مضی یطلب الماء فحملوا علیه وحمل هو علیهم وجعل یقول

لا ارهب الموت اذا الموت رقی   حتی اواری فی المصالیت لقا
نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا   انی انا العباس اغدو بالسقا
ولا اخاف الشر یوم الملتقی

ففرقهم فکمن له زید بن ورقاء الجهنی من وراء نخلة وعاونه حکیم بن طفیل السنبسی فضربه علی یمینه

فاخذ السیف بشماله وحمل علیهم وهو یرتجز واللّه ان قطعتم
یمینی انی احامی ابدا عن دینی وعن امام صادق الیقین نجل
النبی الطاهر الامین فقاتل حتی ضعف فکمن له الحکیم بن الطفیل
الطائی من وراء نخلة فضربه علی شماله فقال یا نفس لا تخشی
من الکفار وابشری برحمة الجبار مع النبی سید المختار
قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار فقتله بعمود الملعون
من حدید فلما راه الحسین علیه السلام مصروعا علی شط الفرات بکی
وانشا یقول تعدیتم یا شر قوم بفعلکم وخالفتم قول النبی محمد
اما کان خیر الرسل وصیکم بنا اما نحن من نسل النبی المسدد
اما کانت الزهراء امی دونکم اما کان من خیر البریة احمد لعنتم و
اخزیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقوا حر نار توقدوا میگوید جناب
ابو الفضل العباس که سقاء و قمر بنی هاشم و صاحب لواء یعنی علمدار
حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بود برای اوردن اب جهت
تشنه لبان رفت حمله اورد ندا نملاعین بان یادگار حضرت امیر المؤمنین
ان بزرگوار نیز بان اشرار حمله اورد وان رجز میخواند وانها را مانند
جراد منتشر متفرق و پراکنده ساخت پس زید بن ورقاء جهنی لعنه
الله واخزاه از پس نخله کمین ان سید مکین نشسته با کمک و همراهی
حکیم بن طفیل سنبسی ملعون ضربتی بر دست راست مبارک ان بزرگوار
زد که دست مبارکش قطع نمود شمشیر را بادست چپ گرفته حمله

بران جماعت بی دین وارد وان رجز میخواند شاعر بلسان فارسی
خوب گفته است افتاد دست راستم ای خدا از پیکرم
بردامن حسین برسان دست دیگرم دست چپم بجا است
اگر نیست دست راست امّا هزار حیف که یکدست بی صداست
پس آن شیر بیشه شجاعت با انحالت جنگ میکرد و در دریای
قتال وجدال غوطه و ربود وهمی زد وهمی کشت تا آنکه ضعف
وناتوانی بران حید ثانی مستولی شد پس بار دیگر حکیم بن طفیل
طائی لعین از پشت درخت خرما کمین کرده ضربتی بدست
چپ نازنین آن مظلوم زد وجدا نمود پس این اشعار را فرمود پس
آن ملعون بد تر از اهرمن بضرب عمود آهن آنجناب را شهید کرد چون
امام مظلومان سرو قد السقاء تشنه لبان را در کنار شط فرات دید
افتاده بر روی خاک سرنگون دید همی زار بگریست وازدیده خونین سیلاب
اشک جاری فرمود وان اشعار را انشاء نمود بعد ابن شهرآشوب
مینویسد قاسم بن الحسین عزم میدان کرد وحال آنکه در هیچ کتابی
از مقاتل وتواریخ قاسم نام پسری برای حضرت سیّد الشّهداء ع
ذکر نکرده اند واین سهو از کاتبست قاسم بن الحسن باید باشد
اگرچه ذکر جناب قاسم بن الحسن را نیز در دو موضع یکی قبل از مبارزت
اولاد امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه و دیگر قبل از مبارزت
حضرت عبّاس و بعد از مبارزت سایر اولاد حضرت امیر المؤمنین ع

العباس صلوات الله وسلامه علیه با لشکر اعدا

ذکر کرده است گمان حقیر اینست که اقوال معتبره در این وفات مبارزت
جناب قاسم بن الحسن علیهما السلام دیده است و ترجیح نتواند
بدهد لذا در هر سه مقام اشاره کرده است و چون طریق شهادت
وارجوزه ها مختلف است حمل بتکرار و سهو ناسخ نمی رود بالجمله بعضی
مبارزت جناب ابو الفضل را در آخر نوشته اند بعد از تمام اولاد
ابی طالب الا عبد الله بن الحسن علی اصغرهم شهید شده بود و
سه نفر دیگر که اسم شریف آنها را نوشته اند مانده بودند که بعد
شهید شدند که هر دو برادر باهم بطلب آب بسمت فرات روانه شدند
چنانچه شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری
و شیخ ابن نما در مثیر الاحزان و سید بن طاوس در لهوف می نویسند
بعد از آن سه نفر را هم می نویسد و آخر شهداء از اهل بیت آنحضرت را
میداند الا عبد الله بن الحسن و ما عبارت ارشاد شیخ مفید را
می نویسیم میفرماید و اشتدّ به العطش فرکب المسنّاة و یرید الفرات
و بین یدیه العبّاس اخوه فاعترضه خیل ابن سعد و فیهم رجل من
بنی دارم فقال لهم ویلکم حولوا بینه و بین الفرات و لا تمکنوه من الماء
فقال الحسین علیه السلام اللهمّ اظمأه ابن نما می نویسد حضرت
عرض کرد اَللّٰهُمَّ اقتُلهُ عَطَشاً و لا تَغفِر لَهُ اَبَداً فغضبَ الدّارمی
وَ رَماهُ بسهمٍ فاثبته فی حنکه فانتزع الحسین علیه السلام السهم
وَ بَسَطَ یَدَهُ تحتَ حَنَکِهِ فامتلأت راحتاه مِنَ الدّم فرمی به ثمّ قال

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَشْکُو اِلَیْکَ ما یُفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِیِّکَ ثُمَّ رَجَعَ اِلی
مَکانِهِ وَقَدِ اشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ وَاَحاطَ الْقَوْمُ بِالْعَبّاسِ فَاقْتَطَعُوهُ
عَنْهُ فَجَعَلَ یُقاتِلُهُمْ وَحْدَهُ حَتّی قُتِلَ وَکانَ الْمُتَوَلّی لِقَتْلِهِ زَیْدُ بْنُ
وَرْقاءِ الْحَنَفِیّ وَحَکیمُ بْنُ الطُّفَیْلِ السِّنْبِسِیّ بَعْدَ اَنْ اُثْخِنَ بِالْجِراحِ فَلَمْ یَسْتَطِعْ
حِراکاً انتهی میگوید تشنگی بر امام مظلومان ارواح العالمین له الفدا
شدید و سخت گردید پس بر فراز و سدّ نهر بالا شده اراده فرات
فرمود در حالی که ابو الفضل العبّاس برادران سرور در جلو و پیش
روی مبارکش میرفت سواران سپاه ابن سعد لعین ممانعت نمودند
جلوگیری کردند در میان آن ملاعین مردی بود از بنی دارم فریاد برآورد
وای بر شما باد حایل و مانع شوید میان او و میان فرات و قدرت
و امکان باو ندهید که از آب بردارد پس حضرت سید الشهداء
علیه السلام چون کلام آن خبیث را شنید عرض کرد بار خدایا
او را تشنه بدار و بروایت ابن نما خداوندا او را از تشنگی هلاک
فرما و هرگز او را میامرز پس دارمی ملعون بغضب آمد و تیری بان
جناب پرتاب کرد و آن تیر بزیر زنخ مبارک امام مظلومان جای
گرفت حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء آن
تیر را بیرون کشیدند و دست مبارک را در زیر زخم آن تیر که زنخ
مبارک باشد گرفتند و دو کف مقدس امام پر از خون گردید و
و شاید بسمت آسمان افشانده باشند و عرض کرد بار خدایا من

بحضرت تو شکایت میکنم انچه را که بپسر دختر پیغمبر تو میکنند پس
از ان برگردید حضرت امام مظلومان بسوی مکان خود و بتحقیق
تشنگی بر شاه لب تشنگان در نهایت شدت و سختی بود و ان
جماعت خدا نا شناس احاطه کردند بجناب ابو الفضل العباس
و گرداگرد ان بزرگوار را گرفتند و جدا کردند برادر مهربان را
از حضرت امام مظلومان پس ان شیر بیشه شجاعت پیوسته
با انجماعت یکه و تنها جنگ و مقاتله میکرد تا بدرجه رفیعه
شهادت فایز گردید سلام الله علیه و مباشر قتل ان بزرگوار
زید بن ورقاء حنفی ملعون و حکیم بن الطفیل حرامزاده بود بعد
از اینکه کثرت جراحات وارده انمظلوم را سست و نا توان کرده بود
بحدیکه قادر بر حرکت نبود سید بن طاوس و ابن نما نوشته اند
وَاَحاطُوا بِهِ مِن کُلِّ جانِبٍ حتی قتلوه قدس الله روحه و بکی الحسین
علیه السلام لقتله بکاءً شدیدًا یعنی از هر طرف دور ان بزرگوار
گرفتند تا انکه بدرجه رفیعه شهادت رساندند و حضرت
سید الشهداء برای کشته شدن برادر با وفاء گریستند
گریستن شدیدی ابن نما میگوید زمانیکه تیر تفرقه روزگار میان
این دو نور دیده حیدر کرار جدائی انداخت این اشعار را گفتم

حقیقًا بالبکاءِ علیه حزنا اَبُو الفَضلِ الَّذی واسا اَخاهُ
وجاهَدَ کلَّ کفّارٍ ظلومٍ وفا بل من ضلالهم هُداهُ

فَداهُ بِنَفسِهِ لِلّهِ حَتّیٰ تَفَرَّقَ مِن شُجاعَتِهِ عِداهُ وَجادَ لَهُ عَلیٰ ظَمأ بِماءٍ وَکانَ رِضا اَخیهِ مُبتَغاهُ ابن نما مینویسد روایت کرده‌اند مرا از شیخ عبد الصمد از شیخ ابی الفرج عبد الرحمن بن جوزی که اندک زمانی نگذشت آن ملعون دارمی را که بر امام علیه السلام تیر انداخته بود و امام او را نفرین فرمود خداوند عز اسمه او را بر تشنگی و سرما و گرما مبتلا فرمود چنانچه از پس و پیش او اشتها و کانونها افروختندی و از پیش روبش برف نهادندی و باد زدندی و او با این حالت پیوسته آب طلبیدی و البته بهیچ روی آن عطش تسکین نیافتی کوزها از آب سرد او را مهیا داشتندی و کاسهای بزرک از سویق و شکر و شیر آماده کردندی و او آن کوزه و کاسه را سر کشیدی چنانچه تهی شدی اندکی بپهلو بیفتادی باز برخواستی و فریاد کردی و گفتی تشنگی مرا بکشت و آب طلبیدی و بیاشامیدی تا شکم او مانند اشتران بترکید ابن اثیر و سبط ابن جوزی وغیره نیز همین واقعه را نوشته اند در حق دارمی ملعون فاضل مجلسی و صاحب عوالم مبارزت حضرت ابو الفضل العباس علیه السلام را بعد از تمام شهداء آل ابی طالب الا اولاد حضرت اقدس سید الشهداء ارواح العالمین له الفداء نوشته اند چنانچه مجلسی علیه الرحمه در کتاب جلاء العیون مینویسد چون عباس دید که کسی بغیر از آن امام مظلوم و فرزندان معصوم او نماند بجدمت

برادر بزرگوار خود آمد و گفت ای برادر مرا رخصت فرمای
که جان خود را فدای تو گردانم و خود را بدرجه رفیعه شهادت
رسانم حضرت از استماع سخنان جانسوزان برادر مهربان سیلاب
اشک خونین از دیدهای حق بین خود روان کرد و گفت ای برادر
تو علمدار منی و از رفتن تو لشکر من از هم میپاشد عباس گفت
ای برادر بزرگوار سینه من از کشته شدن برادران و یاران
و دوستان تنگ شده است و از زندگی ملول شده ام و ازرو
مند لقای حقتعالی گردیده ام و دیگر تاب دیدن مصیبت دوستان ندارم
و میخواهم در طلب خون برادران و خویشان دمار از مخالفان برآورم
ان امام غریب فرمود که اگر البته عازم سفر آخرت گردیده آبی برای
پردگیان عصمت و کودکان اهل بیت رسالت تحصیل کن که از تشنگی
بی تاب گردیده اند عباس نزدیک آن سنگین دلان بیحیا رفت و گفت
ای بی شرمان اگر بگمان شما ما گناه کاریم زنان و اطفال ما چه گناهی
دارند بر ایشان ترحم کنید و شربت آبی بایشان بدهید چون دید
که نصیحت و پند در آن کافران اثر نمیکند بخدمت حضرت برگشت ناگاه
صدای العطش از خیمه های حرم بگوش او رسید بی تاب شد و بر
اسب خود سوار شد و نیزه و مشکی برداشت و متوجه شط فرات
گردید چون نزدیک نهر رسید چهار هزار نامرد که بر آب موکل بودند
ان غریب مظلوم را در میان گرفتند و بدن شریفش را تیرباران

کردند وان شیر بیشهٔ شجاعت خود را بران سپاه بی قیاس زد
وهشتاد نفر از ایشانرا با تن تنها بر زمین افکند وخود را باب
رسانید چون کفی از اب بر کرفت که بیاشامد تشنکی ان امام مظلوم
واهل بیت او را بیاد اورد اب را ریخت امد بیادش از لب خشک
برادرش شد غیرت فرات دو چشم ز خون ترش کفتا نخورده
اب کلستان حیدری داری تو میل اب کجا شد برادری
اب از کفش میان شط فرات ریخت کفتا بعمل کنی با عشق
همسری ومشک را پر کرد و بر دوش خود کشید وجنک کنان
متوجه خیام حرم کردید ان کافران بیحیا سر راه براو کرفتند
ودور او احاطه کردند وبا ایشان محاربه میکرد وراه میپیمود
ناکاه یزید بن ورقاء از کمین در امد وحکیم بن طفیل نیز او را
مدد کرد ضربتی بران سید بزرکوار زدند دست راست او را
جدا کردند ان شیر بیشهٔ شجاعت ونهال حدیقهٔ امامت
مشک را بدوش چپ کشید وشمشیر را بدست چپ کرفت
جهاد میکرد وراه میپیمود ناکاه حکیم بن طفیل ضربتی براو زد
دست چپش را جدا کرد ان فرزند شیر خدا مشک را بدندان کرفت
واسب را میدوانید که اب بران لب تشنکان برساند چه شد دو
دست جدا از تن مبارک وی کرفت مشک بدندان و زد بتوسن
هی که ای غزال حرم کارزار نوبت توست مرا دو دست شد از کار

حکم

دقت همت نوشت برغم مدعیانم بمدعا بوستان مرا بحرمت سلطان کربلا بوستان ناگاه تیری بر مشک خورد واب بر زمین ریخت و تیر دیگر بر سینه بی کینه او امد واز اسب در گردید پس ندا کرد که ای برادر بزرگوار مرا دریاب و بروایت نوفل بن ازرق عمودی

دیگر

بر سران سرور زد که ببال سعادت بریاض جنت پرواز کرد واب کوثر از دست پدر بزرگوار خود نوشید چون امام حسین علیه السّلام صدای ان برادر نیکو کردار را شنید خود را باو رسانید چون او را بانحال مشاهده کرد اه حسرت از دل پر درد برکشید وقطرات اشک خونین از دیده بارید وفرمود اَلْاٰنَ اِنْکَسَرَ ظَهْرِی یعنی در این وقت پشت وکمر من شکست بروایت بحار وعوالم وَقَلَّتْ حِیلَتِی یعنی چاره من تمام شد بیچاره شدم فَهَوٰی عَلَیْهِ مَاهُنَالِکَ قَائِلاً اَلْیَوْمَ بَانَ عَنِ الْیَمِینِ حُسَامُهَا اَلْیَوْمَ حَلَّ عَنِ الْبُنُودِ نِظَامُهَا اَلْیَوْمَ نَامَتْ اَعْیُنٌ بِکَ لَمْ تَنَمْ وَتَسَهَّدَتْ اُخْرٰی فَعَزَّ مَنَامُهَا فاضل دربندی اعلی الله مقامه در کتاب اسرار الشهاده روایت میکند از بعض کتب معتبره زمانیکه سخت وشدید شد عطش وتشنگی باهل بیت رسالت صلی الله علیه واله و حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه اواز وفریاد العطش کودکان را استماع میفرمود جناب ابو الفضل العباس نیز ناله تشنگان شنید سر بسوی اسمان بلند کرده عرض کرد الهی وسیدی قصد منو اینست

که یک مشک آبی برای این کودکان تشنه کامان بیاورم و این را
توشهٔ آخرت خود نمایم پس سوار بر مرکب شده نیزه در دست
و مشکی بر دوش روانهٔ فرات گردید پس چون سپاه بی قیاس
دیدند جناب ابو الفضل العبّاس را که بسمت فرات میرود از هر
طرف هجوم آورده گرداگرد آنحضرت را گرفتند پس آنجناب فرمود
ای مردم آیا شما کافر هستید یا متدیّن بدین اسلام آیا در مذهب
و دین و آیین شما ها روا است که جگر گوشه پیغمبر خدا حسین علیه وکیش
السّلام و زنان و کودکان آن مظلوم را منع نمائید از نوشیدن
آبی که حیوانات صحرائی سگان و خوکان از آن آب مینوشند و
حسین مظلوم با عیال و اطفال از شدّت تشنگی بمیرند آیا بیاد
نمیآورید تشنگی روز قیامت را همین که آن جماعت خدا ناشناس
کلام جناب ابو الفضل العبّاس را استماع نمودند پانصد تن از سپاه
بناگذاردند آن بزرگوار را تیرباران کردن فاضل دربندی می
نویسد و در روایت عبد الله اهوازی از جدش از اسحق بن حیوة
ملعون و گفت زمانیکه جناب ابو الفضل علیه السّلام روی
آورد ما ها از هر طرف چوبه های تیر مانند ملخان پرنده در هوا بر
او پران کردیم تا اینکه بدن مبارکش را مانند خارپشت گردانیدیم
راوی میگوید پس حضرت عبّاس حمله آورد بان قوم نسناس و
آن جماعت همچنانکه گله گوسفند از سطوت گرگ بپاشند از حملات

ان بزرکوار متفرق شده رو بفرار نهادند وان نور دیده حیدر
کرار خود را درمیان انجماعت انداخته دردریای جنک غوطه
ور کردید میزد ومیکشت ومیانداخت تا انکه بنابر انچه نقل
شده است هشتصد تن از سواران لشکر را بقعر سقر فرستاد
عبدالله اهوازی از جدش از اسحق روایت میکند که او کفت
زمانیکه جناب ابو الفضل العباس علیه السلام وارد بر شریعهٔ
فرات کردید ومشک را پر کرده سر مشک را بست واز شریعه
بیرون امد من صیحه زدم بر سپاه که وای بر شما اکر این اب بر خیام
حرم برسد وقطرهٔ از ان را حضرت امام حسین علیه السلام
بنوشد بزرکان شما را صغیر وکبرای قوم را حقیر وتمام لشکر را دست
خوش شمشیر خواهد کرد پس همکی یکباره حمله اوردیم بر او حملهٔ
شخص واحد پس یزید بن ورقاء جهنی ملعون با ضربت تیغ دست
راست انمظلوم را قطع نمود پس شمشیر را ان پسر شیر خدا بدست
چپ کرفت وحمله اورد بر ما درحالیکه مشک را بردوش داشت
میزد ومیکشت مردانی چند را از خانه زین بر روی زمین انداخت
وسواران بیشمار از ان قوم کفار بدار البوار فرستاد راوی میکوید
اما هیچ قصدی نبود مرا جز پاره کردن مشک پس خود را بمشک
رسانده مشک را بضرب شمشیر درانیدم چون چنان دید حمله
اورد بر من شمشیر انداختم بیکر دست چپ او را قطع کردم پس حکیم بن

طفیل طائی از پس نخله کمین کرده با عمود آهنین چنان بر فرق
مبارک آن مظلوم کوفت که مغز شریف آن بزرگوار بر کتف مبارکش
ریخت و از اسب سرنگون گردیده باواز بلند ندا در داد وا
اخاه واحسیناه وابتاه واعلیاه اسحق گفت حضرت سید
الشهداء مانند بازیکه بر شکار خود فرود آید بر سر بالین
برادر آمده آنجماعت خدا ناشناس را از اطراف جناب ابو
الفضل العباس متفرق ساخت و هفتاد نفر از سواران
نامی آنقوم را بدرک فرستاد و خود را ببرادر رساند واه
جانسوز از دل پر درد بر آورده باواز بلند میفرمود وا اخاه
واعباساه الآن انکسر ظهری وقلت حیلتی ترجمه این
کلمات گذشت پس امام مظلوم آن خم شد که برادر شهید را
بردارند و بخیمه برند پس جناب ابو الفضل چشم گشود و دید
که برادر مظلومش حضرت امام حسین صلوات الله و سلامه
علیه اراده آن دارد که او را بخیمه ببرد عرض کرد ای برادر بکجا می
خواهید مرا حمل بفرمائید امام فرمود بسوی خیمه میخواهم ببرم
جناب ابو الفضل عرض کرد ای برادر بزرگوار بحق جدت رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند میدهم که مرا بخیمه حمل نفرمائی
و در همین مکان بگذار بمانم حضرت فرمود برای چه بخیمه نبرم
عرض کرد زیرا که من از حضرت سکینه خجالت دارم بان مظلومه

وعدهٔ اب داده ام ونیاوردم دیگر انکه من سالار لشکر وبزرك
عسکر تو بودم واکر اصحاب تو مرا کشته به بینند تنها میشود
که قلهٔ صبر وسستی عزم بر انها دست دهد حضرت فرمود ای
برادر جان خداوند منان ترا جزای خیر دهد که حیًّا ومیتًا از
نصرت ویاری من دقیقه فروکذار نکردی راوی کفت حضرت
امام مظلومان برادر مهربانرا کذارد در همان مکان وکریان و
نالان بخیام حرم مراجعت فرمود واشك چشم مبارك را با
استین مبارك پاك میکرد وچون اهل حرم دیدند که امام مظلوم
تشریف میاورد سکینهٔ مظلومه پیش امده عنان مرکب شاه
مظلومان کرفت وکفت ای پدر بزرکوار ایا از عم نامدارم خبری
داری بمن وعدهٔ اب داد که اب بیاورد ودیر کرد وهرکز عمویم را
عادت تخلف وعده نبود ایا خود اب نوشید وسیراب کردید واز
ما تشنکامان فراموش کرد یا انکه با دشمنان در جنك وجهاد است
پس حضرت سید الشهداء کریستند در انوقت واه حسرت از دل پر درد
براوردند وفرمود ای دختر من بد دستی که عمویت عباس شهید شد
ومرغ روح شریفش باشیان جنان پرواز نمود چون حضرت زینب خاتون
سلام الله علیها خبر شهادت برادر را شنید اه حسرت از دل پر درد
برکشید ناله وفریاد وا اخاه واعباساه واقلة ناصراه واضیعتنا
من بعدك دردا یعنی ای برادر جانم ای عباس وای از کمی ونابودی یاور

عباس

و وای از رسیدن هلاک بعد از تو بر ما حضرت امام مظلومان
نیز فرمودند ای والله بعد از برادرم عباس وای از رسیدن هلاک
و منقطع شدن پشت و پشتی پس زنان اهل حرم شروع کردند بگریستن
و زاری و شیون کردن و امام مظلومان نیز با اهل حرم میگریستند
فاضل دربندی اعلی الله مقامه مینویسد حضرت سید الشهداء
علیه آلاف التحیة والثناء این اشعار را در سر نعش برادر انشا
فرمودند أَخِی یا نُورَ عَیْنِی یا شَقِیقِی فَلِی قَدْ کُنْتَ کَالرُّکْنِ الْوَثِیقِ
أَیَا ابْنَ أَبِی نَصَحْتَ أَخِیکَ حَتَّی سَقَاکَ اللهُ کَأْساً مِنْ رَحِیقِ
أَیَا قَمَراً مُنِیراً کُنْتَ عَوْنِی عَلَی کُلِّ النَّوَائِبِ فِی الْمَضِیقِ فَبَعْدَکَ
لا تَطِیبُ لَنَا حَیَاةٌ سَنَجْمَعُ فِی الْغَدَاةِ عَلَی الْحَقِیقِ أَلَا لِلّٰهِ شَکْوَایَ
وَصَبْرِی وَمَا أَلْقَاهُ مِنْ ظَمَاءٍ وَضِیقِ سبط ابن جوزی در تذکرة
الخواص از هشام بن محمد از قاسم بن الاصبغ بن نباته روایت میکند
در آن وقت که رؤس شهدا را بکوفه آوردند در آن میانه مردی
بغایت نیکوروی بر اسبی سوار بود و سر جوانی امرد که تابه شب چارده
میماند و اثر سجود بر جبهه مبارکش هویدا بود بر گردن اسب خویش
آویخته همی آمد و آن اسب چون گردن برداشتی سر بزانوی اسب
رسیدی و باز چون بگذاشتی سر بر خاک کشیدی از آن سر و سؤال
پرسیدم گفت این سر عباس بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است
و مرا حرملة بن کاهل الاسدی گویند روزی چند بر نگذشته بود باز

بزید حش سخت قبیح منظر و روی چنانکه پنداشتی بقیر اندوده اند
گفتم ان روز که ترا دانستم ان صفای بشره و نضرت و حسن رخساره
که ترا بود در میان عرب در کسی نبود وامروز قبیح تر و کریه المنظر
و سیاه روی تر از تو نمی بینم باز گوی تا حال چیست که چنین زشت
و کریه شده ملعون بگریست و گفت از ان روز که ان سر برداشتم هر شب
چون بخسبیدم دو نفر بیایند و بازوان و گریبان من بگیرند و مرا
بکشند بسوی اتشی که افروخته شده و زبانه میکشد مرا بیندازند
در ان اتش تا بامدادهمی سوزم و بر میخیزم روبم از سوختن اتش و
لهیب ان چنین است که می بینی بدین حالت بود تا به بدترین حالتی
بدرک واصل شد ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین این
واقعه را با ذرائی تغییری ایراد کرده مینویسد قال المدائنی فحدثنی
ابو غسان عن هرون بن سعد عن القاسم بن الاصبغ بن نباته قال
رایت رجلا من ابان بن دارم اسود الوجه وکنت اعرفه جمیلا شدید
البیاض فقلت له ما کدت اعرفک قال انی قتلت شابا امرد مع
الحسین علیه السلام بین عینیه اثر السجود فما نمت لیلة منذ قتلته
الا اتانی فیاخذ بتلابیبی حتی یاتی جهنم فیدفعنی فیها فاصیح فما
یبقی احد فی الحی الا سمع صیاحی قال والمقتول العباس بن علی علیهما
السلام یعنی مدائنی گفت مرا خبر داد ابو غسان از هرون بن سعد او
قاسم بن اصبغ بن نباته که او گفت مردی را از قبیله ابان بن دارم دیدم

که رویش سیاه شده بود و من او را پیش میشناختم خوش صورت
و بسیار سفید بود پس او را گفتم نزدیک بود نو را نشناسم از این
کراهت منظر و سیاهی صورت گفت بدرستیکه یک جوان
امردی را که در کربلا با حضرت امام حسین علیه السّلام بود
و در پیشانی مبارکش اثر سجود ظاهر بود کشتم پس هیچ شبی
نخسبیدم از آن زمان که او را کشته ام مگر آنکه آن جوان بیاید
و گریبان مرا میگیرد و مرا میاورد بجهنم میاندازد و تا بصبح همی
سوزم و از هول جهنم فریاد بر آورم چنانکه هر کس در قبیله باشد
افغان و ناله من بشنود و گفته اند مقتول جناب ابی الفضل العباس
بن امیر المؤمنین بود و از تاریخ عصامی نیز این واقعه نقل شده است
ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه بجزئی تغییری ایراد کرده است
اَللّهُمّ العن قتلة الحُسَین و قتلة اولاده و اخوانه و اصحابه
علیهم السّلام و من منعهم من شرب الماء و من سبا نساءه و
اهل بیته و من سمع بذلک فرضی به. در عدد مقتولین و
مستشهدین از اولاد امیر المؤمنین اختلافست بعضی گفته اند
با حضرت مقدس امام حسین علیه السّلام هفت نفر بوده
اند چنانچه شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری
و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین نوشته اند عبارت
ارشاد شیخ مفید اینست فصل اسماء من قتل مع الحسین علیه السّلام

من اهل بیته بطف کربلاء وهم سبعة عشر نفسا الحسین بن علی
ثامن عشر منهم العباس وعبدالله وجعفر وعثمان بنوا امیر المؤمنین
علیه وعلیهم السلام امهم ام البنین وعبدالله وابو بکر ابنا امیر
المؤمنین علیه السلام امهما لیلی بنت مسعود الثقفیة وشیخ
طبرسی هم بعینه همین عبارات را مینویسد ابو الفرج اصفهانی
هم که هفت تن بودند با حضرت سید الشهداء علیه وعلیهم السلام در عدد
متفق است با شیخ ولی در اسامی مخالف در کتاب مقاتل الطالبین
مینویسد العباس بن علی وعبدالله بن علی وجعفر بن علی وعثمان
بن علی امهم ام البنین ومحمد الاصغر امه ام ولد وابو بکر بن علی
لم یعرف اسمه وامه لیلی بنت مسعود بن خالد بن مالک ابن بزرکوار
شهید شدند در کربلاء در دو جا ابو الفرج با شیخ مفید مخالف
است یکی در شهادت عبیدالله بن امیر المؤمنین که ابو الفرج وابن
قتیبه وطبرسی وابن اثیر وشیخ طوسی وابن ادریس وغیره چنانچه
سابق ذکر شد مینویسند با مصعب بن زبیر بود واو را اصحاب
مختار مقتول ساختند وقبر شریفش در مذار است دیگر در ابو بکر
بن علی است که ابو الفرج مینویسد اسم شریفش معروف نیست ولی
شیخ مفید علیه الرحمة در باب اولاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مینویسد ومحمد الاصغر المکنی بابی بکر وعبیدالله الشهیدان مع اخیهما
الحسین بالطف امهما بنت مسعود الدارمیة ابن قتیبه در

کتاب معارف در بغداد اولاد عقیل بن ابی طالب مینویسد و
خرج ولد عقیل مع الحسین بن علی بن ابی طالب فقتل منهم تسعة
نفر وکان مسلم بن عقیل اشجعهم وکان علی مقدمة الحسین فقتله
ابن زیاد صبرا بعد باین دو بیت استشهاد میکند که عدد شهدا
از اولاد حضرت امیرالمومنین علیه السلام راهم معلوم میکند
قال الشاعر عین جودی بعبرة وعویل واندبی ان ندبت آل رسول
سبعة کلهم لصلب علی قد اصیبوا وتسعة لعقیل این شعر اخر را
بعضی باختلاف روایت کرده اند در کتاب عقد الفرید ابن عبد ربه
مینویسد قالت بنت عقیل بن ابی طالب ترثی الحسین ومن معه
عین ابکی الخ ستة کلهم لصلب علی قد اصیبوا وخمسة لعقیل
بعد مینویسد تسمیة من قتل مع الحسین بن علی صلوات الله علیهم
من اهل بیته قال ابو عبید حدثنا حجاج عن ابی معشر قال قتل الحسین
بن علی وقتل معه عثمان بن علی وابو بکر بن علی وجعفر بن علی و
العباس وکانت امهم ام البنین بنت حزام الکلابیة وابرهیم بن
علی لام ولد الخ پس ابن عبد ربه با حضرت امام حسین شش تن
از اولاد حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه وعلیهم را قائل
است که شهید شده اند ابن نما نیز مینویسد والی هذا اشار
شاعرهم واندبی سبعة تسعة لصلب علی قد اصیبوا وستة
لعقیل بالای سبعة نسخه بدل تسعة هم کذا زده است سبط بن

علیه السّلام مرکه دیگر که با او شهید شدند

جوزی مینویسد هفت تن از اولاد امیر المومنین بد همه رفیقه
شهادت رسید بد حضرت امام حسین علیه السّلام و جناب
ابی الفضل العبّاس وجعفر و عبد الله وعثمان ومحمد و ابو بکر
ومینویسد مدابن ازسراقة الباهلی ابن ابیات را ذکر کرده است
یا عین بکی بعبرة الخ   سبعة منهم لصلب علی   قد ابید واو سبعة
لعقیل ابن اثیر در کامل مینویسد هفت تن از اولاد حضرت امیر
المومنین بشهادت رسید بد حضرت سید الشهداء علیه
السّلام وجناب ابی الفضل العبّاس وجعفر بن علی وعبد الله
بن علی وعثمان بن علی که این چهار بزرگوار از ام البنین بودند
ومحمد الاصغر بن علی که مادرش ام ولد بود وابو بکر بن علی که
مادرش لیلی بنت مسعود الدارمیة بود بعد مینویسد و
قد شك فی قتله یعنی در کشته شدن ابو بکر بن علی علیه السّلام
شك و تردید است محمد بن جریر الطبری المعروف صاحب تاریخ
که از فحول علماء ومفسرین ومورخین عامه است و تولدش چنانچه
ابن خلکان مینویسد در حدود سنه دویست بیست وچهار هجری
بوده است بعینه همان عباراتی را که از ابن اثیر نوشتم مینویسد
چون طبری مقدم است بر ابن اثیر زمانا پس ابن اثیر عینا عبارات
او را در کامل نقل کرده است ودر عقب اسم هر کدام از شهداء
علیهم السّلام نام قاتل او را هم مینویسند وما محل حاجتمان را نوشتیم

علی بن الحسین مسعودی در کتاب مروج الذهب مینویسد وقتل من اخوته العباس بن علی
وعبد الله بن علی وجعفر بن علی وعثمان بن علی ومحمد بن علی وهو الاصغر
مسعودی هم شش تن را قائل است با حضرت سید الشهداء علیه وعلیهم
السلام که شربت شهادت نوشیدند ابن شهر اشوب در کتاب مناقب
مینویسد واختلفوا فی عدد المقتولین من اهل البیت علیهم السلام
فالاکثرون علی انهم کانوا سبعة وعشرین تسعة من بنی عقیل اسامی
شریف ایشانرا مینویسد وتسعة من ولد امیر المؤمنین علیه السلام
الحسین والعباس ویقال وابنه محمد بن العباس وعمر وعثمان وجعفر
وابرهیم وعبد الله الاصغر ومحمد الاصغر وابو بکر شك فی قتله که
غیر از محمد بن العباس تن از اولاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
ابن شهر اشوب مینویسد شهید شدند ولی در شهادت ابو بکر بن
امیر المؤمنین شکست چنانچه طبری وابن اثیر هم نوشته اند مجلسی اعلی الله
مقامه وصاحب عوالم در جزو مبارزین وشهداء روز عاشورا
از اولاد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه غیر از حضرت سید
الشهداء ارواح العالمین له الفداء هفت تن را مینویسند باین
ترتیب اول ابو بکر بن علی که اسم شریفش عبد الله بود بمیدان رفت بعد
عمر بن علی بعد عثمان بن علی بعد جعفر بن علی بعد عبد الله بن علی بعد
محمد الاصغر بن علی بعد ابو الفضل العباس بن علی علیهم السلام و
با حضرت امام علیه السلام هشت تن از ولد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

علیه السلام که در کربلا شهید شدند

بعقیدهٔ ان دو عالم بدرجه رفیعه شهادت فائز شده اند ولی در
دو زیارت ناحیه مقدسه که بشهداء سلام میکند به پنج تن
از اولاد امیرالمؤمنین سلام میکند اول میفرماید اَلسَّلامُ عَلی عَبدِ
اللهِ بنِ امیرِالمُؤمِنینَ الخ وبعد اَلسَّلامُ عَلی اَبی الفَضلِ العبّاسِ بنِ
امیرِالمُؤمِنینَ الخ اَلسَّلامُ عَلی جَعفَرِ بنِ امیرِالمُؤمِنینَ الخ اَلسَّلامُ
عَلی عُثمانَ بنِ امیرِالمُؤمِنینَ الخ اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بنِ امیرِالمُؤمِنینَ الخ
بمفاد این زیارت با شخص اقدس حضرت امام علیه السلام شش
تن از اولاد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین بدرجه
رفیعه شهادت فائز شده اند صاحب ناسخ التواریخ نه تن از اولاد
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را مینویسد مبارزت نموده
بمیدان رفتند با بن زینب اوّل عبدالله الاصغر بن امیرالمؤمنین
که مکنی بابی بکر بود دوّم عمر بن امیرالمؤمنین که مینویسد بمیدان
رفت وجهاد کرد ولی بدرجه رفیعه شهادت فائز نشد و
هشتاد و پنج سال زندگانی کرد واخرین از پسران حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بود که از دنیا رحلت نمود وشطری از
حالات انجناب را ذکر میکند که سابق اشاره شد سیوم ابرهیم بن
امیرالمؤمنین چهارم عبدالله الاکبر بن امیرالمؤمنین پنجم جعفر الاکبر بن
امیرالمؤمنین ششم عثمان الاکبر بن امیرالمؤمنین هفتم محمد الاصغر
بن امیرالمؤمنین هشتم عون بن امیرالمؤمنین نهم ابوالفضل العباس

بن امیر المؤمنین که با حضرت سید الشهداء علیه و علیهم السلام
ده تن از اولاد حضرت امیر المؤمنین بودند بلکه در بیان زمان
شهادت جناب ابو الفضل العباس که ابو مخنف نوشته است
روز تاسوعا یا شب عاشورا بدرجه شهادت فائز شده و
حال آنکه ارباب مقاتل و تواریخ و سیر نوشته اند که در روز
عاشورا که حضرت سید الشهداء صف آرائی لشکر فرمودند
علم را دادند بدست جناب ابی الفضل العباس علیه السلام
پس آنجناب در روز عاشورا حیوة داشتند در جمع میان این دو
روایت قائل میشود باینکه حضرت امیر المؤمنین دو تن عباس
نام پسر داشتند عباس الاکبر که ابو الفضل کنیه داشتند و صاحب
رایت نصرت آیت امام علیه السلام بود در روز عاشورا و
یکی هم عباس الاصغر که شب عاشورا بطلب آب رفت و بفیض
شهادت نائل گردید چنانچه سابق اشاره شد پس در این صورت
یازده تن با حضرت امام علیه السلام از ولد حضرت امیر علیه
صلوات الله در کربلاء بودند ده تن از آنها بدرجه رفیعه شهادت
فائز شده اند عمر بن امیر المؤمنین بجنگ جهاد رفته است ولی
شهید نشده است و ابن عقیده و عده صاحب ناسخ التواریخ نزد یکست
با عقیده و عده ابن شهر اشوب الا اینکه ابن شهر اشوب عبد الله
الاکبر را ایراد نکرده و همچنین عون را و اسم ابو بکر را هم ننوشته است

عبدالله الاصغر را یکتن شمرده و ابوبکر را هم علاحده دانسته و
تواند بود که ابوبکر را همان عبدالله الاکبر که صاحب ناسخ التواریخ ایراد
کرده است دانسته باشد و تفصیلی از کیفیت شهادت عون بن علی
در کتاب ناسخ التواریخ ایراد کرده است که خلاصه اش اینست مادر
عون بن علی اسماء بنت عمیس بود که در ابتداء در حبالهٔ نکاح جعفر طیار
بود و عبدالله بن جعفر را از او آورد بعد ابوبکر بن ابی قحافه تزویج نمود
محمد بن ابی بکر از او متولد شد و بعد از ابوبکر امیرالمؤمنین علی او را کابین
بست عون از وی متولد گشت لاجرم عبدالله بن جعفر و محمد بن ابی بکر و عون
بن علی از جانب مادر برادر بودند مؤلف گوید بعضی از اصحاب سیر و
تواریخ و انساب فقط یحیی نام را نوشته اند از اسماء بنت عمیس از حضرت
امیرالمؤمنین پسر آورد مثل مسعودی و شیخ مفید و شیخ طبرسی و غیرهم
بعضی یحیی و عون دو پسر از او نوشته اند در حیوة حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه در حال صغر سن از دنیا رحلت نمود القصه مینویسد
شهادت عون بن علی را در یوم طف در کتاب مقاتل و تواریخ از فارسی
و عربی در هیچ یک از کتب که نام میبرد نیافتم چون صاحب روضة
الاحباب از اجله علماء اهل سنت و جماعت است و در ابلاغ روایات
موثق است من بنده از او روایت کردم بالجمله عون با صاحب رخسار
و ملاحت دیدار میراث شجاعت از حیدر کرار داشت بحضرت برادر آمد
و اجازت مبارزت جست آنحضرت آب بچشم بگردانید و فرمود یکتنه

[illegible]

با این لشکر انبوه نتوانی رزم زد نیکو اینست که بقانون مبارزت
هم آورد طلب کنی و با قرین و قرین رزم آغازی عرض کرد آنرا که هوای
جان بازیست از بیش و کم لشکر اندیشه نکند این بگفت و اسب
برانگیخت و خویشتن را بقلب لشکر زده از یمین و یسار بسیار کس
بکشت از میمنه و میسره دو هزار کس او را در تره افکندند عون
بعنایت یزدان صفوف ایشانرا بشکافت و بحضرت حسین آمد
و امام علیه السلام سر و روی او را بوسه زد و بران دست و
بازوا حسنت گفت و فرمود فراوان رزم دادی و جراحات فراوان
یافتی یحیی بباش و از فرسایش قتال آسایش جوی عرض کرد من
خواستم دیگر باره تو را دیدار کنم اکنون کام روا گشتم لکن روا
نیست که بیشت با جنك کنم و از بذل جان بنید باشم و شدت
عطش مرا زحمت میکند رخصت فرمای تا جان خویش را نثار کنم
حسین علیه السلام فرمود اسب عون از کثرت کیر و دار سستی
گرفته فرمان کرد تا او را اسبی بکرا و ردند عون بر نشست و باز
تاخت و حمله گران افکند از لشکر ابن سعد مردی که او را صالح
بن سیار می نامیدند در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
شراب خمر خورده وان حضرت عون را فرمود تا بر او حد خمر جاری کرد
این هنگام صالح عون را در میان انبوه لشکر زخم خورده و تشنه
نگریست بکین خواهی دیرین اسب برجهاند و با تیغ کشیده برو وی

عون درآمد و زبان بدشنام کشود عون سخن در دهان او بشکست
و بزخم نیزه از اسبش در انداخت برادرش بدر بن سیار چون
این بدید بخون خواهی برادر اسب بتاخت عون او را نیز با صالح
همسفر ساخت این وقت خالد بن طلحه فرصتی بدست کرده از
کمین برآمد و عون را بضرب تیغ از اسب در افکند کفت بسم الله
وَبِاللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رسولِ اللهِ و بسرای جاودانی تحویل داد رضوان
علیه مؤلف کوید از کلمات صغیرابی مخنف میتوان شاهد و
مقوی برای صاحب روضة الاحباب در شهادت عون بن
علی علیهما السلام او ورد در بیان ورود اسراء اهل بیت و
رؤس مبارکه شهداء بدمشق از سهل روایت میکند قال سهل
ودخل الناس من باب الخیزران فدخلت فی جملتهم واذا قد اقبل
ثمانیة عشر راسًا واذا بالسبایا علی المطایا بغیر وطاء وراس
الحسین صلوات الله وسلامه علیه بید الشمر لعنه الله تعالی
و یقول الخ بعد میفرماید واقبل من بعده راس الحر بن یزید الریاحی
واقبل من بعده راس العباس یحمله قشعم الجعفی لعنه الله تعالی
واقبل من بعده راس العون یحمله سنان بن انس النخعی لعنه الله
واقبلت الرؤس علی اثرهم الخ اکرچه صریح نیست در اینکه سر مبارک
عون بن علی صلوات الله علیه باشد زیرا که عون الاکبر بن عبد
الله بن جعفر هم در کربلاء بشهادت فائز کردید شاید سر شریف

عون بن عبد الله باشد ولی بقرینه بعد او مبارک جناب ابو
الفضل العباس برادر بزرگوارش و مقدم داشتن رؤس مطهره
اولاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر سایر اولاد ابی طالب
و هکذا رؤس مطهره شجعان از اهل بیت و اصحاب مثل سر حرّ
بن یزید الریاحی که بروز شجاعت از آن شهید سعادتمند در روز
عاشورا بدرجه قصوی رسید و هم چنین از عون بن امیر المؤمنین
هم کم مسطور شد بحد کمال ظاهر نشد میتوان گفت که راس شریف
عون بن علی علیه السلام بوده است نه عون بن عبد الله و مزاری
هم در دو فرسنگی کربلا هست که نسبت بعون بن علی میدهند
والله اعلم این جمله اولاد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و علیهم بودند که جان عزیز خودشان را فدای جان مقدس آقا
و برادر و امام خودشان کرده اند و شربت شهادت نوشیده
اند و لباس عزت و سعادت ابدی پوشیدند لعن الله قاتلیهم
و ظالمیهم ابد الابدین و دهر الداهرین قال الفاضل الدربندی
فاعلم انک ان لاحظت ان مقصود امیر المؤمنین علیه السلام
من تزویجه بام البنین ام العباس ان یجعل اولادها ذخیرة
وعدة لیوم الطف و لاحظت ایضا قول سید الشهداء بعد
شهادة العباس الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و اضیعتاه
بعدک یا اخی و هکذا قول الصدیقة الصغری زینب الطاهرة

واضيعتاه بعدك يا اخى اهتديت الى اصول ملكوتيه واسرار لاهوتيه
فمنها ان حيوة العباس كانت عند حرم رسول الله والنساء الطاهرات
والبنات الهاشميات بمنزلة حيوة جميع الشهداء من الاصحاب و
العترة النبوية الهاشمية اى من الجهة الراجعة الى سكون و
اطمينان قلوب الحرم والنساء الطاهرات وقوة افئدتهن
وزوال الخوف والدهشة والوحشة والاضطراب عنهن بل
ان فائدة حيوته عندهن كانت ازيد من حيوة كل المستشهدين
بين يدى الامام عليه السلام اى من الجهة المذكورة ومنها
ان من قتله العباس من الاعداء لا بدان لا يكون عددهم اقل
جميع من عدد من قتلهم جميع الشهداء وبعد الغض والاغضاء
عن ذلك نقول ان شجاعته لا بد من ان توازى شجاعة الكل و
المجموع من حيث المجموع من الاصحاب والعترة النبوية الهاشمية
المستشهدين بين يدى الامام عليه السلام عدا على الاكبر
كانت غير وجه هذا الاستثناء فى محله ومنها انا قد بينا مرارا
ان كل شئ مما يرى ومما لا يرى من اى عالم كان من عوالم الامكان
فى ربقة اطاعة صاحب الولاية المطلقة وفى سلسلة الانقياد
لاوامره وارادته فاذا انكسر ظهر ولى الله الذى هو بمنزلة القلب فى
عوالم الامكان فى كل نشاة من النشات باى معنى اخذت الكسر
من حقيقته ومجازه وظاهره وباطنه وما يشمل الكل انكسر ظهر

جمع

جميع الموجودات من عوالم الامكان اى انكسار ظهر كل من ذلك
انما هو بحسبه وصغره وذلك الانكسار في الكل كان في الوقت
الذى تكلم الامام بذلك بل لا استبعاد في سريان حكمه في
الاعصار والدهور واهلها اى في عصر بعد عصر وفي جيل
بعد جيل وهلم جرا فخذ ذلك واغتنم ومنها ان الاعداء
الكفار كانوا ما دام العباس حيا في خوف واضطراب ودهشة
ووحشة بحيث كادت ان تفارقهم ارواحهم وكانوا يظنون
ان تكون الغلبة من جانب سيد الشهداء ولو كانت تلك
الغلبة له بعد شهادة جميع الاصحاب والعترة الهاشمية لان
هيبة العباس وسطوته قد اظلمت قلوبهم واحرقتها واعمت
عيونهم ولا تستبعد ذلك لان العباس على ما نقله ثقات و
اثبات عن كتاب المقتل للمحدث الحاذق ابن عصفور البحراني
قد قتل من الاعداء والكفار خمسة وعشرين الفا منهم فهؤلاء
غير المجروحين بيده وقد قتل ساير المستشهدين بين يدى
الامام من العترة الهاشمية خمسة وعشرين الفا منهم وقد
قتل الامام روحى له الفداء ثلثمائة الف وثلثين الفا وكان عدد
جميع عسكر ابن زياد لعنه الله تعالى اربعمائة الف وستين الفا
فلم يبق منهم بعد انقضاء المعركة الا ثمانون الفا ونقلوا ايضا
من ذلك الكتاب ان بعض اوغاد الطغام لما قال في مجلس يزيد

لعنه الله ان الحسين عليه السلام جاء في نفر من اصحابه وعترته
فحملنا عليهم وكان يلوذ بعضهم ببعض فلم تمض ساعة الا قتلناهم
عن آخرهم قالت الصدّيقة الصغرى زينب سلام الله عليها ثكلتك
الثواكل ايها الكذّاب ان سيف اخي الحسين لم يترك في الكوفة
بيتا الّا وفيه باك وباكية ونائح ونائحة فهذا كله قد نقله جمع
من الثقات الاثبات لنا في هذا اليوم وقد ذكروا ايضا انّ لذلك
الشيخ اعني ابن العصفور كتابا ثلثة في المقتل كتاب السنة و
كتاب الشهر وكتاب الاسبوع شيخ طريحي عليه الرحمة بعد از شهادت
حضرت ابی الفضل العباس علیه السّلام مینویسد روی انه لمّا قتل
العباس تدافعت الرجال على اصحاب الحسين فلما نظر ذلك نادى اما من
مجير يجيرنا اما من مغيث يغيثنا اما من طالب حق فينصرنا اما من خائف
من النار فيذب عنّا اما من احد يأتينا بشربة من الماء لهذا الطفل
فانه لا يطيق الظماء فقام اليه ولده الاكبر وكان له من العمر سبعة عشر سنة
فقال انا آتيك بالماء يا سيّدي فقال امض بارك الله فيك قال فاخذ الركوة
بيده ثم اقحم الشريعة وملأ الركوة واقبل بها نحو ابيه فقال يا ابه الماء
لمن طلب اسق اخي وان بقي شيء فصبّه علي فاني والله عطشان فبكى الحسين
واخذ ولده الطفل فاجلسه على فخذه واخذ الركوة وقرّبها الى فيه فلما همّ
الطفل ان يشرب اتاه سهم مسموم فوقع في حلق الطفل فذبحه قبل ان يشرب
من الماء شيئا فبكى الحسين ورمى الركوة من يده ونظر بطرفه الى السماء وقال

اللهم

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الشّاهِدُ عَلیٰ قَوْمٍ فَلَوْا اَشْبَهَ الْخَلْقِ بِنَبِیِّكَ وَحَبِیبِكَ
وَرَسُولِكَ یعنی روایت شده است زمانیکه حضرت ابو الفضل العباس ع
بدرجه رفیعه شهادت فایز کردید مردمان بیحیای کوفه وشام بیکباره
هجوم وازدحام نموده حمله آوردند بر اصحاب امام پس حضرت امام
مظلومان اینحال را مشاهده فرمود فریاد بر آورد ایا پناه دهنده
هست ما را پناه دهد یا دادرسی هست بداد ما برسد ایا خیر خواهی
هست که بما بنگرد ایا کسی هست که از آتش غضب خداوند قهار بترسد
واین دشمنان را از ما دور کند ایا یکنفر یک جرعه آبی برای این کودک اصغر
وطفل رضیع بیاورد بدرستیکه او را تاب وتوانائی بر تشنگی نمانده
پس جناب علی اکبر پسر بزرگ آنسرور برخواست وبحضرت پدر آمد
واو را از مرحله زندگانی هفده سال گذشته بود وعرض کرد ای
سید وسرور من این خدمت من بانجام رسانم وآب بحضرت علی ورم امام
مظلومان فرمود روان شو خداوند مبارک گرداند در تو این عزم را
راوی گفت جناب علی اکبر کوزه یا مشکی بدست گرفت وروانه فرات
شد وداخل در شریعه گردید وآن ظرف را پر کرده مراجعت نمود وبخدمت
پدر آورد وعرض کرد ای پدر بزرگوار آب از برای کسی است که خواسته
بنوشان برادرم را واگر چیزی باقی ماند بریز بر من که بخداوند سوگند
من بسیار تشنه هستم پس حضرت سید مظلومان از بیان آنجوان گریستند
وگرفتند فرزند دلبند خود طفل معصوم را ونشاندند بر زانوی مبارک

وظرف آبرا گرفته نزدیک دهان وی آورد همین که طفل خواست بنوشد
یک تیر زهرآلودی آمد و بر گلوی آن طفل خورده واو را ذبح کرد پیش از آنکه
از آب بنوشد پس حضرت گریستند وآن ظرف آبرا از دست مبارک بر زمین
افکند ونگاهی بسوی آسمان فرموده عرض کرد بار الها تو شاهد باش بر جماعتی
که کشتند شبیه ترین خلق را به پیغمبر وحبیب ورسول تو این چند شعر بیان
شهادت آن طفل معصوم است. روحی له الفداء اسفا المولی الحسین فانه
اضحی ولم یر واحد الخلان فاقام فردا واحدا بین العدی رق القلوب له
من العدوان. یدعوا اما من ناصر لیعیننا لم یبق لی احد من الاعوان
هل من بینکم یفدی لنا مهجا وینصر للغریب الفانی لبا من بین الصماط
سایله وهو الصغیر بحلقه العطشان لبیک یا مولای ان نفوسنا
تشتاق قتلا فی رضی الرحمن فاتی الیه وضمه فی صدره متوجها بمعارک
المیدان فاقامه فی کفه متالما واحتج بین القوم بالبرهان یا قوم
ذا الطفل الصغیر فانه متبرء عن وصمة العصیان فلقد تغیر
لونه لظمائه من للصغیر وارحم الظمآن رجل شقی قد اجاب بسهمه
فی حلقه العطشان والعریان مؤلف گوید در اسم مبارک وسن شریف
ومکان وهنگام شهادت این طفل معصوم روحی له الفداء اختلاف است
اکثر اهل سیر وتواریخ واصحاب مقاتل اسم شریفش را عبدالله نوشته اند
مثل ابو الفرج اصفهانی وشیخ مفید وشیخ ابو علی طبرسی در کتاب
اعلام الوری وشیخ ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی در

کتاب

کتاب احتجاج وشیخ ابن نما وابن صباغ مالکی وابن اثیر وسبط ابن جوزی وغیرهم وبعضی اسم مبارکش را علی اصغر نوشته اند مثل ابن شهر اشوب ومحمد بن طلحه شافعی وفاضل مجلسی وصاحب عوالم وقول ثانی ابو الفرج که از حمید بن مسلم روایت میکند وشیخ طریحی در منتخب چنانچه ذکر شد ودر مقتل شیخ حسین ال عصفور وغیرهم وبعضی اسم نبرده صبی وطفل صغیر نوشته اند مثل ابو مخنف وطبری در تاریخش واگرچه بعدا اسم میبرد ومینویسد ولما قعد الحسین اتی بصبی له فاجلسه فی حجره زعموا انه عبد الله بن الحسین چون زعم را در عقیده فاسده اغلب استعمال میکنند معلوم میشود طبری اسم شریف طفل را عبد الله نمیداند وسید ابن طاوس هم اسم نمیبرد نا ولکن ولدی الصغیر مینویسد وبعضی قائل هستند که هم علی اصغر شده است وهم عبد الله نام وهر دو طفل وکودک بوده اند وبعضی عبد الله را بزرگ دانسته که بمیدان بجهاد اعداء رفته شهید شد وسن شریفش را بعضی هم تصریح کرده ششماه نوشته اند بعضی صبی وبعضی فی الرضاع نوشته اند یعنی شیرخواره بود وبعضی مینویسند حضرت امام مظلوم برای وداع ان طفل معصوم بخیام حرم تشریف اورده دم خیمه در دامن مبارک امام بتیر جفا شهید شد بعضی میگویند حضرت ان طفل را برای طلبیدن اب بردند مقابل لشکر در میدان با پیکان تیر ان نوگل بوستان رسالت را سیراب کردند وان شاء الله تعالی در طی اقوال بترتیب قائلین هم ذکر میشوند

حضرت علی اصغر علیه السلام است

٩٨

اَبُو الفَرَج اِصفَهانی درکتاب مقاتل مینویسد وعبدالله الحُسین ب
علی بن ابی طالب وامه الرباب بنت امرء القیس بن عدی الخ بعد مینویسد
وهی التی یقول فیها ابو عبدالله الحُسین بن علی بن ابی طالب علیه السلم
لعمرك انّنی لاحبّ دارا تکون بها سکینة والرباب احبهما و
ابذل جلّ مالی ولیسَ لعاتِبٍ عِندی عِتابٌ وسکینة التی
ذکرها ابنته من الرّباب واسم سکینة امینة وقیل امیمة وانما غلب
علیها سکینة ولیس باسمها وکان عبدالله بن الحسین علیه السّلام
یوم قتل صغیرا جاءته نشّابة وهو فی حجر ابیه فذبحته حدثنی احمد بن
شبیب قال حدثنا احمد بن الحرث عن المداینی عن ابی مخنف عن سلیمن
بن ابی راشد عن حمید بن مسلم قال دعی الحسین علیه السّلام
بغلام فاقعده فی حجره فرماه عقبة بن بشر فذبحه حدثنی محمد بن الحسین
الاشنانی قال حدّثنا عباد بن یعقوب قال حدّثنا مودع بن سوید
بن قیس قال حدثنا من شهد الحسین علیه السّلام قال کان معه
ابن صغیر فجاء سهم فوقع فی نحره قال فجعل الحسین علیه السلام یاخذ
الدم من لبّته فیرمی به الی السّماء فما رجع منه شیٔ ویقول اللّهمّ
لایکون اهون علیك من فصیل یعنی یکی از شهداء عبدالله بن حسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام است ومادر او رباب دختر امرء
القیس بن عدی است واو همان ربابست که در حق او حضرت ابی
عبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام میفرماید

آن

ان دو بیت را که معنی این است بجان تو بدرستیکه من هر اینه دوست
میدارم خانه را که در ان سکینه و رباب بوده باشد و دوست میدارم
ان دو را و بذل میکنم بیشتر مال خود را بانها یا در راه انها و هیچ ملامت
کننده را بر من حق ملامت نیست مؤلف گوید رباب دختر امرء القیس
و این امرء القیس غیر از امرء القیس شاعر معروف صاحب قصیده قفا نبک
و دارای فضل و جلالت میباشد و حضرت امام حسین علیه السلام
کمال محبت را باو و دخترش سکینه خاتون داشته و احترام زیاد
باو مینموده چنانچه ان اشعار را فرموده اند و شعر سیم اینست
فلست لهم وان عابوا مطیعا حیاتی او یغیبنی التراب از حضرت
سکینه مروی است که حضرت امام حسن علیه السلام اعتراضی برادر
بزرگوار
خود حضرت امام حسین علیه السلام در باب افراط محبت رباب
فرمودند حضرت امام حسین علیه السلام دو شعر مسطور را در
انموقع بنظم اوردند و هم در حق سکینه و رباب است بیت مشهور
دیگر انحضرت که فرموده کان اللیل موصول بلیل اذا زارت
سکینة والرباب چون رباب برای صله ارحام و احباب میرفته
است و دخترش سکینه را نیز همراه میبرده مفارقت و انتظار
ایشان موجب انضجار خاطر مبارک حضرت ابی عبد الله الحسین
صلوات الله علیه میگردیده است این شعر را انشاء فرموده ابو الفرج
اصفهانی در کتاب اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود

علی اصغر علیه السلام در کربلاء روز عاشورا

از عیسویان در زمان خلافت عمر نزد خلیفه آمده طوعا قبول اسلام وایمان کرد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مایل بمواصلت بااو کردیده او نیز باین معنی راغب شده سه دختر داشت مسمات بمحیات وسلمی ورباب محیات را بخود حضرت امیر المؤمنین وسلمی را بحضرت امام حسن ع ورباب را بحضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین تزویج نمود وازاین سه دختر رباب برکزیده وممتاز بود وبنا بردیانت ودرایت وفهم وبصیرتی که داشت قدر ومنزلت شوهر بزرکوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار واطوار انحضرت را ازخود راضی وخرسند میساخت پس ازانکه حضرت سید الشهداء علیه الاف الصلوات والثناء شهید شدند بعضی خواستند رباب را تزویج کنند کفت بعد ازاینکه بشرف پیوند وقرابت حضرت اقدس سید المرسلین را نائل کردیده ام دیکر سر پیوند کسی ندارم وشوهر دیکر اختیار نخواهم کرد واین ابیات را که منهی از اینمطلب است در مرثیه حضرت سید الشهداء علیه السلام است انشاد نمود

ان الذی کان نورا یستضاء به بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاک الله صالحة عنا وجنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به وکنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی ومن للسائلین ومن یغنی ویاوی الیه کل مسکین
و الله لا ابتغی صهرا بصهرکم حتی اغیب بین الرمل والطین

سبط ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص و ابن صباغ مالکی در کتاب
فصول المهمة مینویسد که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء
علیه السلام رباب را یزید و اشراف قریش خواستگار شدند
رباب گفت بخدا سوگند که من بعد از پیغمبر شوهری نخواهم و یکسال
بعد از حضرت امام حسین علیه السلام زندگانی کرد و ابدا در زیر
سایه و سقفی نیاسائید و از الم غم و غصه و اندوه نهانی از این دار
فانی بملک جاودانی انتقال داد رضی الله تعالی عنها اما حضرت
سکینه سلام الله علیها از نسوان بزرگ اسلام و پردگیان خاندان
نبوت و پرورده‌گان حجر عصمت و طهارت است اشتهار فضائل و
مناقب را افتخار آل ابی طالب بین المشارق والمغارب را گرفته
ابن قتیبه میگوید ولها السیرة الجمیلة والکرم الوافر والعقل
التام و شمس الدین یوسف سبط ابن جوزی گوید و کانت من
الجمال والادب والظرف والسخاء بمنزلة عظیمة و قاضی احمد بن
خلکان اربلی مینویسد و کانت سیدة نساء عصرها و من اجمل
النساء واظرفهن واحسنهن اخلاقا مؤلف گوید اینکه ابن خلکان
مینویسد سیدهٔ نساء عصر خود بود و تقویت میکند این قول را آن
اشعاریکه در کتب مقاتل و سیر نسبت بسید الشهداء علیه السلم
میدهند که در وداع آخرین اهل بیت چون شدت بکاء و کثرت گریه
وزاری و بی تابی جناب سکینه را مشاهده فرمود در مقام تسلی آن

مظلومه را بسینه مبارك چسبانید واین اشعار انشاد فرمود
سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منك البكاء اذا الحمام دهانی
لا تحرقی قلبی بدمعك حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی واذا
قتلت فانت اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان حضرت
ان مخدره را خیرة النسوان خطاب فرموده یعنی بهترین زنها وازاین
نیز معلوم میشود که جناب سکینه در انوقت جزو کودکان وخورد
سالان نبوده بلکه در عداد نسوان محسوب میشده است حتی
بعضی از مورخین نوشته اند که حضرت سکینه در انوقت در حبالهٔ
نکاح عبد الله بن الحسن پسر عم بزرکوارش بوده وازانکه سابق بروایت
ابو الفرج اصفهانی ذکر کردیم که حضرت امیر المؤمنین دختران امرء
القیس را خواستکار شدند ورباب را بحضرت امام حسین علیه
السلام تزویج فرمودهم عادة معلوم میشود که باید درستن زنان
در یوم طف بوده باشد چه زمان انتقال عمر که در بیست ونهم شهر ذی
الحجة سنه بیست وسه از هجرت بود الی وقعهٔ طف که دهم محرم سنه شصت
ویك از هجرت بود سی وهفت سال ویازده روز بوده واین وصلت
در چه زمان از خلافت عمر بوده نیز علاوه خواهد شد این است که
بعض از مورخین شهادت عبد الله بن الحسین را که مادرش رباب
بود مثل شهادت علی اکبر با جهاد ومبارزت در میدان جنك دانسته
اند وانکه طفل بوده ودر دامن حضرت امام به پیکان خدنك ذبح شده

است نام مبارکش را علی اصغر دانسته اند چنانچه از زبیر بن بکا
صاحب کتاب انساب نقل شده است میگوید تزوجت سکینة
بنت الحسین علیه السلام عدة ازواج منهم عبد الله بن الحسن بن
علی وهو ابن عمها وابو عذرتها یعنی شوهر اول سکینه خاتون عبد
الله بن الحسن بن علی علیهم السلام بوده بعضی عمر بن الحسن و بعضی حسن
اثرم بن الحسن ع را که هر سه پسران حضرت امام حسن علیه السلام
هستند شوهر اول آن خاتون نوشته اند و چند شوی دیگر اختیار
کرده مصعب بن زبیر زید بن عمرو بن عثمان اصبغ بن عبد العزیز بن مروان
عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن حزام در تذکرة الخواص سبط
ابن جوزی و وفیات ابن خلکان آورده اند که پسری از ابن عبد الله بن
عثمان آورد قرین نام ابو الفرج در اغانی حریر نام مینگارد و از زبیر
نقل شده که او از محمد بن سلام نقل نموده است که گفته است انا با
عذرها عمر بن الحسن بن علی علیهم السلام ثم خلفه العثمانی ثم مصعب
بن الزبیر ثم الاصبغ بن عبد العزیز بن مروان و صاحب کتاب خیرات
حسان مینویسد که ابن اصبغ در این وقت خدیو مصر بود و حضرت سکینه را
از هوای مملکت مصر اظهار کراهت فرمود اصبغ برای وی مدینة الاصبغ
بنیاد نهاد و بیست هزار دینار کابین قرار داد چون عبد الملک
بن مروان که خلیفه عصر بود ماجری بشنود بر برادرزاده از ازدواج حضرت
سکینه مخل و رنجید و او را در میان ایالت مملکت مصر وان مزاوجت

مجبر ساخت اصبغ نامه طلاق حضرت سکینه را در وقت نکاشته
کسیل داشت و مصعب بن زبیر آن مستوره کبری را بحکم گرفت شیخ
شمس الدین سبط ابن الجوزی تجاوز الله عن سیئاته در روایت غیر
ابن قتیبه چنین میگوید که اول من تزوجها مصعب بن الزبیر قهرا
وهو الذی ابتکرها ثم قتل عنها وقد ولدت له فاطمة بعضی اسمش را
رباب نوشته اند که باسم جده اش مسماة نموده بود بعضی لباب گفته
اند آورده اند که مصعب در بصره از جانب برادرش عبد الله بن زبیر که
او را مردم امیر المؤمنین و خلیفه عهد میدانستند ایالت داشت
حضرت سکینه را خواستگاری کرد و یک ملیون درهم بصداق وی
داد و بروایت سبط مشار الیه کابین آن بزرگوار ششصد هزار درم
بود و او را برادر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین صلوات الله
علیه با مصعب بن زبیر تزویج فرمود بلکه مصعب بن عثمان گفته
است که هم حضرت علی بن الحسین خود آن معظمه جلیله را بسوی
مصعب بن الزبیر حمل داد و مصعب بپاداش این مکرمت کبری که از
حضرت علی بن الحسین نسبت بوی بظهور رسید چهل هزار دینار
تقدیم حضور پر نور امام علیه السلام کرد حضرت سکینه سلام
الله علیها از غریزه بلاغت و ملکه فصاحت نصیبه عظیم داشته
است در معنی سنجی و شعر شناسی که صناعت نقد شعر میگویند
از اماثل زمانه و خداوندان شهرت طنانه بوده بچندین روایت

بنظر رسیده است که مشاهیر اهل سخن وکبراء شعراء ان عصر
نتایج طبع خود را بخواطر شریفه انحضرت عرضه میداشتند و بانتقاد
و داوری ان بزرگوار متقاعد میکشتند زبیر بن بکار از عمش مصعب
روایت کرده است که کفته کانت سکینة عفیفة سلمة برزة
من النسآء تجالس الاجلة من قریش و تجتمع الیها الشعراء وکانت
ظرفة مزاحة در تذکرة الخواص سبط ابن جوزی است وکانت تاوی
الی منزلها الادباء والشعراء والفضلآء فتجیزهم علی مقدارهم
از هشام بن محمد منقولست که کفته اجتمع علی بابها جماعة من
الشعرآء لتمایز بینهم وکانوا یرضون بحکمها لما یعرفون من
ادبها وبصارتها بالشعر یعنی پیوسته صاحبان علم وادب
وشعرآء ماجدین عرب وفضلاء کاملین با حسب را استان
اقدسش منزل وماوی بود و هر یک را بفراخور حال واندازه
فضل وکمال بجوایز وانعام ونوال قرین مفاخرت میفرمود
نوبتی چنین افتاد که جمعی از صنادید سخنوران صدر اسلام و
مشاهیر امراء کلام که از انجمله بود فرزدق و جریر وکثیر ونصیب
وجمیل بر در سرای قدس انتمای حضرت سکینه مجتمع کردیدند وهمی
خواستند که ان بزرگوار در اشعار ایشان امعان نظر واجاله
خواطر بفرماید واشعار ایشان را تشخیص دهد وانکه بر همه مقدم است
بتصدیق وی معلوم کردد پس چند روز بضیافت ان بزرگوار

ببزبردند که تشرف مرای مطهر ومسمع مقدس را بار یابند تا یک
روز بر بارگاه بنشست و پرده از پیش روی وی فروهشته شد
واز کنیزان خاصه یکی بترتیب توجه ان مخدره عظمی را وبه اشعار
وحافظه اخبار بود وکمالی فائق وجمالی رائق داشت بیرون امد
وشعرا را احضار کرد وموقف کریم انحضرت جائی بود که انجماعت را
میدید وسخن ایشان میشنید پس ان جاریه از جانب مولاة بزرگوار
خود اغاز سخن نمود گفت یا از شما فرزدق کدام است ابوفراس سایح
برخواست وگفت ها انا ذا گفت ایا توئی گوینده این شعر که هما
دلتانی من ثمانین قامة کما انحط باز اقتم الریش کاسره فلما استوت
رجلای بالارض قالتا احی نرجی ام قتیل نحاذره یعنی این
دو زن پس ازانکه من بکام خویش رسیدم و توشه وصال برگرفتم
ازان بلندی که بمسافت هشتاد قامت بود مرا فرود اوردند چنانکه
باز شکاری از فراز به نشیب اید وچون هر دو پایم بر زمین قرار
گرفت از در باز پرس ندا دادند که ایا فرزدق زنده است تا امیدوار
بوده بگردیم یا کشته تا بو حذر باشیم راوی گوید فرزدق در جواب جاریه
گفت بلی این شعرها از من است گفت چرا ستر پوشیده را فاش ساختی
وراز نهان را اشکارا کردی و بر روی کار خویشتن با محبوب پرده
نپوشیدی این هزار دینار بستان و بخانه خویش باز گرد و همچنین یک
یک از شعرا را ان کنیزک بامر مولاة خود میخواست و یک دو بیتی

از اشعار او را میخواند و اعتراض بعضی از نکات بلاغت با او میکرد پس بعد
هزار دینار جایزه و انعام بان شاعر میفرمود و او را مرخص خانه
اش میکرد که هر یك را بتفصیل نوشته اند و من بنده از جهت
اخافهٔ از اطاله ایراد انها ننمودم مؤلف گوید اگرچه این وجیزه را
گنجایش این مقوله نبود ولی مخصوصا نگاشتیم که بر مردمان با بصیرت
و علیم و صاحبان عقل سلیم رکاکت و سخافت دادن نسبت باین
گونه ظرافات با ادباء و مصروف داشتن اوقات شریفهٔ ان
مخدره عظمی بر هزلیات و غزلیات با شعراء واضح و اشکار گردد
که اینها از اکاذیب اثار و مجعولات اخبار و دسایس بنی امیه که اعادی
خاندان رسالت و دشمنان شاه ولایت هستند بوده است تا
از جلالت قدر و عظمت شان اولاد رسول و جگر گوشهای بتول
بکاهند و انها را یکی از اواسط ناس بدانند و ضمنا نیز وقعی برای
مصیبت عظمی و رزیت کبرای واقعهٔ کربلاء نگذارند و باین جعلیات
در انظار و مسامع مردمان نادان جلوه بدهند که دختران حضرت
سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء که خود صاحب عزا
بودند بعد از واقعه طف چندان در عزاداری و سوگواری
اهتمامی نداشتند بلکه بتعدد ازواج و شوهرداری و روایت
اشعار و ظرافات و سبکباری روزگار میگذرانیدند و حال
انکه مقام کنیزان و غلامان ایشان بالاتر از این است که اشتغال

بلهویات مزاحیه ولغویات شعریه ورزند چنانچه در خبر است
که جناب فضه خاتون که کنیز این خانواده مقدسه است بعد
از وفات حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء سلام الله علیها
جز بقران تکلم نمیکرد ودر باب مادران مخدره عظمی چنانچه ذکر شد
اگرچه در خانواده نبوت تربیت شده بود اما از خانواده رسالت
نبود مع هذا بعد از واقعهٔ کربلا یکسال بیش زنده نبود دراین
مدت همه را مشغول گریه ونوحه وزاری بود وهیچ در شاید نغنود
تا از الم وغصه از دنیا رحلت نمود ام البنین همچنین همه روز
در قبرستان بقیع امده می نشست ومیگریست چنانچه از ناله و
انین او دوست ودشمن نتوانستند بگذرند اجتماع نموده با او
همناله میشدند پس چگونه میتوان گفت درباره حضرت سکینه
که از اغصان شجرهٔ نبوت واعراق دوحه عصمت وطهارت جگر
گوشه حضرت سید الشهداء نور دیده حضرت فاطمهٔ زهراء سلام
الله علیهم اجمعین است که بمفاد کریمه الذینهم عن اللغو معرضون
ومضمون وافی هدایهٔ والشعراء یتبعهم الغاوون عمل نفرموده بر
خلاف ایات قرانی که در خانواده مقدسه خود شان نازل شده
اکثر عمر عزیز را بمزاحات وظرافات وهزلیات وغزلیات و
تنقید اشعار ومراودهٔ با شعراء وادباء مصروف فرموده باشد
از ساحت خاندان نبوت این نسبتها بعید است تا چه رسد بنسوان

که بکلی او وظیفه زنان این کردار خارج است نه هم خاتونی مثل
حضرت سکینه که حجة خداوند سبحان باو خیرة النسوان خطاب فرموده
و بشهادت امام علیه السلام تمام اوقات شریفه اش مستغرق
عبادت و مشاهدهٔ جمال و جلال حضرت ربوبیت جلت عظمته
بود چنانچه در مشارق الانوار تالیف شیخ حسن عدوی حمزاوی
از ابن صباغ نقل میکند که حسن مثنی بن الامام الحسن المجتبی
از عم بزرگوارش حضرت سید الشهداء علیهما السلام چنانچه
سابقاً اشاره شد یکی از دخترهای آنحضرت را خطبه نموده
و عرضه داشت ای عم بزرگوار یکی از ایشانرا برای من اختیار
فرمای حضرت فرمود فاطمه را برگزیدم که او بمادرم زهراء
شبیه تر افتاده تا سکینه اما در دین همه شب در قیام است
و هر روز در صیام و اما در حسن مانند حور العین است و از
سنخ نسوان خلد برین و اما دختر م سکینه او را همهٔ احوال
در مشاهدهٔ حضرت ذو الجلال مستغرق است زنی که حالت
استغراق مع الله بر اوقات وی مستوعب و محوش بر صحوش
غالب بوده باشد مرد را نشاید عبارت منقوله در مشارق
عینا چنین است و اما سکینه فغالب علیها الاستغراق
مع الله فلا یصلح لرجل پس ای عزیزان از روی انصاف تامل
کنید خاتونی را که حجة بالغهٔ خداوند مجید این قسم ستایش و

تمجید فرماید و برای شوئی مثل جناب حسن مثنی که خود نیز پرورده حجر امامت و چکیده زهد و عبادت بود بجهت استغراق و اشتغال اوقات مقدسه اش بعبادت خداوند متعال و مشاهده حضرت ذوالجلال صلاحیت نداشته باشد با آنکه هنوز واقعه جانسوز کربلاء و ابتلای بآن مصیبت عظمی واقع نشده بود چگونه وقت و فرصت بود آن مخدره عظمی را بمزاح و ظرافات با ادباء و شنفید اشعار شعراء و اختیار ازواج متعدد از زبیری و مروانی و عثمانی و اعراض از منفاد آیات قرآنی حاشا و کلا اگرهم زمانی از وظیفه عبادت پروردگار و مشاهده حضرت کردگار فراغت می‌جست لابد مشغول گریه و زاری و تعزیه و سوگواری پدر بزرگوار و برادری مثل حضرت علی اکبر شبیه پیغمبر و اعمام عالی مقدارش میشد که این نیز افضل عبادات و اعظم طاعاتست و از پدر بزرگوارش توصیه و اشارت که میفرماید و اذا قتلت وانت اولی بالذی تأتینه یا خیرة النسوان در وداع آخر است چنانچه ذکر شد با اشعار ما قبلش میفرماید ای سکینه جان من بدان و آگاه باش زود باشد که بعد از من بسی بگریی و طول خواهد کشید گریستن تو بر من در آنوقت که مرگ مرا در رسد و نازله عظمی شهادت بمن وارد آید نسوزان دل مرا بریزش اشک حسرت خودت تا زنده هستم و روح در کالبد بدن دارم

زمانیکه من کشته شوم پس تو اولی و سزاوارتر هستی بر گریستن
واشک حسرت ریختن ای بهترین نساء و مضمون شعر سیم حضرت سید
الشهداء علیه الاف التحیة والثناء از دختر نیک اختر ش جناب
سکینه بعد از شهادت خود گریه و زاری و رسم عزاداری خواسته
وضمنا توصیه بگریستن فرموده است و در شعر اول خبر میدهد
انحضرت که بعد از من گریه ها خواهی کرد و بطول خواهد انجامید
گریستن تو بر من و اخبار امام علیه السلام البته واقع خواهد
شد والا کذب میشود و جناب سکینه نیز لابد بتوصیه پدر بزرگوار
خود که عزاداری و طول بکاء و سوگواری باشد عمل نموده است
پس تمام عمر شریف را ان مخدره عظمی بنابر توصیه و اخبار پدر
بزرگوارش حجة پروردگار علاوه بران حال استغراق مشاهده
حضرت ذوالجلال بگریه و زاری و بکاء مصروف فرموده تا بپدر
بزرگوار خود ملحق گردید اما در وفات و مدفن شریف حضرت
سکینه خلافست سبط ابن جوزی مینویسد واختلفوا فی وفاتها
قال ابن سعد توفیت بالمدینة سنة سبع عشر و مائة تا اینکه میگوید
واما غیر ابن سعد فانه یقول توفیت بمکة فی هذه السنة وفی
هذه السنة ایضا توفیت اختها فاطمة بنت الحسین امهما ام اسحق
یعنی اختلاف کرده اند اهل سیر و تواریخ در وفات حضرت سکینه
ابن سعد صاحب طبقات که از فحول مورخین است گفته او در مدینه

طیبه مدینه در سال یکصد وهفده از هجرت رحلت نموده و
اما غیر از ابن سعد میگویند در مکه معظمه در همان سال یکصد و هفده
هجری وفات فرموده ودران سال نیز حضرت فاطمه بنت الحسین ع
خواهر ان مخدره عظمی وفات نمود شمس الدین ابن خلکان مینویسد کانت
وفات سکینة بالمدینه یوم الخمیس لخمس خلون من شهر ربیع الاول
سنة سبع عشر ومائة یعنی وفات ان مخدره عظمی در روز پنج
شنبه پنجم ماه ربیع الاول سال یکصد وهفده هجری در مدینه
طیبه بوده است وشیخ شربینی در درر الاصداف تصریح
میکند که وفات حضرت سکینه یوم الخمیس لخمس خلون من ربیع
الاول سنة ست عشر ومائة اتفاق افتاد بر خلاف ابن خلکان
و مینویسد که اطراف سریر جنازه ان بزرگوار برای معطر ساختن
و تدخین سی دینار کافور بعضی بچهار صد دینار عود نوشته
اند ابتیاع شده استعمال کردند صاحب خیرات حسان مینویسد
حدس قوی انکه حضرت سکینه علیها السلام را تقریبا هشتاد
سال زندگانی اتفاق افتاده است بالجمله برویم بر سر ترجمه قول
ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین میگوید واسم حضرت
سکینه امینه است وگفته اند امیمه است وسکینه اسم ان مخدره
نبود این اسم علم بالغلبه شد یعنی از بس سکینه بان بزرگوار گفتند
اسم اصلی از میان رفت واین اسم سکینه باقی ماند وابو الفرج

اصفهانی در اغانی اسم شریف حضرت سکینه را امنه نوشته است
روایة عن الطوسی عن الزبیر عن مصعب که لیل بحجان روایتی از خود
ان مخدره کبری نقل میکند که فرمود خواهرم فاطمه باسم جده طاهره
مطهره مان مسماة شد و اسم من هم باسم جده دیگرم آمنه والده
ماجده حضرت اقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله و سلم باشد
محمد بن یعقوب فیروزابادی در قاموس ضبط این اسم را بر خلاف انچه
ما بین العوام اشتهار دارد بضم سین و فتح کاف نموده است میکوید
سکینه بر وزن جهینه نام دختر حسین بن علی علیهما السلام
و طره سکینه با نجناب انتسابی دارد بالجمله ابو الفرج میکوید عبد
الله بن الحسین روز یکه شهید شد صغیر بود تیری بر ان طفل معصوم
امد و او را در اغوش پدر مظلوم ش ذبح نمود میکوید خبر داد مرا احمد
بن شعیب از روایتی که ذکر میکند از حمید بن مسلم که کفت حضرت
امام مظلومان کودکی را خواست و او را در دامان مبارک نشاند
عقبة بن بشر ملعون تیری بر او پران کرد کوش تا کوش او را برید
میکوید روایت کرد مرا محمد الحسین الاشنانی از روایتیکه ذکر میکند
از شخصی که در کربلا حضور مبارک امام علیه السلام حاضر بود
او کفت با حضرت سید الشهداء علیه السلام یک پسر کوچک و کودک
صغیری بود تیری امد و بر کلوی نازک ان طفل معصوم جای کرفت
راوی کفت حضرت امام مظلومان کف مبارک در زیر کلوی نازک

ان کودک میداشت وچون پر شدی بجانب آسمان افشاندی
و قطرهٔ از انخون برنکشتی و عرض میکردی ای خدای من این کودک که از
ذریت محمد مصطفی است در حضرت تو خوارتر و بی قدرتر از بچهٔ
ناقهٔ صالح مباد مؤلف کوید شعراء هم زحمت کشیده اند و حق انها را
هم باید اداء کرد شاعری از زبان حال انحضرت میکوید بچهٔ ناقهٔ
صالح برت ای داور من نیست از رتبه فزون تر ز علی اصغر من حکمت
کرده تقاضا که بخون غرقه شوند پسرانم زجفا پیش دو چشم تر من
چون تو خود خواسته ای باد فدای ره تو سر من پیکر من اکبر من اصغر من
شیخ مفید در کتاب ارشاد و شیخ ابو علی طبرسی در کتاب اعلام الوری
بعد از شهادت جناب قاسم بن الحسن علیهما السلام مینویسند ثم
جلس الحسین علیه السلام امام الفسطاس فاتی بابنه عبد
الله بن الحسین علیه السلام و هو طفل فاجلسه فی حجره فرماه رجل
من بنی اسد بسهم فذبحه فتلقی الحسین علیه السلام دمه فی کفه
فلما امتلأ صبه فی الارض ثم قال یا رب ان تکن حبست عنا النصر
من السماء فاجعل ذلک لما هو خیر منه وانتقم لنا من هؤلاء القوم
الظالمین ثم حمله حتی وضعه مع قتلی اهل بیته یعنی امام مظلومان
پس از شهادت حضرت قاسم جلو خیمه نشستند فرزند و نور دیده
اش عبد الله را که کودک بود اوردند حضرت ان طفل را بدامان
مبارک نشانیدند پس ملعونی از قبیله بنی اسد تیری بر ان طفل معصوم

پران کرد که او را ذبح نمود پس حضرت سید الشهداء علیه السلام
خون کلوی ان طفل مظلوم را در کف مبارک میکرفتند همین
که پر میشد میریختند بر زمین پس از ان کفت ای پروردکار من
اکر اکنون نصرت خود از ما باز داشتهٔ این مصائب را ذخیرهٔ
نیکو فرمای و انتقام ما را از این جماعت ستمکاران بخواه بعد
ان طفل شهید را برداشت و اورد کذاشت با کشتکان اهل
بیت خود بروایت ابن نما در کتاب مثیر الاحزان خون کلوی
طفل را بطرف اسمان افشاند ان کلمات را میکفت و از حضرت
باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود قطره از ان خون
مبارک بر زمین نیفتاد شیخ ابو منصور احمد بن علی بن ابی
طالب الطبرسی در کتاب احتجاج مینویسد و قیل انه لما قتل
اصحاب الحسین علیه السلام و اقاربه و بقی فریدا لیس معه
الا ابنه علی زین العابدین و ابن اخر فی الرضاع اسمه عبد الله
فتقدم الحسین الی باب الخیمة فقال ناولونی ذلک الطفل حتی
اودعه فناولوه الصبی فجعل یقبله و هو یقول ویل لهؤلاء
القوم اذا کان خصمهم محمد قیل فاذا بسهم قد اقبل حتی وقع فی
لبة الصبی فقتله فنزل الحسین عن فرسه و حفر للصبی
بجفن سیفه و رمله بدمه و دفنه ثم وثب قائما و هو یقول
کفر القوم و قدما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلین الخ یعنی

کفته اند زمانیکه یاران وخویشان حضرت امام مظلومان کشته
شده بدرجه رفیعه شهادت فائز کردیدند وان بزرکوار فرید
ووحید وتنها ماند جز فرزند ارجمندش حضرت علی بن الحسین زین
العابدین علیه السلام وفرزند دیکر اسمش عبد الله که شیرخوار
بود احدی از اعوان وانصار برای ان بزرکوار باقی نمانده بود
تشریف اوردند بدر خیمه وفرمود بمن بدهید این طفل را که تا
او را وداع کنم پس ان کودک را باغوش پدر دادند حضرت او را
همی بوسیده ومیفرمود وای براین قوم انروزکه محمد مصطفی با
ایشان خصومت اغازد وکفتند بناکاه تیری امد بحلقوم ان طفل
معصوم جای کرفت واو را شهید کرد پس حضرت امام حسین
علیه السلام از اسب فرود امد وبا بن غلاف شمشیر حفره
در زمین برای ان طفل کند واو را بخون خودش الوده ساخت
واو را دفن کرد وپس از ان برخواست وایستاد وان اشعار
انشاد فرمود طبری در تاریخش مینویسد قال ولما قعد الحسین
اتی بصبی له فاجلسه فی حجره زعموا انه عبد الله بن الحسین قال
ابو مخنف قال عقبة بن بشیر الاسدی قال لی ابو جعفر محمد
بن علی بن الحسین ان لنا فیکم یا بنی اسد دما قال قلت ماذنبی
انا فی ذلک رحمک الله یا باجعفر وما ذلک قال اتی الحسین
بصبی له فهو فی حجره اذ رماه احدکم یا بنی اسد بسهم فذبحه

فتلقی

فتلقی الحسین دمه فلما ملأ کفیه صبه فی الأرض ثم قال رب
ان تکن حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خیر
انتقم لنا من هؤلاء الظالمین یعنی راوی گفت زمانیکه حضرت
امام مظلومان نشست طفلی را از آنمظلوم آوردند وحضرت اورا
در دامان مبارك نشاند رواة و مورخین چنین پنداشته‌اند
که او عبد الله الحسین بود ابو مخنف گفت که عقبة بن بشیر اسدی
گفت که حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام بمن فرمود
بدرستیکه از برای ما در ذمهٔ شما ای بنی اسد خونی هست عقبه
میگوید گفتم گناه من چیست در این قتل خداوند ترا رحمت فرماید
ای ابا جعفر آن خون کدام است حضرت باقر فرمود کودکی را حضرت
سید الشهداء آوردند نزد آنحضرت آن طفل در دامان مبارك
امام مظلومان بود که یکی از قبیله شما ها ای بنی اسد تیری بر آن
طفل انداخت که گلوی نازك اورا از گوش تا بگوش برید پس میگرفت
حضرت امام حسین علیه السلام خون شریف اورا چون دو
کف مبارك پر از خون میشد میریخت بر زمین بعد عرض کرد
ای پروردگار من اگر باز داشتی نصرت و یاری از ما از جانب آسمان
پس این واردات و مصیبات را ذخیرهٔ نیکو بفرمای و انتقام ما از این
ستمکاران بنما ابن اثیر مینویسد ودعا الحسین بابنه عبد الله
وهو صغیر فاجلسه فی حجره فرماه رجل من بنی اسد فذبحه فاخذ

الحسین دمه فصبّه فی الارض ثم قال ربنا ان تکن حبست عنّا
النصر من السّماء فاجعل ذلک لما هو خیر وانتقم من هؤلاء
الظّالمین یعنی حضرت امام مظلومان فرزند خود راکه طفل
صغیر بود ونامش عبدالله طلبید او را بنزد او را بدامان مبارک
خود نشانید پس نامردی از قبیله اسد بتیری باو انداخت که
ان طفل معصوم را ذبح نمود حضرت خون گلوی شریف او را گرفت
و بر زمین میریخت پس از ان عرض کرد ای پروردگار من اگر نصرت
و یاری را از جانب اسمان از ما بازداشته این مصیبات را
ذخیره نیکو بفرمای وانتقام ما را از این ستمکاران بکش مؤلف
گوید اصح روایات انست که حضرت امام مظلومان خون شریف
ان طفل معصوم را بسمت اسمان افشاند چنانچه ابو الفرج اصفهانی
از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرد واینکه انحضرت کف مبارک
زیر گلوی نازک ان طفل میگرفت برای این بود که بر زمین نریزد
خون ان معصوم مظلوم جهت اسرار و حکمی چند که یکی از انها شاید
این باشد اگر خون شریف طفل معصوم مظلوم روحی له الفداء
بر زمین میریخت رحمت خدا بر زمین نازل نمیشد و گیاه نمی روئید
و یا بزلزله در امده عماراتش ویران واهلش را فرو میبرد واگر میخواستند
بر زمین ریخته شود چرا کف مبارک را زیر مجرای خون میگرفته
پس باسمان پاشیده اند و چنانچه سید بن طاوس نیز روایت

میکند و در بعض روایات وارد است که سرخی آسمان قبل از واقعه
کربلا نبود و این سرخی اثر آن خونیست که حضرت سید الشهداء علیه السلام
باسمان افشانده است که علامت غضب است چنانچه انسان
وقتیکه غضبناک میشود صورتش سرخ میشود سرخی آسمان
علامت غضب خداوند قهار خالق زمین و آسمانست سید جلیل
بن طاوس علیه الرحمه مینویسد حضرت امام مظلومان علیه السلام
بعد از آنکه کشتگان از اصحاب و جوانان خود را مشاهده فرمود
عازم میدان و جنگ و جهاد با آن لعینان حزب شیطان بنفس
نفیس مقدس خود گردید فریاد بر آورد آیا کسی هست از حرم رسول خدا
دور کند شر این اشرار را آیا یکنفر خداشناس و موحدی هست
که از خداوند بترسد درباره ما آیا فریادرسی هست که بامید
رحمت بداد و فریاد ما برسد آیا یاری کننده هست که امید داشته
باشد در یاری کردن بما آنچه را که در نزد خدا از اجر و ثواب است
همین که این استغاثه را حضرت فرمود فارتفعت اصوات النساء
بالعویل صدای زنان و پردگیان حرم طهارت بگریه و زاری
بلند شد فتقدم الی باب الخیمة وقال لزینب ناولینی ولدی
الصغیر حتی اودعه فاخذه و اوما الیه لیقبله فرماه حرملة بن
الکاهل الاسدی لعنه الله تعالی بسهم فوقع فی نحره فذبحه فقال
لزینب خذیه ثم تلقی الدم بکفیه فلما امتلأتا رمی بالدم نحو السماء

ثم قال هون علی ما نزل بی انه بعین الله قال الباقر علیه السلام
فلم یسقط من ذلک الدم قطرة الی الارض یعنی پس حضرت امام مظلوم
تشریف آوردند بدر خیمه و بجناب زینب علیها السلام فرمود فرزند
صغیرم را بیاور برمن تا او را وداع نمایم پس امام مظلوم آن طفل
معصوم را بگرفت و خواست تا او را ببوسد حرملة بن کاهل اسدی
ملعون تیری بران طفل مظلوم پران کرد که بر گلوگاه او رسید آن طفل
معصوم را ذبح کرد پس حضرت سید الشهداء بجناب زینب خاتون
فرمود بگیر این طفل را پس از آن با دو کف مبارک خود خون گلوی مبارک
طفل معصوم روحی له الفداء رامیگرفت همین که پر میشد میافشاند
بطرف آسمان بعد فرمود آسانست بر من آنچه مرا واردات مصایب
بلایا است چه جمله را خداوند نگرانست حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود قطره از آن خون شریف که باسمان افشاندند بزمین نیفتاد
ابو مخنف در مقتل صغیر خود بعد از شهادت جناب علی اکبر مینویسد
ثم اقبل الی ام کلثوم وقال لها یا اختاه اوصیک بولدی الاصغر
خیرا فانه طفل صغیر وله من العمر ستة اشهر فقالت له یا اخی ان هذا
الطفل له ثلثة ایام ما شرب الماء فاطلب له شربة من الماء یعنی حضرت
جناب سید الشهداء صلوات الله علیه پس از شهادت علی اکبر علیه السلام
تشریف آوردند نزد جناب ام کلثوم علیها السلام و فرمودند ای
خواهر مهربان وصیت میکنم ترا بفرزند عزیزم که کوچکتر از همه است

خرد

خوب نگاهداری و پرستاری نمائی چه این کودک صغیر است
وششماه از عمر وزندگانی او بیش نرفته جناب ام کلثوم عرض
کرد ای برادر بزرگوار این طفل سه روز میگذرد که آبی ننوشیده
است یکجرعهٔ آبی برای او طلب فرما فقال هلمی الی به فاخذ الطفل
وزلف به نحو القوم وقال یا قوم قد قتلتم اخی واولادی و
انصاری وما بقی غیر هذا الطفل یتلظی عطشا فاسقوه شربة
من الماء یعنی پس حضرت فرمود بجناب ام کلثوم طفل را بیاور نزد
من حضرت امام مظلوم آن طفل را گرفته واورد او را نزدیک
آن جماعت و فرمود ای مردم شما ها برادر و اولاد و یاران مرا کشید
و باقی نمانده است جز این کودک که از سوز حرارت تشنگی آتش گرفته
یک جرعهٔ از آب باو بنوشانید شاعر عرب میگوید اخت ها تی لی
رضیعی اره قبل الفراق فاتت بالطفل لا یهدا ولا المدمع راق
یتلظی عطشا والقلب منه فی احتراق غائر العینین طاوی البطن ذاوی
الشفتین فبکی لما راه یتلظی بالعوام بدموع هاملات تخجل الغیث السجام
فاتی القوم وفی کفیه ذا بالی الغلام وهما من ظما قلبیهما کالجمرتین
فدعا فی القوم یا لله واقوام الفظیع نبئونی انا المذنب ام هذا الرضیع
لا حظوه فعلیه شبه الهادی الشفیع لا یکن شافعکم خصما لکم فی النشاتین
عجلوا نحوی بماء اسقه هذا الغلام فحشاه یتلظی باحتراق واضطرام
اکتفی القوم عن القول بتکلیم السهام فاذا بالطفل قد خر ذبیح الودجین

علی اصغر علیه السلام در روز عاشورا

فاکتفی عن مائهم من منحر الطفل دما ورماها صاعدا یشکو الی ربّ التما
وینادی یا حکیما انت خیر الحکما فجع القوم بهذا الطفل قلب الوالدین
فبینما هو یخاطبهم اذ اتاه سهم مسموم له ثلث شعب من شقی میشوم
لعنه الله فذبح الطفل من الاذن الی الاذن وقیل انّ السهم رماه
عقبة بن سمعان الاسدی قد یمة العامری فجعل الحسین یتلقی الدم
بکفّه و یرمیه فی الهوآء و یقول اللهمّ انی اشهد علی هؤلاء الملاعین
فانّهم نذروا ان لا یخلو من ذریة نبیّك احدا ثم رجع بالطفل مذبوحا
ودمه یجری علی صدر الحسین والقاه الی ام کلثوم و وضعته فی
الخیمه وبکی علیه وانشا یقول یا رب لا تترکنی وحیدا قد اکثروا
العصیان والجحودا قد صیّرونا بینهم عبیدا یرضون فی افعالهم
یزیدا امّا اخی فقد مضی شهیدا معفرا بدمه وحیدا فی وسط
قاع مفردا بعیدا وانت بالمرصاد لن تحیدا یعنی در بین اینکه امام
مظلوم با انجماعت مخاطبه وگفتگو میفرمود ناگاه تیری که او را سه
پهلو و پیکان و بزهر الوده مسموم بود از دست یکشقی میشوم و خبیث
ملعونی پران شده و امد بر حلقوم ان طفل معصوم و او را گوش
تا بگوش ببرید و ذبح نمود و گفته شده است که ان تیر را قدیمه عامری
یا بنا بنسخه بدل حاشیه عقبة بن سمعان اسدی ملعون رها نمود پس حضرت
سید الشهداء انخون را بکف مبارك میگرفت و می افشاند بهواء
و میگفت باری الها من ترا گواه میگیرم بر این ملاعین پس بدرستیکه

انها نذر کرده اند که باقی نکذارند از ذریه پیغمبر تو یکنفر را بعد ان
طفل معصوم شهید را بر کردانند در حالتیکه کلوی نازکش قطع و
ذبح شده و خون شریفش بر سینه مبارك حضرت سید الشهداء
جاری بود کشته ان طفل شهید را داد بخواهرش جناب ام کلثوم و
ان مخدره کبری برد در خیمه کویا در خیمه کشتکان اهل بیت و شهدا ان
باشد شاعر بفارسی بزبان حال کفته شاه در کنار و کودك
کرم خواب کنون لك ناوکش داد نداب برسر دست پدر چون نو کلی
دست و پا میزد بسملی یعنی ایجان پدر شادان شدم در کفت (بیان)
قربانی جانان شدم خود باغ انصاف ای باب جلیل من ذبیح یا
ذبیح بن خلیل ابن شهر اشوب بعد از شهادت جناب علی اکبر
مینویسد فبقی الحسین وحیدا وفی حجره علی الاصغر فرمی الیه بسهم
فاصاب حلقه فجعل الحسین یاخذ الدم من نحره فیرمیه الی السماء
فما یرجع منه شئ ویقول لایکون اهون علیك من فصیل یعنی
حضرت سید الشهداء علیه السلام یکه و تنها ماند و در اغوش
مبارکش علی اصغر پس تیری بسوی او رها شد و بکلوی نازك
طفل جای کرفت پس انحضرت خون را از کلوی طفل معصوم میکرفت
و بجانب اسمان میانداخت قطره از انخون بر نمی کشت و می کفت
خدایا نسبت و نخواهد بود شهادت این طفل در نزد تو اسان تر
از کشتن بچه ناقه صالح سبط ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص

مینوبید وقال هشام بن محمد لما راهم الحسین مصرین علی قتله
اخذ المصحف و نشره وجعله علی راسه ونادی بینی و بینکم کتاب
الله وجدی محمد رسول الله یا قوم بم تستحلون دمی الست ابن
بنت نبیکم الم یبلغکم قول جدی فی وفی اخی هذان سیدا شباب
اهل الجنة ان لم تصدقونی فاسئلوا جابرا و زید بن ارقم و
ابا سعید الخدری الیس جعفر الطیار عمی فناداه شمر الشاعر برد
الهاویة فقال الحسین الله اکبر اخبرنی جدی رسول الله فقال رایت
کان کلبا ولغ فی دماء اهل بیتی وما اخالک الا ایاه فقال شمر
انا اعبد الله علی حرف ان کنت ادری ما تقول فالتفت الحسین
فاذا بطفل له یبکی عطشا فاخذه علی یده وقال یا قوم ان لم ترحمونی
فارحموا هذا الطفل فرماه رجل منهم بسهم فذبحه فجعل الحسین
یبکی و یقول اللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا
فنودی من الهواء دعه یا حسین فان له مرضعا فی الجنة یعنی
هشام بن محمد گفت زمانیکه حضرت امام مظلوم دید انجماعت را
که بکشتن او اصرار دارند قران مجید را گرفت و باز کرد و بر بالای
سر مبارکش نهاد و باواز بلند فرمود میان من و شما ها کلام
خدا و جدم محمد مصطفی رسول الله حکم باشد ای جماعت بچه عنوان
و بکدام دلیل و برهان ریختن خون مرا حلال میدانید ایا من پسر
دختر پیغمبر شما نیستم ایا فرمایش جدم در بارهٔ من و برادرم حسن

مجتبی بشما نرسیده است که فرمود این دو تن دو آقا و بزرگ جوانان
اهل بهشت هستند اگر تصدیق من نمیکنید از جابر و زید بن ارقم
و ابا سعید خدری سؤال کنید که از اصحاب حضرت ختمی مآب هستند
و هنوز در قید حیاتند آیا جعفر طیار عم من نیست شمر لعین باواز
بلند جسارتی کرد که ترجمهٔ آن نکنم مگر بمعنی لازمش ان حرام زاده
گفت تورا الان میکشیم حضرت فرمود الله اکبر خبر داد مرا جدم
رسول خدا فرمود در خواب دیدم سگی را که خون اهل بیت مرا
نوشید و من گمان میکنم انسگ تو باشی شمر ملعون گفت من
پرستش کرده باشم خدا را بر حرفی اگر چنانچه بدانم که تو چه میگوئی
یعنی بشک در پرستش خدا داشته باشم اشاره کرده است بآیهٔ
کریمه و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمان
به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا و الاخرة
ذلک هو الخسران المبین پس حضرت امام مظلومان در
بین گفتگو با لعینان ملتفت شده که طفل معصومش از
شدت تشنگی میگرید پس حضرت ان طفل را بر سر دست مبارک
خود گرفته فرمود ای جماعت اگر بر من رحم نمیکنید بر این کودک
که محل ترحم است رحم ارید و قطرهٔ ابی بلب خشکش برسانید
پس نامردی از ان ملاعین تیری بر ان طفل معصوم رها کرد
که او را ذبح نمود پس امام مظلومان شروع کرد بگریستن و

عرض کرد باری الها حکم فرما میان ما و میان جماعتی که دعا نمیدند
ما را تا یاری ما نمایند و با ما اغاز جنگ نهادند و ما را بقتل رسانیدند
پس انحضرت را از جانب سمان ندا در دادند که یا حسین واگذار
این طفل معصوم شهید را بدرستی که برای او دایه در بهشت
مهیا است شاعر میگوید گفت ای قوم روح پیکرم است این
ثانی اکبر علی اصغرم است این انهمه اصغر بود ندا کبرم است این
حجة کبرای روز محشرم است این اگر بزعم شما من گناه کار شمایم
نکرده هیچ گناهی علی اصغرم است این بطفل بی کنه من دهید قطره ابی
که یادگار بجای علی اکبرم است این بروایت شیخ کمال الدین محمد بن
طلحه شافعی حضرت امام مظلوم ان طفل معصوم را بخون خودش
اغشته کرده با بن شمشیر حفیره کنده و بر جنازه او نماز گذارده
وان طفل معصوم روحی له الفداء را دفن فرمود و این ابیات را فرمود
غدر القوم وقدما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلين قتلوا
قدما عليا وابنه حسن الخير كريم الابوين حنقا منهم وقالوا
اجمعوا نفتك الان جميعا بالحسين الخ مؤلف گوید شهادت
این طفل معصوم دل مبارک امام مظلوم را بسیار بدرد اورده
است مجدد یکبار دیگر میفرماید شیعیان خود را که کاش در روز
عاشورا میبودند و حالت استسقاء امام مظلوم خودشان را
بجهت طفل معصومش و شهادت ان طفل صغیر رضیع بیگناه را

مشاهده مینمودند چنانچه در بعض کتب مقاتل متاخرین از
جناب سکینه بنت الحسین یا دختر کوچك دیگری از بنات
حضرت سید الشهداء علیه السلام روایت میکنند که گفت
بعد از شهادت در قتلگاه هنگامیکه جسد مطهر پدر بزرگوارم
در بر گرفته بوده میگریستم در عالم غشوه صدائی از حلقوم بریده
مبارك امام مظلومان شنیدم که میفرمود شیعتی ما ان شربتم
عذب ماء فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی
وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعد القتل
عمدا سحقونی لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف
استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی فاتوه سهم بغی عوض الماء
المعین وبلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین از مصیبت و
شهادت هیچ کدام از اولاد و اخوان و اقربا بدرد دل نمیفرماید
الا از این طفل روحی له الفداء و حالت استسقاء خود را برای
این طفل مظلوم چون کیف بیان حال را میکند باید انحضرت بیك
کیفیت خیلی دلسوز جان گداز مترحمانه طلب اب فرموده باشد
که جالب رحم و رقت هر طائفه و ملت باشد مع هذا ان اشقیاء
سنگین دل رحمی نکرده در عوض اب به پیکان زهرالوده نوگل
بوستان محمدی را سیراب نمودند و ان کیفیت استسقاء چنانچه
بروایت سبط ابن جوزی که از بزرگان علماء عامه است ذکر شده که

حضرت امام مظلومان قران مجید را برای احتجاج ان ظالمان نامسلمانان
بر داشته مقابل ان جماعت اورد باز کرد و بر سر مبارک گذارد و فرمودند
انچه را که ذکر شد چون از اخبار متواتره بین العامة والخاصة است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم در روز اخر عمر مبارک
بمسجد تشریف اورد و بمنبر بالا شد و فرمودند انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی
ابدا یعنی من میروم از میان شما ولی دو چیز سنگین بزرگ و دو
شئ نفیس گرانی میگذارم در میان شما که یکی کتاب خدا است
که قران مجید باشد و دیگری عترت و اهل بیت خودم را که
مادامیکه تمسک بجوئید بان دو و عمل کنید بانچه در قرانست
واطاعت نمائید و حرمت را دید عترت مرا هرگز گمراه نشوید
بعد از من و این دو ثقل از هم جدا نشوند تا وارد شوند بر من
روز قیامت در حوض کوثر پس انحضرت از شدت الجاء واضطرار
نظر باین خبر قران مجید را باز کرد و بر سر گذارد و در مقابل لشکر
شقاوت اثر که دعوی اسلام داشتند ایستاد و فرمود در
کجای قرانست اجتماع شما بر ریختن خون من مظلوم واهل بیت و
اصحاب من و هتک حرمت حرم پیغمبر خدا رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم که عترت او هستند در بین گفتگو با قوم صدای
گریه ان طفل معصوم از شدت تشنگی و گرسنگی که از کثرت

عطش شیر از پستان مادرش نیز خوشکیده بود بلند شد ولی در
معنی عرض میکرد ای پدر بزرگوار ثقل اکبر را که قرانست بردی
در مقابل قوم ثقل اصغر را که من طفل معصوم بقیه عترت غریبه
میباشم نیز ببر شاید بمن رحم ارند حضرت امام مظلوم ان
طفل معصوم را بروایت مسطور نیز بر سر دست گرفت در
همان حالت که قران مجید هم باز شده بر سر مبارک بود استسقا
وطلب اب برای طفل بی تاب فرمود پس انحالت قران مجید
بر سر و طفل رضیع در بر است که بسوی دل مبارک را گداخته است
و اوازوی حضور شیعیان خود را در انوقت میفرماید که کاش
بودند و میدیدند که با این حالت و کیفیت ترحم انگیز طلب
شربت اب جهت طفل رضیع نمودم در عوض اب با تیر سه
پهلوی مسموم جواب دادند و قلب مبارک حضرت پیغمبر خدا و
علی مرتضی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم را مجروح
ساختند روایت دیگری سید هاشم بحرانی اعلی الله مقامه
در کتاب مدینة المعاجز از ابی حمزه ثمالی از حضرت سید الساجدین
امام زین العابدین علیه السلام روایت میکند که جگر شیعه را
کباب میکند و طولانی است محل حاجت را ذکر میکنم انحضرت فرمود
ای اهل بیت و شیعیان من تا ظلمت شب عالم را فرو گرفته هر کدام
بطرفی روید و از این در طرف نجات یابید که این قوم جز کشتن من

مقصودی ندارند اگر مرا کشتند دیگر در صدد شما بر نیایند
ا دسعاد تمندان بلسان واحد عرض کردند ای آقا و مولای ما بخدا
سوگند که ما ترا نگذاریم در میان دشمن و برویم و دست از دامن
تو بر نداریم تا تمام ما در حضور اقدست کشته شویم
آنحضرت فرمود پس ای قوم بدانید که من و شماها تماما فردا
کشته خواهیم شد و احدی از شماها باقی نخواهند ماند پس آنها
گفتند حمد میکنیم خداوند را که گرامی داشته است ما را بیاری کردن
بر تو و شرافت داده است ما را بکشته شدن با تو آیا ما راضی
نشویم باینکه با تو بوده باشیم در قیامت در درجات عالیه تو
ای پسر پیغمبر حضرت امام حسین بآنها دعای خیر کرد جناب قاسم
بن الحسن علیه السلام عرض کرد ای عم بزرگوار من هم در جزو
شهداء و کشته شدگان هستم حضرت با او شفقت فرموده
با و فرمود ای فرزند عزیزم مرگ در نزد تو چگونه است قاسم عرض
کرد ای عم بزرگوار مرگ شیرین تر است بر من از عسل فقال ای
والله فداك عمك انك لاحد من يقتل من الرجال معي بعد ان تبلوا
ببلاء عظيم وابني عبد الله فقال يا عم ويصلون الى النساء حتى يقتل
عبد الله وهو الرضيع فقال فداك عمك يقتل عبد الله اذا جفت
روحي عطشا وصرت الى خيمنا فطلبت ماء ولبنا فلا اجد قط
فاقول ناولوني ابني لاشرب من فيه فياتوني به فيضعونه على يدي

فاحمله لادینه من فیّ غیر میه فاسق لعنه الله لبهم فیحره
وهو مناغی فینصب دمه فی کفّی فارفعه الی السّماء فاقول اللهم
صبرًا واحتسابا فیك الی آخر الخبر یعنی حضرت سیّد الشّهداء
علیه السّلام بجناب قاسم فرمود بلی والله عمو جانت بقربانت
بدرستیکه تو یکی از مقتولین و شهداء از مردها با من خواهی بود
بعد از انکه مبتلا ببلاء عظیمی بشوی مؤلّف گوید ابتلاء قاسم
ببلاء عظیم که حضرت امام حسین علیه السّلام خبر میدهد
شاید اشاره بکیفیت دامادی وناکامی ان امامزاده مظلوم
باشد بنابر خبر شیخ طریحی یا پامال شدن بدن انمظلوم
بسم ستوران باشد قبل از موت و بروایت مجلسی علیه الرّحمه
یا اشاره بشدّت عطش ان امامزاده عالی مقدار باشد
بالجمله حضرت سیّد مظلومان فرمودند فرزندم عبدالله هم
کشته میشود جناب قاسم عرض کرد ای عم بزرگوار مگر اعدا تا
اشرار بخیام حرم طاهرات خواهند تاخت که تا عبدالله کشته
شود وحال انکه او طفل شیرخوار است یعنی او که بمیدان امدن
وجنگ کردن را چون طفل شیرخوار است نشاید پس باید
بزنان دست یابند در میانه کشته شود حضرت امام مظلومان
فرمود عمو جانت بفدایت کشته میشود عبدالله از زمان که از
شدت تشنگی رطوبات دو بدن من بخشکد و روح در

بدنم سبك شود و بيايم بسوى خيام مان د اب ويا شيرى
طلبم و هيچ يك پيدا نكنم پس بكويم فرزندم عبدالله را بدهيد
بمن تا از لعاب دهان انطفل زبان خشك خود تر سازم پس
ان طفل را مياورند و ميكذارند بر سر دست من و من اورا
بر دارم كه نزديك دهان خود اورم پس فاسق ملعونى تيرى
براو پران سازد كه انطفل معصوم را نحر كند يعنى كلوكاه اورا
بدرد و او همى نرمى و اهستكى ناله و زارى كند پس خون كلوى
بركف دست من ريزد و من انخون را بطرف اسمان اندازم و عرض
كنم اى كردكار صبر ميكنم صبر كردنى و ميشمارم در راه تو در كتاب تقا
زنهار صمصام تتار از ترجمه ابن اعثم كوفى روايت ميكند كه چون
با حضرت خامس ال عبا جناب سيد الشهداء عليه الاف التحية
والثناء هيچكس ديكر نبود مكر برادرزاده هفت ساله كه عمر
نام داشت و نبيره پسر ديكر او كه شير ميخورد انحضرت اسب بر
در خيمه زنان تاخت كفت ان برادرزاده را بمن دهيد تا اورا
وداع كنم انطفل را بر دست وى دادند امام حسين عليه السلم
اورا مينواخت و بوسه ميداد ناكاه تيرى امد و بر سينه طفل
نشست و در حال جان بداد انتهى مؤلف كويد اكرچه اين روايت در
ساير كتب معتبره بنظر حقير نرسيده است ولى منافاتى هم با
روايات معتبره مسطوره ندارد تواند بود كه اين طفل هم نبيره

پسری حضرت امام حسن مجتبی و نبیرهٔ دختری حضرت سید الشهدا
علیه الاف التحیة والثناء بود نیز باین کیفیت شهید شده
باشد، وجناب علی اصغر یا عبد الله روحی فداه که پسر خود حضرت
امام حسین علیه السلام است در میدان در آغوش آن
حضرت که استسقاء میفرمودند شهید شده باشد واحتمال
میرود که این طفل از جناب فاطمة بنت الحسین باشد که در
حبالهٔ نکاح حسن المثنی بن الحسن علیهما السلام بود و
یا از جناب سکینه خاتون که در حباله نکاح عبد الله بن
الحسن و یا حسین الاثرم بن الحسن علیهم السلام چنانچه مذکور شد
بوده باشد بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
علامه مجلسی در جلد ششم بحار الانوار میفرماید قال فی المنتقی
فی السنة الخامسة من نبوته صلی الله علیه واله توفیت سمیة
بنت خباط مولاة ابی حذیفة بن المغیرة وهی ام عمار بن یاسر الخ یعنی
مصنف کتاب منتقی گفت مترجم گوید کتاب منتقی از کتب معتبره است صاحب
کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون مینویسد فی سیر مولد
النبی المصطفی فارسی للامام سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی
این کتاب را بر چهار قسم یک خاتمه مرتب کرده قسم اول از ابتداء خلقت
نور مبارک حضرت ختمی مرتبت است تا ولادت با سعادت قسم دویم
از اول ولادت آنحضرت صلعم موجود است تا زمان بعثت قسم سیوم

در احوال سعادت اشتمال آن برگزیده خداوند متعال است در مکه توقف در مکه معظمه قسم چهارم در وقایع هجرت از مکه معظمه بمدینه منوره است تا ارتحال بجوار رحمت خداوند ذوالجلال و خاتمه در مطالب متفرقه است که تمام این کتاب مستطاب مشتمل بر احوال و تعظیم حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و اله و سلم است بسیر مصنف ماهر محدث عفیف الدین از پارسی بعربی اورده است الحاصل مصنف کتاب در سال پنجم از نبوت حضرت ختمی مرتبت سمیه دختر خباط ازاد کرده ابی حذیفة بن المغیرة که اوما در جناب عمار بن یاسر رضی الله عنه است از دار دنیا رحلت نمود و این زن سعادت قرین از قدیم در مکه معظمه تشرف اسلام درامده بود و او از جمله انها بود که کافران قریش ایشان را شکنجه میکردند که از اسلام برگردند و برنگشت و همچنان در دین ثابت ماند در این حال ابو جهل ملعون بر او گذشت و نیزه بر دل او زد و او را شهید کرد و او پیره زنی بود بسال خورده و او اول شهید است در اسلام و نیز مجلسی میفرماید در سال ششم از نبوت جناب حمزة بن عبد المطلب و عمر بن الخطاب اسلام اوردند و بعضی گفته اند که در سال پنجم از نبوت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و اله بشرف اسلام فائز گشتند صاحب کتاب منتقی گفته زمانی که فرستاد خدای تعالی و نازل فرمود ایه کریمه شریفه فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ را بر پیغمبر و برگزیده خود حضرت رسول صلی

الله علیه واله را ماموز کردانید که علانیه در میان قریش اظهار دعوی
خود بنماید حضرت در موسم حج که طوایف خلق از اطراف عالم بمکه
امده بودند در کوه صفا ایستاد و باواز بلند ندا کرد که ایها الناس
من رسول پروردکار عالمیانم ومردم از روی تعجب نظر میکردند
بسوی انحضرت و ساکت شدند سه مرتبه حضرت ان ندا فرمود
پس از کوه صفا تشریف اوورده بکوه مروه بالا رفت ودست
مبارك برداشته وبکوش مقدس نهاد و سه مرتبه باواز بلند
چنین ندا درداد ومردم نیز از روی تعجب بسوی انحضرت می
نکریستند ابو جهل ملعون چون این سخن را شنید سنکی بجانب
انحضرت انداخت و پیشانی نورانی انحضرت را مجروح کرد وسایر
مشرکان سنکها کرفتند واز عقب انحضرت دویدند پس حضرت
برکوه ابو قبیس بالا رفت ودر موضعی که انرا اکنون متکا کویند تکیه
داد ومشرکان در طلب انحضرت میکردیدند وشخصی نزد حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام امد وکفت محمد کشته شد ان
حضرت کریه کنان بخانه جناب خدیجه رضی الله عنها رفت ودر بخانه
کوبید خدیجه کفت کیست کوبنده در فرمود منم علی خدیجه پرسید
یا علی محمد چه شد حضرت امیر کفت نمیدانم میکویند که مشرکان ان
حضرت را سنك باران کرده اند ونمیدانم ان بزرکوار زنده است
یا مرده ابی بمن ده وطعامی با خود بردار برویم تا انحضرت را بیابیم

آبی و طعامی باو برسانیم که او را تشنه و گرسنه خواهیم یافت پس حضرت امیر المؤمنین با خدیجه علیهما السلام روانه شدند تا بکوه در رسیدند حضرت امیر بجناب خدیجه گفت تو از جانب وادی برو و من از کوه بالا میروم و امیر المؤمنین فریاد میکرد یا محمد یا رسول الله جانم فدای تو بادا یا تو در کدام وادی افتادهٔ و خدیجه فریاد میکرد که نشان دهید بمن پیغمبر برگزیده را و بهار پسندیده را و رنج کشیده و آوارهٔ در راه خدا را کیست نشان دهد بمن ابو القاسم را در این حال جبرئیل ع بر حضرت رسول فرود آمد و چون حضرت را نظر برو افتاد گریست و فرمود که ببین قوم من با من چه کردند تکذیب من کردند و مرا بسنگ جفا خسته کردند جبرئیل گفت یا محمد دست خود را بمن ده پس دست آنحضرت را گرفت و بر بالای کوه نشاند و مسندی از مسندهای بهشت را از زیر بال خود بیرون آورد که بمروارید و یاقوت بافته بود ند و برهوا گشود تا همه کوههای مکه را پوشانید و دست مبارک حضرت را گرفت و بر روی آن مسند نشانید و گفت ای محمد میخواهی بدانی قدر و کرامت و منزلت خود را نزد خدا و ند خود بدانی حضرت فرمود بلی جبرئیل گفت این درخت را بطلب چون طلبید از جای خود جدا شد و بسرعت آمد نزد آنحضرت برای تعظیم سجده کرد جبرئیل گفت یا محمد امر کن او را برگردد حضرت فرمود که برگرد

او برکشت بجای خودش پس اسمعیل که موکل است باسمان اول فرود امد و درخدمت انحضرت ایستاد و کفت اَلسَّلَامُ عَلَیکَ یا رسول الله پروردکار من مرا امر کرده است که ترا اطاعت کنم درهرچه بفرمائی اکر میفرمائی ستارها را بر ایشان بریزانم که ایشانرا بسوزانند پس ملک افتاب امد وکفت اَلسَّلَامُ عَلَیکَ یا رسول الله اکر میفرمائی افتاب را نزدیك سر ایشان بیاورم که ایشانرا بسوزاند پس ملك زمین امد وکفت اَلسَّلَامُ عَلَیکَ یا رسول الله حقتعالی مرا امر کرده است که ترا اطاعت کنم اکر میفرمائی زمین را حکم میکنم که ایشانرا فرو برد پس ملک کوهها امد وکفت اَلسَّلَامُ عَلَیکَ یا رسول الله خدا مرا فرموده است که مطیع تو باشم اکر رخصت میدهی کوهها را امر کنم که بر ایشان برکردند که ایشانرا در زیر خود فروکرفته درهم بشکنند پس ملك موکل دریاها امد وکفت السلام علیك یا رسول الله پروردکار من مرا امر کرده است که هرچه فرمائی بعمل اورم اکر رخصت میفرمائی امر میکنم دریاها را که ایشانرا غرق کنند چون همه ملائکه اظهار نصرت خود کردند حضرت فرمود که ایا همه مامور شده اید بیاری من کفتند بلی پس روی مبارك خود را بسوی اسمان کردانید و فرمود که من برای عذاب مامور و مبعوث نشده ام و مبعوث شده ام که رحمت بر عالمیان باشم مرا با قوم خود بکذارید که ایشان نادانند

پس جبرئیل خدیجه را دید که در وادی میکردید واز پی انحضرت
میکردد کفت یا رسول الله خدیجه را ببین که کریه او ملائکه اسمانرا
بکریه اورده است اورا بطلب بسوی خود واز من سلام باو برسان
وباو بکو خداوند عالمیان ترا سلام میرساند وبشارت ده
اورا که در بهشت اورا خانه است از قصبهای مروارید که
بطلا زینت کرده اند ودران رنج وصدای وحشت امیز
نیست پس حضرت امیر المؤمنین وخدیجه را طلبید وخون از
روی کلکونش میریخت وخونرا نمیکذاشت که بر زمین بریزد و
پاك میکرد خدیجه کفت که پدر و مادرم فدای تو باد چرا نمیکذاری
که خون بر زمین بریزد حضرت فرمود که میترسم که اکر خون من بر زمین
بریزد پروردکار در زمین غضب کند بر اهل زمین چون شب شد
حضرت امیر المؤمنین وخدیجه حضرت اقدس رسول خدا صلی الله
علیه واله را بخانه اوردند ونشاندند انحضرت را بر موضعی
که در انجا تخته سنکی بود وسنك بزرکی بر روی مجلس ان
حضرت تعبیه کردند وجناب خدیجه پیش روی مبارکش ایستاد و
با بردش انحضرت را پوشانید وچون مشرکان خبر شدند که
حضرت بخانه امده است امدند وسنك بخانه انحضرت میانداختند
که اکر سنك از جانب بالا میامد انسنك بزرك نمیکذاشت
که بانحضرت برسد واکر از جانبهای دیکر میانداختند دیوارها

مانع بود و از پیش رو امیر المؤمنین و خدیجه ایستاده بودند
و سنگها را بجان خود قبول میکردند و نمیگذاشتند که بآنحضرت
برسد پس خدیجه گفت ای گروه قریش شرمنده بشوید که سنگ
باران میکنید خانهٔ زنی را که نجیب ترین شما است یعنی که از
خدا نمی ترسید از سنگ احتراز کنید پس مشرکان چون این بشنیدند
برگشتند و صبح که شد حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم
بمسجد تشریف آورده و نماز کرد و حقتعالی ترسی در دل ایشان
افکند که متعرض آنحضرت نشدند مؤلف گوید ای عزیزان چه
قدر شباهت دارد بعض از وقایع وارده در روز عاشورا
بفرزند مظلوم و ریحانهٔ جگر گوشهٔ همین پیغمبر مکرم صلی
الله علیه و اله وسلم امام حسین علیه السلام با این مصیبتها
وارده بجد بزرگوارش از سنگباران کردن مشرکان و شکستن
پیشانی مبارک و آمدن جبرئیل و اظهار نصرت کردن ملائکه
و رفتن حضرت امیر المؤمنین و جناب خدیجه کبری صلوات الله
علیهما بطلب آنحضرت و غیرها اگر حضرت رسول صلی الله علیه و
اله در وطن خود مکه معظمه مامور برسانیدن کلمهٔ توحید شد
فرزند غریبش امام مظلوم آن را از وطن آواره کردند و از طرف
جدش مامور گردید که در غربت اعلاء کلمهٔ توحید فرماید چنانچه
علماء حدیث در باب مقاتل نوشته اند محل شاهد را

مختصراً اینان میکنم روزیکه حضرت سید الشهداء علیه
السلام از مکه معظمه بسمت عراق حرکت میفرمودند جناب محمد
بن الحنفیه عرض کرد یا بن رسول الله چه سبب شد تو را که
بعجله عازم کوفه شدهٔ فرمود اتانی رسول الله بعد ما فارقتك
فقال یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراك قتیلاً اگر
جدش صلی الله علیه و آله را مشرکان سنگباران کردند فرزند
غریبش را امت جدش که دعوی اسلام داشتند و رعیت
ان سلطان عالمیان بودند چنانچه در فقرهٔ زیارتست
اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا مَنْ قَتَلَهُ عَبیدُهُ وَرَعِیَّتُهُ سنگباران وهم
تیرباران نمودند اگر ابوجهل ملعون سنگ جفا بر پیشانی مقدس
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله زد در روز عاشورا فرزند
غریبش را سنگ جفا بر پیشانی نورانی خورد و هم تیر سه شعبه
زهرالوده بر قلب مبارك چنانچه مجلسی علیه الرحمة و سایرین
مینویسند قالوا فوقف یستریح ساعة وقد ضعف عن القتال
فبینما هو واقف اذ اتاه حجر فوقع فی جبهته فاخذ الثوب لیمسح
الدم عن وجهه فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوقع
السهم فی صدره وفی بعض الروایات علی قلبه فقال الحسین
بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله ورفع راسه الی السماء
وقال الهی انك تعلم انهم یقتلون رجلاً لیس علی وجه الارض

ابن بنیعۃ ثم اخذ السّهم فاخرجه من قفاه فانبعث الدّم کالمیزاب
فوضع یده علی الجرح فلمّا امتلأت رمی به الی السّماء فما رجع
من ذلک قطرة وما عرفت الحمرة فی السّماء حتّی رمی الحسین
بدمه الی السّماء ثمّ وضع یده ثانیا فلمّا امتلأت لطخ بها راسه
ولحیته وقال هکذا اکون حتّی القی جدّی رسول الله وانا مخضّب
بدمی واقول یا رسول الله قتلنی فلان وفلان یعنی اهل سیر وتواریخ
وارباب مقاتل کفتند چون از بسیاری جراحات ان صدر نشین
مصدر امامت خسته ومنده شد لحظه توقف فرمود تا بیاساید
ناکاه سنکی امد وبر پیشانی نورانی ان امام مظلوم خورد وخون
جاری شد حضرت جامه را برداشت که خون از جبین مبین خود
پاک کند اقتدا بجد بزرکوارش فرمود که مبادا خون پیشانی
مبارکش بزمین بریزد وخداوند باهل زمین عذاب نازل
فرماید ناکاه تیری که پیکان اهنی بسیار تیزی بزهر الوده داشت
واو راسه شعبه بود امد وبر سینه بی کینه اش که صندوق
علوم ربّانی بود ودر بعض روایات بر قلب مبارکش که مخزن
اسرار سبحانی بود نشست چه خوش کفته تیری که بر دل شه
کلکون قبا رسید اندر نجف بمرقد شیر خدا رسید چون
در نجف زسینه شیر خدا کذشت اندر مدینه بر جکر مصطفی
رسید زان پس که برده جکر مصطفی درید داند خدا که چون

شد از آنسو بکجا رسید در آنحال گفت بسم الله وَبِالله وَعَلی مِلّةِ
رسول الله صلی الله عَلَیه واله وسلّم پس سر مبارک را باسمان
بلند کرد وگفت خداوندا تو میدانی که ایشان میکشند کسی را
که امروز در روی زمین فرزند پیغمبری بغیر او نیست بعد از
ان تیر را از پشت خود بیرون اورد چون تیر سه شعبه چنان
جای گرفته وفرو رفته بود که ممکن نمی شد از پیش رود را اورد
از پشت بیرون کشید خون مانند ناودان روان شد وکف مبارک را
بر موضع جراحت گرفته همین که پر میشد از خون بجانب اسمان میانداخت
ویکقطره از ان خون شریف بر نمیکشت وسرخی در آسمان قبل از
انداختن حضرت امام مظلومان خون شریفش را بسمت آسمان دیده
وشناخته نشده بود اگر جبرئیل از جانب رب جلیل برای جدّش
مسندی از بهشت هدیه اورد فرزند مظلومش این هدیه وتحیه را
باحسن از ان رد نمود که خون قلب مبارکش باشد که محل توجهات
خاصّهٔ ربّانی ومظهر انوار جلال وجمال سبحانی ومکان قدس
لامکانی کِانی عِنْدَ المُنْکَسِرَةِ قُلُوبُهُم ولا یَسَعُنی ارضی وسمائی بَل یَسَعنی
قَلبَ عَبْدِیَ المُؤمِنِ بوده باشد خون مقدسی که خدا خون بهاء
او است خونی که امام میفرماید اَشهَدُ لَقَدِ اقشَعَرَّت لِدِمائِکُم اظلّهٔ
العَرش مَعَ اظِلَّةِ الخَلائِقِ اگر ان هدیه برای جدّش از بهشت امد این
هدیهٔ فرزندش را خداوند به بهشت خود برد چنانچه باز در فقرهٔ

زیارة

زیارت امام عرض میکند اشهد ان دمک سکن فی الخلد این
خون شریف قلب مبارکش را که باسمان انداخت یعنی امید انچه
امروز در راه تو دادم از فرزند و برادر و خویشان از خودم بود ولی
این قلب را که سوراخ و ویران کردند خانهٔ تو بود که خراب کردند
پس اثاثان بتو بر میگردد ای عزیزان اگران روزان کافر دلان
خانهٔ حقیقی خدارا به تیر جفا سوراخ نمیکردند امروز نیز کفار حراث
نمیکردند که خانهٔ خدا و رسول و حرم محترم جگر گوشه بتول حضرت
ثامن الائمة الهدی بضرب گلوله های توپ سوراخ
بلکه خراب و ویران نمایند یخربون بیوت الله بایدیهم وایدی الکافرین
پس کفی دیگر از خون اطهر گرفته سر و صورت و محاسن مبارکرا
رنگین فرمود و گفت بهمین حال بخون خود الوده خواهم بود تا ملاقات
کنم جدم رسول خدا را و بگویم ای پیغمبر مختار وای جد بزرگوارم را
فلان و فلان کشتند مؤلف گوید لفظ فلان کنایه هست در عرب
و تمیکه نمیخواهند اسم ببرند میگویند فلان مرا کشت و فلان مرا زد
چنانچه در قران مجید میفرماید یا ویلتا لیتنی لم اتخذ فلانا
خلیلا شاید اشاره بان دو نفر بوده باشد ناظم این واقعه را
خوب بنظم در اورده است میگوید فلک سنگی فکند از دست
دشمن بپیشانی وجه الله احسن چو زد از کینه ان سنگ جفا را
شکست ائینه ابرو نما را که گلگون گشت روی عشق سرمد

الف شروط لا اله الا الله علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء را
کرمطلب در بلاد ... و خراسان ...

چو در روز احد روی محمد بدامان کرامت خواست آن شاه
که خون از چهره بر دامن نیاید دل روشن تر از خورشید
روشن نمایان شد ز زیر ابر جوشن یکی الماس وش تیری ز لشکر
گرفت اندر دل شه جای تا پر که از پشت پناه اهل ایمان
عیان گردید زهر آلوده پیکان مقام خالق یکتای بیچون
ز زهر آلوده پیکان گشت پر خون سنان زد نیزه بر پهلو چنانش
که جنب الله بدر رید از سنانش بدیدارش دلارا رایت افراشت
بشکر وصل فخر نسل آدم بر او افتاد و میگفت اندر آن
دم ترکت الخلق طرا فی هواکا وایتمت العیال لکی اراکا
ولو قطعتنی فی الحب اربا لما حن الفؤاد الی سواکا
اگر جد بزرگوارش حضرت خاتم النبیین بعد از شکستن
جبین مبین بفراز کوه ابوقبیس تشریف برده بموضع متکا تکیه
داد و بر مسند زربفت مرصع بهشتی قرار گرفت فرزند غریبش
از روی زین بگودال زمین ساجد الرب العالمین بروی در افتاد
خاکهای کرم کربلا را جمع کرده متکا قرار داد از پشت زین قدم
چو بروی زمین نهاد افتاد سر بسجده جان آفرین نهاد گفت
ای حبیب داد گرای کرده کار من امروز بود در همه عمر انتظار من
این خنجر کشیده و این حنجر حسین سر گونه بهر تهنیت نیاید بکار من
گر شمر باز یاده کند این تن ضعیف عشقت کجا رود ز درون فکار من

اگر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام خبر وحشت اثر جراحت
حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم را بجناب خدیجه کبری داد
وان دو بزرگوار بطلب سید مختار با حالت زار بصحاری و
کوهسار بیرون شدند فرزند غریبش علی هم داشت بقیة ماضین
امام زین العابدین ولی علیل و بیمار با تنش تب سوزان و گرفتار
شاعر گوید زین العباد را زدو آتش کباب بین، سوز تب از درون
و برون سوز آفتاب پس چون آنحضرت را یاد و یاوری و بعیال
و پدرش خبر آوری نبود اسب بی صاحبش پیشانی و کاکل و
یال از خون مطهران ولی ذو الجلال آغشته کریه کنان صیحه
زنان شیهه کشان دست بر زمین کوبان در صیحه اش الظلیمه
کویان یال غرقه خون زین واژگون رو بخیام حرم نهاد چنانچه
پدر بزرگوارش حضرت امیر المؤمنین در صفین روزیکه حضرت
امام حسین شریعه فرات از لشکر معاویه علیه الهاویه گرفته و تصرف
کرد فرمودند ولدی هذا یقتل بکربلاء عطشانا و ینفر فرسه
و یحمحم و یقول فی حمحمته الظلیمه الظلیمه من امة قتلت ابن
بنت نبیها الخ و نیز فرزند تاسعش حضرت صاحب الزمان امام
عصر حجة ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه در زیارت ناحیه
مقدسه عرض میکند یا جدا اسرع فرسک شاردا الی خیامک
قاصدا محمحما باکیا فلما رأین النساء جوادک مخزیا و نظرن

سرجلک علیه ملویا برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود
لاطمات الوجوه سافرات وبالعویل داعیات وبعد العزة مذللات
والی مصرعک مبادرات والشمر جالس علی صدرک واضع سیفه علی
نحرک قابض علی شیبتک بیده ذابح لک بمهنده الخ یعنی ای جد بزرگوار
بعد از آنکه از فراز زین بر روی زمین قرار گرفتی اسب بی صاحبت زنان
بانک زنان گریه کنان بسوی خیام تو شتابان گردید چون زنان محترمات بیت
دیدند اسب ترا که خوار و زار و زبون شده و نگریستند زینش از
پشتش برگشته و واژگون گردیده بیرون شدند از پس سرادقات
عصمت پریشان موی گشاده روی بر صورت زنان با گریه و ناله
فریاد کنان بعد از عزت ذلیل شدگان بجائیکه از اسب افتاده بودی
روی نهادند در حالتی که شمر لعین بر روی سینهٔ مبارکت نشسته
بود و شمشیرش بر گلوی مطهرت نهاده و بدست دیگر محاسن
مقدست گرفته و سر اطهرت را با تیغ خود میبرید اگر حضرت امیر المؤمنین
وجناب خدیجهٔ کبری برای حضرت رسول آب وطعام بردند عیال
در بدر فرزند معززش آبی که نداشتند برای شاه تشنه لبان ببرند
بلکه خودشان در شدت عطش منتظر بودند که حضرت امام مظلوم
برای ایشان آب بیاورد چنانچه ابو مخنف مینویسد همین که صدیقهٔ
صغری حضرت زینب سلام الله علیها صدای شیههٔ اسب را از دور

شنید بجناب سکینه خاتون فرمود قد جاء ابوك بالماء پدر بزرگوارت
برای تو آب آورده است جناب سکینه بامید ملاقات پدر
بزرگوار و آوردن آب خوشحال بیرون آمد همین که اسب پدررا
دید عاری و زینش از سواره اش خالی دید مقنعه از سر برگرفت
وجامه بر تن درید و فریاد وافیلاه واابتاه واحسناه وا
حسیناه واغربتاه واطول سفراه وابعد کربتاه الخ برکشید و
باصدای بلند بگریست و این ابیات را انشاد فرمود مات الفخار
ومات الجود والکرم واغبرت الارض والآفاق والحرم و
اغلق الله ابواب السماء فما نرقى لهم دعوة تجلی بها الهمم یا
اخت قومی انظری هذا الجواد اتی ینبئك ان خیر الخلق محترم
مات الحسین فیا لهفی لمصرعه وصار یعلو ضیاء الامة الظلم
یا موت هل من فدا یا موت هل عوض الله ربی من الفجار ینتقم
حضرت زینب چون این اشعار سکینه خاتون بشنید از خیمه بیرون
دوید و این اشعار فرمود مصیبتی فوق ان ارثی باشعاری
وان یحیط بها علمی وافکاری الخ چون باقی اهل حرم محترم اشعار حضرت
زینب عقیله بنی هاشم را شنیدند از خیمها بیرون دویدند نظر کردند
اسب را که زینش از سوارش خالی است آغاز گریه و زاری و بنیاد
شیون و سوکواری نهادند لطمه بر صورت زدند و جامه بر تن
دریدند و فریاد وا محمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه الخ

برکشید سید بن طاوس رحمه الله میفرماید فخرجت زینب
من الفسطاط وهی تنادی وا اخاه واسیداه وا اهل بیتاه لیت
السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت علی
السهل یعنی حضرت زینب از خیمه بیرون امد و فریاد کرد ای کاش
اسمان خراب شود و در افتد بر زمین و کاش کوهها پاره پاره
شود و پراکنده گردد بر روی بیابانها اگر جناب خدیجه در بیابان حجاز
از اغیار ندا میکرد ایا کسی هست که نشان دهد پیغمبر برگزیده و بقا رسیده را اما
جناب زینب چون برادرش را دید که بر زمین گرم کربلا افتاده و دشمن
از هر طرف مثل نگین انگشتر با تیغ و تیر و نیزه و خنجر دور بدن اطهر برادر را
احاطه کرده فریاد بر اورد یا عمر ایقتل ابو عبد الله وانت تنظر الیه
یعنی تو ایستاده و همی نگری که ابو عبد الله الحسین را میکشند
عمر سعد ملعون چندان بگریست که اشک از ریشش فرو ریخت و
روی نحس بدیگر سوی کرد و حضرت زینب چون سنگدلی عمر سعد پلید
بدید بلشکریان خطاب فرمود ویحکم اما فیکم مسلم مکرر داین همه
لشکرها تن مسلمان نیست سید بحر العلوم طیب الله رمسه امدن
اسب را بخیام طاهرات و رفتن اهلبیت را بقتلگاه بنظم در اورده
میفرماید لهفی وقدام الخیام جواده ببکی و ینعی سید الشهداء
لهفی وقد برزت هناک سکینة فی الذیل عاثرة لفرط حیاء
فرأته یعثر فی العنان وسرجه خال فصاحت وا اباه ومنائی

وبس تنادی عمنا يا زينب نوحی وقد قطع الزمان رجائی يا عمنا
غادرت خيولهم علی نقل العليل بقية الخلفاء يا عمنا فلست
اری ابی فوق الجواد بلوح فی الاحياء قالت خذی بيدی سكينة
فدوهی تجلدی وهذا القول منك توآئی ان كان ما قالت
سكينة فانفی الخد الاسيل علی الغريب النائی فرزن من خلل
الستور نوادبا يمشين من خجل علی استحياء فاتينه والشمر جاث
فوقه فراينه فی سكرة الاغماء فدفعنه بالرفق وقلن لا تعجل
عليه ومن بالابطاء يا شمر هذا ابن النبی وحيدر وابن البتول
البضعة الزهرآء يا شمر هذا النور نور الله ما بين الوری وبقية
الخلفاء يا شمر هذا كهفنا وملاذنا وعمادنا من سائر الاسواء
وجذبن من يده الحسام وقلن يا شر الانام والام اللؤماء
دعنا نقبل نحره ونشمه قبل الرحيل وقبل وشك فناء دعنا
نغمضه ونمسح شيبه دعنا نمط عنه اذی الوعثاء دعنا نود هم
ونجلس عنده يا شمر قبل تفرق وتناء دعنا نغطی وجهه بردائه
دعنا نعالج جرحه بدواء دعنا نرش الماء فوق جبينه فلعله
يصحو من الاغماء فابی اللعين الرجس الا ذبحه واجاب لين القول
بالفحشاء فاضل شاعری نیز بنظم اورده است میکوید ابن عشق
ابن انیس حق ناموس داور سلیل عصمت ان خورشید محجر باواز برادر
بود دلخوش که باشد زنده انمحبوب دلکش چو بشنید انصدای

[illegible]

روح بخشش نه برق تیغ و نه آن بانگ رخشش شکستی پشتی مبارز
دل آرام نه طاقت ماندش اندر دل نه آرام بنا کرد فرق معراج انشاء
ابا زین نگون شد سوی خرگاه پر و بالش پر از خون دیده گریان
ز عاشق کشش آماج پیکان بروبش صیحه زد دخت پیمبر که چون شد
شهسوار روز محشر کجا افکندیش چون شد حالش چه با او کرد
خصم بدسگالش مر آن دم وش پیکر بهیمه همی گفت الظالمیه
الظالمیه سوی میدان شد آن خاتون محشر که جو یا گردد از حال
برادر ندانم چون بدی حالش در آنحال نداند کس بجز دانای احوال
چو دید آن شاه را افتاده برخاک تنش از تیغ کین کرده صد چاک
شدش هوش از سر و پیچید در هم ز خون دل ز بهرش ساخت
مرهم بگفتش کی مرا با جان برابر تکلم کن با این غم دیده خواهر
جوابی نامد از شاه معظم فزون تر آمد آن محزونه را غم حلیف عشق
خو ناموس داور قسم دادش بروح باب و مادر جوابم گو ز آن لعل شکر
خند که تا گردد دل غمدیده خرسند در وحدت ز لعل جانفزا سفت
بیان دارای نفس مطمئن گفت که یا اختاه ردّی نحو الخیام فانی
عن عیالی ثم حامی لیران محزونه افکار دل ریش نظر افکند بر سپهدار
بدکیش بفرمودش که ای بن سعد کافر مگر این نیست فرزند
پیمبر که پیش چشمت ای مردود رحمت کشندش با هزاران رنج و محنت
ز رویش روی گرداندی ستمگر چو ابلیس از بر خلاق داور بحکم

بحکم سلطان سرمد روان شد سوی میدان دخت احمد دلی پر
اندر از سوز برادر زبان گویای حمد داور اگر ملائکه و جبرئیل
برای نصرت حضرت ختمی مرتبت بعد از ورود صدمه بوجود مقدس
آنحضرت آمدند و اظهار نصرت و اطاعت نمودند و حضرت رسالت
اجازت نداد برای فرزند غریبش حضرت سید الشهداء علیه الاف
التحیة والثناء نیز ملائکه آمدند با مؤمنین جن هم قبل از ورود
بکربلا و هم روز عاشورا جبرئیل هم آمد چنانچه سید بن طاوس
از شیخ مفید و او باسنادش از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام روایت میکند قال علیه السلام
لما سار الحسین بن علی من المدینه لقیه افواج من الملائکة
المسومین المردفین فی ایدیهم الحراب علی نجب من نجب الجنة فسلموا
علیه الی آخر الحدیث یعنی زمانیکه حضرت سید الشهداء علیه
السلام از مدینه بمکه معظمه تشریف میبرد گروهی چند از ملائکه
مسومین و مردفین حربها در دست و بر اسبان بهشتی سوار
بخدمت آن سید ابرار آمده سلام کرده عرض کردند یا حجة الله
خداوند تبارک و تعالی جد بزرگوار ترا در مواطن کثیره بما مدد
فرمود و ترا نیز بما یاری داده است حضرت فرمود وعده گاه ما
زمین کربلا است که مشهد شریف و مضجع مطهر من است چون
بدانجا رسیم نزد من آئید گفتند یا حجة الله خداوند فرموده که

حکم تو بشنویم و فرمان تو بپذیریم اگر از دشمنی بیم باشد در
رکاب سعادت انتساب ملتزم باشیم حضرت فرمود البته
دشمنان بمن نرسند و مکروهی نرسانند تا ببقعه خویش رسم
پس جمعی از مؤمنان جن آمدند که ما شیعیان و یاران توایم اگر
خواهی هم اکنون بفرمای اگر اشاره شود دشمنان تو بقتل آریم
که تو هنوز هم در این مکان باشی حضرت فرمود که خداوند در
قران مجید فرموده قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ
من اگر در این ولایت اقامت ورزم آن هلاک شده کان بدبخت
بچه چیز امتحان و آزمایش شوند و در آن تربت پاکیزه بجای من کرا
خواهد یافت از آن روز که خداوند زمین بگسترد کربلا را برگزید
و پناه شیعیان و دوستان ما قرار داد در آنجا اعمال بپذیرد
و دعای ایشان اجابت فرماید و در آنجا سکنا نمایند تا در دو جهان
آنها را امان باشد اکنون باز گردید و پسین روز شنبه عاشورا
و در غیر این روایت روز جمعه که در آخر روز کشته و بدرجه
رفیعه شهادت رسانیده باشند باز آئید در وقتیکه احدی از
اهل بیت من باقی نباشد که قصد کشتن او نمایند و سر مطهر مرا
در شهرها گردانیده نزد یزید بن معویه علیهما اللعنة والهاویه
برند جنیان گفتند بخدا سوگند یا حبیب الله و ابن حبیبه اگر نه
اطاعت فرمان فریضه بود و مخالفت تو روا نیست هر آینه بقتل

محکم سلطان سرمد روان شد سوی میدان دخت احمد دلی پر
اندراز سوز برادر زبان گویای حمد داور اگر ملائکه و جبرئیل
برای نصرت حضرت ختمی مرتبت بعد از ورود صدمه بوجود مقدس
آنحضرت آمدند واظهار نصرت واطاعت نمودند وحضرت رسالت
اجازت نداد برای فرزند غریبش حضرت سید الشهداء علیه الاف
التحیة والثناء نیز ملائکه آمدند با مؤمنین جن هم قبل از ورود
بکربلاء وهم روز عاشورا جبرئیل هم آمد چنانچه سید بن طاوس
از شیخ مفید واو باسنادش از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام روایت میکند قال علیه السلام
لما سار الحسین بن علیّ من المدینه لقیه افواج من الملائکه
المسوّمین المردفین فی ایدیهم الحراب علی نجب من نجب الجنة فسلّموا
علیه الی آخر الحدیث یعنی زمانیکه حضرت سید الشهداء علیه
السلام از مدینه بمکه معظمه تشریف میبرد گروهی چند از ملائکه
مسوّمین و مردفین حربها در دست و بر اسبان بهشتی سوار
بخدمت آن سید ابرار آمده سلام کرده عرض کردند یا حجة الله
خداوند تبارک و تعالی جدّ بزرگوار ترا در مواطن کثیره بما مدد
فرمود و ترا نیز بما یاری داده است حضرت فرمود وعده گاه ما
زمین کربلا است که مشهد شریف و مضجع مطهر من است چون
بدانجا رسم نزد من آئید گفتند یا حجة الله خداوند فرموده که

حکم تو بشنویم و فرمان تو بپذیریم اگر از دشمنی بیم باشد در
رکاب سعادت انتساب ملتزم باشیم حضرت فرمود البتّه
دشمنان بمن نرسند و مکروهی نرسانند تا ببقعه خویش رسم
پس جمعی از مؤمنان جن آمدند که ما شیعیان و یاران توایم اگر
خواهی هم اکنون بفرمای اگر اشاره شود دشمنان تو بقتل آریم
که تو هنوز هم در این مکان باشی حضرت فرمود که خداوند در
قران مجید فرموده قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ
من اگر در این ولایت اقامت ورزم آن هلاک شدگان بد بخت
بچه چیز امتحان و آزمایش شوند و دران تربت پاک بجای من که را
خواهد یافت از آن روز که خداوند زمین بگسترد کربلا را بر گزید
و پناه شیعیان و دوستان ما قرار داد در آنجا اعمال بپذیرد
و دعای ایشان اجابت فرماید و در آنجا سکنا نمایند تا در دو جهان
آنها را امان باشد اکنون باز گردید و پسین روز شنبه عاشورا
و در غیر این روایت روز جمعه که در آخر روز کشته و بدرجه
رفیعه شهادت رسانیده باشند باز آئید در وقتیکه احدی از
اهل بیت من باقی نباشد که قصد کشتن او نمایند و سر مطهر مرا
در شهرها گردانیده نزد یزید بن معویة علیهما اللعنة والهاویة
ببرند جنّیان گفتند بخدا سوگند یا حبیب الله و ابن حبیبه اگر نه
اطاعت فرمان فریضه بود و مخالفت تو روا نیست هر آینه بقتل

جمیع دشمنان تو مبادرت مینمودیم پیش از اینکه بوجود مبارکت
سببی رسانند حضرت فرمود بخدا سوگند ما خود توانا تریم بر
نها از شما ها ولکن لیهلک من هلک عن بینه ویحیی من حی
عن بینه و در کتاب کامل الزیارة شیخ ابن قولویه باسناد خود از
ابان بن تغلب روایت میکند قال قال ابو عبد الله هبط اربعة الآف
ملک یریدون القتال مع الحسین فلم یؤذن لهم فی القتال فرجعوا
فی الاستیمار فهبطوا وقد قتل الحسین رحمه الله ولعن قاتله ومن
اعان علیه ومن شرک فی دمه فهم عند قبره شعث غبر یبکونه الی
یوم القیمة رئیسهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الا
استقبلوه ولا یودعه مودع الا شیعوه ولا یمرض الا عادوه ولا
یموت الا صلوا علی جنازته واستغفروا له بعد موته فکل هؤلاء
فی الارض ینتظرون قیام القائم عجل الله فرجه یعنی ابان بن
تغلب گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
چهار هزار ملائکه بزمین کربلاء آمدند و میخواستند در رکاب حضرت
سید الشهداء علیه السلام جنگ کنند ایشانرا اذن جنگ
ندادند برگشتند باسمانها برای تحصیل امر و فرمان و تعیین تکلیف
از حضرت سبحان پس ثانیاً که بزمین کربلا آمدند حضرت
امام حسین ع بدرجه رفیعه شهادت رسیده بود صلوات و
رحمات خداوند براو باد ولعنت و عذابهای الهی بر کشندگان او

نشدشان و برکشتن ایشان ثانیا برای اذن

اعانت کنندکان بر قتل انمظلوم و برانانیکه شریک دردریختن
خون انمظلوم واصحاب او شدند باد پس ان ملائکه ژولیده و
غبار الوده ملازم قبر مطهرش هستند و بر غریبی انمظلوم تا
روز قیامت میکریند رئیس و بزرك ایشان ملکی است کهاو را منصور
میکویند و شغل انها اینست که هیچ زائری نیست که برای زیارت
او مشرف شود مکرانکه او را استقبال میکنند و هیچ وداع کننده
نیست که از استان مقدسش حرمش محروم میشود مکرانکه او را مشایعت
مینمایند ناخوش نمیشوند مکرانکه عیادت میکنند او را و هرکاه
از زوار بمیرند بر جنازهٔ او نماز میکذارند و بعد از مردنش طلب
مغفرت برای او مینمایند تمام این چهار هزار ملك در زمین
انتظار قیام و ظهور حضرت قائم ال محمد عجل الله فرجه دارند و نیز
در روز عاشورا خداوند تبارك و تعالی نصرت را برای انحضرت
فرستاد چنانچه سید بن طاوس میفرماید روی عن مولینا
الصادق علیه السلام انه قال سمعت ابی یقول لما التقی الحسین
و عمر بن سعد لعنه الله و قامت الحرب انزل الله تعالی النصر حتی
رفرف علی راس الحسین ثم خیر بین النصر علی اعدائه و بین لقاء
الله فاختار لقاء الله یعنی چون تلاقی فریقین دست داد و هنکامه
کارزار کرم شد خداوند عز و جل نصرت و فیروزی فرو فرستاد
چندانکه فراز سر مبارك انامام علیه السلام ایستاد در میان ظفر بر اعداء

و ملاقات خدا بهتر است امام علیه السلام ملاقات خدا بر بقا
دنیا اختیار فرمود اگر جبرئیل در مکه معظمه با فرق ملکوتی نازل شد
در کربلا هم امداد ولی با خالق زار صیحه زنان نالهکنان فی کامل
الزیارة عن الحسین عن الحلبی قال قال ابو عبدالله ان الحسین لما
قتل اتاهم آت و هم فی العسکر فصرخ فزبر فقال لهم وکیف لا اصرخ
و رسول الله قائم ینظر الی الارض مرة والی حربکم وانا اخاف ان یدعو
الله علی اهل الارض فاهلک فیهم فقال بعضهم لبعض مجنون فقال
التوابون تالله ما صنعنا بانفسنا قتلنا لابن سمیة فخرجوا علی عبید
الله فکان من امرهم ما کان قال قلت جعلت فداک من هذا الصارخ
قال ما نراه الا جبرئیل اما انه لو اذن له فیهم لصاح بهم صیحة
یختطف منها ازواجهم من ابدانهم ولکن امهل لهم لیزدادوا اثما
ولهم عذاب الیم یعنی چون حضرت امام حسین علیه الاف الصلوات و
التحیات شهادت یافت یکی در میان لشکرگاه پدید آمده صیحه همی
زد و مردمان دیگر سنعش کردند که از آن فغان کردن باز ایستند
گفت حاشا که رسول الله را همی بینم ایستاده گاه بزمین گاه بشما
نگرانست مرا بیم از آنست که نفرین کند و خداوند عذاب فرستند
با هل زمین و من نیز در میان ایشان هلاک شوم منافقان گفتند
همانا که او خود دیوانه شده امراء توابین با یکدیگر گفتند این چه بود که ما
خویشتن کردیم و بهر خوشنودی ابن سمیه سید جوانان بهشت را

بکشتیم ازان روز قصد خون خواهی امام علیه السلام کردند
تا بر عبید الله لعین خروج نمودند راوی کفت فدایت شوم ان که
بود که چنین فغان میکرد کفت جبرئیل امین بدرستیکه هرکاه
ماذون بود درباره ایشان هر اینه صیحه بر انها میزد که ازان صیحه
روح های خبیث ایشان از ابدان پلید شان بیرون شده بجهنم
میرفت ولکن بانها مهلت داده شده است تا برکناه بیفزایند و
برانها است عذاب دردناک اکر انجا تنها ملائکه کریستند اینجا هم
ملائکه کریستند وهم جمیع اهل عالم مما یری و ما لا یری اخبار
در این باب متزافر است از انجمله روایتی است که مجلسی از کامل
الزیاره روایت میکند خبر مفصل است محل حاجت ذکر میشود
قال ابو عبد الله ان ابا عبد الله لما مضی بکت علیه السموات السبع
وما فیهن وما بینهن والارضون السبع وما فیهن وما ینقلب فی
الجنة والنار من خلق ربنا ما یری وما لا یری الخ حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام میفرماید که چون حضرت ابی عبد الله الحسین
علیه السلام بشهادت رسید کریست بر مظلومی ان سید مظلومان
اسمان هفتکانه وانچه در انها وما بین انها است و زمین هفتکانه
وانچه در انها است وانچه در بهشت و دوزخ از مخلوقات پروردکار
ما است و هر انچه دیده میشود و هر انچه دیده نمیشود جن و ملک
برادمیان نوحه میکنند کو با عزای اشرف ولا لام است و در روایتی

مشهور و ضجه کشیدن ملائکه و گریه کردن

که شیخ طوسی در امالی و سید بن طاوس در لهوف مینویسد و چون
موجب تشفی قلوب شیعیانست ذکر میشود امالی الطوسی باسناده
عن محمد بن حمران قال قال ابو عبد الله ع لما کان من امر الحسین بن علی
ما کان ضجت الملائکة الی الله تعالی بالبکاء وقالت یا رب یفعل
هذا بالحسین صفیك وابن نبیك قال فاقام الله ظل القائم وقال
بهذا انتقم له من ظالمیه حضرت صادق ع فرمود ملائکه ملاء اعلی
چون واقعه هایله کربلاء بدیدند بدرگاه باری عز اسمه بگریستند
و بنالیدند ای بار خدای ما اینك حسین برگزیده تو و پسر پیغمبر تواست
که خون او چنین میریزند خداوند ظل حضرت قائم آل محمد بدیشان
بنموده و فرمود باین کس کیفر ایشان بدهم و انتقام کشم از ظلم کنندگان
با او و اگر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و جناب خدیجه حضرت
رسول را با احترام تمام بخانه بردند در کربلا بعکس شد کوفیان بیحیای
بیدین علی ثانی امام زین العابدین و خدیجه دومین جناب زینب و کذا
سایر اهل بیت مظلومین را با ذلت و خواری بکوفه و شام باسیری
بردند اگر مشرکان مکه بخانه جناب خدیجه سنگ انداختند و آن
بانوی عظمی آنها را توبیخ و ملامت فرمود ایشان خجل و منفعل شده
رفتند کافردلان کوفه نیز روز عاشورا بخیام دختران خدیجه و فاطمه ع
حمله آوردند و شمر لعین خیمه که طنابش گیسوی حور العین بود با نیزه
سوراخ کرد و خواست باتش بسوزاند چنانچه مجلسی صاحب عوالم

وغیره

وغیره مینویسند وکانت الرماة اربعة الاف فرموه بالسهام فحالوا
بینه وبین رحله وقال محمد بن ابی طالب صاحب المناقب و
السید فصاح بهم ویحکم یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین
وکنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم وارجعوا الی احسابکم
ان کنتم اعرابا فناداه الشمر لعنه الله فقال ما تقول یا بن فاطمة قال
اقول انا الذی اقاتلکم وتقاتلونی والنساء لیس علیهن جناح
فامنعوا عتاتکم عن التعرض لحرمی ما دمت حیا فقال له شمر لعنه
الله لک هذا ثم صاح شمر لعنه الله الیکم عن حرم الرجل فاقصدوه
فی نفسه فلعمری لهو کریم قال فقصده القوم شمر ذی الجوشن
لعین با چهار هزار تیرانداز بقصد انکه میان امام علیه السلام
وخیام جلالت حایل شوند امده از هر طرف آن مظلوم را تیرباران
کردند وحایل شدند میان انحضرت وخیام حرم امام علیه
الصلوة والسلام فرمود وای بر شما ای تابعین آل ابی سفیان
چون کیش واپین ندارید واز قیامت نمیترسید باری بالحسب خویش
کرائید وازادمردان باشید شمر ملعون بانک برداشت که یا بن فاطمه
چه میکوئی فرمود میکویم من با شما جنک میکنم وشما نیز با من جنک دارید
ومنظورتان ریختن خون من است زنان را کناه وتقصیری نیست تا مرا
جان در تن است اجلاف لشکر را او باش وجهال خودتان را از خیام
حرم بازدارید شمر پلید برفت ولشکریان را کفت باز کردید از خیام

وارد شدن ذو الجناح بخیام حرم طاهرات

حرم نخست کار او بنا زیکه او کفوی کریم است ولشکر باز کشتند وهمکی قصدان امام مظلومان کردند سید بحر العلوم علیه الرّحمه میفرماید نظما در این خصوص

وسبط احمد عار بالعراء لقی — مرمّل بالدّماء جرحا جوارحه
کیف السّلوّ عن المکسور منفردا — من غیر نسوته خلو مطارحه
یلقی الاعادی بقلب منه منغمم — بین الخیام واعداء تکافحه
واللحظ کالقلب عین نحو نسوته — ترنو وعین لقوم لا تبارحه
لهفی علیه وقد مال الطغاة — الی نحو الخیام وخاص النقع سابحه
قال اقصدونی بنفسی واترکوا حرمی — فلخان حینی وقد لاحت لوائحه

امّا شمر لعین که از مشرکان مکه شقی تر و سنکین دل تر بود شرم نکرده بار دیکر بخیام سبط پیغمبر تاخت واتش خواست که در پیش چشم مبارک حضرت خیام حرم طاهرات را بسوزاند چنانچه سیّد بن طاوس میفرماید ثم ان شمر بن ذی الجوشن حمل علی فسطاط الحسین فطعنه بالرّمح ثم قال علیّ بالنار فاحرقه علی من فیه فقال له الحسین یابن ذی الجوشن انت الداعی بالنار لتحرق علی اهلی احرقك الله بالنار وجاء شبث فوبّخه فاستحیی وانصرف یعنی بعد از ان که شمر بن ذی الجوشن ملعون برخیمهٔ حضرت امام مظلومان حمله اورده با نیزه خود بر انخیمه زد وکفت برای من اتش بیاورید که خیمه را با انکس که در او ست بسوزانم حضرت امام حسین بشمر

و امر کردن شمر ذی الجوشن بسوزانیدن خیام اهل بیت

ملعون فرمود تو ای پسر ذی الجوشن آتش میخواهی که اهل بیت
مرا بسوزانی خداوند ترا باتش بسوزاند شبث آمد و شمر را
توبیخ و ملامت نمود آنملعون حیا کرده برگشت امّا آتش کینه
و عداوت آنملاعین که بآل رسول صلی الله علیه و آله داشتند
فرو ننشست تا اینکه یکساعت بعد خیام طاهرات را آتش زدند
و دختران حضرت فاطمه و خدیجه را مثل اسیران ترک و دیلم
بر اشتران بی جهاز سوار و بجانب کوفه بردند ان خیمهٔ که
گیسوی حورش طناب بود شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بیعماری و محمل شتر سوار
آتش باشیانه مرغی نمیزنند گیرم که خیمهٔ آل عبا نبود.
اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله صبح که شد تشریف
بردند نماز را در مسجد الحرام اداء فرمودند و از مشرکان مکه
آسیبی بآن برگزیده خداوند عالمیان نرسید فرزند غریبش هم
نماز گذارد اما نماز خوف آنهم بچه کیفیت که اشاره شد ولی
عصر عاشورا مشرکان کوفه و شام سر از پیکر اطهر جدا کرده به
نیزهٔ جفا زدند و بر سر سنان بذکر خداوند سبحان و آیات قران
طبّ اللسان گردید عجبا لست جماعتی هم که سر مقدس را بر سر
نیزه میبردند تکبیر میگفتند حقیقة صلوات و تکبیر و تهلیل را می
کشند و لفظش ادا میکنند ابو مخنف مینویسد شنیده شد از هاتفی

که این

که این اشعار را قرائت کرد جاؤا برأسک یا ابن بنت محمد
مترملا بدمائه ترميلا لا يوم اعظم حسرة من يومه وارا
دهنا للمنون قتيلا فكانما بك يا ابن بنت محمد قتلوا
جهارا عامدين رسولا قتلوك عطشانا ولما يرعوا في
قتلك التأويل والتنزيلا ويكبرون بان قتلت وانما
قتلوا بك التكبير والتهليلا در بیان قضیهٔ خاتم سلیمان
بن داود و قیمتش هزار بار شتر طلا و نقره ابو حامد
محمد بن محمد الغزالی الطوسی که از اجلهٔ علماء سنت و جماعت
است در کتاب سر العالمین در فصل اعاجیب فنون و اسفار
مینویسد واما قصة زعيم بن بلعام فهي عجيبة تداولها
ينظر من ابن منبع النيل فلم يزل يسير حتى وجد الخضر الخ
میگوید اما حکایت زعیم بن بلعام از غرایب و عجایب حکایات
است اراده کرد که منبع و سرچشمهٔ شاهرود نیل را که از مصر
میگذرد ببیند که از کجا بیرون میاید عزم سفر نموده بهمه
جا در خط رودخانه سیر میکرد تا آنکه بشرف خدمت خضر
علی نبینا و آله و علیه السلام رسید و با او فرمود که زود است
که ببعض مواضع رسیدی پاره جاها داخل شوی علامتهای
آنها را با او فرمود و راه نمائی نمود پس زعیم بن بلعام سیر میکرد
تا رسید بکوهی که در انجا قبه بود از یاقوت بر چهار ستون

برپا بود و نیل از زیران قبه بیرون میامد و دران میوه جاتی
بود تر و تازه که تغیر نمیکرد و از حالات اولیه بر نمیگشت زعیم
میگوید کوه را بالا رفتم بسر کوه رسیدم پشت کوه باغها و
بستانها و عمارتها و خانها دیدم عالم ارجمندی غریبی مشاهده
کردم من مردی بودم پیر ریش سفید نسیمی بر من وزید ریشم را سیاه
کرد و جوانی من برگشت پس از ان قصرها ندائی بمن رسید و مرا
اواز کردند که ای زعیم بیا بسوی ما که اینست خانه پرهیزکاران
پس حضرت خضر مرا گرفت و منع فرمود از رفتن پس اینست سر
فرموده حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم که میفرماید
بسبعة انهار من الجنة هفت رود است که از بهشت جیحون
و سیحون و دجله و فرات و نیل و چشمه دربردن و در بیت
المقدس چشمه سلوان زیرا که از او شتاب زمزم غزالی مینوشید
واعجب من ذلک الحدیث حدیث بلوقیا وعفان فحدیثهما طویل
واشاره منه کافیه فقد بلغ من سفرهما حتی وصلا الی المکان
الذی فیه النبی سلیمان فتقدم بلوقیا لیاخذ الخاتم من اصبعه
فنفخ فیه التنین الموکل معه فاحرقه فضربه عفان بقارورة فاحیاه
ثم مد یده ثانیة فاحیاه بعد ثلث فمد یده رابعة فاخترق فهلک
وخرج عفان وهو یقول اهلکک الشیطان فناداه التنین
ان انت وجدت فهذا الخاتم لا یقع فی ید احد الا فی ید محمد اذا بعث

فقال له ان ملأ اهل الاعلی قد اختلفوا فی فضلک و فضل الانبیاء
قبلک فاختارک الله علی الانبیاء ثم امرنی فنزعت خاتم سلیمان
نجئتک بها فاخذها رسول الله فاعطاها علیا فوضعها فی
اصبعه فحضر الطیر و الجان و الناس یشاهدون و یشهدون
ثم دخل الدعرباط الجنی و حدیثه طویل فلما کانوا فی صلوة
الظهر تصور جبرئیل بصورة سائل طائف بین الصفوف
فبینا هم فی الرکوع اذ وقف السائل من وراء علی طالبا فاشار
علی بیده فطارت الخاتم الی السائل فضحکت الملائکة تعجبا و جاء
جبرئیل مهنیا و هو یقول انتم اهل بیت انعم الله علیکم الذین اذهب
الله عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا فاخبر النبی بذلک علیا
فقال علی ما نصنع بنعیم زائل و ملک حائل و دنیا فی حلالها
حساب و فی حرامها عقاب یعنی عجب تر از این حدیث زعیم بن
بلعام حدیث بلوقیا و عفانست حکایت این دو طولانی اشاره
از واقعه آنها کفایت میکند پس رسیدند در مسافرتشان
بجائیکه در آنجا حضرت سلیمان پیغمبر بود پس بلوقیا پیش رفت
که انگشتری آنحضرت را از انگشت مبارکشان در آورد اژدها
ئیکه موکل بود با آنحضرت باو دمید که او را سوزاند عفان با
شیشه با خود داشت به بلوقیا زد و او را زنده کرد دو مرتبه
دست برد که انگشتری حضرت سلیمان را بیرون آورد اژدها

دمید و سوزاند باز عفان او را زنده کرد مرتبه سیوم نیز باقدا
باخراج انکشتری نمود باز اژدها او را سوزاند عفان باز
زنده کرد بلوقیا را پس مرتبه چهارم دست خود را دراز کرد
عفان
بقصد انکشتری که سوخت و هلاک شد بیرون امده و
میکفت که شیطان را هلاک نمود پس اژدهای
موکل او را خواند و کفت نزدیک بیا ای عفان و امتحان نما
بنا به نسخه و بیرون از پس این خاتم واقع نمیشود در دست
احدی مکر در دست مبارک حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه واله وسلم زمانیکه مبعوث شد بانحضرت بکو بدرستیکه
اهل ملأ اعلی اختلاف نمودند در برتری و فضیلت سایر
انبیائیکه پیش از تو بودند پس خداوند عز و جل ترا برکزید
برتمام انبیاء علیهم السلام عفان بحضور مقدس حضرت رسول
مشرف میشود ما وقع را بعرض میرساند و میکوید بعد ان اژدها
مرا امر کرد انکشتری سلیمان را بیرون کردم و اورده بحضور باهر
النور حضرت رسول انکشتری سلیمان را از عفان کرفته
و بخشیدان را بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وانحضرت
در انکشت مبارک نمود پس مرغان و جنیان حاضر شدند
چنانچه مردمان که بودند میدیدند و مشاهده میکردند
پس دم زنان حتی امد و قصه او طولانی نیست چون اصحاب در زمان

ظهر بود که جبرئیل بصورت سائلی نمودار شد و در میان صفوف
نمازگذاران میکردید چنانچه رسم سائلین است پس در هنگامی که
در رکوع بودند آن سائل پشت سر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم
ایستاد و چیزی خواست آنحضرت بدست مبارک خود اشاره فرمود
انکشتری پران شد بطرف سائل پس تمام ملائکه بفریاد برامدند
از تعجب که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه انکشتری
سلیمان را که تمام طیور و وحوش و جن و انس مسخر او بود بیک
سائل عطا فرمود پس جبرئیل بتهنیت امده و میگفت شما اهل
بیتی هستید که بشما خدا وندا انعام فرموده انما اهل بیتی که
برداشته است از شما رجس و پلیدیها را و پاک و پاکیزه کردانیده
است شما را پاک کردانیدنی پس حضرت رسول صلی الله علیه
واله وسلم ما وقع را بحضرت امیر المؤمنین خبر داد و حضرت امیر
المؤمنین عرض کرد ما چه میکنیم نعمتی را که زایل و فانی شونده
و سلطنت و پادشاهی را که تغییر کننده است و دنیائی را که
در حلال ان حساب و در حرام ان عقابست بعد غزالی مبهوت شد
فان اعترض المفتی وقال کیف قاتل معاویة علی الدنیا فالجواب انه
قاتل علی حق هو له یصل به الی حق اما التحکیم فباطل غیر صحیح لان التحکم
انما یکون علی موجود و محدود و معروف و معلوم غیر مجهول هذا
سنه و شرع ثم قولوا ما تریدون یعنی هرگاه مفتی اعتراض کند و بگوید

المفتی

چگونه حضرت امیرالمؤمنین با معاویه برای سلطنت دنیا جنگ
کرد یعنی کسیکه از سلطنت و ملك گدائی سلیمان بگذرد و انگشتر
انحضرت را بسائلی بدهد و بحضرت رسول صلی الله علیه و
آله عرض کند ما نعمتهای زائله دنیا و سلطنت و ملك فانیه
متغیره از ا نمیخواهم پس چگونه با معاویه جنگ میکرد بجهة
همین سلطنت که مقامش کمتر و پست تر از ملك سلیمانی است
پس جواب انست که بدرستی که انحضرت جنگ میکرد برای گرفتن
حق خودش که غصب کرده بودند که ان خلافت بوده باشد تا
برسد بسبب ان بحقی که ان نشر عدل و رفع ظلم و حکومت بفصل
بین العباد بوده باشد امّا تحکیم که در صفین اجبار دو نفر
طرفین حکم قرار دادند باطلست و ناصحیح زیرا که حکمیت در امر موجود
محدود معروف معلوم نا مجهول میشود و این امر فقه و شرع است
یعنی علم باحکام دین و شرع مبین امست بعد از توضیح مقال انچه
خواهید بگوئید کلام غزالی تمام شد فاضل دربندی اعلی الله
مقامه در کتاب اسرار الشهادة این کلام غزالی را نقل میکند
بعد میگوید اقول ان بیان کلامه و شرح مرامه ان هذا الرجلین
اعنی بلوقیا و عفان قد کانا عالمین بعلوم جمّه من علوم الخواص
والاسرار و سایر العلوم الغریبه و کانا من اصحاب النفوس
الابیه والهمم العلیة و ارادا ان یصلا فی مقام الجاه والجلال

والعزة

والعزة والمنال وتسخیر ذوی الارواح من الجن والانس والطیر
والوحش وغیر ذوی الارواح من الریاح والسحاب وغیر ذلک
الی المقام اراده النبی سلیمان ان یقوله رب هب لی ملکاً لا ینبغی
لاحد من بعدی وقد عرفا ان هذا لا یمکن الوصول الیه الا ان
یرزقا بخاتم سلیمان لانه کان من جملة خواص ذلک الخاتم تسخیر
الله تعالی ما مر الیه الاشارة لمن کانت فی یده الخ یعنی من
میگویم توضیح کلام غزالی وتفصیل مقصودش اینست که بلوقیا
وعفان این دو نفر عالم بودند بعلوم بسیاری از خواص علوم
واسرار وسایر علوم غریبه واین دو صاحبان نفوس
منیعه ارجمند ودارای همت بسیار بلند بودند وخواستند
در مقام بزرگی ومنزلت وارتفاع شان وعظمت وبالطاعه
آوردن صاحبان روح مثل تسخیر بادها وابر وغیرها خودشان را
برسانند بمقام منیعی که حضرت سلیمان پیغمبر اراده کرده در این
مسئلت از حضرت رب العزة که عرض میکند رب هب لی ملکاً
الخ یعنی پروردگار من عطا فرما مرا سلطنت و پادشاهی که بعد
از من احدی را در خور و شایسته و سزاوار نگردد و تحقیق که
میدانستند البته باین مقام ارجمند نائل نمیشوند جز اینکه انگشتری
حضرت سلیمان حشمة الله با ایشان روزی شود زیرا که از جمله
خواص انگشتری مسخر کردانیدن خدا است برای آنکس که او در

یعنی انسان و جن و حیوان و مرغ صاحبان روح

انکشت دارد انچه را که ذکر و اشاره شد پس اول یقین
کردند موضع تخت سلیمان را که نعش انحضرت بر روی ان بود
بقواعد علوم غریبه وضوابط فنون و اسرار عجیبه که دارا بودند
ومیدانستند بعد مسافرت اختیار نمودند بسمت ان موضع
پس بسی شدائد و سختیها که کشیدند وچه بسیار مصائب
ومشقتها که دیدند وچه زحمتها و مرارتها که چشیدند وچه
بیابانهای بی پایانی نوردیدند و بسی کوههای بلند مرتفع را
بالا رفتند وچه درههای پرتکاه را پائین امدند وچه بسیار
رودخانهها و دریارا کذشتند تا انکه رسیدند بمکانیکه در
انجا تخت حضرت سلیمان بود پس عفان طلسم ان باغ و بوستانی
که تخت سلیمان بود و بحکم ان طلسم نمیشد داخل شد بخواندن
بعضی عزائم وادعیه و منطرها شکست و باطل کرد و داخل
دران باغ و بوستان شدند پس سلیمانرا مثل کسیکه خوابیده
باشد بر روی تخت دیدند که در انکشت مبارکش انکشتری است
فاذا عرفت ذلك فاعلم ان سیاق ما نقله الغزالی یستفاد منه
عند النظر الدقیق انه قد جری بین الملکوتیین ای الملائکة بحث
ان امیر المؤمنین علیه السلام هل ینبغی ازاء سؤال واحد اسرار
ما کان یدور علیه ملك سلیمان و سلطنته فقال جمع منهم
بالاول والاخرون بالثانی فسئلوا الله تعالی و دعوه لفصلنا

ارسال جبرئیل السؤال وانکشاف ملکوت الارض لهم لیروا ما یقع
فیها یعنی چون این قضیه را دانستی پس آنکه از طرز گفته غزالی بعد
از دقت نظر فهمیده میشود که در میان ملائکه ملاء اعلا بحث و گفتگو
شد که آیا حضرت امیر المؤمنین عطا میفرماید در مقابل سؤال یک
نفر سائلی انگشتری را که مدار سلطنت و پادشاهی که دائی سلیمان
بوده است یا نه جمعی از ملائکه میگویند البته عطا میکند جمع دیگر را
عقیده برآنشد که نمیدهد پس از درگاه احدیت درخواست نمودند
و فرستادن جبرئیل را بصورت سائل مسئلت کردند و آشکار
شدن عوالم و ملکوت زمین را استدعا کردند تا آنکه به بینند و
مشاهده نمایند صورت ما وقع را در زمین از معامله آنحضرت
با سائل ثم المقصود من کلامه فان اعترض المفتی وقال الخ دفع توهم
ورود من قبل معاندین المنکرین لفضائل امیر المؤمنین والشاکین
فیها و تقریر هذا التوهم انه کیف یجوز صحة ما تضمنه هذه الروایة
من اعطاء امیر المؤمنین فی ازاء سؤال سائل اساس ما اختصه الله
تعالی به سلیمان من الملک الکبیر والسلطنة العظیمة فاجاب
الغزالی بما اجاد فی الجواب یعنی بعد از دانستن مطالب سابقه مقصود
از کلام غزالی که گفته است اگر اعتراض کند مفتی و بگوید تا آخر
کلام مشرح دفع توهمی است که از جانب معاندین و انکار کنندگان
فضائل حضرت امیر المؤمنین و شک کنندگان در فضیلت و

منقبت ان بزرکوار شده است وبیان تواهم انها اینست که کفته
اند چکونه جایز است قبول کردن صحت انچه را که در ضمن این روایت
ذکر شد از دادن حضرت امیر بسؤال کردن یکنفر سائل انکشتری را
که مایه وبنیان سلطنت عظیمه وپادشاهی بزرکی که خداوند
حضرت سلیمان را مخصوص بان فرموده بود پس غزالی جواب ان را
در کمال درستی ومتانت بانچه ذکر شد داد ثم لا یخفی علیک
ان ما یعطیه کلام الغزالی ان الخاتم الذی تصدق به امیر المؤمنین
فی اثناء الصلوة والذی کان التصدق به سببا لنزول الایة الصریحة
فی اثبات الولایة المطلقة لامیر المؤمنین کان هذا الخاتم ای خاتم
سلیمان وانما لم یذکر الغزالی نزول الولایة عقیب هذه الصدقة — الایة
اتکالا علی الظهور نظرا الی اتفاق الکل علی ان آیة انما ولیکم الله والذین — ورسوله
امنوا الذین یقیمون الصلوة الخ نزلت فی امیر المؤمنین بعد تصدقه
بالخاتم ونظرا الی ان الواقعة ای تصدق امیر المؤمنین بالخاتم انما
هی واقعة واحدة لا متعدده یعنی پوشیده نباشد انچه از کلام
غزالی بر می اید انست که انکشتری را که حضرت امیر المؤمنین در اثناء
نماز بسائل تصدق داد وان انکشتری که تصدق دادن باو سبب شد
برای نزول ایه صریحه در ثابت شدن ولایت مطلقه برای حضرت
امیر المؤمنین همین انکشتری حضرت سلیمان بود وجهت اینکه غزالی
نزول ایه ولایت را دنبال این صدقه دادن ذکر نکرده است چون

این

این فقره خیلی واضح واشکار ابود واگذار نظهور این مطلب نموده است نظر باتفاق کل مفسرین وتمام علماء عامه وخاصه براینکه ایه مبارکه انما ولیکم الله تا باخر نازلشد درخصوص حضرت امیرالمؤمنین بانکشتری رابسائل ودیکر نظر باینکه واقعهٔ تصدق فرمودن حضرت امیرالمؤمنین بانکشتری فقط یك واقعه بوده است متعدد نبوده است وانهم مسلم کل است که ایهٔ ولایة نازلشده است بعداز تصدق دادن بانکشتری واما المروی فی طریقتنا عن الصادق علیه السلام ان الخاتم الذی صار التصدق به سببا لنزول الایة الولایة کان خاتم طوق بن الحران وقد قتله امیرالمؤمنین ونزع الخاتم من اصبعه وکان حلقته اربعة مثاقیل وقیل للصادق ما کان قیمة ذلك الخاتم قال علیه السلام خراج الشام قیل ما کان خراج الشام قال علیه السلام حمل الف بعیر فکان حمل ستمائة بعیر من الفضة وحمل اربعمائة بعیر من الذهب یعنی اما روایتی که ازطریق شیعه نقل شده است اینست که از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند بدرستی که انکشتری که تصدق دادن باو سبب شد از برای نزول ایهٔ مبارکه ولایة ان خاتم طوق بن حران بود که حضرت امیرالمؤمنین اورا کشت وحلقهٔ انکشتررا ازدست وی بیرون کرد وحلقهٔ ان انکشتری چهار مثقال بود کفتند بانحضرت قیمة

[illegible]

در این خصوص و کلام فاضل

از انکشتری چه بود فرمودند که خراج شام عرض کردند که خراج
شام چند بود فرمود بار هزار شتر نقره و طلا که ششصد بار شتر نقره
و چهارصد بار شتر طلا باشد مؤلف کوید نزول ایه مبارکه ولایه
بعد از تصدق دادن امیر المؤمنین خاتم را در رکوع اتفاقی مفسرین
عامه و خاصه است و شعراء نیز بنظم در اورده اند از انجمله
حسان بن ثابت است که از جمله صحابه و شاعر حضرت رسول است
که کفته است ابا حسن تفدیك نفسی ومهجتی وكل بطیئ فی الهدی
ومسارع فانت الذی اعطیت اذ كنت راكعا فدتك نفوس
الخلق یا خیر راكع بخاتمك المیمون یا خیر سید ویا خیر شار
ثم یا خیر بایع فانزل فیك الله خیر ولایة وبینها فی محكمات
الشرایع فاضل دربندی علیه الرحمه فرموده و لا یخفی علیك ان التوفیق
والجمع بین ما نقله الغزالی و بین ما عن الصادق مما یتصور علی
وجوه عدیده ولكن ما یترجح فی نظری ان الواقعة كانت متعادة
وكان نزول اية الولاية مرتین یعنی مخفی نماند بر تو اینکه توفیق دادن و
جمع کردن انچه را که غزالی روایت کرده است و انچه از حضرت صادق
علیه السلام روایت شد بچند وجه تصویر میتوان کرد و
توفیق داد ولی انچه در نظر من ترجیح دارد این است واقعه تصدق
حضرت امیر المؤمنین در حالت نماز و حالت رکوع متعدد بوده
است و نزول ایه کریمه ولایت هم دو مرتبه بوده بعد می نویسید

وپوشید

اقول

فان ذلك الخاتم الذی تصدق به امیر المؤمنین

قول ایها الموالون لآل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
ویا ایها الباکون فی مصائبهم قد علمتم فی بعض ما مر وهو مجلس
سلب الکفار ثیاب سید الشهدآء ان بجدل بن سلیم الکلبی علیه
لعنة الله قد قطع اصبع الامام روحی له الفداء لاجل خاتمه فکم من
التفاوت البین والفرق الظاهر بین الخاتم الذی اخذ من الامام
المظلوم سید الشهداء وبین خاتم سلیمان بن داود والذی
تصدق به امیر المؤمنین وان کان یدور علیه اساس سلطنة
سلیمان وملکه العظیم ولکن هذا الخاتم الذی قطع لاجله اصبع سید
الشهدآء التی کان یدور مدار حرکاتها واشاراتها ما یساوی
الف الف سلطنة سلیمان واساس ملکه کان فی الشرف و
المرتبة فی الدرجة الاقصی بحیث لا یکون خاتم سلیمان بالقیاس
الیه الا ذرة من ذرات انواره وما بمنزلة اثر من جملة اثاره اه اه
فان خاتم سلیمان وان کان نقشه الاعظم الذی کان سببا
لتسخیر الجن والانس والوحش والطیر والسحاب والریاح لمن یکون
فی اصبعه ولکن نقش هذا الخاتم کان نقاطا واجزاء من الدماء
الطاهرات التی کانت مما یرد علیها انا فانا سلام الله وسلام
جمیع ملائکته وجمیع انبیائه وجمیع عباده الصالحین یعنی
من میگویم ای دوستان اهل بیت پیغمبر وای گریه کنندگان بر
مصیبتهای وارده بران بزرگواران بتحقیق که دانستید در طی بعض

زمطالب کذشته در مجلس سلب وکندن کافرنیشان لباس
حضرت سید الشهداء ع را اینکه بجدل بن سلیم کلبی خدا اورا
عذاب کند بعذاب ابدی انکشت مبارک امام روحی له الفداء را
برید برای انکشتری انحضرت پس چه قدرها تفاوت اشکارا
و فرق نمایانست در میان انکشتری که از امام مظلوم عروانا
کرفته شد و میان انکشتری سلیمان بن داود که حضرت امیر
المؤمنین تصدق دادان انکشتری را اکرچه اساس وبنیان سلطنة
سلیمان و پادشاهی بزرك او بران انکشتری میکردید ولی این
انکشتری که بسبب ان بریده انکشت حضرت سید الشهداء
چنان انکشت مبارکی که مدار حرکات و اشارات ان برابری میکند
با هزار هزار سلطنت سلیمان و اساس پادشاهی او در شرافت
و بلندی مقام و رتبت بدرجه عالیه است که نیست خاتم
سلیمان ع مکر ذرة از ذرات انوار ان و نیست در رتبت و منزلت
مکر نمونه و نشانه از جمله اثار ان اه اه اه پس بدرستیکه نقش
خاتم سلیمان اکرچه بسبب مسخر شدن جنیان وادمیان و
مرغان و وحشیان وابر و باد بود برای انکس که ان را در انکشت
داشت ولیکن نقش این خاتم دانها و ریزهائی از خون مطهری
بود که انا فانا پی درپی درود خداوند ودود و جمیع ملائکه و جمیع
انبیاء و تمام بندکان نیکوکار خدا بران وارد میشد ثم از تصدق

حضرت امیر المؤمنین [illegible]

بالنسبة الی

تصدق امیر المؤمنین بخاتم سلیمان قد نورت قلوب المحبین
والاولیاء وتعجب منها ملائکة السموات العلی ولیکن قضیة
هذا الخاتم قد اذابت مهج ذوی الانفس والارواح وعجت وصجت
بها الملائکة والانبیاء والاولیاء بابی وامی اما ما مظلوما
ونفسی واهلی سیدا جوادا ومالی وعیالی شهیدا کریما
ما منع السائل ابدا وما قال له لا اصلا فوهب فی سبیل الله
بعد قضیة الخاتم والاصبع العلیاء اصل الجود والکرم و
منبع الصلاة والهبات اعنی الیدین الکریمتین معا وامجداه
واعلیاه ابن فاطمة الزهراء ابن المعصومة المظلومة حتی تضع
دواء الامساک الدماء الطاهرات للسائلات عن هاتین
الیدین الکریمتین کما منعت ذلک لجراحت رسول الله صلی
الله علیه واله یوم الاحد یعنی فرق دیگر میان این دو واقعه انگشتری
اینکه البته واقعه تصدق دادن حضرت امیر المؤمنین بخاتم
دلهای محبین ودوستان را روشن ونورانی نموده وبشگفت
امدند از ان ملائکه اسمانها ولی قضیه انگشتری خونها ئیکه در
دلهای هر ذی نفس وروحی است برگداخت وبنالت وفریاد امدند
ازان واقعه ملائکه وپیغمبران واولیاء پدر ومادرم بفدای
امام مظلوم جانم وعیالم بقربان اقای با سخا وجودی جانم و
عیالم بفدای شهید باکرم وکرامتی که هیچ گاه سائلی را منع نفرمود

امیر المؤمنین علیه السلام در اثناء نماز

وبخواهنده هرگز نگفت پس داد در راه خدا بعد از قضیه
انگشتری وانگشت مبارک هر دو دست مقدس را که اصل
جود وسخا وسرچشمه بخشش وعطاها بودند وا محمدا وا علیا
کجا بود فاطمه زهراء کجا بود آن معصومه مظلومه تا مرهم ودوائی
میگذاشت برای ایستادن خونهای مطهری که از آن دو دست
مقدس میریخت چنانچه بجهت زخم صورت مبارک حضرت
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم مرهم ساخت در روز
احد ذکر البخاری فی صحاحه انجرح وجه النبی صلی الله علیه و
اله یوم احد وکسرت رباعیته وهشمت البیضة علی راسه
فکانت فاطمة علیها السلام تغسل الدم وعلی امیر المؤمنین
یمسك فلما رات ان الدم لا یزید الا کثرة اخذت حصیرا فاحرقته
حتی صار رمادا الصقته فاستمسك الدم وقال فی موضع
اخر من کتابه انه لما کسرت بیضة النبی صلی الله علیه واله
علی راسه ادمی وجهه کسرت رباعیته وکان امیر المؤمنین
یختلف بالماء فی المجن وکانت فاطمة علیها السلام تغسله
فلما رات الدم تزید علی الماء کثرة عمدت الی حصیرة فاحرقتها
والصقتها علی جرحه فرقأ الدم الحدیث یعنی بخاری در صحاح
خود ذکر کرده است که در روز غزوه احد مجروح شد صورت
حضرت رسول صلی الله علیه واله ودندان رباعیه آن

هو الله تعالی شأنه

تمام شد کتاب مستطاب لوامع الأنوار فی مصائب آل

سبط رسول المختار صلّی الله علیه و آله و سلّم

و نور دیده حیدر کرّار علی مرتضی علیه السلام

سیّد الشهداء علیه آلاف التحیّة و الثناء

بسعی و اهتمام عالیجناب فخر الحاج و المعتمر حاج عبد الرحیم

باسمچی در کارخانه که واقع است در بازار دهنه آصف الدوله

بزیور طبع رسید و کان اتمامها فی یوم الرابع و العشرین

من شهر جمیدی الثانیة من شهور سنة ١٣٢٠ من الهجرة النبویة

کتبه علی سبیل الاستعجال العبد زین العابدین المحلاتی

صورت احکام حجج اسلام فی باب ییلاق اهالی دولت آباد مرند است

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة حسب شهادت
بیّنه عادله و احکام و مراسلات متواتره از اهالی و علماء
مرند و اجلّه علماء تبریز مثل جناب مستطاب علم الاعلام
و ملاذ الاسلام آقای حاجی حسن مجتهد تبریزی و غیرهم ادام
الله بقاءهم در فقره غارت اموال اهالی دولت آباد مرند در خصوص
ییلاق معین محدود اربعه شرقاً قریه دکان جنوباً ملک دشته دره
غرباً مرتع کوهناب شمالاً ییلاق سارو تپه که ملک طلق و
مال خاص و خالص رعایا و اهالی قریه مسطور است بهیچ‌وجه
ربط بارباب سابق و ورثه مرحوم مستشار السلطنه و ارباب
حالیه مجید الملک ندارد آنچه باحضر ثابت و معلوم شده انشکر
ساعد الملک در غیاب موکب همایونی بی اطلاع از حضرت ولیعهد
کیوان مهد بدون وجه شرعی الواط و اوباش را جمع بغتةً بر اهالی
آن قریه در خانه و ملک خودشان احاطه نموده و معادل هشت
هزار تومان خسارت و دیه جراحات ثابته و قتل یکنفر با سقط
سه نفر بچه بر آنها وارد آورده است چنانچه جمّ غفیر از علمای
اعلام مشاهد مشرفه ادام الله ظلالهم بمراتب مسطوره حکم قطعی
فرموده اند فلهذا بامر حضرت شاهنشاه اسلامیان پناه
خلد الله سلطانه بر امنای دولت علیه اعزهم الله تعالی استرداد
اموال منهوبه و ردّ دیه ثابته بر صاحبانش و رضاجوئی از منهوبین

و اولیاء

واولياءِ مقتولين مثل الفرايض لازم وواجب است سنه ١٣٣٢

بسم الله الرحمن الرحيم ولقد حكمت بما سطر ورقم في هذه الورقة كما حكمت به في الورقة الاخرى من الاحقر محمد الشرابياني

بسم الله الرحمن الرحيم

ولقد حكمت والزمت وقضيت بما رقم وسطر في هذه الورقة من ان اليلاق المحدود بالحدود الاربعة المعينة ملك طلق مختص لاهالي دولت آباد المرند والخسارات المزبورة من القتل والمبلغ وديات الاطفال الواردة من ساعد الملك المرقومة في المتن كالشمس في وسط النهار ثابت في ذمة المعزى اليه كما حكم بالامور المسطورة حجة الاسلام الفاضل الشرابياني و قاطبة علماء المرند واعلام المشاهد المشرفة ادام الله ظلالهم من الاحقر محمد على الغروى الرشتى حرره الخادم الشرع محمد على الرشتى

بسم الله تعالى حكم صادر از حضرت مستطاب حجة الاسلام ناشر الاحكام آقاى آقا ميرزا محمد على جيلانى النجفى ادام الله ايام افاداته لازم العمل و متحتم الاتباع است حرره الاحقر يحيى الخوئى

اشخاص مفصلة الذيل از اهالى دولت آباد و اولياء مقتولين در محضر داعى كتباً و شفاهاً اقرار نمودند بر اينكه جناب مستطاب علم الاعلام و مرجع الاحكام ثقة الاسلام آقاى حاج شيخ ابو الحسن مرندى سلمه الله را وكيل مطلق بلا عزل نمودند كه استرداد اموال منهوبه و اخذ ديات جنايات منهوبين و مجروحين و مقتولين از ساعد الملك بفرمايد و تمام اخوان و اقوام آقاى معظم له سهماً و رسداً خود شان از امور مسطوره در متن و جناب معزى اليه دام بقائه ملك مطلق نموده اند بهر نحوى كه صلاح بدانند مختارند اگر چه بذات قدس شاهنشاه اسلاميان پناه تقديم نمايد كه بامر جهانمطاع شان اقرار رعايا كه ناموس سلطنت است بوطن خود شان مراجعت و بدعاى ذات شاهانه مشغول شوند محل امضاء

محمد آقا قاسم بلمحمد كلمحمد محمد على عبد الله الموسوى على ميرزا على عبد على عبد الرزاق ابرهيم احمد الموسوى ميرزا موسى الاحقر محمد على الرشتى قاسم محمد على و محمد رضا على محمد حسين اسمعيل يحيى ميرزا جليل محمد على محمد حسين الحايرى المازندرانى

بسم الله تعالی

خصوص نهب دولت آباد هرند که فرستاده کارپرداز عدالملک در بروجرد و علی حضرت شهریاری خلد الله ملکه و بی اطلاع اولیای دولت علیه قاهره اعزهم الله بدون وجه شرعی بر اهالی آن قریه بغته الخاطرة و مرداز را از پیلاق و املاک خود شان کاری و زنها را لخت و برهنه کرده و معادل سه هزار و نوهان خسارت مالی و پنجاه تومان دیه مجروحین وارد آورده اند فلهذا بر اولیاء و رجال دولت قاهره که قدرت دارند بر اخذ و استرداد اموال منهوبه و دیه مزبوره از این شخص شریک شمر و سنان خذله الله تعالی انتقام از این ظالم مثل الفرایض فرض لازم است چنانچه در ورقه ممهوره با مهر علمای اعلام ادام الله اظلالهم حکم باسترداد آنها نموده ام کتبت هذه الورقة لیحیی من حیی عن بینة و لیهلك من هلك عن بینة بسم الله الرحمن الرحیم

آنچه جناب مستطاب آقای شیخ دامت برکاته مرقوم فرموده مطاع و لازم الاتباع است حرره الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

بسم الله تعالی

آنچه حضرت مستطاب حجة الاسلام آیة الله فی الانام آقای آقا شیخ عبدالله مازندرانی دام الله ظله العالی مرقوم فرموده اند لازم الاتباع و متحتم العمل است باید معمول به شود حرره الاحقر العاصی یحیی الحسینی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

عموم ملة جعفری خصوصًا آقایان عظام وعلمای فخام وساداتِ
ذوی العزّ والاحترام ازاها لی ان صفحات اعزهم الله تعالی عرض میشود
انشاء الله در ظل عنایت حضرت حجة ابن الحسن عجّل الله فرجه موفق
ومسدد میباشند بعد از ابلاغ تحیّة بحمد الله در اماکن متبرکه
علی ساکنیها الاف تحیة بوظیفه دعاگوئی مشغول که در این ایام
حضرت مستطاب ملاذ الانام مرجع الاحکام ملجا الخاص والعام آیة
الله علی الانام اخ الاعز الشیخ الاجل الحاج الشیخ ابو الحسن المجتهد المرندی
صاحب الکتابین نور الانوار ومجمع النورین ایدالله به الدین واهله
بموجب استخاره ذات الرقاع تشریف فرمای انصفحات شده
لازم بود باین وجیزه مختصر ادای حق آقای معظم له دام ظله نموده
باشیم الحق جناب ایشان مصداق قول الله جلّت قدرته فَلَوْلَا نَفَرَ
مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ
إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ومدلول التوقیع الشریف اما الحوادث الواقعة
فارجعوا الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم فانا حجة الله علیکم ومفهوم المقبولة
والمرفوعة عن الصادق الرادّ علیه رادّ علی الله وهو علی حد الشرک بالله کما نص
به حجة الاسلام الفاضل الشربیانی نوّر الله مرقده وحجج الاسلام مد ظلهم العالی من الجعفریه
الموجودون فی قبة الاسلام مشهد المرتضوی دامت برکاتهم فهو مجاز منی فی جمیع الامور
والاحکام الشرعیة کما اجزنا عن مشایخنا العظام الی ان ینتهی سلسلة اجازته
الی حجة ابن الحسن عجل الله فرجه فاذا قوله قولی ویده یدی فی التصرف فی الاحکام الشرعیه
واخذ الوجوه وسهم الامام علیه وعلی آبائه افضل الصلوة والسلام والمظالم والصدقات وتفریقها علی اهلها فانه دام ظله
مجتهد مطلق واهل لذلک والله ولی التوفیق ومعینه ومسدده وانا ارجو من جنابه دام ظله ان لا ینسانی من دعائه
کما لا انساه انشاء الله فی حرم ابی الائمة امیر المؤمنین علیه السلام الاحقر محمد علی الرشتی النجفی ومحمد علی الخوانساری
محمد حسین الحایری المازندرانی